

کتاب دستورالکتاب

(۴۴۵)

ورق قدر

۱۸۶۹

۱۸۶۹



٤٨٦٩

قد وصف ابن السكيت في كتابه
والبحر في علوم العرب في كتابه
الحارثي محمود بن علي بن طالع
الادب عظمي من واعرا عوانه
المعبر ما وصف ابن السكيت



قيد

تجید کی سیار فہم دور بین بر احوال و منازل آن راہ نیاید و تہنہا را طریقی ندارد و برین فہم و آن محیط نتواند شد و تجوی کی کہ برید و ہم خیال انگیز بر مسالک مالک الی عبور نتواند کرد و راید از شد بر سحر فکر و تدبر آن نتواند رسید نثار حضرت مالک الملکی باد کہ انشاء موجودات لذت از اشع انوار فضل و است و ابداع مکنونات شہ از انام شوکت و عظمت او غباری کہ جوایم کن کاران در میزان غنای او بوسیلہ و زن ندارد و اعتبار بکل پیوستاری کہ او زار بہ کاران بان کہ در علم او کمترین باشد در سیمار و نقش بیچ مقدار عیاد پدید و ذات او از شہت مشاہبت و مشاکلت مع او صفت او از صفت تغییر و تبدیل منزہ و ہمزاجی عن التشبیہ و التمثیل و تقدس عن التیغیر و التبدیل **لیکن** **شیخ و مولای العیون نعم المولای و نعم النصیر** و صد ہزار ان صلات صلوات نامیات و تحف قیامت زاکیات ز اہرات بر مرقد منور و شہد معطر و تربت مقدس و روضہ مطہر سید کونین و امامین متدای رسل و رہنمای سبل مصلحین و بر عترت و احباب و عیثرت و اصحاب او با صلواتی از نجات آن نسیم مشک از زیر ریاض مقدس وزیدن گیرد و قیامت کہ از اطایب و اجای ان قلوب صادقان در التذاذ و ارواح صدیقان در اقرار و ادتیاح آیند **ان الله ملائکته یصلون علی النبی یا ایہا الذین آمنوا صلوا علیہ وسلم** استیلا اما بعد باید دانست کہ چون حضرت کہ یا احدی و جناب حلال ہر دی جل شانہ و عظم سلطانیہ و بختی است کہ آثار قدرت و عظمت او بر انظار او لوا لا بصار ہویرا کرد و و انوار اقدار و انواع اصطلاح او در رحمت و جلالت از باب بصائر بیدار شود و فی **کنش کنز الخفیات حاجت ان ارف** بوضع پیوند عقول و نفوس برودہ را کہ نص حدیث **اول ما خلق الله العقل** بکہر آن ماطی است از عالم غیب عہد ظہر آورد تا حیثیت و حدانیت و حقیقت الوہیت اورا در اک کنند و بعد از ان اجرام سماوی وارضی را بہت ایشاد قدرت و اظہار کبریا ی عظمت

و بر بویست خود ایجاد کرد و انکاء از ازدواج و امتزاج اجرام عنصری موالیہ ثلثہ را کہ آن نبات و معدن و حیوانست با یکدیگر ترکیب داد و از جنس حیوان نوع انسا را کہ اشرف المخلوقات است برست و نیست اورا کہ کلیات و جزویات خلقت تشریف و تکریم کا قال الله تعالی **ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناہم الحمل الحکم** و البی و زر قناہم من الطیبات و فضلناہم علی کثیر من خلقنا تنغیلا و چون یہ بایست کہ این نوع انسا انواع موجودات باشد اورا اشرف خلق از دیگر مکنونات ممتاز کرد و انید ان اشرف ان نوع از طوائف انبیاء صلوات الله علیہم اجمعین و طبقات اولیاء رضی الله عنہم و فرق حکما جوامع الله خیرا و افاض و جوہر آدم کان منہ عصر و زمان مقدس الله ارواہم در صفات جلال و جمال و نفوت کمال و کلال و اخبار و کمالات و اسرار و اقوال و تفویض فصوص آیات و کلمات انشا و ابداع کردند و ہر یک بر وحدانیت او غنما کنند و در استند و پستیا ہنسا پختند و داپستیا ہنسا پختند و اختد خنہ کنند نیاید زہد مز لریکی **فنی کل شیء** **و آیت قرآنی** **واضح** و چون معلوم شد کہ شرف انسان بر حیوانات دیگر بخلقیت و معطن علی الصلوۃ و السلام فرمودہ **الربا صلوٰۃ جنان و پسا** یعنی مروجہ و عضو کو بکثر است کہ ان دل دانست و زبان کو یا بول متوجہ حق کرد و در زبان دلیل کوید بر و طہائیت ذات او کما و تقدس و لیر الہیز علی کرم الله وجہ فرمودہ است **الربا عجب تحت پسا** یعنی رودہ زیر زبان خویش پوشیدہ است سخن نگویہ مرتبہ و مقدار او معلوم نشود **شعر** تا مرد سخن نکتہ باشد **عجب من شش نکتہ باشد** پس چند انگشت خلق انسان متحرک و نکل او ہمزبتر و کتابت او از ایتہ و وراقت او فایقہ رتقہ او بر معارج شرف و مراتب بزرگ بیستہ و مہارت او در فن کہ در غوب سبب الطیر جان و مطلوب اعالم و جوہر است و ان علم انشاست تمامہ چہ حراقت کاتب و صاحب انشا درین فن بر موع پیوند کردہ بر زمین و شہر خود از افراد ملوک و سلاطین و اہل و وزرا و کبار و اصاغر و احیان و معارف قادر تواند بود و القاب و دعا و خطاب کہ ملایم و زاف و رقت و روضہ ایشان باشد تقریر و تحریر تواند کرد و باطنیاب و اجاز و رعایت ہر کس کہ خواہد الامور است و ترکیب غرایب عبارات و تنوع در اج اشارات اشتغال تواند نمود و اگر بکثرت مطلوب غیر قیام ناید از عہد ان بر وجہ کہ ناموس کتب متہ و تجیل قد مکتوب الیہ مرل باشد بیرون تواند آمد و از استعمال الفاظ غریب و حش و مصلحات مرکب غیر و غیب احمر لزو اجتناب تواند کرد و دو طریق تادیب در اقتضای کلام و بیان مطلوب بر احسن و جوہر چنگ

بسمت و ملاقات منقضی نکرد و بیان حسن المنطق که بنظم سماع نزدیکتر و تکیه عبارات یار او کلمات
مستغرب و محکام است و امثال بحیرت مستهدات بدیع و لطایف آقا و یل لزا احاطت و اخبار
وامثال و اشعار و غیر آن مساو که تواند داشت چون کاتب بدین ترتیب رسید اورا انشای گویند
و اگر یک دقیقه از وقایع آن احوال نزد اطلاق لفظ منشی بر و عقلا و عرفا مجاز باشد چه اسمی باشد
غالی از منشی چنین کسی هرگز از غایت اضر و مدار که مستدراک مصون و عروس نماند و ابو بکر
خواری رحمة الله درین معنی داد سخن داد است انجا که میگوید **شعر** اجتناب از فی الاشیاء طرا
و اموی المرء یعلم ما یرید فلیس یحاک من خاک غز لا و لکن حاک من لاجید معنی آنست
خداقت و مهارت را در همه چیز یاد و ستی دارم و میخوانم که در هنری صیقلی را که بدان شهر و مشغول
نیکو دانند چه جولا انکس نیست که ریمان با فک بلک جولا کیست که دعوی هنری و صیقلی کند و آنرا نیکو
شعر بالان کری بجایست جود بهتر ز کلام و دوزی بد و این معنی ترمیمی تمامت متفان را
و فتم الله تکمیل استعداد و اتمام سبب الکالات و چون درین عمر میمون و روزگار حایون کجاست
بر جمع فن انشا اقبال نموده اند و از مجموع منش منشیان و معاصر تر اکیب این صنف و هو القیر الالفیه
عز بن هند و شهاب المشترک منشی النخانی غز الله و لوالدی و حسن ابیها و الیه بنابر حسن الفنی که در
حق او داند و الفنی بخل و صیقل نظر کرد اند و با سبب عا سواد است عربی و پارسی و عربی و
و سمع بالمعیدی غیر من آن ترا و تمسک این معنی را بپاخته که ضابطه تر اکیب بر حسب هر عصر و زمان مختلف
و متفاوت می شود و تر اکیب منشیان حایق افاضل جود و مستل آن جهان کشید الذین و طر لولایا الکیا
عز بنادوی و نور الذین منشی و رضی الذین خشاب است الله تراهم و جل تراهم الله پس تراهم با جود
توق در مراتب فصاحت و رجحان در معارج بر است و بابت معطله ابنا روزگار در لواق احصا است
البته آن قاعده مصلح ان ضابطه غیر مستعمل می ماند و قرایع بلغا و هر و فضلا و عصر در ادوار زمان باراد
ترکیب غریب و ترتیب سخن بدیع اسراف و افحاح می نمایند لکل زمان و لکل حال اگر کلمه چند مناسب
عاده اهل این روزگار بر وجهی که معهود و مستلست در مطلق ملل نه موجب خل در سبک بیان اندراج و اختلاط
بیاید موجب ترتیب متاملا و سبب فوجا متنزهان کرد و این صیقل که مقصود درین فن نیست و کسلا آن
صناعت بل بجمع فضایل معترف لزا اجابت ملتمس ایشان بر و افحاح لعل شکسته استغنائی نمود و خود را در آن

پایه نمی داشت که منشآت او مودون و متن و منشآت او مجموع و متن کرد و چون در و اعلی طلب بودی
رسید و و افحاح لعل و بوالغ اعتدله منید و منجی آید حکم **الحامو و معذ و راجا حاطا لطیفتم و راجا**
لارا دتم با وجود توزع خاطر و تشبیه و پیوسته علوم فوازل و پیوسته علوم موازل و توال انواع
بلیست و تصادم اصناف تکلیفات و معادلات و هر هر و ن و معانایه پیچ و خم قلمون و تراکم قروض
اجابت ملتمس ایشان شروع کرد و از موازین منشیات که در هر عصر و زمان اتفاق افتاده و اراض نموده
بر موجب **کلی جبهه لزا** تجدید طریقه که طبقات مبدیان و مستعدان بل طوائف منتهیان را نیز در انشا
مکاتبات و مراسلات و کتب احکام سلطانی و دیوانی بکار آید و درین فن مرجع الیه اندر اشناسند ملوک
حاشیه شد و در هر مطلب از مطالب و مقصدی از مقاصد که ملوک و پلاطین و اعراف و وزرا و اعاظم دین
و دولت و اکابر ملک وقت و اعیان زمان و شاه میر جهان و سپاه اصناف را بدان احتیاج باشد
ترکیب سخن و تلیق پیوسته با تقد و انواع دست داد و طای بای عبارات را بایر ادایات و احاطت
و اخبار و آثار و امثال و اشعار و غرایب روایات و نوادر حکایات و فنون مواظ و تنبیها و خروبه
نصایح و تعلیقات و انواع موکرات و اصناف مستهدات طرز و شیخ و متعارف و متوزر و موکه که فایده و بریل
اعاض بنهم متاملان و پسانیده تا اگر از کثرت مطالعات ترکیب انشای سوختن کردند بتامل آن نوع از احاطه
کلمات و احسن عبارات و استیلا یا بند و از قاعده که در عیان انشا بر طریق چه دل نهاده اند و این
فن را که اعیان بدان صوبت حرج تمامه دارد و مشکل گردانید و تصور کرده که داو سخن دانی آن است
ایشان داده و غیبین نه نهایت در غیر موع کاشته بکل مخترز و مجتنب شده و آن نوع ارشاد را که بین
اغراض کالعدم انکاشت و این جع را که حکمت استوار است از فیض الهی و موسوم بکتاب و دستمه الکاتب
غیبین المراتب در سبک تزیین و بیان و تقریر آورده تا مراتب طوائف جمهور لزا اینجا معلوم کرد و در لفظ
انشا بشرط و توقف بر مزدات و و کتابت لغت و اعتراف لزا مشاوب علم و حرف و مواد و اقسام لغت
از مواد فواید این کتاب بهره یابد ان شاء الله تعالی و فرض کلی و مقصود جلی از تصنیف و ترتیب و تنجید و تنجید
الزام و مطلب بود **مطلب اول** انک این فن بدین بهترین و فنی و شریفترین ساعتی بر دای عالم
آرایی و فکر صواب فرماید بنده که حضرت پادشاه جهان ملک نعمت امن و آمانه فغان نامان اثر جواهر مکرم
و احسان **شعر** غذا یکان پلاطین مشرق و مغرب که دست فخر او است بر معادله بار

سلطان اسلام شهنشاه منت اقلیم تا مشرق یوسف با سلاطین طرمت و رافت خلاص جهان آفرینش
 نقاوه ارباب دانش و نبیش در ممالک جبهه تا مشقات امور فاضل عطا و مواعجب
 کافل معاصی مشارق و مغارب ملک ملک نیکو کاری والی ولایت پسندیده کرداری جلالت حکمت
 جهان بینی کشف معضلات کیتی پستی محسوس دولت جنگر خانی پناه اگر و مکره قان برافزا زنده
 رایات شرع نبوی برافروزنده شمع دین مصطفوی اعدا اعظم السلاطین زبدة الملوکاته من الماء
 والین غیاث الملهوفین و غیث المظلومین متوی الضعفاء و المساکین المویذ بتاید رب العالمین المنصور
 بنصرة خیر الناصرین المنوح بایالته الزاهرة علی الخلائق اجمعین المخصوص من الله بالقدره و التکلیف المکرر
 بکرامه لم یستحق بها من هذا الله تعا احد من اعظم ملوک الاولین و اکارم سلاطین الاخرین موال دنیا و الدنیا
 پس از دست یزدان **شیخ ابوبکر خاثر**

- آفتاب ملک دولت آسمان مجد داد . پادشاه ربع مسکون خرد صاحب توان
- روسی زیبا ایل شمت توانا امید . چشم بینا خرد جان کر اسه جهان
- شاه ابرم خرد و خورشید رکاب . که چرخشید و فلک صند و شکر شکست
- انگ از که کاشی قامت بود اک مقل . چون ز اثبات کمال مقل اوراک حاکم
- غدا الله ایام سلطنته و جل طلم الظلم بغیاة غرة الزواء و جل ابواب الشرفه مقصد الانجاص متا صلاطین
- و اعتنا به الپتیه المینة مورد الاشراف المطالب الیوم الدین شرف عرض یابد و از غرام انحراف
- بر درجه اصطناف و اجتناف شده مشرف و عزیزین کرد و چون صیت سپار و ذکر دایر درگاه
- جهان ملاذ با قاصی و ادانی بلاد و اقارب و اباء و جلیه وصول یابد و عالمیان معلوم شود
- چنین تصنیف غریب و تالیف بدیع در روزگار دولت آنحضرت که تا انراض عالم و انتطاع بسلطنت
- مستند و خود زوار و مرجع اکابر و اصناف و اصحاب بلا سبب سنیاء خطوط مستندان ام کشیده و درین
- حضرت از دهاکوی دولت خواه بر بیل تبرک و پیشکش اقبال قبول خدا یکانی غلظت سلطنت یافته **شعر**
- من را پای بتراید بتر دیک من زندان . سخن را قدر به باشد بر شاه سخن پرور
- درین اندیش بودم کاه . بیگاه . که نزل سادم از بهر شهنشاه
- نمودم کنه چپال گفتو . که پیش ارم زمین را بوسم از دور

ازین مشت خیان فکرت انگیز . بباط بوسه را کردم شکر دیز
 اگر چه مور قربان را نشاید . رخ نزل سلیمان را نشاید
 نبود آمل چنین در منز منم . و کردی بودی جان درینم
 در مبارک سیرت . و شهر یازی و فرخند دین دار فحیته دیداری که سریر سلطنت بر او سپطه
 جلوس همایون او باز و نه افلاک برابری به کند و تاج خسروی از یمنس منق کسروی او
 از مقام شتری بر تری میجوید عرصه ملک از میامن و اکب موکب جهان بیای او با ثوابت انجم
 و پساکنان قبح چارم و بنجم طریق تقاد و تقابل به سپر در روز بازار فضیلت که چون زلف مه
 رویان در هم شکست بود بتقویت ممدت او با غرزه و دیران در یزری و رواج هم سری به کند
 ز ایران حضرت جلال و طینان کعبه افغان او با جوام غصری هم بری به نماید و اردان موارد سگ
 بخیل التناث خاطر خیرهش معاصرت از دحام ورود و خود را ارتکاب به کند فاقه زدگان
 خشک پال نیاز از اودار صاحب کف مودار او در مسج غصب شرب غلب روزگاری که راند
 محنت رسیدگان ایناب فوایب در جرم معدنش فارغ البالی به فراموشی غلطان ضربت
 نیش حوادث و وقایع از شتافان غلظت او شربت نوش یابند و روشن دلان عالم ملکوت اوداد
 دعا او چون دایستان هرگز دستان در سر استان آسمان بر دوام سر ایند نوع و پسان دولت
 و جلال با مید قبول و اقبال او از شبتان بخت و سعادت موج فوج به آیند **شعر**

مول قناعت الملوك بزمها . و قیام لمصالح الکسلا . غدا خلق الله اعدا عارین . و غدا الین افضل عام
شعر . رو به بعد از این کشد از شیر انتقام . و از کرک میش سبق رباید در آغوز
 هر آن کر که نه از بهر خشمش ز نار . هر آن سخن که نه در مکر خشمش در بیان
 اکناف اقایم ملک از زلال غلب عدل جیم او سیراب شد اطراف فواض عالم از نسیم مویبت
 حبشش چون تصور بهشت ادم بزواجر جواهر تجلی یافته **شعر** . و کذا الکرم اذا اقام ببلدة
 سال النصار بها و قام الماء . بر نظر اصحاب بعیرت غن غنیت که پای بهر سپهر پای آن پای
 دشت خدای بر منار ق امال ایران زمین افتاده . در فتح ابواب ممدت و نشر جناح نصفت کفر
 سپاهی جمیل تقدیم فرموده می نماید که از جع خسرو جهان و ازیشان خداده اند و باز در چشم مود

ظلم و عدوان و عدم حیا که جو رو طیفان تیغ کوهر بارش آن تاثیر کرده و بی کز در هیچ عصر و زمان منور
نفوس بشری بوده و روز بروز بزدولت جهان گیرش اسباب ترفه عالمیان متزایست و امداد
و حمت یزدانی بر روزگار ایشان متواتر و متعاقب **شعر**

ذات مبارکش که مانا و تابدار . در نعمت غلّه و در دولت جوان .
دین را بوشش خویش آن نظام داد . که هیچ پادشاه نداشت کس نشان .
من ضرب طعن تیغ و پستان در دوش . مست آن نمیبازد که تیغ آید و گسان .
قوت گرفت ملک دین چو دین ز ملک . آری عیب دارد که هست تو امان .
خوشید امن سپای جهان بر جهان گذر . که این شد از سموم قنوج و جهان .

خداوند ایام سلطنت و امداد الیوم البعث و النشور و امداد الیوم و امداد الیوم و امداد الیوم و امداد الیوم
اعلام دولت حق و آل و عترت و صحبه و غیره **مطلب دوم** آنکه بایستد آن هر عصر و زمان
چون از مطالعہ این کتاب مستفید شود امداد شریف دعوات بروزگار حضرت سلطنت پناه پادشاه
اسلام سلطان اعظم مصطفی خداوند ملکه متواتر دارند چه هر آینه با جایت اقران یابد و بندگی حضرت
عالی اعلام الله تعالی معلوم و محقق گردد که درین مدت که این مملکت بمیان وصول موکب مراکب آسمان
فرمای و جوار فرمندان زمین بهای حضرت شهر یاری شرف شده و اعی و دلخواه اگر چه شرف زمین پس
در نیافتد اما برین بندگی که موجب مایید اسم و سبب تقلید ذکر در پستیبلات قرون و اعصار خواهد بود و
اشغال نمود و است و با و اقران و حدیث مؤخر شده و طاعت اولوالایم واجب و ایست که انکه

اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم و قال النبی صلی الله علیه و سلم **صلوا فسمکم و صوموا فسمکم**
و ادوا فسمکم و اطیعوا الامورکم و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
توان کرد بر هر یک از بنی نوع بنوعی فراخو حال او باشد اطاعت آن حضرت واجب بود و ازین
دو دلخواه جویند علی میسر نشد آن الله یا علی علیه السلام

و فضل منجبت کان نیست او را . بگو تا و اگر بود آن فرست
می شرم دارم که پای غدا . سوی بارگاه سلیمان فرست
می ترسم از دیش خدایا . که غدا غیلا بستان فرست

شریف

من و قطره چند سود بسیار . چه گوشتی بر آب حیوان فرست
من و ذره چند خاک زمین . چه گوشتی بر چرخ گردان فرست
چه فراموش از حد و سنگ آهن . در خنجر کشید رخشان فرست

و عرض اعلام دو اورست **قول** آنکه درین مدت از ملازمت بارگاه جهان پناه
بواسطه اوضاع و احوال و امراض جسمانی مختلف نموده بهیچ حال از وظیفه بندگی و اطاعت غافل نبوده
و این کتاب را که در سن که منکم از او و انقضاست و قوی در انحطاط آمده و ضعیف استلایافت
و حواس روی در انکسار شده و مدت عمر بهشت را سپاس رسیده و یقین کرده **احمد و مر**

آنکه رای جهان افروز را معلوم گردد که این دو دلخواه از عنوان شایب الی یومئذ ابر کرم و
ملازمت هیچ یک از پستلین و احوال و ذرا نشده است بلکه ایشان ببلای تمام او را از بیعت
و بلاد طلبیده و بتلکد دیوان اشاکه متین او را خسته او فرموده اند و این ضعیف شایم ام ای مباشر
شده و در ایام دولت سلطان سعید مغفور و خاقان حمید میر و علاء الدین ابوسعید انار اقد برآید
و فعل محاسن الاعمال نیز از که فواضل و انعامات و جوار و صدقات و مبار و مرسومات آن پادشاه
کریم و شریار رحیم نصی الله فرقه و نور خفته در باره این کینه زیادت بر توقع و تصور بود و بکرات
صاحب سید سعید مغفور خواجه فیاض الحق و الدین محمد اشیدی بر داده منجور و دیگر ارکان دولت و اعوان
حضرت حکم بر پنج یقین چنین کتاب رسایند بواسطه کثرت ششغال و تعاقب موانع میسر نشد چه تقدیر است
و حکم لم یزل جهان بندگی حضرت سلطان اسلام مصطفی خداوند ملکه که در عل و لایست و در وقایع مقام سلطان
سید ابوسعید است بر سر مملکت تنگن گردد و تاج پادشاهی از منرق آسمان فرماید او معاودت ارج
علین نماید و این کتاب با کتابهای پیشین ملزوم و ملح شود و نص **ما فی من آیه او خشیان است غیر متناهی**

او شایب بوضوح پیوندد و سعادت که این دو دلخواه از ساختن این کتاب در مجلدی که گرفته بود و لزم
مراحم انحضرت دست دهد و روزگار پادشاه سعید طیب الله ثراه چگونگی میسر شدی امید است
چون شریف مطالعات و ذرا حضرت و ارکان دولت و احوای اقلیم گیر و نشیان نیز در میر شمع
سبب حصول آداب و وصول مطالب دعاگوی دو دلخواه باشد و در باقی عمر از فواضل مبرات و کواکب
علا یا و محبات و کریم تشریفات و تکریمات انحضرت در کج غلّه و زوای و خویش بطاعت و عبادت

و خلیفه دعا گویش و دو و نحو اس قیام تواند چه هر آینه با جابت مترون کرد و ان شاء الله تعالی
 این و جل شان و عظم سلطان حضرت معلاء شهر یاری را باد و ارا فلاک معنان و اراد و اعتاب
 سامیه درگاه جهان یانی را ندی الاعصار و الا زمان ملاطوف عالم و معاد صنادید و عجب و عظم کرد
 نحمد و آل الطاهرین اللهم ادم دوله و ابد مملکت و ابد بفرک ید و قدره و خلد سلطانک سلطه و خلد
 رقاب الاعداد و الاضداد و ابد مائتین من المطلب و المراد و اجمل عمره اطول الاعمار و وجره اطول
 الهموم و الاعصار و وارزقه ملکاً فیما کما رزقه صدر اوسیا و ظن مملکت من ترضی الارذل و اللادنا پس
 و نغذاه فی جمیع الممالک علی طبقات الناس و ارض علی بوالع تمکنا از اهره و تیر و بختک و کرک
 مطاب الذین و الاخره برحمتک یا ارحم الراحمین اکنون بذکر فهرست اقسام و مراتب و ضروریات
 و صور و انواع و اصناف و ابواب این کتاب مشغول شویم بشیخ احمد حواری و ابد اعلم بالاضراب

فهرست
 کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب مشتمل بر مقدمه و دو قسم و خاتمه

مقدمه
 بیان کینیت این کتاب و شرط و شروع و تمام در لغت

اول
 مکاتبات و آن مشتمل است بر چهار رتبه

اول
 مکاتبات سلاطین که یکدیگر نویسند و القاب و ادعای ایشان و خواتین سلاطین و اولاد
 ایشان و ذکر پادشاه یعنی آنکه مکتوب را قبل او نویسند و احوالی که بران متعلق خواهد شد و این رتبه
 مشتمل است بر دو ضروری

ضرب
 اول
 القاب و ادعای سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ذکر پادشاه کتاب مشتمل بر سه صورت

صورت
 اول
 القاب و ادعای سلاطین و ذکر کاتب

صورت
 دوم
 القاب و ادعای خواتین سلاطین

صورت
 سوم
 القاب و ادعای اولاد سلاطین

ضرب
 دوم
 ذکر احوالی که بعد از القاب و ادعای سلاطین نویسد مشتمل بر سه فصل

فصل
 اول
 تمیزت بجلوس سلطنت

فصل
 سوم
 در فتح راجع و فرستادن غل

فصل
 پنجم
 در غزیت بطریق اطراف

فصل
 هفتم
 مستطیر کردن ایندن شکسجکان

فصل
 نهم
 در طلب وصلت و جواب

فصل
 یازدهم
 در تمیزت ولادت فرزند

فصل
 سیزدهم
 در اعتذار

فصل
 پانزدهم
 در عود و مواثیق

فصل
 شانزدهم
 در تنذیر

فصل
 دوم
 در نصیحت

فصل
 چهارم
 در فتح لشکر و شکستن دشمن

فصل
 ششم
 در استمداد بنس و فکر و مال

فصل
 هشتم
 در طلب دوستی و موافقت

فصل
 دهم
 در تمیزت زفاف

فصل
 دوازدهم
 در عتاب

فصل
 چهاردهم
 در امان خواستن و امان دادن

فصل
 شانزدهم
 در تنذیر

فصل هفتم در سپارش

فصل هجدهم در تزیین

فصل نهم در تردد تجارت و قوافل

فصل بیستم در استیفاء حضور بزرگ

در مکاتبات امراء و ارباب و وزیر و خواجه و اولاد ایشان و نسیب القبا و سادات و شیخ و مدعیان و قاضی القضاة و دیگر قضات و اتباع ایشان و نوایب دیوان سلطنت و دیوان وزارت و امراء و کلا و توپانجات و ایالتان و اتابکان و وکیل حضرت سلطنت و اصحاب دیوان بزرگ و دیگر لمرکان ملک شتمل بر دوا ضرب

فصل اول در القاب و ادعیه طوایف مذکور به شتمل بر بیست و شش فصل

فصل اول در القاب و ادعیه آرا و خاتین و اولاد

فصل دوم در القاب و ادعیه وزیر و خواجه و اولاد

فصل سوم در القاب و نسیب القبا و ادعیه سادات

فصل چهارم در القاب و ادعیه مشایخ و مدعیان

فصل پنجم در القاب و ادعیه قاضی القضاة و دیگر قضات

فصل ششم در القاب و ادعیه نوایب دیوان سلطنت

فصل هفتم در القاب و ادعیه نوایب دیوان وزارت

فصل هشتم در القاب و ادعیه امراء و کلا و توپانجات

فصل نهم در القاب و ادعیه متریان پادشاه

فصل دهم در القاب و ادعیه اتابکان

فصل یازدهم در القاب و ادعیه مشر و اشکان

فصل دوازدهم در القاب و ادعیه امراء و کلا و توپانجات

فصل سیزدهم در القاب و ادعیه وکیل و غیر سلطنت

فصل چهاردهم در القاب و ادعیه جنگی ممالک

فصل یازدهم در القاب و ادعیه پیوسته ممالک

فصل شانزدهم در القاب و ادعیه مشرف ممالک

فصل هفدهم در القاب و ادعیه نادر ممالک

فصل هجدهم در القاب و ادعیه حکم ممالک

فصل نوزدهم در القاب و ادعیه محافظ ممالک

فصل بیستم در القاب و ادعیه منش ممالک

فصل بیست و یکم در القاب و ادعیه حکم اوقاف ممالک

فصل بیست و دوم در القاب و ادعیه حجاب سلاطین

فصل بیست و سوم در القاب و ادعیه ملوک و لایات

فصل بیست و چهارم در القاب و ادعیه رسولان امراء

فصل بیست و پنجم در القاب و ادعیه امیر شکار

فصل بیست و ششم در القاب و ادعیه امیر مجلس

در احوال که این طوایف بیکدیگر نویسنده شتمل بر شانزده فصل

فصل اول در تفویض عمل و نوازش سلطان

فصل دوم در تنبیه قدوم یعنی از سر باز آمدن

فصل سوم در اعلام احوال خلاص و اعتدال

فصل چهارم در طلب دوستی و موافقت

فصل پنجم در عطف و هدایا فرستادن

فصل ششم در عذر مکارم خواستیدن

فصل **در معانیات**

فصل **در استغفار از تلبه اعمال و بولانی**

فصل **در مشاوری و خرم**

فصل **در تنبیه محبت**

فصل **در تنبیه خلاص یافتن از مکاره**

فصل **در استغفار از خطایا**

فصل **در طلب حضور شخصی از ملک ملک**

فصل **در عبادت مرضی**

فصل **در قضا اصحاب مکاره**

فصل **در استقامت که بخشکان و باز خواندن ایشان**

مرتب سوم در مکاتبات اشرف الناس و علماء حکما و مدبران و مفتیان و مفسران و معیدان

و خدایان و انبیا و خطباء و عاظم و اطباء و فقه و حفاظ و صلحا و ارباب قوت و منتقلان و کوش نشینان و محاسبان و میخان و شراب و استادان و پدر و پدر و مادر و عم و خال و عیله و خاله و برادران بزرگ و کوچک و خواهران و پسران و دختران و خواجه سرایان و دوستان و غما و تجار و ابطال و شیخان و اسنپساران و کم توانان قلاع و مقدمان طوایف و مهربانان و سماران و مصدور و اعیان و القاب و ادعیه ایشان و او سباط الناس و غیرهم و این مرتب مشکلست بر دو منف و مضوناست که بعد از القاب و خطاب برین دو منف نویسد و الله اعلم

اقول در مکاتبات اشرف الناس مشکل بر سه مشت فصل و در آن فصول از القاب و ادعیه بر ذکر اکتفا فرمایم کرد

فصل **دوم** **در ذکر حکما**

فصل **در ذکر مفتیان**

فصل **در ذکر عا**

فصل **در ذکر مدبران**

فصل **در ذکر مفسران**

فصل **در ذکر و عاظم**

فصل **در ذکر اطبا**

فصل **در ذکر امامان**

فصل **در ذکر حفاظ**

فصل **در ذکر صلحا و منتقلان و کوش نشینان**

فصل **در ذکر میخان**

فصل **در ذکر استادان**

فصل **در ذکر پدر و مادر**

فصل **در ذکر عم و خاله**

فصل **در ذکر برادران کوچک**

فصل **در ذکر پسران**

فصل **در ذکر محدثان**

فصل **در ذکر خطبا**

فصل **در ذکر معیدان**

فصل **در ذکر فقه**

فصل **در ذکر ارباب قوت**

فصل **در ذکر عتیقین**

فصل **در ذکر شوا**

فصل **در ذکر جد و پدر**

فصل **در ذکر عم و خال**

فصل **در ذکر برادران بزرگ**

فصل **در ذکر خواهران**

فصل **در ذکر دختران**

اول	در تقوین وزارت ملک
دوم	در تقوین نیابت سلطنت
سوم	در استیفاء ملک
چهارم	در الخ بیکلی ملک
پنجم	در نظارت ملک
ششم	در اشرف ملک
هفتم	در حکمی ملک
هشتم	در نیابت وزارت
نهم	در منصب دفتر داری ملک
دهم	در قافون و یا سامینش قریب
یازدهم	در عز و تحین
دوازدهم	در استخراج حکام ولایات
سیزدهم	در امارت عیس
چهاردهم	در حکومت دار اقرب و غیری
پنجاهم	در مناصب قلمی ولایات
شصتم	در کاروان پالاری
هفتادم	در ریاست

اول	در تقوین قاضی القضاة ملک و قضاء ولایات
دوم	در رقیب النقباء و حکومت اوقاف زیاد
سوم	در حکومت اوقاف ملک
چهارم	در امارت عمل و وندج حاج
پنجم	در تقوین خطابت
هشتم	در تقوین احتساب
نهم	در قضاوت
دهم	در اثبات سوز در خانه
یازدهم	در اثبات است و اهل القضا
دوازدهم	در امور خج و قیلاست
سیزدهم	در حکومت بیت المال
چهاردهم	در تقوین امامت
پنجاهم	در تقوین آذان
شصتم	در احکام عتله مستعمل بر دو ضرب

ضرب اول

در رعایت و احسان شاهزادگان

دوم در ادراک و مقام

چهارم در تعیین رسوم

سوم در معارف و سیل

سوم در دفع فواحش و منکرات

دوم در ظلمات و لایات

دوم در دستگیر کردن و انداختن

چهارم در امان دادن و خدایان

سوم در عمارت و بارگشت

دوم

دوم

دوم

اول در فتح نامه و تکرار

سوم در رعایت و مقام

چهارم در تخمین متوجبات و دیوانه

سوم در توطئه و اعدا و بیم

سوم در تدارک اوقات از خسارت و غیره

سوم در استمالت رعایا

سوم در غنایان

سوم در لرزش

دوم

دوم

اول در غل و غارت

سوم در حبس و قید و غل

چهارم در تنب و تنان دین

سوم در دفع دشمنان و عوامیان

سوم در اخراج مودان از فراخی

خاتم

در بیان کینه این کتاب و غیره شروع متامل ذکر موضوع علم انشا و ذکر منشیان و چند حکایت که مناسب است و لواحق آن است

پیش از شروع در بیان تفصیل اقسام براتب و ضرب و ضول و صور و انواع و اصناف و ابواب ذکر این مقدمه ضروریست باینکه دانست که از ضرورتی که در مراتب قسم اول این کتابست بیان کرده ایم ضرب اول از مرتبه اول که مشتمل بر سه صورت است القاب و اعیان

سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست و شصت در احوال است

بعد از ذکر القاب سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست و شصت در احوال است

بعد از ذکر القاب سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست و شصت در احوال است

بعد از ذکر القاب سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست و شصت در احوال است

بعد از ذکر القاب سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست و شصت در احوال است

بعد از ذکر القاب سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست و شصت در احوال است

و همچنین باید دانست که یکی از ادب مکاتبات پهلایین بلکه یکی از آنکه منش در آن مکاتبات
 ذکر اشتیاق و آرزو مندی نکند چه این معنی در قیاسی که امکان ملاقات باشد و ملاقات پهلایین
 متضمن اظهار نهایت است که قال الله تعالی **لَوْ كَانَتْ فِيهَا آلهةُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتِهَا** و باید دانست
 ولایت و بار آرد بزرگ و وزیر اعم نویسنده که یکی که در مناسب مناسب ایشان باشد و همچنین یکی
 از طوایف معروف و دعا یکی عود و یکی پارس نویسنده چنانکه معال و اقبال و جاه و جلال
 اطلاق الله تعالی بداند از آن ساق و قیاسی با اطلاق الله تعالی دعا نیست نداید و بگره منقض و منته
 معال و اقبال و جاه و جلال دعا نیست پارس اعنی با امتداد زمان ساق و قیاسی با دعا و منقض
 منقوم برود و دعا و اتمام دعاست و یک دعا کافیت کرده صورتی که دعا و منقض بکتابت باشد
 و دعا پارس بدیکر آن چنانکه فراید انکس مولانا زیدت فضا یا یا شیخ اکسلاط اعظم زیدت
 برکت بکا و پهلایان و اصل بکا فضا یا یا زیدت برکت مخصوص است بکتابت ای که مولانا اعظم
 یا شیخ اکسلاط اعظم و دعا پارس مخصوص بکا و پهلایان در این صورت تمام امثال آن دعا و دعا
 و پارس توان نوشت و همچنین بر منش و ارجح تمام و بر خواه با استنادهای لزکرت و خواه از
 ترکیب خواست بوقت کتابت مکاتبات و احکام و غیر آن در بند تهنیت و تهنیت است و از
 احتمال الفاظ غریب و حسی احقر نکند تا در ذلعه اعتراض و در که است در آن حال و آلا نیند
 چه گفته اند **شعر** الخطایق زمانا بعد کاتبه و صاحب الخطایق التراب مدفن و از
 استجاء و عزت قلم نیز که مؤدی بزرگ بقدر خط و عبارت است من کل الوجوه احقر لز و اجتناب
 و زود چه حکیم افلاطون گفته است لا تطلب سرعت العمل بل اطلب تجرید فان الناس لا یملکون
 فی کم فرغ من هذا العمل بل یملکون عن تجرید صنعت معنی آنست که طالب عبادت سرعت عمل او ظاهر تجرید
 و عین عمل و ارجح دوم نه پسند که این عمل در چه مدت له زمان کرده شد بل سوال لزج و دست
 صنعت کند پس معلوم شد که منش را هیچ نیست چون حسن خط و عبارت نیست و در استجاء سرعت قلم آن دو
 مهم مشکل توان کرد که قال النبی صلی الله علیه وسلم **العمل من الشیطان و النسخ من الرحمن** و اگر شخصی
 وجو و سرعت قلم بر جودت خط و حسن عبارت باشد در الوجوه و جود و لا حکم علی الناس و همچنین القاب
 هر کس بر قدر و منزلت او نویسد چه اگر شریف و اعیان و منیع کند استخفاف خط و اگر وضع را فکا

شریف نویسد آری اگر و به باشد و در مکاتبات بود بین السطر و بسیار نکند از و بخلاف احکام که
 انجا به بین السطر بیشتر باید و اما در غرض داشت رعایا بلوک و پهلایین و حاضر و تذکره که نویسد
 ان قاعده مطد نباشد چه مکتوب عربی بکتابت امام احمد بن السطر اندک باید و بیاض صدر مکتوب
 محکم با جس که عارض فضا یا باشد پس می خویش در آن ثبت توانند کرد و شرط نام را بعد
 بن السطر اندک باید و قطع کاغذ عریض شاید و منش هر مکتوب که نویسد بعد از تمام جهت تیرک و تین
 قوری خاک پاک بر آن ریزد چه پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود **ترتیب اکت بکلم فافتح للخواج**
 و بعد از آن از اول تا آخر و خواند تا اگر سهوی رفته باشد با صلاح آورد و البته بر طبیعت بهتر
 نکند و نکند که آنگ من نیست نویسم لز غلط و سهو موزا و میرا باشد چه هیچ آریزه را این دعوی و
 لکل جواد کبوة و لکل حاتم نبوة و لکل عالم عبوة و بعد از اتمام مکتوب را هر کد چه پیغامبر صلی الله
 علیه وسلم فرمود **کرم الکتاب فتمت** چون ازین مطالب فارغ شدیم فایده چند که مولانا ملک الانبیل
 حکیم الدین ناموس بر آه الله خیر از موضع علم انشا و فضیلت آن بالوازم و لواحق که بر آن خلق خالص
 در رب انور آورده بر کا و تینا و شش فصل اثبات کنیم چون الله و حسن توفیق **فصل**
اقل در موضوع علم انشا موضوع هر علم شش باشد که در آن علم بحث از اراض فاق آن شش کند
 چنانکه بدن انسان که موضوع علم طب است چه طبیب بحث از اراض فاق بدن انسان می کند
 ان بحث و در بحث با محی را محی فکرت کند و مرض را از این که فاع و برین تقدیر هر علم را موضوع
 باشد و شاید که یک چیز موضوع دو علم باشد از دو وجه مختلف چنانکه کلام عرب موضوع علم عرب باشد
 از آن وجه که عرب نیست و همچنین کلام عرب موضوع علم تقریف باشد از احوال که بر اینیه صادر می گردد
 پس موضوع علم انشا یعنی رسل کلام باشد از آن وجه که مجرولست لز معنی که بدان بدایت کتابت قائم است
 و آن کلام یا عود یا پاری بدان دلیل که بحث یا منش لز اراض فاق چنانکه کلام است که آن باغی فتمت
 و اطباء و اعاظم و سیاست و جرات و رکاکت و در ذات و هیچ و تینیس و ترمیم و سیاست
 هر ارض که نویسد موضوع علم انشا است یا بال باشد از آن سبب که بحث مستوفی در آن علم از حواضر
 و صنایع بر مال طاری میشود چون حج و خراج و تفریح و تبدیل و تین و تفریح و فاضل و بدیع
 و غیر ذلک و موضوع علم حکم که هم مال باشد **فصل دوم** در فضیلت کاتب و مقام و شرف او

اگر کاتب راج فضیلت نباشد غیر انکس حق تعالی در حکم تنزیل خود قسم یاد می کند و سزاوار
ن والقلم و ما یسطرون تمام شریف و فضیلتی باشد و بعضی منسبان را این قول **عالم البیان**
 بکتابت تفسیر کرده اند و این قول در تفسیر کوششی مذکور است و آنچه فرموده **و ربک الاکرم الله**
علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم می داند این سخن است و عرب گوید فرزند را پیش از حد چیز بکتابت
 و سیاحت تعلیم از بهر دیگری سیاحت نکند و در قدیم ملوک جمیع جماعتی را که ابا و اجداد ایشان
 اهل کتابت نبودندی رخصت کتابت ندادند و می گفتند **ما قال الله** **شعر** که در انوشیروان یک
 تا کان او ذی بالذون و پسند **انما ان یستوا عنده قلنا** و آن یزید بن ابی اسحاق را با بعل
 و گویند و تنگی ملوک هم در دیوان آندنی کتاب دیوان از بهر ایشان قنایم نکردند و در آنج
 بدان مشغول بودند یکی که احوال نمودند و هم درین روزگار غیر از کتابت و ادب باب
 علوم و قیاس مثل طب و نجوم و حساب و منسوب دیگری بر **زانوار نسس و گفتندی او بیک**
 قوم بجهان هم مقولم لافتم مشغولون بمطالیم الامور و خطیر ما سیع ایشان قومی اند که و جبهه
 عقل ایشان را بر احوال فاشتن و ایشان مشغولند بساختن کارها و بزرگ و از عهد نامه اردشیر
 بایک معلوم می شود که کتابت پیش ملوک هم تا به حد معتبر و معظم بوده اند آنجا که می گویند از بهر
 بایک الموددی البهاء ملک الملوک و وارث العلماء الالفتی الذین هم علم الذین و احیاء الذین هم
 حفظ البیضة بیضا لایسلام و الکتاب الذین هم زینة الملک و ذوی الخواش الذین هم عمدة البلاد و الملک
 علیکم و انما الله صا طون و قد وضعنا من رعتنا بفضل و افتخار اجا الموضع و غن فی ذلک کاتبین الیکم
 بویست لایستشرو و محبت فیه **الهد و لایحکرو و انفسکم الخط و تزوجوا فی الزمان فاذ انس بالهم و اثبت**
للقب لاقدر و ان الله ینشیأ فاذ لایبق علی احد و لا ترکتمو مع ذلک فان الاخرة لاتنال الا بالیقین
 که جمیع از اردشیر بن بایک جماعت فتها که عالمان احکام دین اند بجا مست که نگاه دارند که بیهضه
 اسلام اند یعنی و بسط اسلام و بنویسند گانی که ادایش ملکند و بزار سکا که آبا و اجداد کنندگان شهرها اند
 سلام بر شما که ما محقق گانه جز صالحانیم بفضل رافت و رحمتی که بر عایا و ادریم خراج راجب از ایشان
 بر کریم و بشا این و بنیست نویسم که از یکدیگر بکیند و از یکدیگر بکیرد که دشمن نگاه بشمارید و زخار اگر ان
 کنید که خطا شمارا فرود بکیرد و دختر از خود بشوندان خود خرابید که ان رحم را از رویک کرد اند و بنیست

ثابت کند و این دنیا را خبری شمارید که بر هیچ آفریده نیستی ماند و او را بیای و متبه و یا او خوار
 کنید که در جنت و منزلت آفت نمی توان یافتن الا بدینا و ابو عبد الله محمد بن مسلم بن قتیبه در کتاب
 عین الاخبار ذکر می کند که قرأت فی کتب الحکم ان مؤید مؤیدان و صف الکتاب خا کتاب الملک
 اجنبه المنصوبه عندهم و اذ اتموا الیه ایتة عنهم و استنعموا الله لعم لا یس احد اعظم سعادة من و زرا
 الملوک اذ اسعدت الملوک و لا اقرب ال الملک من و زرا الملوک اذ املکت الملوک فترتق الله عن الملوک
 اذ اکانت ضایع الملوک ضایعهم لانفسهم و قنط الله بهم حیث صار اجبا و هم لم کاجبا و هم لانفسهم و لانفسهم
 روح عن حسده علی رود لان زوال الفتا زوال الفتا و ان التیام الفتا صلاح خاصه استماعی و کتب
 هم خواندم که مود مودان منی استکمالا فوس کتاب را وصف کرده است و گفته که نویسنده گان
 پادشاه بنیست جیشها ایشانند که بدیشان بنید و کوشها ایشانند که با ایشان نشوند و زبانشا
 ایشانند که از قبل ایشان سخن گویند و نویسنده و هیچ کس سعادت بزرگتر از سعادت و زرا الملوک
 نیست و قن که ملوک ایشان نیز صاحب سعادت باشند و هیچ آفریده نزدیکتر به ملک از وزیر نیست
 و قن که ملوک ایشان ملوک شوند و هرگاه که نصیحت و زرا پادشاهان را چون نصیحت ایشان باشد نفع فرزند
 نعمت از ایشان مرتفع شود و چون اجتناب ایشان در مصیبت پادشاهان در چون اجتناب ایشان
 باشد در مصیبت خود و وثوق برای ایشان هر چه بهتر و عظیم تر باشد و هیچ جزا هم بدست نمی گردانند
 و هیچ جسد را نیز جنت هیچ جان زیر اگر آفت جان و جسد زوال نعمت ایشان باشد و چون انت
 میان ایشان حال آید خاصه در و صلاح آید و در این سخن میان کتاب و وزیر فرق نهاد نیست و هر لیم
 دولت هر چه است و حالات کتاب همی بود که ابتدا هر مثال نام امام یزدی و انتاب نام کاتب
 و شیخ بزرگوار ابو علی فارسی قدس الله روحه و وزیر در بعضی از تصانیف خود نسخه عهد نامه
 بشارت مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه است قارب و انتاب پهلوان
 فارسی رضی الله عنه نوشته است و بنامش نوشته اند که در دست و ابتدا نام برین موجود است
بسم الله الرحمن الرحیم کتاب من محمد صلی الله علیه و سلم لای و در آخر عهد نامه نوشته است کتب علی بن
 ابي طالب با مر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی رجب سنه تسع من الهجرة فی کفر الیکم العتیری و عثمان و انس
 و المقداد و جاهد من المؤمنین رضی الله عنهم و این ضعیف که مصنف این کتاب است نسخه آن عهد نامه را مطالعه

کرده است و همچنین عهد نامه با شارت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
جستنی بن اخطب که والی خیبر بود و نخست بر همین اسلوب که در عهد نامه سلمان ذکر رفت و نیز امیر
آن عهد نامه را بخط امیر المؤمنین علی رضی الله عنه این ضعیف دیده است و از آنجا نسخ نقل کرده و ذکر این
و عهد نامه از معطلات منافع کتابست که مثل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که امام الملتین و سید العسما
و المؤمنین است مقصدی کتابت بوده اگر چه در معارج شرف و بزرگی و مساعد ولایت و است
زیادت از آنست که او را بکتابت حضرت گفته اند اما مقصود مدح و تبت کتاب و کتابت بود و شریف
او اما آن حضرت بخدا متعلق لکن در متعلق بود و بعضی از علماء و ب امیر المؤمنین عمر بن عبد العزیز
رضی الله عنه گفته اند من کان من کانت خلفه فزانت فامک زینتها و من شرفه فامک شرفها یعنی اگر کسی را
خلافت ارایش می داد تو خلافت را آرایش دادی و اگر کسی را خلافت بزرگی کرد تو خلافت را
بزرگی می کنی کما قال الله و اذا الدار من حسن و جوه کان له حسن و جوه زیبا
و ترجمه این طیب الطیب طیب این همه این ملک ایضا معنی و قتی که در وادید بزرگی حسن و زیبا
بیارید و وی خوب تو را دید و آرایش می دهد و اگر خط را که از آن خوش بوی تر باشد
در پسته گیری و لمس کنی بواسطه لمس تو بوی آن عطرها بیشتر و خوشتر شود مثل تو که توان یافت را
و خطب و منشات امیر المؤمنین علیه السلام وجه نظرا و نظرا و تبرا با آسمان معنان و با آفتاب
و کاست فساد به من لایسر شتر و غنی به من ایمن مغز و نفع البلاغ و در و غر و صد کلام و شتر
و وصایا و کلمات که از آن حضرت منقولست و در ویست برین معنی که عادل شواهد است و اما احمد بن حنبل
المیدانی التناوری و عهد نامه در کتاب ذوی التزیب و ذوی الادب آورده است که امام بن الامام حمز
بن محمد الصادق رضی الله عنه فرمود است ان الامیر المؤمنین علی رضی الله عنه سبع کلمات السد و هو
الکلام و اقلین جنات البلاغ و قطن اطاع الحاکم و لیس من الحاکم به ثلاث منات و ثلاث فی الحکما
و ثلاث فی الادب فلهذا ان فی المناجات قول الله انی کنتا فزاد ان کلون لی رباً و کنتا فی
فزان ان کلون لک عبداً انی انت کما احب فاحملنی کما تحب و اما القوال فی الحکما فقول الله انی کنتا فزاد
نکن امیر و اخرج الی من شئت نکن امیر و ایست من من شئت نکن فیکره اما القوال فی الادب فقول الله
کل من اذی یبذل المرء فخره تحت لسانه التناهی اما ما جله و استمع من امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که

بازارجو امر کلام را کاسه می کند و مطابق با نیت را که آن بهای که داند و اطلاع طالبان را که می
طایق بدان باشند باشند یعنی خواهند که مثل آن بگویند منتظر می کنند و از آن کلام کلام مناجات
و سه کلام در حکمت و سه کلام در ادب انک مناجاتست یکی اینست که یا خدا یا و این فرماست که تو پروردگار
منی و دوم انک یا خدا ما را این شرف بپس است که بنده قوم سوم آلی تو جنانی که من ترا دوست
می دارم مرا نیز جنان کردن که در دوست داری و اینج در حکمت است اول انک نیت بهر که خواهی امیر
او باشی دوم انک خود را محتاج کردن آن بهر که خواهی تا امیر او باشی سوم انک بپستی شو یعنی بی نیاز
شوازه که خواهی تا نظر او باشی و اما آن کلام که در ادب است یکی اینست که قیمت هر کس بر مقدار دانش است
دوم انک در ده زیر زبان خویش به نیت سوم انک در دهن خویش باشد که از آن دانند و از
شرف و منزلت هر باب کتابت یکی آنست که کتاب در زمان قدیم خلافت و پادشاهی و دیگر مناسب
و سپیده اند چنانکه امیر المؤمنین عثمان و علی رضی الله عنهما که هر دو کاتبان حضرت و کاتبان صلوات الله علی
و سلام مشرفا بود و در خلافت و سلطنت رسیدند و معاویه نیز که خلافت یافت و ابداً کاتب پیغام
علیه الصلوة والسلام بود و در وان حکم کاتب همان بود و عهد الملک و ان کاتب معاویه بود و
دیوان مدینه و بعضی که بوال ارباب رسیدند عمر بن سعید بن العاص کاتب میفرمود و بعد از او کاتب
ابو موسی اشجری کاتب امیر المؤمنین علی بود و قیس بن اسی ذویب از قضاة مدینه کاتب علی الملک
مروان بود و حسن بن ابی الحسین البصری با فضل بسیار و علم تام و جلالت قدر کاتب ربیع بن
زید الحارثی بود و بعد از آن عمر بن العزیز او را بنصب قضاة کرد و گفت ولست انصافاً لک بلین
و عمر بن میر بن جبر با علم و از ادب کامل و روح ظاهر کاتب آن بن ملک بود و معاویة بن شعبی
با فم ثاقب و فور و اب کاتب عبد الله بن طبع بود و بعد از او کاتب عبد الله بن اخطب انصاری
و حکومت و قضاة که در نیت و سعید بن خیبر بازده و شک و علم و حکم کاتب عبد الله بن عبید بن جود بود
و بعد از آن حجاج او را کتابت و وزارت این برده بن ابی موسی الاشجری داد و بعد از آن
چون طینان و عهد ان حجاج منتشر شد سعید بن سعید بن عبد الرحمن بن انس فرج کرد و بدست حجاج گرفتار آمد
و او را پیش خود با سندان و گفت یا شبی بن کیر غلست و قد اعطاه من عنک و عصیت امیر المؤمنین
کین رایت منع الله بک اخرا فی فلان شیت فان قاتلک لا محالة قال سعید انما انت فان انصرت انک

يؤدي الى الاجاب مع قوله والى تعالى باب جاب **واني سيدا احسنها حمد الله**
تري صيد للملك لما يجي دانه اذا انصبت على وجه القينة: **فلا الملك المداير او كين**
ولا القدر المتاح لها خليفة **والغير** وذي قول راك بساجد: **كن خضوع وعباد جارية**
بأنهم انفس في اوقاتنا: **منك في طاعة الباري** **وقيل** يقول الزجال تحت السند انما هم
وقيل نوالا قلام يصوب غيث الحكمة **وقيل** القلم صانع الكلام ما يحو القلوب ويصوغ ما
يسلكه اللب **وقيل** المأمون **وقيل** القلم كين يحرك وثن الملك **وقال جعفر بن يحيى**
لم اربا كيا احسن قلم من القلم **وقال غامه** ما اثبتت الاقلام لم تطلع في دروسه الايام
وقيل بالاقلام تنكس الاقلام **وقال ابن المعتز** الاقلام حجرة جويس الكلام بحكم الادارة
ولا تملك الاستراوة كانهما يقبل بها سلطان او تنقبابستان في وصف اللباد والنفاد
مداد كسواد العين وسوداء القلب **وقال غامه** ادب الغراب يستعار له شرح التبا **وقيل**
كان برن الكرشيد تحت من اللوان السواد وفضل على باقية فسال يوما لاداعي من السواد
فقال لا يلبي فمردوم ولا يكن في ميتة ولا تجل في عرويس نصيب على الكرشيد ذلك فقال برون
القاضي رحمه الله في السواد فقتل وجه الكرشيد فقال احسن فمردوم **في الدواة سواد**
بحسب ذوقين فريفة الملكانية واخرى ما ودر نجية الا انها جليل تدبر البرية **وقال الحسن بن محبوب**
لا يخرج من الدواة ولا **وقال** ان الدواة خلق في ثوب الكاتب **وقال** الدواة ورسول روق لونه
ما خرج شئ في حساب الكاتب **وقال** ما بينت الامور لباحث **وقال** لكان شادرا كالمنايب
شيان عندى في الثياب اذبا **وقال** لمساود اذبا **وبعض الكتابين**
اهوى السواد لان شمس ابيض يودي النقي واجت لوك شباين **وقال** لكان الكافور بر دقاع
والسك اصبح سيدة الاطياب **وقال** برين كفن كل فر بر **وقال** برتم معانة الكتاب
نفس از فاضل **وقال** انكس بين **وقال** نكس بين **وقال** نكس بين **وقال** نكس بين
قد جئنا اليك دم الطايا **وقال** المنايا زنجية الاحساب **وقال** جئنا من غير عراب
من امص من دمنات الكوا **وقيل** الزوات من افنغ الادواء **وقال** الجاهلي من التبر **وقيل**
الدواة غد يرينا مع الحكمة من قر لره وتشاحب البلاغة من اقلان **وقيل** دواتك تراوي

وضع كتابك وتوذي قلوب عايتك **في طرح الخط** قال اقليدس الخاضع رومانية
ظهرت بالجهانية **وقيل** الخطاة الابصار سواد ورة البصار يهاض **وقيل** ودادة الخط
زمانة الادب **وما قيل** في الخط نظما خلك انكس از امير الران **منزعة الايمان**
وبلاغة من القلوب مادة غا افس بها صلوة اللسان **وقال جعفر بن يحيى** **وقال** البستي في ذلك
ان هذا قلامه يوما يعلمها **اشاك كل كي نر ما بلر** **وان** اخر على ربق انا سدا
اقربا ريق كن بلا نام **ولاني منصور** **والثعلبي** في ابن مقلة **رحمهم الله**
خط ابن مقلة من ارماء مقلة **وقال** جوارد لو حوت مقلة **والدريز** من تصيد جسد
والروض بحر لاسجاية غفا **ابن فريد** حكيم فاضل **ابن الحسن** **ابن علي** **ابن علي** **ابن علي** **ابن علي**
التم قندي رحمه الله **در مجمع النور** **اور دلمست** حكيم مذكو رجز كفايت **وقال** جعفر بن يحيى
خطاب وقت وعال بوك **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
ي كويده ككاتب **وقال** جعفر بن يحيى **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
برسبيل جوارت ومشاو رت وعامت **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
وتحيرة لشغال وساختن وجوه عذر وكتاب واحكام وثابن واذا كارسواقي واظهار ترتيب
ونظام كلام **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
نظر وعين فكر وثاقب راي وصايب **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
وبقياسات منطق حادف **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
فاني عمر زنجين **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
عذوم **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
اكرج ميان **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
مكتوب اليه **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
براجد **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
ونسب ملك **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**
فانك كاتب **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر** **ابن طاهر**

غایت و منتفی نیست برسد کما قال الله تعالى و سلم التکبر علی التکبر صدق و البتة
نکند و در کمال غبار عزالت در قضا مکاتبت لزموا و اسلت بر دامن حرمت خود و نوشید
و در سیاست سخن را آن طریق اختصار و ایجاز و در کمال کلام با قیل و دل و لزوم قیمت الکفار
همه لراحت لزو اجتناب و رند و اما سخن برین پایه و وقتی رسید که منش لزم علم بهره یافته باشد
و لزم سبب کتبه که گرفته و لزم حکیم لطیف شود و لزم ادب طرفه اقتباس کرده و سر مجموع
فصایل و آداب تکاوت کلام مجید عظم الله جلار و اخبار مصطفی صلی الله علیه و سلم و آثار صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین و اشغال عرب و کلمات جم بطالنه کتب سلف و مناظره محقق لزم منظومات و شواهد
عربی و فارسی فصحاء و بلغاء عربی و جم کاتب و دبیر چون بدین فرقه رسد سخن او بر هیچ سخنان
ان قایم و راجع باشد و درین باب چند حکایت ذکر می رود و الله اعلم **حکایت اول**
اسکانی در لزم جمله کتاب الپسان در جم الله در کتبت سر آمد عصر خویش بود بر شواهد حق کتاب
نیکو رفتی و لزم مضایق مقاصد نیکو برآمدی و در دیوان اسپالت نوح منصور پادشاهی عری کردی
که ارکان دولت قدس او نشناختند و بر اندازد قدر او را نشناختند لزم بخارا براه پیش البتکیز رفت
و البتکین چون عاقل و میز بود و در غرض و نزدیک که نایب و عزیز و مکرم داشت و دیوان پادشاه
بد و تنوین فرمود و منصب او ترقی یافت و سبب آنکه پیش نوح بن منصور حبیب نوحان بایز
بودند و بر قدیان پستخاف کردند نوح را با البتکین متغیر که نایبند و البتکین چندان که ممکن بود و غلبه
کرد و و آخر الامر کار به میان کشید و امیر نوح بر او بستان رفت و سبب کتبت پستخان لشکر را
بیاورد و بگردان از خیابان و بیاید و با البتکین ملاک کند و ذکر آن عاربت در کتاب بمنی منی
پس طرست و چون آن لشکر همراه رسید امیر نوح ابو الحسن علی بن محتاج الکشان را که بانبالباب
بود و البتکیز پستخان نامشتمل بر وحید و مضمون آن مجموع تحریف و تهدید و مجالص غایت متعذر بلکه
مکمل صد و دو منبر چون حاجب نام عرض کرد و بیغام سپانید و هیچ دقیقه ناکفته نگذاشت البتکیز را از بار
خاطر زیاد شد گفت من بنده بر آویم اما در آن وقت که حاجب من لزم دار قنابد لزم بجا حلت کرد و او را
بن سپردند و با او اگر چه لزم روی ظاهر و اندر زمان او باید بود اما چون وصیت پذیرا و را معلوم کند
خاند که نتیجی خلاف آن باشد که من پریم و او چون او را سخن می شنیدند مرا سخن او و منی که او را برین

قصیه باعث و عرض باندنا حق آن دولتند نامح و نام آن خاندانند خاوم لزم غایت خشم و غضب
اسکانی را کتبت چون آن مکتوب بر پشت نامه او بنویس و لزم پستخاف هیچ باز کبر اسکانی چون
در فن خود مهارتی بکمال داشت بر بدید نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم یا فوج قد جلد لتنا فاکتبت**
جد الما فاکتبتا با تقدما ان کنت من الصاوقین چون نامه با میر خراپان فرج بن منصور پادشاه رسید
و خواند و از خوشن آید مذکور و قیما کرد و ارکان دولت حیدان بماندند و دبیران انکشت بخوان
که فتنه چون کار البتکین مکتوب اسکانی متوازی و پنهان و سر اسکانی می بود و نافع کس که پستاد
و او را بواجید خوب پستلر که دایند طلب کرد و چون بحضرت پست بر قلم و پیری بد و داد و کار
او بالا گرفت و منصب او ترقی یافت و در میان کتاب و اعلی قلم سر آمد و شد که اگر قرآن ندانست
و در آن قصیه آید مذکور و درج نکردی کار او بدین غایت رسیدی **حکایت دوم**
چون کار اسکانی در کتبت نوح منصور بد رجاء اعلی رسید و ما کان و یلیک و روی و لزم و کار دان بود
در روی و کوپستان حیدان آورد و در سر لزم بقیه طاعت بکشید و عال بخارا و عثمان و بمنک که پستاد
و بر چند شهر لزم قوس پستلر شد و در لزم پستال و پستاد می زود و لزم پادشاهان بادی آورد نوح
منصور لزم قصیه اندیشناک بل غایت شد و بتدارک حال او مشغول گشت و تماشای سپهسالار بمانست لزم
بر در عیاد و پستاد و تاش روی و دشمنی رای بود و در مضایق و مهالک محبت رفتی و نیکو با یک
برون آمدی و بهر عاربت که موسوم شدی پیر فرزند جنگ جویدی و لشکر اشکستی و لزم مع کاندن منصور
باز نکشتی و در خلوت با اسکانی کتبت من لزم ما کان بنایت بر پانمی باید که با سپهسالار تاش و افق
و منتفی باش و هر قصیه که در باب لشکر کش لزم قوف شود تو با او دمی و من با خیابا بر مقام خوام
که تا پشت لشکر باشم و ضم شکست شود باید که متواتر بمن مکتوبات نویسی و لزم عیاد و حالات اعلام کنی
اسکانی کتبت زمان بر دارم و در ذریک تاش و ایات بکش و کوس یزد و با منت مر لزم و لزم بخارا
رفت و لزم چون عبور کرد و باقی لشکر با امیر نوح در عتبه تا خیابا بر بیاید و تاش رفت
و بتو میس بیرون شد و روی با کان نهاد و ما کان باده مر لزم و در جنگ منتظر بر در شسته بود و در کشته
چون بر رسید لزم شهر بکشت و در مقابل او لشکر گاه زد و رسولان در راه افتادند و بر هیچ امر قلم
نکردند چه ما کان بدید و کفایت خویش و تربیت لشکر بنای سپه پستلر و مغر بود و قلم بر مصاف دادند

و تاشی سر و جهان دیده بود و چهل سال پهلایاری کرد و عاریات بسیار دیده و تبهی لشکر
بنوی کرد که چون دو لشکر در مقابل یکدیگر آمدند و دیران و بخاعان ما و را آله و خراسان
در قلب حرکت آمدند که لشکر ما کان بر فتد و بایه خوب شغل شدند و ما کان کشت شد
و تاشی ملکز و منور کشت و با اسکانی کشت که قاصدی ما کشتاد و کبوتر بر مقدمی باید پرانید
و جلوه و قیاح و ایک و کلا باز نمودن تا بر کبوتر باز نباشد اشکانی در انکشت کاند بر گرفت
و نوشت: **بسم الله الرحمن الرحیم** ما کان ماریکاس و السلام ازین مانی خواست و لنگان فلی
پارسی چنان باشد که ما کان چون نام خویش شد یعنی نیستد چون کبوتر یا میر فوج رسید لزی فوج
چندان بجهت نکر و نکر لزی لفظ که مثل بر مصدوقه و بعد از ان اسباب ترغ اسکا بحد و کرا نید
و گفت فارغ دل و مستطراش و سهام فکر و سبب توزع خاطر مثلاًش بر دلف خواجه اب جمع
نابذیرا که جو جمعیت خاطر بر جان کلمات فایز نتوان شد **حکایت سوم**
یکی از کن بظنفا، عباس و ابی نصر بنی و شت و ان قسم خاطر و توزع ضمیر مستغرق فکری می شد
کلماتی چون در زمین و آینه میزد بر دست ناکاه کینز آمد و گفت که آرد ناکاه کاتب جان شود و
طبع و پریشان خاطر شد که سبب قی عن نزد دست بر او و بر وجهی انحال بر و راه یافت که در کتب بشت
آرد ناکاه و بایه نام تمام کرد و حضرت کسرا چون ظیفه مطالع بدان مقام رسید میران با نوج
عقل از ابر برید نمی توانست که و کاتب را بطبیق و آن حال از او باز پرسید کاتب فجل شد و قضیه بر اوستی
باز نمود و ظیفه گفت اول این نامه را بر آخر چندان رجحانست قل هو الله را بر تبت و ان طبع در نج
بشد خاطر چنین بلغا را بدست خوفا احتیاج و اقتدار باز داد و ن سبک ترغ و محاسن او جان تیز
فرمود که اشالی این کلمات و یکدیگر کوشش او پرسید **چهارم حکایت**
کافی اسماعیل بن مباد که وزیر خزانده بود و بوی بود باز نمودند که قاضی فم که پستای قضا یا جانب حق
میل به کرا و در یک قضیه نزد و مترافع پانصد و بیار و شوت سته است صاحب ستمکاری تمام نمود
بد و وجه یکی از کثرت رشوت و دوم نزد لیری و می و یاتی قاضی در حال قلم بر گرفت و نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم ایها القاضی بتم قد غلناک فتم و علما و فضلا فانه که این کلام در باب بیان و صفات
به مرتبه قاضی لزان روز لزیضا و بلغا این کلام را بر و لیا کوشته و بر زبان خاسته اول که قاضی

حکایت پنجم لیغان شریست از اعمال فرین مکرده روزگار سلطان عادل بنی الزول
و لعین الله و بسکتکین فرنی اما رانده بر مانده جی لنگار بر مالی انجا شریخین آوردند و فرانی
بمحوالات ایشان رسید جی لزان بنظم برین رفتند و از حضرت سلطان دلو خواستند خواجه احمد بن
مینی برایشان ترم کرد و خراج آن پال بخشید و لزی عوارض میاست کرد و گفت باز که دیدوشین
که کشید و کم خرج کنید تا سه سال کمال خویش باز آید ایشان باز جی تمام باز کشته و آن سال خوش دلی
بر بردند و جزی یکس دادند و کمال نوشده مان جاست باز برین آوردند و قضیه خواجه احمد بن میندا
کرد و مثل بران که پال کشته و لایت با برافت و دست خواجه و حکایت و حیاطت
او از اوست و اهل شهر بدان کم و عاقبت بتمام خویش رسیدند اما منور بیرومی که سیم که اگر مال مرزا
اسال طلب فرمایند بعضی لزی علیا پستمال شود و از ان فجل عزان مسموم باز کرد و د خواجه خراج ان
پال نیز بخشید درین دو سال اهل لیغان توانگر شدند و در پال سم نیز طمع کردند و همان آن جاست
در بیان آمدند و قضا و دیگر غرور بر من سپانند و حکما را معلوم شد که ایشان بر باطلند خواجه برشت
تقد ایشان بشت که خراج خراج آوازه و آوازه یعنی ریش سر لزی چشم است که اردن آن دوا و آوا
و لزان قوت باز این معنی مثل شد کتاب دو این در مواضع محتاج الیه استمال که مذکور همان اسال
نمودند **حکایت ششم** نام ن ظیفه توران دختر حسن ممل که بزد و اریا پستین لقب
و موسوم بود و در ادر فضل مصلح نکاح آورد و آن دختری بود با جمال و کمال و در فضل مثال
و ترار جان بود که نامون بخانه او ردد و یکماه انجا مقام کند و بعد از یکماه بخانه خویش باز آمد چون انجا
رفت خانه دید غم تر لزی مشرق بخت میدن مع و خوش تر لزی بوستان بگاه رسیدن کل خانه وادی صیر
لزی شوشه زرد و کشیده و بد و لعل و فیر فزه تر صبح کرد که کان صغری و کبری من مواجها صا و در
علی لرض من الزحیم اسم بران مثال بالمش نهاده و نگارینی در صدر ان نشست لزی عرو زنگانی بر بنر
و لزی محبت و جوان خوشتر با قاضی که سر و سی و بده کشتی و عارضی که رسیدند و او را خواوند خواندی
موی و شکل شکل و غیر و جسم خند جی و در هر پای غاست فرامان پشامون باز آمد و خدمتی نیکو کرد
و نامون را در صدر نشاند نامون بر لزی دل الی حال و جانش در اصطرا بسا و دده و اند و وارید فلان
هر یک چند بنده محسودی لزی که اکب آسمان روشن و لزی دید لزی فرایان آید لزی تر و از مشرقی دور تر

پیش او بر تخت خدای بر روی بساط در حرکت آید از استوای بساط و در حرکت
 متواتر شد و سکون را بجای نماند و خرد بر آن جواهر الثقات نکرد و سر نیز پیش بر نیامد و در آن
 شرف ترکشت و دست بپا زد و در انبساط باز کرد و تا معانه کند و خرد را عارضه حیا پس
 گرفت و جنان را منفعل شد که حالتی که بر زنان مخصوص است بوجوه و خجالت بر سخاوت و جنابت
 او ظاهر گشت بر فرو رفتن یا امیر المؤمنین **ان الله فلا يستعمله** مومن دست باز کشید و لغزایست
 فصاحت و لطف پستان او این آیت را درین حال قیما کرد و با انسی که او را پدید آمد و پستان
 روز و زنان خانه بیرون نیامد و کار فصل حسن سهل بر گشت آن دختر و جستی او در پستان و پستان
 آیت مذکوره با وجو ثریا رسید **حکایت هفتم** از خلفاء بن العباس امیر المؤمنین
 المیزند باد طیب الله تربته و رفیع الیخا ن رتبه بواسطه استزادتی که پسر سلطان محمد بن
 ملک شاه طاب ثرا حاد و تصرفات متوجه فرمایان شد چون بکرمان میامان رسید روز آفرین بود
 خطبه گفت که در فصاحت لغز و ده اوج آفتاب گشته بود و مبتتاه عرویه علقین رسیده و در آن خطبه
 بواسطه ملاتی که آن سبطی داشت شکایتی که ضحاه عرب و بلغه عم انصاف دادند که لغز صاحب
 اند و منم کشتن کلمات جامع الکلم بود و در هیچ کس فعلی در آن جزالت و فصاحت قلم داده بود و در آن
 آورد برین موجب **نفسا او را ان السجوق فبرز و علینا طالع علیهم الا فقت قلوبهم و کثیر غنمهم** ن
 میر کار آید و غیش را با آن سبطی باز کرد و شتیم و ایشان بر ما بیرون آمدند و روزگار ایشان امتداد
 یافت و دلهاء ایشان بخیر شد و بیشتر لغز ایشان فاستانند یعنی لغز فرامانده وین و پستان
 کردن بیرون برده اند **حکایت هشتم** که در خان خلای برده مرقد با سلطان
 بنوین کشت مصاف کرد و ما و را آه التمر بعد از کشتن امام شرق حسام الدین انار الله برمانه
 و کسح علیه رضوانه او را پس شد پس که در خان حکومت بخارا با مشکین بر امیر بابائی برادر خان
 خوارزم شاه آسزداد و در وقت بازگشتن او را بخواجه امام کاج الاسلام احمد بن محمد الغریز میر
 امام بخارا بود و تا هر چه کند با شاد است و کند و کو در خان بازگشت و بهر سخنان وقت و او را افتاد
 سست و افتاد او را و احکام شارایه امام بود و اخی پادشاهی ازین دو و بهر نیست انگلیس چون
 میدان خالی یافت دست بظلم و تعدی برکشاد و با سخران اهل بخارا مشغول شد چندی که لغز بخاریان پس

رفتند که در خان نامه با مشکین نوشت بر طوق اهل اسلام **بسم الله الرحمن الرحیم** انگلیس بداند که احمد
 میان ما اگر چه مسافت دور است اما رضا و محط با بد و نزدیکی است انگلیس آن کند که احمد فرماید و احمد آن
 فرماید که محمد فرمود است منی الله علیه وسلم و اللهم اگر او باب بلاغت بمثل این مخالفت خان نمایند
 مجله شرح این کلمات مختصر است بلکه زیادت و مجلس هوید و نوشت و محتاج شرح نیست لغز ملک اسلام
 مثل آن کم روایت کرده اند **حکایت نهم** غایت فصاحت قرآن ایجاد لغز و انجاست
 و آنج ضحاه و بلغه از تفنیات قرآن دست داده در جوابیست که خلفا و علماء از تصور آن و مشت
 می آمد و دلیل واضح و حجت قاطع بر آن مطلوب است که این کلام بر بخاری نفس مع غلو ق زنده است
 و لغز هیچ کام و زمان حادث نشده و در قلم بر مایه اشارات و عبارات اثبات است که نزدیکی از
 اهل اسلام پیش و لید بن غیره این آیت بخواند **و قیل یا ارض ابلی آه ک و یا سماء اقلی خفیض لآ و قعی**
الامر و استوت علی الجودی و قیل بعد اللوم الطالیز و لید بن غیره گفت و الله ان علیه لطلا و الله ان
 علا و الله ان اعلاه لثروان اسند لندقی و ما هو قول البشر چون دشمنان و منکران بر فصاحت قرآن
 و ایجاد او در میادین انصاف بدین تمام رسند و دوستان و معتقدان بنکر بجا رسند **حکایت دهم**
 سلطان عادل میز الدوله و امیر المملک و مشکین انار الله برمانه رسول ما و را آه التمر بنزدیک
 بر خان دستاد و در نامه نوشت بود و تفریر کرد که در تفسیر آن آیه که **ان اگر حکم خدا الله اقیسکم**
 را باب حقایق و اصحاب و قایق متفق اند که این بقیه که لغز جلیل فرماید که هیچ نقصان او را و اح اشاف
 نبر از آن جل نیست و هیچ ضلیت با علم مساوی بنکاران الله تعالی و ازین او **قوا الله و اعلموا ان الله را** می باید که این
 ما و را آه التمر و علماء شرق و افانسل حضرت خاقان از ضروریات این خبر دهند که نبوت حجت و ذین
 حجت و اسلام حجت و احسان حجت و ایمان حجت و تقوی حجت و امر معروف و نهی منکر حجت
 و صراط حجت و میزان حجت و رحمت حجت و رحمت و عدل حجت و فضل حجت چون تا به حضرت بخارا
 رسید و بر مضمون آن و توقف افتاد و ما و را آه التمر التمر جاد و بجا فرماید جواب این سوالات را لغز
 ایشان التمس که در چند کس که اکابر اید و اعظم علماء التزام کردند که درین باب کتابی بپا زد و جواب
 آن سوالات در آن درج کنند چهار ماه ملت فرستاد و بخاقان را این ملت مناسب نبود و اقل ضرر آن
 اخراجات بسیار که در سولان رفت و ضد اید که بخوابش شول شد و می بین بعد الکاتب که بر بر خان بود و در

تقریب و در فصل تنوع تمام داشت و در نظم و نثر از فضل و ذکا و بقاء اهل اسلام نویسیست زنده
بود گفت من آن سوالات را بدو گفتم جواب نویسم چنانکه اسلام و علماء مشرق پسندیده دارند و در پایان
مسائل بر طریق نویسی پیش گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **التعليم لامر الله و الشرف على خلق الله** ع
علما و آراء النثر انگشت عجب بدندان گرفته و گفته جواب کامل آن سوالات این نیست و افغان
بجایست قوم و خوش دل شد که جواب این سوالات بدین تدبیر کنایت گشت و بمعانی این محتاج گشت
و در تعلیم و اکرام و اجرای وظایف و انعام بر عباد الکتاب افزود و او را از جمیع متربیان بزرگوار
و زحیب اعصاب داد و چون جواب نامه برین بردند افاضل آنجا سپارید و علماء پسندیده گشتند
پس به دلیل این حکایات و شواهد این روایات معلوم و محقق می کرد که کتاب فاضل منش فایز و ذیل
بزرگتر آتی و ادواتی اند که آلات و ادوات پادشاهی و سلطنت و نیکوترینش از زینتها و ادوات و آلات
و مکتب و بر پادشاهان و همیشه چنین طایفه را بنایست عزیز و بجل و محترم و کرم قارند و در ترغیب خاطر
و تنبیه اسباب محاش ایشان مساعی جلیل مبدول فرمایند تا کلز و دولت ایشان و زبرد و طراوتی بجز در کوی
نمکد باید و ذکر جلیل که بهترین ذخایر و شریف ترین مقتنیات و مکاسب است ابد الابدین و در هر الزامین
بر روی روزگار مؤبد و غلبه بر انشا الله تعالی و چون از ترتیب مقدم فارغ شدیم بذكر قسم اول مراتب
آن لشکال بنایم ماسول و متوقع از حسن شیم افاضل حضرت است که اگر بر موهبی یا مثره که اجتناب از لز
نمکن نیست و من منفقد است و بتر اطلاع مایند بعد از آنکه ذیل افاضل و مفسد دل که مانند افتخار
و اصلاح مبدول دارند فان به حیثه اخلا قبل من لا عیب فی و علا چه در وقت تصنیف و ترتیب این کتاب
اشاع مجال به حقیقت بود و اجتماع مطالبی بترتیب و معلوم است صفا باطن با وجو و مکرر است اجرت و من
با تو از موهبات و قوت طبیعت با تبايع مضنات و محبت فکر با تبايع موهبات و مکرر است اجرت و من
زمن ز به تر آن کین طرز گفته به از وی موهبات لعل پیوسته به دولت گشته اندیش را با پس
نشايد لعل پسین جز با کس . محتاج . از دست . بر . ثریا . با سباب مینا
واجب الوجوه و جل شان و عظم سلطان و کما فی الجاهات حضرت سپهر خست سلطان را در ترغی اقدار
و تنویر مبدل و تقاضا و معاف حکم و استیذان اوقات با کتاب حسنات و مبرات که موجب اوجار
جیل ذکر و سبب است و بزرگوار است بآل انشاء و نمادنی انصافا و عالمیان و خدا جانان و طلاله

و این

دوست تا تیر و ف زمان و ضرر و بطوارق عثمان از فقا . صفا . آستان دولت ایشان
کتاب و عین الکمال از ترقض پاست ملا و سده و لا کمفوف طالع . ملس طاکا طهار و حجه الکرام

ق

در مکاتبات و آن مشتمل است بر چهار مرتبه

مرتبه اول

در مکاتبات سلاطین و خواجگان و اولاد ایشان نویسد و القاب ادعیه که بگوید نویسد و احوال بگوید
القاب ذکر کند مثل بر و در بدست فعل چهل و چهار صورت و صد و شصت و پنج نوع

مرتبه دوم

در القاب و ادعیه که سلاطین و خواجگان و اولاد ایشان نویسد و ذکر پادشاه کتاب که کتب مذلت و مروت
و هر یک شش نوع مجموع شده نوع باشد و ادعیه و نه که در غیر این سه صورت با ایشان نویسد

مرتبه سوم

در القاب سلاطین و ذکر کتاب شش نوع و دعا و عریه

مرتبه چهارم

در القاب خواجگان و سلاطین شش نوع و دعا و عریه

مرتبه پنجم

در القاب اولاد سلاطین شش نوع و دعا و عریه

نوع اول

در القاب سلاطین که بگوید نویسد و ذکر کتاب شش نوع و دعا و عریه ذکر انواع
نوع اول محبت کبر یا و دهعت تقاضا و مرادق دولت و اقبال و باد کا عظمت و جلال
پادشاهان زمان ده و نیز و زمان ماد و نعمت امن و امان الموبد بتایده از غرطل اند فی الزمر
قران الماء و الطیر الخدوس به اطف حضرت دستا الخالیز موز الدینا و الدین حسین اکام السلیف و حرمه
للهم و الخلق با جین را با و تا و خد و مسود و قار و خانم دین و دولت به مقتضای رای و ابدان

و مصالح ملک و ملت بر قانون صنعت و مصلحت و ترب و مقرر حق الحق و ابنی القایل بالصدق بحسب غلظت و عیان
 که ششم در واج آن ریاضاتش بفرست باید و چنین که از استحقاق فواج آن کلز ترا تا و احتضار او است که
 مؤلف می باشد و از حضرت واجب الوج و تعالی شانه و بجهت سلطان استقامت دولت و زافزون کمالات
 ایام مجایون که موجب ترش معاش و هو و سبب ترش نظام امور است سوال میکند مصالح عرض اجابت بلایه که
نوع دوم خافیات رایات آسمان فرسای و اشعه الودیه زمین پهای بلا شاه جهان آمان امان
 سایه زلفت و رحمت حضرت زودان ظل الله فی الارض ملک الملک بالظول منها و العرض زودان ملکونات
 من الماء و الطین المورید بتاید الله رب العالمین علما، الدینا و الدین من الاسلام و السیئر بر منار حق عالمین انرا
 زمان مدود و بسوط باد و امور دین و دولت و مهمات ملک ملت برای صواب فرمای مخط و سر و طایفه ای که
 و مجرب غلظت و عیان کلز که من از اطایب و واج ان میر بوی کرد و در از باستان بنسب فحاشات از طایفه
 مؤید حضرت عال میکر خاند و علی تعاقب السیئر و الیای الایام و تنایج الشهور و الايام السبابة و ام و
 تا موجب اصلاح احوال جهانیان باشد از حضرت فزت سوال میکند سبابة **نوع سوم** عرض ملک
 ایران تا انراض زمان بمن ایالت زاهر و مصلحت زافر سلطان اعظم تا کان اهل اکرم دارای دین
 پر و جیشید عل کسرموید قاعه سکا اسکندر ثمان ظل الله فی الارضین خلاصه ملکونات من الماء و الطین
 المنصور بنصره خبر الناصر من ناصر الدینا و الدین سلطان الاسلام و السیئر قیم انیر المومنین من و شرف و مسیح
 ایام و لیال باسکی قالی و اوار و نوامی آن حضرت مرزا و شرف بلایه و آل الاطهار بحسب غلظت دعوات و وفور
 و حیات ناصح از خلوص و داد و بخشش و اعطاء حضرت ملک فزت ابلاغ میکند و بر تعاقب از منته و دهر
 و تنایج ایام و شهور و مزید عظمت و جلالت آن حضرت از جناب جلال احدیت می طلبد با جابت مقرون با
نوع چهارم رایات خورشید فاصیت پادشاه اسلام اعدل سلاطین زمان سایه رحمت زودان ملک
 امن و امان قاهر الکفر و التشرکیزه و کفر البغیة و المتردین خلاصه المومنین من الماء و الطین المنیر بایات
 الزامه علی الخلق اجمعین خیات الدینا و الدین من الاسلام و السیئر بر منار حق امانی امانی بلاد
 و آثار و ابا بعد عباد تا بند ملک و جلال و اکبر قبول و اقبال بدر کاه جهان پناه آئینه بلین آل
 الاطهار و مجر اکرام الاخیار بحسب معتد بر ابلاغ اعداد و دعوات و ارسال او را و حیات و انطبقت و در دست
 دولت ما موجب نجات عالمین باشد و مستقامت لعم ملک اسبب فزت و فلاح جهانیان کف و بر حضرت از الطیر

سوال میکند و امارات ابابت مشاهد و معاینه بیند و اجماع علی ذلک **نوع پنجم** رایات
 سلطنت الودیه پادشاهی و ملک سلطان اعظم مولی المومنین العالم ملک رقاب الامم کبیر مصالح العرب
 و الجم المورید من السماء المنصور علی الامم بجهت الانام طایفه الاسلام ظل الله علی القایل و الایام منظر الدینا و الدین
 منیت الاسلام و المسلمین الکتب سلطانا و آدم بین الماء و الطین و اطراف و الکشاف خافیات خافیات
 عظمت و جلال از منظر جلاوت و شارق اقبال و دولت و شرف و اقبال و آد عب غلظت بر و طایفه و لا و
 و رایت و جیت و اعتداد و انطبقت فزت و دوام دولت و جلا سلطنت از حضرت روبریت سوال میکند سبابة
نوع ششم سبایه مجای فر پادشاه جهان کیر خادای تاج و سریر جیشید ثمان موریه قواعد کرام
 المورید من مصر و شروان و دهر ملک و سکان الارضین اعدل من جلال من الماء و الطین جلال الدینا و الدین
 و کن الاسلام و السیئر سلاطین تناس بر مر کافه خلائق تا بان با و اعدله و الطایفه زودان بروز کار
 بر نیش موصل و ازله اعطاف و تا باز من دست قایمون و ان و و اصل بنی و آل الاطهرین و مجر اکرم الدین
 مجتهد و تقواه بر طایفه اعظم قیام نموده مستقامت دولت و فزت و مستقامت امر ملک از حضرت
 ایزال ذی الجلال سوال میکند قرین با جابت بلایه **نوع هفتم** که بعد از انقاب سلاطین بوسید
غیر لغز انواع یا بر صدر مکتوبات بنی ذکر القاء خلاصه ملک و سلطان و رفع علی الفوائد مکاد اخراجه
 شانه و تضرافضان و احوال اعلی الله شانه و ابد قدح و امکان زمین اند سریر المومنین و دهر و
 علی العالمین آیت و جود و جود خلاصه ملک و ابد دولت ابد الله و طه نوبت جلال کنت
 و لیایه جود و جود و جود علی اعدایه بفرافزیرا جلال الله ایام طایفه لا و احوه و احکام و الامم
 السواء و جاریه علی حق مطلب و احوال جلال الله المومنین و اعدایه و الکسر من لازم شانه و اعدایه
 ابد الله سلطنت و ثبت الیوم النور و دعوت اعلی الله شانه و احوال سلطان اعلی الله خافیات الودیه
 و اعلی العالمین فی شرف دعوت اقام الله ظلال علی غارق الانام و ابد الیوم الیوم و السلام
 اودام الله اعلام جلاله و قدر مصالح الانام من انشاء احکام و اجرائه جلال الله ایام مدود و الطایفه
 الانام مدود و استقامت الیوم الحشر و القیام بنسب الله دعوت و اعدایه جلال الله ایام و لیایه مطالبه
 الی امان و امان نصر الله الودیه و خلاصه ملک و طایفه جلال الله رایت با نفع مقرون و عن الکرام و ملک
 مامونه لازالت آثار علامه مکتوبه علی جبهه الشمس و جاج اعدایه کان لم تکن بالکس لازالت مومنین جلال

عالم و دروغ و شکاکان بسیار که پای بر تو اترو تو اتل تجر و آذکع عطف

که در غیر این انواع بجز از القاب یا بر صور مکتوبات نمی ذکر القاب با و لا و سیاطین نویسند

اخر الله انصاره وضاعف اقتداره عزت انصاره وطلعت اعصاره زبدت اقدار وقرن بالبحر
اوطان طلعت دولته وايدت رفعة اطال اتم بقاءه في السرف دوله لم ينج منه لسبح

عليه نعمة وإطال عمره وده. جل الله منزله بالنعم والظفر أياته وفي مصاعده النور والشرف منتهى غاية
جل الله الأيام مطاوع الأحكام والقدار جاريه على وفق مطلب وراه جل الله عمره أطول الأعمار وده

ضرد دوم

در احوال که بعد از القاب و دعا با سلاطین نویسد بیت فضل و جلال و یک صورت و صورت و هفت نوع

قصه

وہ تہنیت بجا پس سلطنت دو صورت مکتوب و جواب و ہر یک چہار نوع

صورۃ

کتاب نوع اول چون وارد آن شود و قاصدان متقاضیست

و اتحاد له جانب مملکت کو پ حضرت پادشاهی که محبت سپا داشت حضرت الهیت
تو از و تعاقب یافتند و از جلوس مایون در تخت سلطنت و سریر مملکت و تشریف تاج قالی

بہاوت مزق فرقت از پای حضرت ایخان اجبار کرد و بحق علیست و کنی بہ عالم و شہید اکو طرین
این حال بروح و این دو تفرق موجب وصول دولہا و سبب ورود و سعادت تہا گشت و لازم میآید این

اخبار و برکات این آثار بلامیل کلامی که در این وفنادن پانصد و آخره وانی و طوطی شکر قاشق شریاری
 و در هر دوستان بستان بخیرای بر لغضای اشجار سلطنت و افغان لزا و حیا و ملکیت حسن لیا

و اطیب الحان این بیت را بدین گرفتند و گفتند **شعر** بشیر اک یاکب الاقان شر اکا بشیر اک نزد لطیف
مراد می کرد و زکار نیز سوختن و اعصار عالم را زائل آید و اگر اک بودا دشت کامر و دانا کار

و انجاء پیوست و امید که جانیان به اطفاف نفسانی آئین در تربیت تمکات و حصول بساطت نفس و
محافظت کسب خیر و اولیاء راه حق اقامت و زینت یافتن و جهت تقوی و سعادت و کمال است

این مکانست و ویست این در است ملک بخیر سحابون بنما و حضرت عالی را با تمام خدمات و حاجات
عظما که فایده بسیاران فائدهای در تحصیل اسباب جهانتیا و حصول راضی بر روانی بر سریر ملک ممکن

باقی و المجموع دوم بعد از اخبار و محبت و ائمه ابناء، اخلاص و مروت اعلام می رود
چون اخبار سازه از مکن حضرت سپهر رفت و جلد سیم تمام عالی هر سلطنت که ابناء ملاذ و ملجأ که با حاکم

بلو استماع فست یعلم انه قال اذ لا یجوز و سرور لوست با غیظت و جود بر وجهی تواتر و تعاقبات
عنان تا کک و تا سکر از مقر طبیعت بیرون افتاد و چون بزرگایان من بخاطر غایت و شواست مانند کک

مرتفع گشته این صورت را حقیقت مخصوص برین جانب چایسته شد و بین البتین فرق متقدم نکشت لکن
میان درکات این جلوس ها و ن ساطع الاعداد و اقارب رکافه المال شارق و مغارب که ۳۲

و حضرت سلطنت پناه را اهل فتح و پیغمدار و نسب پاک کن و سببشاد دوز بر وزه تزیید و ترقی بخش
شدن شاه افروخته بود که در روز جمعه از پیشان انار و آرد شام و موصیان اخلاص غایت و نجات

لے جلوس مایون بر تخت سلطنت و سریر بادشاهی و ملک اخبار که نه بعلم الله تا که است بخت

کلیات امور جمهری اجتماع نواب کثافت و مرقبان و نایب بر اسن وجوه انتظام باید و مصالح و مباحات کافی

امه قال نوع بخمار و در چون بشیر سحلات اخبار جلوس مبارک بر تخت سلطنت تفریر کرد .

بر این اوضاع ستم را باید و قواعد ملک و ملت بر او که مبتلاست بر پدر و بعد از او مال ملک را

دوم و ج این **ج** **اقول** معاوضه می کردار و مکان به الهام آثار

از جناب جناب بر کوه و حضرت ملک بعد از رحلت باقر السعادت و خلعت علم و الا زمانه و السعادت
و اصل شده اعز اوقات و اگر مآت بدعا کوی و دولت میباید شفا که انرا من خود

الطاف صدره نافذ بود و عامی مجلس را بشریف هیئت مشرف گزاینده نه کمال صداقت و دود و دود
و غایت پیوسته شد و بر اتفاق فرموده و تفقدی که نموده که مواسطه کار تر اید و تضاعف باغبان حل

و آثار و عوارف اختصاص یابند هر آینه دولت خواص آن حضرت را در کل دل قیود و دست
 داری را باطنیت طبیعت تجن کند و او را و فراس را مکر مطاوعت و اختیار بر میان جای گستره دارند
 و بزرگ حضرت و لرکان و دولت چون در حکمت و سکنت و اخلاق و عتقا و آثار و ملکات
 ایشان کامل فرمایند هر یک را بجزئی که فرافرا حال او باشد از ارد و میسر نماید و نهایت تمام
 و شرف کافند و ایشان چون جنایت و عاقلیت و تربیت و شرف مستطرد شوند از آن حضرت اجتناب
 موجب اظهار کنایت و سبب اینصاح معاطه کا و درایت با جای آورد و هر آینه از بزرگ حضرت بصورت
 غالات و تشریفات بیش از توقع و تصور خویش اختصاص یابند و این معنی در ازج و طبع ملازمان کیش
 از ایشان بجز مات و عبودیت موسوم بوده باشند بالضروره اثر کند و خواهند که ایشان نیز در کثرت
 و بزرگ از ایشان ناچنان راجع و عوالم مخصوص شوند پس همی را که مباشر آن از جای رسالت و حج آید
 در تحسین اتمام و تجوید اقام با ایشان شریک و عدیل تواند شد و چون امور ملکیت بر این قاعدت سبزلر
 گیرد و برین و تیره سست تر پذیرد و لذات فانی ملازمان قریم و وار و این جری و اجتهاد جمیع اینان در مشورت
 خدمات و مسامی جیل در ضرورت عبادت انظام امور ملکیت راه یابد و مستقامتی با احوال سلطنت نماید
 که در حیز قریه و بیان تفریر بکند ملک محرم و اموال موفور و ختام حاصل و ادله و دولتها مواصل
 و امر امکان و محترم و وزیر امور قو و مکرم و اینان فانی و بال و طوایف قوله لکن منظم حال و او را بنص
 و اعدا متصور که آن شاه اندک امید است بخان حامی و ولتخواه که انباشت آن از منشاء موانع و دلالت
 لرغنا آن جناب محبت و اعتناست موافق آراء علیه حضرت عالی آید شاه افغان **فصل دوم**
در منع ظلم و تعدی بعد از عرض و عاودت حضرت کیه ان دفت اعلام می رود چون قواعد افکار
 بنیالمانین محمد شده که بهر المصلحتین ذریه صورت نمی بندد و مصالح و مناسط طرفین حکم یک جت گرفته
 پس منی برین مندمالی از عوارض امور که متضمن مصلحت است در خاطر آید بی کلفت کلان اعلام و انشاء
 آنحضرت واجب باشد تا از جمله عهد اخوت دین و سلام قضی نموده آید بر رای شریف صورتی که
 حضرت رب العالمین جل ذکره و هم سکره کفیل مام جانیا از اینجند قدرت و شوکت پادشاهان و برین
 و ملوک محلات شهادت آن داده و این نظام ملک مشق و مستم که در قاعدت شرح و اسلام مندم نماید و این
 جلوه جمیع قیاح و بلاد در سایه راحت یافت ایشان ساجد و آتش یابند و هیچ کینه بر زبان نرسد

بر وجهی

کفایت شکایت بود آن رسد تا ملوک و سلاطین شکر این نعمت که ایشان را بر ملک ملک کافند
 و مصالح و مناسط و جو در ادکف کنایت ایشان نموده بگذارد و بمواحد این مشکرم لازم کلمه
 بوده و لرغالی و ملک و لین کز تم ان عاقلیت شداید معون و مامون که ندان شاه اند تمل
 در حقیقت با سستی و از آنکه که ذاب شهر یاری از شایع شریعت پشاه راه شد کت و ضمنت اعوان خود
 اند و در محاطت بلاد و عباد احوال که در مناسط حال متربان سلاطین با جای آورده و عرض یکو نیار و
 دیوان لرغالی و مکنت و بدان سبب مصالح و مناسط معلوم اند و رعایا بعضی طاعت و بعضی کفایت
 قریه اندام متفر و مستور شده از خصوصیت این صف در خاطر این دو تخواه اثری ظاهر شد که قابل تفریر
 و تفریر نیست مگر از کلام الله عظم الله جلاله امر با عدل و احوال اقرب للتقوی را بخواند و از حدیث نبوی
 هم من العدل بالقرین و قوۃ السلاطین و فی صلاح الخاضع و العاد یکوش و شش ایشان در سبب
 و الا با در کتاب این مخدورات و مباشرت این مخلوقات بکودت اقام نمودن و ولزومات عاقلیت
 و بذی مال ظلم بر موجب الظلم رفته و خیم چراغند شیدند **شعر**

- ۱. لا ظلمن اذا ما کنت مقتدا ۰ فانظم آفره یا نیک باندم
 - ۲. تمام عینک و المظلوم متبیه ۰ یو عو علیک و غیر افره لم تم
 - ۳. شنیدم که با پور روشن روان ۰ کشت و کنت آن است کاروان
 - ۴. که مادر اشمن بر آن داده اند ۰ بدین پاییکه نران فرساده اند
 - ۵. که داد و بخش پند ما بود ۰ نیکو کارن اندیش ما بود
 - ۶. خیمه زان در شب قیروسش ۰ که دیگر از ابر و خواب خوش
 - ۷. هزار آفرین بر جان شاه بل ۰ بران داور افر و کاه
 - ۸. اگر شاه را حال آیین بود ۰ کشت و در اویل آفرین بود
 - ۹. ز شوره و بر وید کل ارغوان ۰ جو باران که باران از آسمان
- حامی و ولتخواه و بجز شتاب در آنج از من اخلاص و د و ولتخواهی در خاطر آید بجز عرض سپانید
 تا در این شریف شخص این قضیه شحال فرموده و خلاقی را که و ذاب حضرت خالق جل جلاله حایسته
 از غول حساب یوم المتقلب و لایب اجتاب نماید و تفریر کند که از ذاب و متربان دور است

عموم رعیت از آن معذب و محنت باشند از و غارتهاست و محاسبان از و غارت طلبید بک اگر
 ایشان با مردم و خواش خود در محنت خود تلک و تصرف کنند باشند فطانت ناموجه کنند جناب شهر
 یاری در حضرت باری بر آید بدان بر اند و محاسب فراموشند و محنت فاند و صدق سخن در اجاب
 سلطان غازی زمین الدوله و امیر المملوک و سبکدین امارت بر نماند آمد است که برادر او غلام را
 از آن خود در بخانیده بود و غلام بتظلم برده گاه آمد سلطان در حال فرمود تا طبل علم و حقان و سبک
 خویش و قنات ساز سلطنت بر در خان برادرش بر دزد برادر چون آن حال بدیدمشان کرد و ز قنات
 خوف و از غارت برادرش سلطان آمد و بر زمین بنگارند بزمه چه کنه صلواتی که سلطان سبکدین
 بر زمین میخواست سلطان فرمود اگر سلطنت حق نیست تا بماند و سب غلام خود چه کلاه خلق عادی بخانی
 که برین او بر من عرض افندی تا کنه استی که بر هیچ آفریده حیف و قوی بدو و تحسین از ملک بر ملک و لغ
 حاکم بر حکوم چه جواب حضرت دین العالمی علی السلام که بندگان خود را برین سپرد است روز قیامت را
 می باید حلاله ترا ببرد از آن باشند بسیار کنه برادر را غنای فرمود و رضی الله عنه پس اگر این خطاب
 بطوایف رعایا و عادی بر آید که تکلیف محبات ایشان منوط با تمام اخضر است و او را جهت از قیصر
 فرموده اند که شاد و بیاز خواست و تادیب و تریک التفت از و و مات غیب نص حدیث
 کلکم راع و کلکم مسئول عن ذریعته بسلع شریفه و سپاند فرمود با قدم من محله الله راعی العیز باید داشت
 و رعایت این امانت را که از حضرت عزت جناب شریاری حواله فرموده اند مهمل نباید گذاشت
 قال الله قل یا اهل الدار اجعلوا کل غلیظه فی الارض فاحکم بیزان الحسن الخی و لا تتبع الهوی فتنک عن سبیل الله
 و تنک با و دو هم این خطاب بود و دیگری راجع فرقه باشد و بزرگان دین کنند دنیا گذشتی
 و گذشتی است و در حضرت حق تبار و زقی است جواب سوال کسی که فی بابی قوی و این تبار و بزرگ
 از آن است متذرا فکل یوم انت متذروا السلام علی من اتبع الهدی جان بکام **فزع**
سوم در اجراء وقف واقفان حضرت تلک رفت و در گاه که یوان و قنات سلطان است
 سلطنت خود می شود که حق تعالی جل جلاله و علم فوالا اعنه سلطنت و لزمه ملک را در کن کفایت بین
 شرکت بزرگ پیام و سبکدین از نام جنت لزمه داده تا مساک فلک خیرات را بر بندگان خدای متوج قرار
 و طوق ظلم نعم و ابواب عدوان سد و در گاه و لزمه فوالی شوات و در آن کشته محترز و جنب باشند

واقف بنوعی
 بدست حق

تا و است این معنی موجب است سلطنت و اقامت این مال سبب نعمت ملک که در نیست
 استماع و فقه که او را و قاف لک بکلی مستقیم گشت است و شروط و اوقافان بالمره انما یافتند
 و غرضی که بنیان بر موقوفات و ارباب خیرات را از غبن اوقاف آن بوده فوت شده و در ترقه و منج
 مردم مانده است اساکل و متغلبان بظلم و عدوان در تصرفات نامشروع شروع نموده و هر کس را
 لزمه و بوان حکومت و متصرفه و مقاطع حق زمین کنند آن وقت مالک فراموشانند و تصرفات مالکانه
 می کنند و احوال و ظایف سخنان و ذکران منوط برای او می باشد و این محسالات تا قبل مشاهدات
 و معاینات نیست و واقفان که مطاع افکار و مسارج افکار ایشان او لزمه ثبات خود نیست محمول بر قنات
 بطایفه زمین محصور می نمایند و او بر غیر ایشان حرام کند و آن باب و قیضا مشروع بکل حکوم بهانه کند
 بلغت نوشته تا غیر سخنان متصرف آن نکردند درین وقت فواید بوان سلطنت و احوال حضرت
 و احیان ملک که در امر بر تو ابرایشانست بکل نیست این معنی احوال و زبده اند و این خیر عام و صدق
 جاریه نفس حدیث **اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من عمل صدقه جاریه و ولد صالح یعمل و علم ینفع**
 مو که آنست در عمل نیسان مندرج که فایده و از و خاست عاقبتان فقیر و احوال بزرگ حضرت دارد مقام
 جواب سوال حضرت دین العالمی علی السلام که در روز حساب که حساب است آرد و نه است عجز فقیر
 با و کرده چه حضرت عزت غلم سلطان در طویل و حیر و غیر و نظیر امور که فایده بمصلح و منافعه جمیع باشد
 بادشاهان وقت با فقر و در مخاطب بل موافق خواهند که فایده اگر چه آنست حضرت عزت بزرگان روزگار
 آن باشد که آنج فرموده حضرت در بومیت بود در احوال خیرات و انشاء جبهات و مبرات بجای آورد
 و رعایت بندگان او واجب طایفه و بر اعمال تحسین اوقاف عمل صلح متدین که حصول موقوفات ببلند
 شریعت کاشیده فقیر کردیم بهتر باشد آنج گوید لزمه طاعت حضرت حق استماع نمودم و حق و التمسق با ذکر فتم و در
 ظلال متدیان و متغلبان قوی کاشیم تا بتویت من ظلم کردند و حق را باطل کردند و من در حضرت
 حق حاضر مساکم فرمود با قدم من و ذکر چه در آن روز که محول میرست از قایل توبه نیست هیچ آفریده منکر افکار
 و اعمال خود ننمودند زبان او در بنیاد و اعضای او بر و کوا می ده که قال الله قل **الیوم نختم علی**
افواهکم و تکلمن ایدیم و نشهد لکم علم بکما فوالا یکیبون و شاید که زبان نیز کویا شود و بزرگان دان کویا
 و ده که در کما الیوم نشهد علیکم و ایدیم و اوله بکما فوالا یکیبون لزمه در این سخن و قصه این حالت

خاطر در اضطراب و باطن در التماس است چه باید که از تکاب جوایم ثواب و نزدیکیان کند حضرت
سلطنت بدان مخاطب مطالب که مسلم که جناب جلال شریاری خبر عام دیگران را که منافع آن را
در دنیا بر خود حرام کرده باشد و حسب قضا و طلبا رضایت در راه خدای نهاده انصاف فرمایند
در ابر و امضاء آن اعمال چرا و رزق و ثواب و متربیان و ملازمان را در ترک اتیان دین
خبر چرا باز خواست فرمایند چه صدقات پادشاهان باید که هیچ طایفه و اصل که ندانند آن
صدقات که لشکریان را ملازمان پادشاه جوایم نذر و بدنامی و جواب آفره بر پادشاه
باشد چون بندگی حضرت در ابر آید خیرات که لشکریان سعی و وقت در حاجات همان کردی بجا آورده
آیند در ابر و ثواب با و اوقاف شریک باشد **لما قال النبي عليه السلام من دل على خير فله مثل اجر فاعملوا الخ**
الآن على انظر كفا و اگر درین باب اعمال و رزق و شروط و اوقافان چنان نیابد و بلاست تعبیر
و تبدیل آن را جاز حالت یا در منع غیره نکند تا آنرا بامان مدین که از شرط و اوقاف بیک سری
تجاوز نماید تنویض فرماید هر آینه خداوند آتم باشد و از همین جواب حضرت رب العالمین مشکل و
تواند آمد و فاکوی و دولت و اموات و بخت و دولت و سلطنت و ملک از حضرت که دارد دنیا بروی
میخورد مشروبات افروزی و بنیل در جات عقوبی را نیز که فایده فکله سلطنت محنت است و اعلاالین
می طلبد و از غایت خیر خواست کنون خاطر و مضمون منیر را از طریق مکاتبت و مراسلت با اعلام و ائمه
می رساند باید که آن حضرت بخت این حال اشتغال فرموده و اولاد و مستکمل و متعلبان از تصرف
موقوفات بکلی کوتاه که خانه و استرطاج بفرستد و شرع و اوقاف تصرف نموده با و واجب طایفه بسیار
مشروع است و اگر فایده در اخبار سلطان اسلام قازان خان امارت بر نه آید که اگر یکی از او را
یا لشکریان و جمیع منیر از رعایا بکفر فتدی در حال فرمودی که بزخم چرمی باز کرده اند بختی رسپاند
و بعد از آن حکومت و تصرف اوقاف در جرح فاکت پادشاه مدین و صلواتی تنویض فرمایند و با و بخت
بر امانت و دیانت منور الیه خبر از و زتنش احوال محاسن و با طایفه که شرع و حکام در اجتهاد او باشد و
خاندان در متابعت شریعت تربیت و تقویت و بر مخالفت آن تنفیذ و تشدید لازم باشد چه بر پادشاه
واجب است که از جرح قضا یا بپسند فرماید و در ترک کلیت امور و متکاسر با جمیع طایفه و با و ثواب
و متربیان خصوصاً قطعاً و اصلاً مساعد و مساعدت جایز نشود و ابر و آید منی که ممکن باشد مقدم فرماید و کلاً

او قاضی هیچ آفریده تخصیص مستکمل و متعلبان بمطالع و ضمان و چند مشایخ تعبیر که در شروط و اوقافان
اتفاق پیدا کند و از بخت و چون از طایفه موقوفات و اوقاف بسیار یکی مد است که بخت طلب علوم
پساخته اند و ام که طوائف اوقاف بصدور فخری رسید در اندک روز کار مستعدان بسیار که وظایف
ایشان از حاصل وقت حاصل شود و بر استغول افضل رسد و مالک و جو و علما نام و لر و فضل و علما
که کار که بغایت طایفه است که و اعظم اسباب رفیق و ابا و انی ملک است و دین طایفه است
و نیز میان طایفه و ام و رعایت دقایق شریعت و احکام و حیانت و اوقاف و رعایت املاک و اوقاف
و غیر آن بکلی فتوی ایشان منوط و مربوط است و چون هر منصب مستعد و بختی آن تنویض رود و تربیت علما
اسلام در ضمن آن حاصل شوند و ملک پادشاه را جو و بسیار که ایشان بر جمیع فاکت پادشاهان روی نیز راه
مناقصات و مبالغات و تربیت تنویق و رجحان و بد آید و پادشاه و دنیا و آخرت نیکو نام و بسند و زعام
که و محنت از وی بخت مساعد در پیش مسئله باشد و اما مقدمه و الا نشک من خیر بخنده و خداوند خیر و اعظم
اگر چون رای حایرین شریاری این بختی منی فرض با بیع رضا اصفا فرماید امید است که بعد الیوم احوال و اوقاف
آن ملک بر وجهی مثبت باشد که بندگی حضرت را ذکر و جلیل و ابر و جلیل و ذکر که همان شاه اند و همان بکلام با
نوع چهارم در منع نزول و اوقاف در رعایا بخت سپهر مثال شریاری که محنت بسیار غایت
در خدمت حضرت باد است از التسلط معصومین طایفه و اولاد و لر طایفه و اوقاف و اوقاف و اوقاف و اوقاف
و که حکمت از حضرت لایزال ذی الجلال است آفره و تقدست آسمان و در تنویض امور سلطنت و ملک
پادشاهان اسلام که حاکم بینه دین و ملک اند آنست که در رعایت و حفاظت نوع انسان از اشرف انواع
موجود است و حکم حضرت الوصیت جل جلاله در اتمام پادشاهان عادل هر چه از منافع مکن و معذور است
بجای آورده و علو قدر و رفیع مکان و عظمت این نوع بشاوت که انبیا صلوات الله علیه و اولیاء و اولیاء
علیم از ایشان بوده اند و ملوک و پادشاهان و اعیان و خواص و اشراف را در ابر و امیر المومنین و احکام مملکت و بخت
تمامت و اقل این نوع اند و نه آن حاکم که در هر پند و نوبی و اصل است یا قاسم فاجر و صدقیت از ذوق
و چون حضرت رب العالمین جل ذکره و هم شکره و دیگری را با احوال عباد علم نباشد و این در حدیث قدسی روایت
اولیای تحت قبایل لایعزم غیری صدق این مطلب است که بختی که حضرت جل جلاله ایشان را بار
مطلع که فایده حال و حال عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضى من رسول پس چند ملک پادشاهان

در رعایت و محافظت بنی نوح من نمایند دفع در جت و علو منزلت و برتبت ایشان بجهت سلطان
که سلطان سلاطین است بیشتر باشد شاید که آن رعایت و محافظت شامل حال یکی از اقطاب ابدال اولیا
اندر کعبه و یک نوع رعایت و کرامت انعامات که ایشان در حق پادشاه فرمایند کار دنیا و آخرت ایشان کبر
آن ساختار کعبه و غرض کل در غیر سلاطین خود رعایت بنی نوح است نسبت روح کارخانه دین و دنیا و
ایشانست و پادشاهان توقع نیک من و ثواب آخرت از ره کدر رعایت ایشان پس اگر دعاگوی دین و دنیا
معنی که موجب اعاده نوع انسان باشد و خاطر آید و بسامع شریعت جو را و سر و پا سپاند جانان که ظلم و ستم
نکرد و بفرمودن در رساند که رعایت با رعایت می افتد که در آن ملک که بر اتمام ثواب حضرت سلطنت
او اولرکان دولت و اعیان و تغلبان در خانه که در ایام و رعایا نزل و کعبه و ملات بسیار با مالیه
ساکنان عاید کعبه جایشان تو در آن خانه باشند بجمع طعام و ناکل و مشرب و منار و شرف از غذا و غذا
می طلبند اگر مقرر ایشان بده و داشت در تربیتی که جهت جهان و اطفال که در ایشان باید و در خود و زن
و فرزندان که ستم و عاصم بر روی و اگر مقرر میزد و در بی خانه بزم و بزم و بزم و بزم و بزم
باشند که بعضی در زیر شکم و ملاکی شوند و بوقت بیرون رفتن آن آلات و ادوات خانه چون زیاده
و پرده و طشت و افقار و مشرب و غیران که ایشان را نظریه آید جهت خودی بر نه و بیرون آن تنوع
ظلم و قدیمی البته متوجه عورات نیز می کنند و آن مجازکان را جان منیغ باشد اما مردان جهت آنکه اگر زیاده
کنند فریاد و پیچیدگی فغان و اما زنان جهت آنکه فیضیت بدنامی اندیشند تا جارجل آن منکرات می کنند و جمع
غی گویند و رعیت است افعال دین و دنیا و غرضی ملک و سلطنت از رعایت و چون بطاعت را قابل ده
معلوم شود که نگه و تو لا اکثر او را و زنا که بدزدی و حرامی کروی و باحق و مندی و طمانی مشغول می کنند
ازین ره که برست و بر پادشاهان واجب رعایت خانها و عورات رعایا بجهان کنند که رعایت هم و بیای
خود می کنند تا دمی سلطنت از ایشان مصدق و مسموح باشد و بشکر عطا یا و مواسب و بسبب علی الاطلاق که در با
ایشان از مضامین و تفکاد و جویان فرمان و بطلت ملک بسیار غم و غم از زانیان است قیام نموده باشند
و ذکر جلیل و نبوی را با ابرو جلیل و غرض جمع کفایت و او را واجب و انشاء الله و ابتوالیه که سید و جاد و ان
سید عالم نکلون را بگوشتش جان کشیده و در اخبار سلطان غازی نیز آمده و از امیر المومنین سبکباز
اندر بران مذکور است که شبی بعد از فراغ فرایض طاعات و راتب جفا که من متوجه استراحتی می بخوابی بر روی

کرد و هر چند سعی نمود در خواب نمی رفت با خود اندیشید که همانا که فریاد خواص بود که است
و آواز او بگوشتش پیچید رسد و بیداری او مانع خواب من می شود در خواست و تمشیر بر میان بست
و چنانکه عادت او بود و بنیان از خانه بیرون آمد و می رفت تلبه و سجده رسید و از شخصی شنید که در
نماده بود و می گفت آتی شود و سبکباز بزمی می رسد حاکم از اهلستان سلطان می فرمود که
رفت و آن شخص را گفت خود و سبکباز بزمی می رسد که او را در این نیم شب حضرت قضا و الت
میکنی و داد می خواهم و در گفت ظلم ازین بیشتر باشد که چندین شب که یکی از متغلبان او مست بماند من با
آید و بظلم و تعدی متوجه من شود و خود بزمی می رسد و اگر او پادشاه مال صاحب است
بودی منقلب او در نیم شب فغان و کار کاشی و بر جبهه حرکات چو نه اقدام نمودی سلطان گفت ای غرض
منم و ابرو را بر نداد و تو را از اوستام آن در گفت امشب نیاید است چون بیاید سلطان را خبر کنم
سلطان او را با خود برد و در بند بماند و گفت بهر وقت که این مرد را بد رکاه آید و روز یا شب و آخر
کنی آن مرد سلطان را و عاقبت و رفت بعد از سه روز نیم شب بد رکاه آمد و زبان او را حضرت سلطنت
بردند سر بر زمین نهاد و گفت ای سلطان عالم آن ظالم آدمی است سلطان در حال برخاست و تمشیر بر میان
بست و روان شد و بار در گفت چون فغان تو رسم تو بیشتر و و چراغ را بر دار و و ایشان بر سر او
آن مرد چون در خانه رفت آن ظالم را در جاده خواب غم وید چراغ را از پیش بر داشت و سلطان را در فغان
بر سلطان چون بر سر آمد رفت و او را بشیر از تن جدا کرد و چراغ خواست چون بیاید و در سلطان
در آن سر نیز که سر بجهت نهاد و بعد از نماز سحر بر آورد و دستار روی فرو مالید و حضرت عزت را
شکر آن در کسر بر زمین نهاد و سوال که که سبب این بجهت و شکر چیست سلطان فرمود که من با خدا می عهد
کرده بودم که اگر اقدام برین حرکت و بجهت بگردان من نموده باشند تا سر او بر نوازم تو را نکیرم و آنک
ترا کنم که چراغ از پیش بر جاده و نماز و تا مباد که یکی از بران باشد و داشتند پذیرای و امن گیر شود
و در حفظ عهد و کشتن او تقصیر کنم اما بهایا ازین آموا و فو با اعتقاد داشتید با شمس بجهت و شکر
این معنی بود و بعد از آن آن مرد را گفت که در خانه خودی در خانه داری بیاور و تکلف کن که من بیایم
که پسندام و از آن شب که ترا از قنصر و زلری دیدم تا این غایت رساند و دست کعبه خود داده ام و با
خود متور که که تا این باد از خاطر تو بر نکیرم طعام بزمی می خواهم باشد آن مرد را در خانه فغان شکری ابدان

تا یکی شب بر سر آمد

با سکه در زمین بپاشید

جزی بود پیش سلطان آورد و سلطان با شرم تمام از آن غرور و در حق آن مرد جندان انعام
وامسان تکلم فرمود و کاور مدت هر از مال دنیا به نیاز شد و خداوند تعالی در حق او **شکر**
چنین کند بر زکات چو کرد باید کار چنین نماید شمشیر و آن آثار
اکنون در بختین قضا یا است که از لایحه حکم مطاع فلایا بد که ارا او و زرا و لکرکان دولت و او
حضرت و سایر عزبان و ارباب اختیار و غیر هم جبهت خود را بر اینها و خانها سازند و هر چه آنرا بیاکرا
گیرند و آنان و بجزر و قصه آدا کنند و بعد از آن جبهت ایلخان و صادر و وارد بیرون شهر را ایلخانها
بپازند و چنانکه بادشاهان قدیم که از آن مواضع زیل و با و جاد و خواب الا که از آن حاکمان باشد
چون خم و سب و کوزه و فرغانه و غیر آن از مال دیوانی رتبند و وظایف دیوانی ایشان روز
بروز پسند که آن طایفه را از حمت ایل شهر و رعایا نباید طرد و بیاید و بیاید و صاحب بد رعایا نباید
و عودات مردم در کنت حمت و بیستد مانند و رعایا نیزیم ایلخان و قرض و فساد ایشان را
خود بیرون نمی توانستند رفت باین و فراغت بیرون روند و بمجرات و مصالح خود بکشند که نه
و صد و این حالات موجب دوام دولت و سبب بقا و ملک است که آن ساء الله که عاکی و دوخواه
از لایحه انعام و عطا آید و مرعاش و امید و است که کسی فرض غنای شرف قبول و وقت اتفاقا بدید
کام بار نفع **بجمله** در منع قرض از او **مستقلان رعایا و دیه** بعد از آنکه این مواضع خرد و این
و سبب عوارف و فقر که حضرت اعلی سده اسمی خدا یکان اعلاء الله تعالی اعلام می دهد که چون نیز
اکنون قواعد و دله و قوایین بخت و اتفاق است که در تدبیر مصالح و مخاصم طایفه بی عمل
فرق در خاطر آید و چون بطل فرض رسد امید است که عالی و دوخواه اگر نکند اختصاص نماید به است نیز
موسوم نشود و خود را بیکرات از طوایف و رده و فقه استماع رفت که چون بعضی از او حضرت ایشان
و مستلبان نیزیت سکار و در اشتهاسخار بر دیه های پسند رعایا را با یزاع تشدید و تنبیه تکلیفی کند
و کوشند و تقار و شراب و سایر منونات بدون مال و موجودات و زور و تعدی طلبند و آن بجان کان
نیزیم جان و خوف و بخت و شکنجی و بملک و نقل رعایا مستلبان می برد و رعایا عاجز و سبک و در پیش
می اند و مستعد عادت و زراعت نمی مانند و بادشاه در دنیا بظلم و نه و قویه لزوم ال رعایا مشهور
می که و در آخرت عنت است می باید و چنین این قضا یا نقل اعراض و اجتناب بادشاهان دین دله و ملک است

شمارست چو طوایف سلاطین و فقه اهل عدل و الاضافه باید که در رعایت رعایا بهین مال بجان
کوشند که در رعایت نفس خود و فرزندانش و لذایذ آه نکوس و انظار احوال رعایا بجان عمر ز باشند
از جهت عقارب و حیات و معارف این نیست با نفس و ابدان یکسانست و فرق پیش از آن نیست که نکات
بعضی رعایا باشد و نکات بعضی **شعر** فلا تفرق علیهم ان ازوت که **لک** فان نفس تطیب **لک**
نار عایا بقوت و مدد بادشاهان بحدت و زراعت و او آد مال و متوججات و بهره لر قضا و محسوس
بز ایت خاطر شغل تواند بود هم ملک آبادان شود و هم پادشاه نیکام باشد و دوام مدت و بقا
ایام حکم حدیث **الملك بقی مع الکره و لا یستع مع الظلم** خود را زلزل و از کم که و پادشاهان کار رعایت
را بدین طرز ملزوم و بدین طرز عملی بکند از ام ظل آلی برایشان اطلاق نتوان که صاحب نکل حضرت
رب العالمین جل جلاله بر جمیع خلائق رحم و مهربانیست پس پادشاه نیز که ظل حق است باید که بر خلائق رحم
و مهربانی باشد و عاکی و دوخواه این من استماع که از خلوص عبودیت و صفای طریقی باطن او بر آن ملک
بفرموده پسند که رای موافق فرمای اهتمام بدفع ظلم و مستبدان بر وجهی فرماید که رعایا وزیر و پستان
از مزاحمت متغلبان این تواند بود و با وجود خوف و شکستگی دل از رحمت و لزج آفریده و چو کا فرماید
و ملک آبادان تا جاد و غراب شود و اخلاص سلطان متغیر از آن خان امار الله بر ما و نقل بحسنات الاعمال
میراث مذکور و مستطرد که دوزی با او گفت من جانب بیت را بعد از من نگاهم نام داشت اگر محبت باشد
ما اتفاق هر را غارت کنیم چه آفریده برین منی لزمین قادر تر نیست اما باید که بعد از من شما قمار و آتش
و موسوم و باکی لزمین قرق خارید چه اگر بعد ایوم یکی از شما لزمین این نوع التماس کند و را نمی بکشد
غنیف غافل باشد که فاجهت آنک ترخیب جمیع شکست و ملک و ارا و وزرا و ایتقان و لکرکان
لزمی رعایاست در حدت و زراعت و چون ما ایشان را که اصل ان قضا یا اند با اتفاق که بهشیم اگر چنین
توقات از که توان داشت و بگویم میسر شود شما با خود اندیش کنید که اگر کا و و تخم لر رعایا بیستد و بر
ایشان زور و زیاده روا دارد و غلات ایشان خرید و بخوراید بعد از این چه خواهید که دشمنان را
وزمان و فرزندانش از این ذیند و می رنجاند و نمی اندیشید که اگر پادشاه و زمان و فرزندانش شما نیز
همین خطاب و حال شما بگویم شما بیک زمان پیش شما فرزندانشان بگویم که شما بیک زمان پیش ایشان بگویم
شما بیک زمان پیش ایشان بگویم که شما بیک زمان پیش ایشان بگویم که شما بیک زمان پیش ایشان بگویم

جواب بگوید خواجه کت چون ایشان در احوال باشند و لذت و تفریح و تکلیف و تعین
این مایه باتفاق در احوال باشیم و مطبوع و مشروب و طوبی و کوب با ساق اینم یافت و اگر
بغلاف این مقام عایا از مذکوب کنیم تا اثر آن باینز عاید گردد و هر بزرگی و هر دانی که در این مقام
و بزه ایشان در کردن گرفتن چه هر کس که بدین ملک بفرستد هر نماید بهر مقصد که روی آید بخواهد
و رعایا یا عیان را تا این داشتن خود و طاعت است بگوید شاید که رعایا ایل خود را بفرستد اینم و درم
و بپوشد از راه مذاب و زحمت باشند تا در حق ما نرین کنند البته کسی که در این شکار این نیست بکنیم
تا شنبه شود و ما را و شمارا یکسانی و بنا و آخرت حاصل آید ان شاء الله امر این این طبیعت از نظر مبارک
باشند و قبول که در لغت و قریب این شد و ملک آبادان شد و اندک رتی که ماند منزه از بار
آن دولت است و بادشاه در دنیا و آخرت بیکو نامی و کسکاری یافت و در اندک پس از صاحب
وزیر عادل شید و از کشید ازین فضل الله طالب فراد که درین اخبار سلطان مغیره سید او کرد و دست فزین
ی که بر سر اسطیغ این ضلع زحمان که بیش از این مقلبان و مستعدیان بر عیال و زمین رسید
لزم از طرف بایکی آن است و بهر رعایا مالک بدعا بادشاه سعید و زاهد و موقوف از حق و کما فوق
استماع این ضلع و جمع او او را که آن دولت حضرت سلطنت و رفیق که کماله اولی العباد **نوح**
ششم در منع فرزندکان و امثال ایشان از زحمت رعایا بعد از عرض وظایف و عبادت و در
دست و شام و عرض رای جان از فرزندکان که بیش از زمان سلطان سعید و زاهد از ان خان و زاده
مخبر و تر جان بوده که چون جماعت و اجماع شهری یا کوچه ایان صاحب ناموس در مالک باشند
فهم با سقام یا جهت مصلحت دیگر ببار از رفتی چند نفر بفرستد و پسران ایشان را تکلیف که در هیچ
او از شراب پاشد و نان و مطرب و گوشت و دیگر مصالح و حلالی که مادر باید بر شاست و می باید
اگر مرغی که در این فرزندکان که آن فرزندکان بنامست و دشنام و جی از آن که ایان می کنند و بیست
بسیار و از آن جماعت تا چهار و پنجاه که در و بایشان می ماند و عرض ناموس بر بار و زحمت
آید و بر سر بار و از آن جو جی که ازین مستعدیان و چوپکان و سگبانان و شیربانان و غیره مستعد و مردم
و خدمت می کنند جماعت که رعایان را روزی و روزی بفرستد از مستعدیان سعید و جان حالت اتفاق افتادی
چون منب ان همه روز بر بار از این فرزندکان و افسار بود و روزی و از صد چنین میدی که روزی و اکثر

ایشان با ما و خواست و شهادت و کان تعلق داشتند و خادم ایشان این قدری مال از مستعدان خود بر کوه
منصب بزرگ داشتند و در اعیاد و نیزه و از الحسان و ستران و شیران را بر در خانه بزرگان شهر آوردی
اگر خداوند خانه روی نویدی هر چه خواستندی با کمال سعادت و الاغش و دشنام و میان مشغول شدیدی
و خداوند خانه را هم عرض رفتی و هم مال و بودی که از بعضی خانه ها و بعضی که رفتی و پیش خواستی و تجارت
بوجود بسیار که در نویدی و در وقت استقامت و بین دشنام بسیار که بعضی بشد و ادنی اضاف آن چه
بگرفتند و هر چه بجز روز و زبش از اعیاد و بیرو زرات و چند روز دیگر بعد از آن چه آفرید و احوال خود را
بودی و بدین واسطه بازار با مصل و تقاضا منکر کش و فدا این حال نه نایب بودی چون سر بر سلطنت
ملکت جلوس جابون پادشاه سعید و منزه اهل ان نیزه از ان خان انار الله بر مانده شرف شمع این تواند تا
پسندیده و قوا نیزه از ان پادشاه احکام بادشاهانه و او جزم خسروانه بر انداخت و عموم خلایق از ترض
مستعدان و مستعدان و عوالتان و مقلبان خاص یافته و در دعاه پادشاه سعید و منزه از ان و از نویدی و ببار
شریف او بدین منتهی طاقت در این روزگار مبارک که باد و ام و ابد متارن بد اگر اکثران بد متارن و منتهی
از ان جزو باقیست و عادت چهار پادشاه در اعیاد و نور و زرات و در بازار را که عایدان و نور
جزی خواستن چنین بود و فرزندکان و شیربانان و امثال ایشان نیزه و ترض می رسانند و چون رعایا
ضعیف حالت فرجه بهر و در آن آیند و بکلی پستک شده و عوالت ملکت برایت می کند اگر این متارن و
نزدیک و مستعدان و عوالتان آگاه شوند و بختیایان می که نزد ایشان را بر ذمیم و کات و قیام احوال دارند
نوی زمان قریم که بادشاه سعید و منزه از ان خان و فرغان که باز مجد و کوه و تو بر فرغان خون رفتن بسیار
شود و مزاج و عوالتی شریاری را رقت دما و از ذائق نفوس بگوید و احوال بس بد بر آنست که از اکنون
باز حکم مبارک منع این قضایا نهاد باید تا من و قریب احوال ملکت با قوم طریقی و اعدل اوضاع و منع بس
کرد و حضرت سلطنت داد که جمیل بود و او جزیل غل و غیره مانند ان شاه الله تعالی چون سخن دعا می داند
از دست او ارض منزه است و بیست و بیست رضا اصفار و دولت مستدام باد و جهان بکام **نوح هفتم**
در استکفاف احوال و زدن و تدبیر ایشان بعد از احکام بنام و ذله و ایضاح احوال و استکفاف احوال
حول فرمای و فکر که هر زای حضرت شریک است که از انت و دولت و در انظار علی الامام متعالیوم
الحشر و التیام مکشوف که عاید می آید که چون این دولت و انوار را قاصد خلعت حضرت متعالی شریاری بود و

شده که در مصالح جانبین و منافع جبین هیچ کس در خاطر نیاید و درین وقت شکر از احوال محاش اعیان مالک
و دایم که بدای و تواریک رسید بر عرض سپاسد تا بتدارک و تکلیف آن اتمام رود و اگر در حضرت
شهریاری نیز از مصالح امانی این ملک امری غیر ملایم حق عرض داشت باشند به عاکی و تواریک آنها فرودن
تا تدارک کرده شود غایت غلبه نوازی خواهد بود و موارد و ملکین از عرض امانت و طوق غافله مصون
و مامون گردان شاه اقدس بشفاف اندر ساینده می آید که در این ایام استماع رفتن که جس از طایران محاکم
شرعیات با اتفاق طایفه از اعیان ملک بجهت و توری نویسد که فلان مستحق را از مزایای بیسالی یا سالی
یا بیشتر چندین هزار دینار بفلان شخص باده و از جهت آنکه در دکانها عطاران می باشند که اسی بود
می کشانند با غنچه و توری احق می کنند و آن شخص متولد الکام و تملبان تهدید و توریست و در مذبح امانت
بتر و بر سرستانند تا بتوسعه و یک نفر از آن بر مصالح بطلع سپاسد و دیناری چند از آن متول ملکوم
گیرند و آن دوزان ظالم بر یکدیگر قسمت کند و جت املاک بجهت توری قدیم و کوران قدیم نویسد و چند
مردم پیر را که ایشان نیز از دوزان قدیم می باشند محاکم قضایه بر نزد و کوران و مذبح قاضی را با بزرگوار
بجست آن دین و جنت آن ملک حکم باده که و اما کس سخن منقش کعبه و ناسخی در حقوق دیگری مرفس
نماید و چنین خیال که نکایت آن نه نیست لایزال واقع می شود و هیچ آفریده به سامع شریفه اسماء الهیاد
والحالی سپاسد و عاکی و تواریک را از احوال محاش اعیان مالک و منافع جبین و عرض سپاسد تا بتدارک
حال شهریاری قاضی القضاة مالک را که معلوم شده که افضل و اعدل و اعلم و افضل قضاة دوی برینست
آن قضایا را فرماید تا در خلوات متخص و تحقیق مندرج نماید اگر آن جماعت که کتاب از افعال میگردانند
و اکابر باشند و فقر و فاقه و احتیاج و افتقار ایشان را بران آورده و بران قضایا باعث عرض بوده و توری
صیانت نموده و بنواضل اغماضات حضرت سلطنت بانه و اجراء و اسم و وظایف مستطیر کاف و عیاد و مدینه
ظواهر شده و سوگند و بدگمن به بر چنین حرکات اقدام نمایند و اگر نموده باشند و بعد از آن باز خواستی
مستی آن باشند که بتدریج سپاسد حکمت از سوء اعمال و فحاشای ایشان باشد و برین موجب که بتدارک ایشان
بستاند و تنگ نگاهداری و قبل اغماض و صدقاً بزرگ حضرت که از ایشان کرده باشد عرض حاضر تا با بر او امان
پیوندد و ایشان را به بیاض نماید و اگر آن جماعت از سنبل و لراذل باشند و از سالیان بسیار این حرکت زیمر
صنعت کرده و در بیوت و صدق و اب و بران شرح و یا در خفا توقف نموده است و با سپاسد و سرود دستهای

و احوال

و توری

ایشان را در ولایت بگردانند و بر این وجه آفریده بر چنین حرکات اقدام نمایند و بدو تواریک
و دایم که بدای و تواریک رسید بر عرض سپاسد تا بتدارک و تکلیف آن اتمام رود و اگر در حضرت
شهریاری نیز از مصالح امانی این ملک امری غیر ملایم حق عرض داشت باشند به عاکی و تواریک آنها فرودن
تا تدارک کرده شود غایت غلبه نوازی خواهد بود و موارد و ملکین از عرض امانت و طوق غافله مصون
و مامون گردان شاه اقدس بشفاف اندر ساینده می آید که در این ایام استماع رفتن که جس از طایران محاکم
شرعیات با اتفاق طایفه از اعیان ملک بجهت و توری نویسد که فلان مستحق را از مزایای بیسالی یا سالی
یا بیشتر چندین هزار دینار بفلان شخص باده و از جهت آنکه در دکانها عطاران می باشند که اسی بود
می کشانند با غنچه و توری احق می کنند و آن شخص متولد الکام و تملبان تهدید و توریست و در مذبح امانت
بتر و بر سرستانند تا بتوسعه و یک نفر از آن بر مصالح بطلع سپاسد و دیناری چند از آن متول ملکوم
گیرند و آن دوزان ظالم بر یکدیگر قسمت کند و جت املاک بجهت توری قدیم و کوران قدیم نویسد و چند
مردم پیر را که ایشان نیز از دوزان قدیم می باشند محاکم قضایه بر نزد و کوران و مذبح قاضی را با بزرگوار
بجست آن دین و جنت آن ملک حکم باده که و اما کس سخن منقش کعبه و ناسخی در حقوق دیگری مرفس
نماید و چنین خیال که نکایت آن نه نیست لایزال واقع می شود و هیچ آفریده به سامع شریفه اسماء الهیاد
والحالی سپاسد و عاکی و تواریک را از احوال محاش اعیان مالک و منافع جبین و عرض سپاسد تا بتدارک
حال شهریاری قاضی القضاة مالک را که معلوم شده که افضل و اعدل و اعلم و افضل قضاة دوی برینست
آن قضایا را فرماید تا در خلوات متخص و تحقیق مندرج نماید اگر آن جماعت که کتاب از افعال میگردانند
و اکابر باشند و فقر و فاقه و احتیاج و افتقار ایشان را بران آورده و بران قضایا باعث عرض بوده و توری
صیانت نموده و بنواضل اغماضات حضرت سلطنت بانه و اجراء و اسم و وظایف مستطیر کاف و عیاد و مدینه
ظواهر شده و سوگند و بدگمن به بر چنین حرکات اقدام نمایند و اگر نموده باشند و بعد از آن باز خواستی
مستی آن باشند که بتدریج سپاسد حکمت از سوء اعمال و فحاشای ایشان باشد و برین موجب که بتدارک ایشان
بستاند و تنگ نگاهداری و قبل اغماض و صدقاً بزرگ حضرت که از ایشان کرده باشد عرض حاضر تا با بر او امان
پیوندد و ایشان را به بیاض نماید و اگر آن جماعت از سنبل و لراذل باشند و از سالیان بسیار این حرکت زیمر
صنعت کرده و در بیوت و صدق و اب و بران شرح و یا در خفا توقف نموده است و با سپاسد و سرود دستهای

فصل هفتم

در تملک و دولت بانه حضرت شهریاری حضرت عالی بسم الله الرحمن الرحیم
میان سلاطین اسلام و ملوک انام است لایزال با بقاء و استقامت و استقامت و استقامت
حاند تا اگر احدی از این قبیله بملک و حسن تدبیر تدارک آن کرده شود و بیش از فوت سالی اتمام نماید
و مصالح ملکین در سلک انظام اغواط باید درین وقت استماع افتد که بعضی از شتر اده کان خاطر در مطامع
آن حضرت متردد گردانیده اند و غرض است اعراض در ضیاع آورد و بعضی از احوال و کریان با ایشان
که با هیچ یک از طایران حضرت سلطنت و قوف نداده و حامی دولت را از وقوع این معنی تروی تمام
بخطا رسیده و لزوم وقت نیافت که اعلام کند اکنون می نماید که تدبیر این قضیه موقوف بر تامل شانی
و تدبیر و ایست اگر از شتر اده کان یا از بعضی از نزدیکان برین معنی اقدام نموده یا می خواهند که نمایند
در این جماعت تا موجب از بارگانی که در کان دولت و سیاست و دیگران باشد از تار است و توری
بپسند و دوی به باب عیانت لمرکان دولت از سلسله خویش لمرسلاطین حکم مشاورت طلبید و در حقان
قدیم و پیر و دشمنی هم از آن درخت در زمین نشاند و بسکند و آوا قدیم را که مخالفت می نمودند از پیش
برداشت و پیران ایشان را قایل مقام که فایده که شتر اده کان در این باب عرض ارا و لمرکان دولت شده
با فرودستن که فایده اند به برایشان تا بتوسیع مجال و دستگاه باده که تا از فراسد انکار بواسطه سبقت
حال و غلبه افتقار اعراض کنند تا بتزید و تجرید بل بتوقیف و تبیین از متابعت لمراسد انقطاع
واجب حاند و اگر شتر اده کان در باب برآیند پخت به لمرسلاطین مجال داری موجود کیند و توری اغماض
و حق کند سخن ایشان سمیع و طاعت میزدول باید فرمود تا بر ورام و موافقت بزرگ حضرت خدا که انکار که
به ایوم از از کتابت چنین خطبات و جرایم مرتجع و منزه که **شعر** اقبل ما ذری من بایک شتر
ان بریند که فیما قال و فرأی هذا اعلی من بایک ظاهره و توری بایک مستبصر غلبه و توری
آنج لمرسلاطین و معاند طوبیت و خاطر آن بر عرض سپاسد باقی منوط به ارباب آراء حضرت
شهریاریست و درین دولت بر منبر واد و ورام بل و لال حال حضرت عالی در سلک انظام و آراء اکرام

و احوال

توضیح فقهی در دفع دزدان و حرامیان و راه زمان بعد از تمهید قواعد خلوص عقیدت و عرف
 در اسم مولایه بر قاعده لربا بحسن طوبیت نخل انوار سپانده می آید که چون حضرت الوصیت و شانه
 و عظم سلطانه متالیفات هلاکت و بلاء بکف کفایت و عین سعادت و سیاست پادشاهان
 عادل و شهریاران مخلص تقویض کند ایشان را در دنیا بر عایت و محافظت هلاکت و بلاء و مایه گرفتارند
 اگر بر باد و زمان آنی بستر نمایند در آخرت نعيم جان و مجاورت حور و لایق و ثواب چون حضرت
 یزوان اختصاص یابد و اگر بالعبد باشد از امثال او امر خدای در کفایت و عین عظم شایسته و قدر آن
 لزوم بیان حاجت باقی و بیکان احال کند انواع مواضات را بر وجهی که خصوص قرآن و حدیث بکفایت
 آن ماطقت در سر آنی منتظر باید بهر عود و وعید آنی را چون آفتاب جهانبخش و صفا باید دانست
 اگر غیر این فایده خل آن بدین و اختلاف است که چون این دو توفیق از مدار معاش با خالق و علایق بر
 متابعت او امر قرآن و احادیث و اخبار رسالت و آثار افراده و دایسته و تعلق جلی بکس است
 دولت روز افزون و سعادت ایام نمایان حضرت خردی در طینت طبیعت او مطبوع است و در حدیثی
 علیه افضل الصلوات و التسلیم ذکر که **اگر ظالم را مظلوم** یعنی برادر مسلمان را یاری ده اگر ظالم باشد
 و اگر مظلوم صحابه گفته یا رسول الله حضرت مظلوم مسلم را حضرت ظالم چگونه شاید رسول صلی الله علیه و سلم
 گفت **یرد مظلوم غیب** یعنی ظالم را از مظلومی که بت نفس خود کند باز حاکم اکنون معلوم رای مال
 که چون در ملک باشد حق بر روی و حواسی که و راه زنی مشغول باشد و قبول و تدار و صادر و وای
 بسبب تعرض و فساد و انباشت ایشان ابواب تردد و مسدود گردد و رعایا بسبب نا آمدن بخار و عزت طلبان
 و مقام و آلات و اطاعت و غیر آن مضطرب حال که نه اگر پادشاه آن حال قانع و منع کند بظلم رضا داد
 و الرضا بالظلم علم و اگر قانع و نترسد بر مصالح و اصلاح مناسد رعایا فارغ باشد و این متاخر مملکت
 پسندیده نیست پس بر پادشاه واجبست که بر حق آن متذکر شود و بندگان خدای تعالی را که بزرگوار
 از تعرض ایشان میبایست کند و امر آن دولت و وزیر آن حضرت را نیز بدین معنی امر فرماید تا و حیث حق را
 در خلج نکند آشته باشند و در محاضرت تکریم و محبت بر وجهی که **لا یضیع اجر الحسین** بساتین حق که تکریم
 و چون معلوم شد که در مالک شریف آن حضرت از بنی مفسدان بسیار اند و کسی در حق ایشان مشغول نگردد
 و ایشان اموال مردم را بر خود و مباح می دانند پس تمام این معنی قاطبی دولت خواه را در از عیاج و اضطراب

خاند

و در کار آن بیسایع شریعتیست و واجبست تا بهر تدریج که مستصوب رای بیشتر باشد دفع آن
 اشارت فرمایند و در قلع و رقع و استیصال کل ایشان کوشیده و عمر مملکت و عواید از لوث بود
 و نسیانهای آنرا در ذل و ادناس بر حسب فرموده شارع صلی الله علیه و سلم باک که فایده ناخوار و قوای
 و آئینه و روز و وسایر رعایا و طوایف را با یکد و دین خنده و امان سلامت و کفایت استراحت می
 و مکتف باشند باشند و یکنای دنیا و ثواب عقی حاصل کرده و با خلاق و ملکات سلایق عادل و عجم الله
 تحمل شده چه در اخبار سلطان محمود و زین العابدین انار اند بر ما ندانم که در مسطور است که حضرت بیکاه او آمد نزد
 و آن کوچ و بلوچ که ولایت متعل بر آن و در موضع دیر کین کالاه او را برده بود و شکایت کرد که
 کالاه من از ایشان بستان ما عرض بر سلطان کنست ویر کین یکاست زن گفت مملکت چندان بیکه که بد آن
 ج فارسی و نگاه تو این داشت و عوی که خدای جهان کنی و در ملک خویش تصرف نتوانی که و سبانی کنی
 و پیش را از کرک نگاه نتوانی داشت سلطان را آب در چشم آمد و ما و آن کالاه او نزد فرزند بول باهام
 و بنا و حکم از باب الاول ملهون بند بر حرامیان مشغول شد و چون ولایت بر آن که کوچ و بلوچ از فواج
 داخل مملکت سلطان بنود و بایز علی الیکس مقلای داشت و در آن وقت دارالملک سلطان از مملکت
 عراق دی بود و حجت غیرت باو شایع و مملکت او را بد آن داشت که باو علی ذکر که امیر کرمان بود و قول
 فرستاد و مکتوب نوشت مشغول بر آن که آمدن بر او حق است تخیر این مملکت نبود و چون در هند و بستان
 بر عواید نفس و الدین **جامد و ایضا** **لقد یمن سبک** بر او و جلا مشغول بودم و مشروبات افروزی را بیشتر از
 مقتنیات دنیوی می داشتم اما متواتر مکتوبات پهلوانان بنی به رسید متعین بر آن که در میان در عراق
 قبل و ظلم و بیعت اشکار کرده اخبار نسیات و عواید از حج خرف و رعی بشکار اقدام نمود و غریب
 صحابه معطن صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم مشغول و عایشه صدیق را رضی الله عنها که جبرائیل دم در قصه بر است
 پاخت و تراست عرض او از حضرت جبرئیل قرآن بر رسول صلی الله علیه و سلم آورد و زانی می گویند
 و حال ایشان در سال دوسه بار از رعایا سستند و هر چه می خواهند می کنند و پادشاه ایشان جلالت
 زن و بیعت است و در شهادت و نواهی زناده و بواطنه را غش کفین و لکان دین را از غلظت و
 و چون و زکوه شکر شده و قواعد پشام بشوی بسیار و افکار ایشان بکلی منهدم گشته و بر این قضیه و قیاس
 این بلیه را بر خود و هند و بستان اختیار کردم و ثواب آن بیشتر از ثواب جلا کسرم و بان که در مملکت

خلج

عادت جفاست که مال بر نه و کسی نکشتند که کسی را که با ایشان کوشید و چون فردا ایشان کسیم
 باز پس کردیم شمایز با من موافقت کنید و من ایشان کز و قوی نمایم تا شایم فرسنگ دور شود از کاه
 من نیز بیایم و بشما پیوندم و بعد از ساعتی باز کردیم و بر سر دزدان دویم تا جایب صبح الهی را ببینیم چه
 در او سلطان برین موجب است و من چیزی به خانم که شمانی عاید بدین معنی اتفاق کرد و بدو بمقام
 خود رفتند و او بتدبیر بسیار حسب فرمود و سلطان شول شویا معتد آن که بر سر شتران سبب بودند
 گفت چون دزدان باز شدند شمانکما سبب دایم بدو و قضا کوسا رکند و سرخویش گیر چون یک
 نیز از شب بگذشت امیر فرمود تا کوچ کردند و بر همان قبضه می رفتند چون آفتاب دو نیزه بالا طلوع کرد
 از جانب دزدان با شمشیر آگاه کشیده روی بکار و ایشان نهادند امیر بعد از هر چند روی به زمین نهادند
 کاروان نیز منهدم شدند و در نیم نرسکی توقف نمودند و دزدان چون آن حال مشاهده کردند بکشدون
 باردا مشغول شدند و مقتضای سبب رسیدند بر سر من تمام و در غنای حلقه خوردند و هر که را که از آن سبب
 نیافته بود و بعد از ساعتی یک یکی افکارند و می کردند و راهی راست فرستادند و سلطان
 که افزا از اسم المومن فانه بنظر بنواهد بوضوح انجا میدوید و از دست و پا است که از روز گذشته بود و امیر بر سر
 بالا رفت و دست دایم مردم افکار دید و بشاط نام فرود آمد و گفت که بشا در کجاست که سلطان در کجاست
 و دزدان را گفتند بستانید که اگر بقیه از ایشان ماندن باشند از این بکشیم چون امیر و آن جماعت باز شدند
 قامت دزدان را در ده دیدند و الا و سلطان ایشان و شمشیر و چندی که ماندند و در جهت رفتن و رفتن شمشیر
 که عاید نه چنانکه از ایشان منفس غانده خبری از ایشان بودی و احوال باز خودی و بعد از آن ابطال
 ایشان را که جمع کف عجز بن خوار بر آمد و امیر کاروان را با سلطنت بکرمان و مقصد کسانید و هیچ کس را
 کشته نماند زیان نشد و لشاری در دست بگنیدند و نه بیجا مقام ابو علی الکیس و دوازده فرسنگ
 بود امیر کاروان ده غلام را با اکثری سلطان باز گشتند و احوال دزدان باز غلام ابو علی بگنیدند
 سلطان بدید بالکری وقت و آسوده بولایت کوچ و بلوچ رفت و نظام سلطان نیز با سواران خود بدو
 پیوست و زیادت از ده هزار و دوازده از ایشان بگشتند و چندین هزار دینار کشته و غنمت و سلاح و جواهرات
 بسیار بدست آوردند و ابو علی بلوچ را در محبت آن امیر حضرت سلطان کساکه و سلطان مادی فرمود
 درین مدت کمین براق آمده ام هر که که دزدان کوچ و بلوچ چیزی برده باشند بماند و عوض بستانند و عینا

می آمدند و خوشنود باز بگشتند و این ذکر جمیل سلطان را بر روی روزگار باقی ماند
 بعد از خایر طر و قد انتبیه و الا انتباهت لبایه ذکر شود اکنون حضرت شریف شریانی
 جهان تصور فرماید که او و ز قایم مقام سلطان و محبت است که در غم از یک زندگان حق
 تقار که با مقام او حواله فرموده مان مسای جیل که سلطان سیه که او بجای آورد و جهان که نام او
 تا این غایت بعد است و حضرت در میان مردم باقیست نام آن حضرت نیز تا قیام ساعت
 باقی ماند آن شاه افند قتل و حکایتی که از منصور خلیفه جده درون الرشید رجها افند قتل کرده اند
 مناسب این مقام و آنجاست که او وقت و جهت لزج بدیر معان کسب و اکتفا که پیرامن امیر
 المومنین عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه که عدل و لزج ملوک بنی امیه بود و اینجاست او آن پیرامن را
 از رئیس ذی طلب که رئیس کنت ای امیر المومنین این پیرامن را از ماجرای سستانی کنت جهت آنیک
 پیرامن پیرمخت و من بشکاه داشتن آن از شامز او در قریه و آب گفت او مدفن خود و بدین پیرامن
 از ما فریده است و مدفن او اینجاست منصور گفت من بوزن آن در بشاد و هم را همان کشتن آن در
 نمی خواهم منصور کنت شمان پیرامن را چیده کیند ایشان کشتن بوزن باران از ما منتقل می شود و در
 قط سالی به افیم آن پیرامن را حضرت دینا العالمین جل جلاله شمشیر بریم برکت آن حق تعالی
 بزیاد مایه سپید و مارا باران می کسند و آب می دهد منصور گفت من نیز جهت این محلت بخوانم
 که چون باران از شمر بمان منتقل کف بستاند پیرامن کم را امیر رئیس دیر بود و امان خواست
 تا و کله و منده حلقه خلیفه امان طار را امیر کنت یا امیر المومنین تو خلیفه روی زمین و ملک دنیا از آن
 تو هست و عمر بن عبد العزیز نیز بجز تو خلیفه روی زمین بود و خلافت و ملک او را نیز طلب آخرت
 باز داشت و از طاعت حق تعالی نشد تو نیز طریقه او را مسلک تا چنانکه در انقطاع باران و خط
 سالی پیرامن او سستانی کند بعد از تو پیرامن تو مستتار کند و تو نیز پیرامن عمر بن عبد العزیز مستحق
 شوی این سخن در منصور اثری تمام کرد و پیرامن برایشان مسلم داشت و روانه شد رحمة الله علیه و توفیق
 افشا بکلیز طکر که پادشاهان جهان را رفیق با بماند و سلطان فوج **در تعیین نمایان**
و جاسوسان بعد از اینصاح احوال احوال و اعلان اسرار و اغتشاک و اغتشاک و اغتشاک و اغتشاک می آید که
 بر بادشاهان علل و جاسوسان و کابر و اصا و خلعت و علوم و عیال و پایا و افاض بکشد

و جهت این منصف منیان و جاسوسان و خبرداران قیمن فرمایند تا از اعتقاد و انکار ملوک و سلاطین
و دوستان و دشمنان در حق ایشان و کیفیت محاسن حال و کارداران خویش و حکام و متصرفان زمین
و زیر وستان و سایر طبقات مردم با پادشاه را خبر کنند تا آنکه کسی اخبار بقضایا مردم خبر باشد و بی
اعلام عظیم حضرت ربوبیت و جناب جلال الوهیت جل شانه و عظم سلطانه دیگری نیست و حق با پادشاه
و غیرم باخبار و استخبار حاج اندام چون بر کینیت صدمه قضایا و قوف یا بند اخلا و و تواریان بر رجاست
رسانید و اشترک و بر سکالان راه مراد کی جوان و خذلان اندازند و جی را که در مقام عفو و منج باشند
بکم خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجناحین عفو فرمایند و از آنکه بیعت با پادشاه را بدو و بیعت
کنند و از آنکه با پستکالت منکر باید که کسالت دهند و از این جهت و تحریف منرا باید ظاهران موجب
بنقدیم رسانید و علی ای التعداد بر این مطالب و قی حاصل بودند و سهام این اغراض و قی حاصل از قی
شود که اعلام منیان و جاسوسان و خبرداران مستقام کنند و بر کینیت احوال و احوال و احوال و احوال
شوند و تجارت بر عقل و بما دست قضایا و اسلاف معلوم و عقیقت است که یک منی کار ملک و سلطنت چندان
تشیست و تقویت باید که بره امیر معتبر که هر یک در لمره را شکل باشند و بانکه آسپاد مثل از منی نشود
و سلاطین و وزرا و قدیم را مبالغت در قیمن منیان بنمایند بود که احوال سلاطین و خبر خویش را که بفرست
میان ایشان منست و شدت راه بود و بزرگ بود و معلوم می کرده اند و منیان و جاسوسان متواتر و قضا
می باشد و از قیمن ایشان خبر نزد پادشاه و وزیر دیگری را و قوف و صاحب اسمیل بن جبار که وزیر
پادشاهان بود و بعد از اول و اول و دیگران بود و او اول وزیر است که صاحب اسمار است و دیگران
در فادیس نیز لمره و در حقایق هم دی اتفاق افتاد که سه روز پیش از اول و رفت به هنگام روز سوم
چون پیش او رفت و اول و سبب گفت سپه روزه بر سید صاحب گفت بر روز منی از طرف ملک قضای
آمده بود و قوی که که خان قضای وقت آنکه در فادیس فادیس رفت که کوشش یکی از ایامان غنی پادشاه
گفت چون بنده را معلوم شده بود که منی آن مسافر چیست حضرت نتوانستم آمد چندان توقف کردم که
او فر منی دیگر از قضای رسید و ان احوال با اعلام رسانید و تا معلوم نکردم حضرت نیادم سلطان و وزیر راه
قدیم را بطریق قیمن احوال سلاطین معاصر ما این غایت بوده تصور آنکه بجا و اگر کسی از پیشین و سلاطین
که در این بسیار و لشکر آه بر لمره آن توان که آه با یک منی صاحب خبر باشد و از کینیت قضایا و دوستان

و دشمنان و احوال احوال و اشترک اعلام کنند که بغایت این منی و معتقد باشد و و تواریه بنده حضرت
و یک اشترک و سلاطین و بلند جنت با او از خواند او را رسیده منی و تواریه اگر کسی را احوال او واقف
شود او را بر وزیر و سیم از راه نبرد و بدین واسطه قضایا که جانبین آن و اخلا آن ضرری باشد
غنی فادیس ابو الفضل بگری روزی با سلطان شهید الب لسلطان انار الله بر نازد گفت بر امنی و صاحب
غنی فادیس تا از قضایا دور و نزدیک برودی اعلام کنند سلطان گفت منی معتقد این منی یا م و غیر
معتد را در قضایا کلی دخل ملکی در وج ملک از تصرف و غیر خاطر موافقان مودی می شود و دست را ن
و یکا مکان چنین منی را و زین منی و خبری ندهند و غافلان و دشمنان با او و دوستی و رزخ و بال از
راه بر نبرد و چون چنین با منی نزد و پستداران بر اسطه انگ او رجری نداده باشند خبر آید و غیر
واقع بپایع ما رسانند و از دشمنان که او را بر وزیر و سیم فریفته و راضی کرده باشند غنی یا یک کویده
و کلمات غیر و شرجی نبر باشد که افرین آید و بواسطه قوت است تا دوست منی و پستداران را
دور خواهم و دشمنان را نزدیک و بدین سبب خلل را سلطنت و دشمن کامی و بدنامی بر وجهی باشد که
ندار که منی هیچ حال ممکن نکرد و پس معلوم شد تا به ابتدا حال باخبار احوال این طایفه مشغول نشود غنی
برام و وظایف و جاکیست و از خصوص پستکار نگارند و مورد هدایتان را به کندان غلاف و شد که
مصلحت کنند غنی قضایا کلی اشارت فرمایند منی احوال و پستداران و موافقان و مخالفان امور
بر سکالان و غافلان بدولت جای که حضرت سلطنت متعلق بود و فضل و جوده و طول و قوت
یا زده در قیمن منی که صاحب ارباب حاجات برض رسانند بعد از عرض منی و حاجات
و توضیح و زوایات مودت منی رای جان ارای که فادیس می آید که از ج و طباع اصناف مردم
برین مودت که پادشاه ملک را سو کند ما امیری و حاکی با مارت و حکومت و لایق روز و ایام
انجا جت عرض منی مودت او شود و هر یک مطلوب خود را در هر کسوت که متضمن مصلحت خود دارند
برض رسانند و در میان این طوائف مردم فضول منی خود را بر می صفا و لب پس طایفه را بر ندی نما
باشند و هر کس از ایشان خواه که خود را با استحقاق عارف با طایفه رسانند که در واقع چنان نباشد
و او را رات و اخلاصات زیادت از حد و طلبند تا با اعلام قضیه که موافق طباع اکثر اکابر باشد خود را در
پیش اندازند و متوجه این اقیانوس پازند و بوجاهت و جاد است صاحب منی شود و بدان و اسطه ملکی

در این کتاب
مباحث و مسائل
و در بیان
و در بیان

خداوند تعالی و تقاول نمایند و هر بهانه و سببه از مردم جبری بستانند و قضایا که قضا محلت
سلطنت و ملک در آن نباشد بهر طریقی خود بپوشانند و در میان اموال بر ذوالا و انک
و نهان آن کنند که بیان از تقریر و بیان از تقریر آن قاهر آید و چون اولو الامر زکینیت بخش
و دین و اعتقاد و صلاح و فساد ایشان واقع نباشد و خواهد که خلایق او را در محنت گیرند و مملکت
و متابعت نمایند مطالب و ملتهات ایشان را با جابت مترون که ماز بهر آنک ایشان بهر آن
انعام و احسان و تربیت و تقویت دارند و حاصل آن معائن باشد که اموال که در جبهه در آن
نهایت است بکرات تکلف شود و نامستعدان متعلک مناصب گردند که و فضولان در کار کار بزرگ
در خل سپازند و چون حال چنین باشد حکما و عقلا و بزرگان و مصلحان و پستخان و پستخان و جمعی
شایسته استیفاء این عوارف و لایق تقدیر این مناصب باشند و ممانعت است آنک عارضه با ضرر
و سببهان و عوان طبعان محلت نه اند فکین و قی که پستل و ممکن باشند و مثل ایشان مثل کا و باشد
قوت و آلات اید اگر ساخت خانه و مثل که مانع اعمال آن باشد ندارد و عکس آن حال برین مثال
چند دست و دامن از مباشرت کنایات بکلی نیستند و بدین واسطه است که دین و دولت از مزج است
انحراف یابد و صلاح و فساد قضا یا بهم بر آید و خیر و شر غنی و پست و کفو و بادشاه از تدبیر است
و سلطنت باز ماند و او را و وزیران و لمرکان دولت هر یک در وظیفه خود متردد و شوند بک و جو
تد ابهر بکلی انداد یابد و تدارک این قضا یا که نور حجت در مترو و کران بر شوری تمام توان کفو
آری الف بان لایتم بهاد م کلف بان خذ الف مادم چه کس را از فضولان و بد
نشان که قضیه حادث و کک شدن باشد پس اگر او را از ان منصب که خانه ابعاد و اخراج کنند از اذات
ان که از طبیعت خبیث و حیلت یابد و بگونه و بود توان که چنین کس تنزد و مت بآنها هر وقت
و پیش هر صاحب شرکت از ذواب حضرت سلطنت که مجال یابد بکنون غیر از اظهار سپاند و با شر جتنی
و اید آفاق و توقعات فاسد رود و چنانچه شر ایشان در عذاب باشند و دفع چیز طریقی حکم آن باشد
از یک محلت مدون کنند و بیشتر بران نباشد و خفت بدین معنی و اگر چه او که ارکان سیاست
محبت است از روی تربیت منکمل توان طلب پس تدبیر است که در بدایت حال که هنوز طامعان و فضول
و بد نشان بزند که حضرت راه نیافت باشند غنی را از اکابر ملک و اولایا و بافاق عالمان و دین و دین و دین

و باکی اعتقاد و مصلح بود و تواتر بنویسند خدمت و خیر خواه بندگان خدا باشد و بتناعت و کوتاه دستی
و کم طمع خیر اندیش بود و وف و مشهور و بر حاجت عقل و غلرت فیل و کرم طبیعت و سماعت جلیت
و ترک فساد اطلاع و در ذایل اخلاق و منع حقد و سپید موصوف و باحوال طبقات مردم و احوال
و ادیان خیر و بر تفریر مطالب و تنگات مردم قادر جنت قرین اصغر و کاکابر و تقریر احوال لطایف
خلایق تمیز نماید و بتقویت و تربیت اختصاص بود و تقویت ان قضا یا را با و بهر و موافق و ایان
غلاظ و کشاد و اگر چه عمل اعتقاد باشد مگر و مستحکم که فاعل و پستل و طلبا رضایت و در مصلح
سلطنت و الملک بهر قضا یا مردم رسیده و صلاح و فیل از انجاست ای لایق عرض خانه بعل عرض
سپانند و نالایق را منع کنند و در اجراء و ادراست و انک و جو بهر سخاقت را نقص نموده و عرصه
خانه تاخیری که اجرا یابد در عمل مقام باشد و نامستعدی ممنوع و در سز و فضولان و خواهان و نهان
از کمن و افتد لر و ملازمت و قربت بنویسند خدمت و در کند و اگر برنده داشت احتیاج افتد بوض
و پند تا تد بهر موهج که متغیر محلت است و ملک با فرموده آید و چنین کس را باید که بنیان امیر باشد
تا در احوال اصناف خلق و اعلام دهند و او نیز تا لرجس و دیگر بهر مقام کند بتقریر ایشان را فی
نشود که بدان یک شخچه که گفته شد این امور تمثیل نماید اشخاص متعدد و غیر فرمایند در د و تنهات
سلاطین کار فامان بسیار در بدایت باشند و نیز و بد ایشان کار نامتشت گیرد و بهر وقت که امور
ملک بر انجوب پستل یابد بهر صلاح استقامت و فساد منقطع گردد و عا قریب اخبار و ذوق باشد
و شق سلطنت با قاص و ادانی جلد و بلاد و وصول یابد و لیا خوی نمایند و اعدا اسکوبه متهم کردند
و پامی و د و تواتر خود و مشکور افتد ان شاء الله تعالی همان بکام **بأنفع در اذه**
در استقواب شایع بعد از تحقیق احوال و پستداری و تقریر اقوال پس بکند که از کار ی و موهج ای
جهان از و ذکر حاشیه می آید که چه طایفه که بندگان حضرت شریف نیست استینا پس باید و لزوم دارد
نضای ایشان اغتراف و شلا و لمر شلا فایده تا شایع بزرگوار که حکمت علما قوی که قرار باشد مساوی
نکرد چه هر کس از این طایفه چون متابعان و ویدان شایع طبقات باشند و علم مانع را ضمیمه مصلح کرده اند
انک و یل ایشان در اشد و خلایق چون تریاق آبر باشد و کلمات ایشان در امر مروف و ننی منکر من
اکبر احمد امیر المؤمنین و و بی رسول رب العالمین اسد القاب علی بن ابی طالب رضی الله عنه کباب اولیا

بنی اسرائیل اند علیهم السلام بدلیل حدیث نبوی علیه قایلند افضل التیمه والتسلیم علما ائمتی کاتبیا
بنی اسرائیل و قال علی علیه و سلم العلماء ورثة الانبیاء و شیخ بزرگوار صاحب الدین مهدی
الشیرازی همسایه روح الویزه فرق میان علما و مشایخ متبذران این آیتها باینست بیکر کثرت
و بر خرافات است زده تا به شیخ مرزوقه کید

حاجب دل بدرب آند ز خاتمه شکست عهد محبت اهل طریق را
کنتم میان عالم و عابد فرق بود تا اختیار کردی ازان این فریق را
گفت آن حکیم خویش بر روی بر دوزخ و این جدی کند که بکیر و فریق را
در اخبار وزیر پدید خواهد نظام الملک علیه که از بد و اوج و اصل و رزاد روی و
زمین بود آورد و گوید که از دست سلطان محمد گشت طالب ثراء گشت جس از اصحاب او افضل سلطان
بر مولانا و حید الدین بیر فر کوس که افضل عمر و معتقد فی خواجه نظام الملک بود متیغ که حانید
بر وجهی که سلطان او را بند کرده بقلعه فرستاد و آن بزرگ دق مدید عجب پس با ندر چند خواجه
نظام الملک میخواست که از استاین میگوشت و سلطان را با او بر غایت آورد و میفرستاد
و سلطان راه باز میخواست که از نظام الملک گشت که تیر او میزد و میخواست که از فرزندکان سلطان
طلب داشت و از تکیه ایشان سوال که کند فرزندکان سلطان و از آن خواجه صد و پنجاه نفر فرستاد
فرمود تا ایشان را محام بر دند و سزا بتر کشیدند و بر و تها بکرفتند و جهت هر یک از ایشان جنگ با
کیود و شکست غیر فرمود و هر یکی را که در میان ایشان این شیخ غایبی بود و شیخی ایشان که حانید و زو
گشتار از خدمت سلطان بر میاید که چون حضرت رسید بفرزندکان که سلام کنند هیچ سخن نگویید
و یکی از شما بجا ده که جهت این شیخ پناه میبنداند و او را که در پیش انداخته و شش نشیند بفرزندان
شیخ دست بر آورد و جهت ثبات دولت سلطان سون فاقه خواند و شما نیز خوانید و بر فرزند
چون خواجه ایشان را برین تدبیر و ترتیب مشغول که حانید حضرت سلطان رفت و گفت جمیع درویشان
صاحب درون و صوفیان صاحب دل از فراسپان آمده اند و بی خود که حضرت سلطان بکنند و درگاه
کویند و نیز است که صاحب که سلطان بدین خبر پشیمان شود و گفت با خدمت آن درویشان و ویم
خواجه اجابت کرد و فرزندکان را در خانقاهی بنشانده و حانین کن با ایشان گفت بیکر که حانید سلطان

بیش ایشان برد و ایشان از خواجه نظام الملک فرموده بود و از سکوت و خواجه فاقه بجای آوردند
چون شیخ موضوع فاقه خواند خواجه با سلطان گفت که چون درویشان دیدیم بیرون و ویم سلطان
برخواست و بیرون آمد خواجه باز گشت و پیش فرزندکان رفت و گفت دیگر بار بر سر طریقه
استر آن روید و بخزند که مشغول شود و نگاه خدمت باز گشت و پرسید که این درویشان در نظر شما
چگونه اند فرمود که از حضور ایشان روحی بخاطر من رسید که مثل از مشایخ نکرده ام خواجه بخند
و گفت این جماعت فرزندکان سلطان و از آن بنده اند که دی روز این وقت اکثر ایشان در فرات
و شد آنجا نیست و جنب افتاده بود و چون خواستم که ایشان را شیخ و صوفیه بپازم در یک
شب صد و پنجاه فرزند را شیخ و صوفیه بپا ختم اما اگر خواهم که مثل مولانا و حید الدین بیر فر کوس
باشند بی پازم وقتی که بپسندم موجه و باشد و طلب طاعت و عرض کفو و زمان و مکان و کمال
و ترتیب کار بر و لستند از شفیق مساعدت نمایند بجهل پال تو اتم ای سلطان این چنین
غایتی در غیر وقت است چون بحال غنی نیافته بود سلطان را حاکم که و او فحالت بسیار غریب و فرزند
بزرگوار است و تشریف خاص و استر تکیه است و در لستند از شفیق مساعدت نمایند بجهل پال تو اتم ای سلطان این چنین
قدیم جهان بود و جهت لستند از مولانا و حید الدین بیر فر کوس و او را با غرض و اگر ام تمام حضرت
آورد و بعنایت و عاطفت مخصوص شد و سلطان را انکار ما عندنا بعد گشت و بیست نصیحت
خواجه نظام الملک و قبیله که در باب فرزندکان که سلطان بکنای و در جهان یافت و در آن حال
دولت خواجه نیز حضرت بر منوال من خواجه نظام الملک است از این شیخ غایبی بود و شیخی ایشان که حانید و زو
فرزند و بیشتر نیز توان یافت اما اگر خواستند که طایفه علی و فاضل علی بدیدارند معلوم نیست
بهرگاه در لستند از شفیق مساعدت نمایند و این غرض این ضایع گشت با معاطص مترشح می گوید
و از منایل دوستی و اختصاص پستبایدی مایند و از ام مطالع میایون به کفو و نیست که چون این
کلمات از مولانا غیر خراسی صدر یافته خاطر مبارک قبول آنرا نمایند **مهر** که که از جان بدرون پاشند
امروز در دل حق کا و نیاید دولت آنحضرت از رفیت محبت جمال و فضیلت ملازمت اثر فرموده
خواست و حمایت کند و امر ملک ملت بر وفق مصالح جهان بناه بالبی و آلا الله اذ و فی الجمله
نوح سپهر در رعایت قدما و زمان بسلامت سبائی که کتاب نامد و سواد که کار دارد

واجب آید و اجابت و تمیز و جوامع محاش ایشان بعد از تمیز کلمات بسباب ملک و تنبیه
 و زیادت اوضاع سلطنت اعلام علوم شریفه که حائیه سید اید که چون بتایید رتبه و توفیق بزرگ
 ملک ایران زمین در تحت تصرف و ملک آنحضرت آمد و ولایات بتولیت مد سلطنت پناه
 اختصاص یافت بر صواب ادای فضل کسرت و ثواب بدل پروردگار و اجبت که بتخصص قضایا و احیان
 ملک و اکابر ملک و ملت اشتغال فرمایند و بنوع احوال ملازمان پسران پادشاهی و ملوک پادشاه رسید
 در ترفیه خاطر و جمعیت باطن و ظاهر ایشان بجهت که وظیفه راقت و خادوت پادشاهان عادل شهر
 یاران منصف بشیخی آرد و الا اکابر و اعیان را از افاضل و شایخ و معارف و مشایخ
 در غور و تحقیق بجز ابل مکارم و کوافل فضایل و فواضل و ذوالحال دارند و ثانی ملازمان پسران
 سابق را از کتاب نادر و بهادران کار و زور و ایران منسکن و دلاوران مرداقلن اگر
 قوت و قدرت ملازمت درگاه جانشینان و سلطنت حضور در دیوان حضرت سلطنت کائنات باشند
 بر قرقر مقرر فرمایند و قبیل ایشان جهت مکارم که جوانان بهادران بوده و نیکو اند و خسته و لشکر
 شکسته باشند و ملکها گرفته و غایت مباحی جلیل یاد کتابت یا در شجاعت باظهار رسانیده و اگر
 قبیل فیری که دیگران کار کرده باشد و ندانند **فر قلم زن** که در دشمنی زن و عصبانیت کار و کلاه زن
 و متر است که بسلاطین رجوع را که بباشرت کلیات امور ملک و رسوم کرده اند و اعتماد بر قول و فعل
 ایشان کرده بنا بر جند خاصیت بود و اول مهارت و مذاقت در کار و مباحثان بوده باشد
 و پسند او فطری غیب است نقل این شکل دوم پیکر ماکامانت و دیانت که موجب بهر تر
 ایشان بران اوضاع بوده باشد سوم و قوف ایشان بر قضایا و امان طرد پارتها و تنفی لنر
 عده کلیات امور بر وجهی جانب پادشاه و رعیت علی و رعی بوده و غبطه دیوان و تشرع احوال
 محمول بر پوست چهارم در رعیت و خوب و افساد کثرت عمارت در کار کارگاه برای بر وجهی از عده
 آن برون آیند و جمیع کسب اختراعات خلاق بدین و اتب پسیده باشند میان ایشان و جمیع نرین
 تجارب خافله و از این معاد اهل باشند فرقی بسیار باشند اما اگر حکم رود که جماعت جوانان
 پسند ملازم و صاحب کسب و کاران قدیم شوند که محبت ایشان قواعد ملازمت و رسوم و ادب
 دیوان و تدبیر پسران و تربیت امور که جمیع ان شرایط و وظایف خدمت ملوک و سلاطین است

مصلح

بیاورد و بگذرد و بدین خود را بر ارباب ایشان و پسران و موجب قوت مستقادات باشد و مهارت
 ملک و تمیز قواعد سلطنت از غایت آن که و این معنی پسران و پسران افتد و اگر قوت را بسبب
 بسبب شایسته و خفت و ضعف قوت از اج قوت رت ملازمت نباشد در ترفیه خاطر و تدبیر بسباب محاش
 ایشان و تربیت مصالح ماسی جلیل ملوک باید فرمود بر وجهی ایشان را با زمانه که نباشد
 در کلیات قضایا استشارت از ادای صاحب ایشان از لوازم که بهر چه بهر چه بهر چه بهر چه بهر چه
 قادر نباشند از قواعد تدبیر و قوانین ریاست و سیاست و رابطه ملک ماری و رعیت بر روی خود
 فراموش نکرده باشند بلکه اصابت ادای ایشان با مضاف شمشیر بران برای کندی و قضیه که جوانان را
 چون در پس علوم بر پست باید خواند و پادشاهان بر بردن تاحیثتشان را معلوم کنند ایشان
 بواسطه تجارب ملکین این دخت معلوم و میامین پسران و انتشارت ایشان ملک و مکر و کار را
 بر قانون مواب و سدر و قانع صلاح و در شکستیت باید و هیچ حال در رعایت طایف و تربیت
 محاش ایشان احوال نباید فرمود و باید که از غلبه قوت و جرات ایشان کند که موجب ملات غلط باشد
 بدان سبب که مزیست که در غایت که از چنین طرایف در وجود آید و نشان از غرور و مانع و اضطراب
 احوال ایشان شود و اگر این قضیه پسران را باید البت ایشان رعیت ملک دیگر کنند و چون در دوم نقل
 و صاحب کفایت باشند و آینه ناموس پادشاه خود را عین عهد و وفا قاری و کمال فضل و کرامت
 نگاه دارند و نیز آنکه حکایت شکایت از ایشان حد در حد و قاعده و احوال و اکابران ملک را که آنگاه
 باشند خود معلوم که و ازین حال شین تمام باحوال سلطنت و قواعد ملک راه باید و اگر و العیاذ
 در میان این طرایف جمال نیز باشند کافش قضایا پیش ایشان در رعیت سولت بود و قوت رات
 ایشان نیز که عتاید عتلا و اکابر ملک منتقل ایها که در نقل و دم پست و غیر پست بواسطه غیابی
 پادشاهان نیز ممکن بملک دیگر در جبهه نام که در متون محف پسران و حکایت که از غلبه
 بر وی و وزیر او صاحب اسمعیل بن جلال نقل می کنند مناسب این مقام است و ان جنات که جمیع کتاب
 و حال مصلح ان ضرر در هر موصی رفتی برون شریک بدیده بهر چه رسوم و عینه دید بان پادشاه
 آفتاب در دایره و غری و بهر از ان فرود آمد غری و غنا و رفعتی چون مداومت ایشان
 برین معنی است که یافت این خبر بکوشش و آله و پدید حاجی را کنت پیش ایشان و او ایشان را
 بآن قادر

بجاست

باشد که مستند ازین
 غایتی پادشاه و عدم اهتمام
 در کفایت و رعیت بنظم احوال ایشان
 و تصدیق غایتی پادشاه
 باحوال مستند ازین

بیاورد

آنجا پیش من آور حاجب چون آنجا رفت ایشان نزد بان فرو گذاشتند حاجب کسان او را به رفتند
و پیش ایشان شطرنج و نرد و دوایت و قلم و کاغذ و چند چیز آنجا آویخته دیدند و کوزه و کببوی
آب نهاده حاجب گفت خالو از شمارایه خواند و ایشان را فرو آورد و پیش خالو اول برد و صاحب
کلیه اسمعیل بن جلال حاضر بود و خالو را از ایشان پرسید که شهاب قومیید و هر روز به کار برین
می روید ایشان گفتند دنیا به خواجیم که راست بگویم خالو را ایشان را بجان و تن و مال و مالک
داد و بسوزد مگر کرد اینده بیشتر را به شناخت گفتند پوشیده نیست که ما نزد دیم و نه خویش و نه راه را
و نه زن کسی فریفته ایم و نه فرزند کسی بخلافی برده ما قوتی و پیران و متفرقان معطل اند ایم و زاین
دولت و دوم پادشاه با ما امانی سپید و هیچ شغل ما و زنی فرمایند شنیدیم ایم که در خرابان پادشاهی
برید آمد که او را نمود می گویند و اهل فضل و هنر مندان را دوست می دارد و ایشان را صاحب می
کند و دودانش را خریداری می کند و ما امید ازین مملکت بریده دل در وی بسته ایم و سر رز
برین دیده می رویم و شکایت روزگار می گویم و ازین راه آید خبر می دهیم بر سیم
و بدوستانی که در خرابان داریم ملاطفت می نویسیم و از مجاری حالات اعلام می دهیم و چون
مردم میال دارند و در ویش کشته بحکم ضرورت خان مان که آشته در شغل و زرق و طلب شغل و شایسته
می رویم حال خویش کنیم اکنون فرمان خداوند را است خالو اول روی به صاحب که گفت ادا
باین کرده جریه باید که و صاحب گفت ملک ایشان را امان داده است و اهل فضلند و مردم
زاده و قلم زن و بعضی را بنده می شناسند و بنده خلق خانه چون کار اهل قلم و قیاس و حکمت ایشان کار
بنده است اگر حکم مطلع نهاد یا بد بنده مهابت ایشان را بر وجهی کنایت کند که خود را خبر خدمت
رسد و پسندیده افتد پس همان حاجب را گفت که ایشان را صاحب بر دسپار حاجب فرمان
برد و باز گفت ایشان را اسائن و نه عتوبت آید بشید چون صاحب برای خویش آمد و فراموشی
گفت که در اینجا مناسب بر ایشان فراموشی ایشان را بجزایه بنایت زره برد و فرستاد و رفع انگذ
و سندانها و گفت هر جا که ظاهر اندیشید و بعد از ساعتی جواب آوردند و خون لکه است و باغ
اطمین از طعام فارغ شد و شراب آوردند و مجلس نهادند و مطربان به سماع مشغول شدند و بیرون
فراموشی که خدمت ایشان می کردند دیگری را در آن جبهه راه نبود و هیچ آفریده را از حال ایشان

دانش از اجازت کار

بهر

و قوف نه و اهل شهر حجت ایشان ملوک و غناک و زمان و فرزندان ایشان نوحه و زاری می
کردند چون دوری چند از شراب بگذشت حاجب حاجب خاص خود را پیش ایشان فرستاد و طوطی
بسیار مکرر گفت شما را بخانه من حجت آن بگستاده اند و خبر پس و مستر با شهید خانه من زدن را
نشانید و اگر با شما خطای شدید کردی می بخانه من بگستاده اند و شما را و از و امشب همان میند
و در حال فرموده تا خطایان با آوردند و دست جبهه و بیاجت ایشان میریدند و دست لب باین
ترتیب کرد و روز دیگر یک یک را میخواند و خلعت می پوشانید و اسب شکسته می داد و شطرنج
و موسیقی می کرد و دیگر از اینها با دراز و بیغ با غلام و صلات اختصاص فرمود و غنچه
تمام غنچه ها خویش را به کپتار و دیگر با اتفاق سلام صاحب آمد و گفت اکنون بنحو ملاطفت منوید
و زوال ملک را امید و شکایت نکنید و چون پیش خالو رفت پرسید که با آن حاجت چه کردی گفت
هر یک را اسب و ساختن بایکست با مرید ادم و قنقه و تب و ششم و هر کس را که درین مملکت
شغل داشت یکی بستم به ایشان دادم و هر را با اهل شایسته و منصب این غنچه ها ایشان گفتم
خالو اول را این به بر بنایت خوش آمد پسندید و گفت اگر باین کردنی شایسته و کانی
این به بر پیش ازین بدو پال بودی تا ایشان را بخالفت و بنیت بنفادتی سخن در باب انگذ
علی یک کس را فرمایند و و کس را یکم نمند بگویند گفت اکنون باید کردی را و اهل فرمایند
بلکه هر روزی علی باشد تا بعد متفرقان با اهل باشند و همه علیا بار و نوق باشند و در سپهر علی مرغان
مزمای که پیش بر متفرقان نیک شود و عیب جو یان و صاحب گویند که هر مملکت ایشان مکرر و مکرر
که مردی را داد و شغل می فرمایند و بر نه کنایت اهل کنند و نترجون و شغل بکس را فرمایند یکی از سرود
شغل نامضبوط ماند حجت انگذ یکسر و بدو شغل اتمام چنانک باید نتواند نمود و دورد را نیز یک
شغل نباید فرمود و چون اهل در میان دو عامل نوق باشد و هر یک از ایشان اندیشند که اگر من
درین کار سبب زیادت کنم و نگذارم که کسی بدان عاید کرد و خداوندی که منقضی آن عمل است بنماید
این رونق از سبب شریک نیست و مراد آن داخل زمین و ارضی برم کنی منت باشد و بنام دیگری
بر آید و اگر منقضی سبب فعلی از شغل برسد هر یک ازین دو شریک تقصیر دیگری نیست کند و اگر بنظر
عقبتی مایل بود و کند که از ایشان باشد بلکه از کس باشد که یک شغل بدو کس فرماید و شغل یک کس

و این مثال به موجب خیریت ملک کرد و نیست که دعاگوی دولت خواه که استیلا بر آن نمرود
 غیر خواست و شارب صلاح اندیشیت درین ابواب موافق رای جان ارایی که و بستی آن
 امر دین و دولت و تواند ملک ملت استقامت و حکام پذیرد آن شاه و امیر و دولت باو بد
نوع چهاردهم در رعایت امانت و امانت و جمع ملازمان لرستان و سکا
و قضاة و ائمه و علماء و کبار دین و ملکه او و جماعت مجتهد و لشکریان و بدلت و طایفه بنایان
 و روایتی که از روی و احادیث و اوضاع پسندیده که واری بر رای جان ارایی و فکر مشکل کشایی
 زاده اند کفایتی و احاطه و علمای کار و زرفی و جمع الاحوال که و احاطه اعلام که فائده می آید که اتم منافع
 و واجب منافع که بی نوع بر امانت بدان اقبال نمایند رعایت جانب امانت و بعد از ایشان
 بدوران و برادران و اقارب و عشایر و صاحبان و غیرم و اعدا بعد و اعدا تا بر مغفون و عیث
 هیچ صلوات الله علی قائم که در جواب ای هریر و رضی الله عنه فرمود در وقتیکه از او سوال کرد
 و گفت یا رسول الله این سخن محبتی قال اکم قال ثم من قال اکم و قال ثم من قال اکم و قال ثم
 من قال اکم و روی من ابر قال اکم ثم اکم ثم اکم ثم اکم ثم اکم و قال اکم و قال اکم
 نموده باشیم یعنی بخیر اسم که با قامت خیری شغل شوم لر حضرت کسالت صلوات الله علیه
 سوال می کنم که ای امام با صیال آن فکر که باشد فرمود که ما ازت با این عارف لر جمیع خلایق سزاوار
 ترست و در نوبت دوم سوال که جان جواب فرمود و در نوبت سوم همان و در سوال چهارم
 فرمود و بعد لر ماه و آه خیر در حق پذیرد حق اقارب و عشایر و اعدا بعد و اعدا و اعدا و اعدا
 فال اقرب و بهر من یکم از پدر خود و او ایست که کند و او از پدر خود که لر مصطفی صلی الله علیه و سلم
 سوال کردم و گفتم یا رسول الله من ابر قال اکم ثم من قال اکم ثم من قال اکم ثم من قال اکم
 ثم الا قرب فال اقرب و لشکریست که ای امام باقیال بدین صیبه و ملازمت بدان پسند ملاطیبت
 و ولایه از مردم دین و ملک و حکام اند و ایشان بوفی و توفی و بتایید و دانی مویده و کمال
 عقل و فرمود و شمول کلام و عوارف و مصروف آژ و عوارف نسبت بسیار خلایق کوی در جان
 و سابق لر جمیع اقطار و اتفاق ر بوده و قبول مغفون نص و آن مجید و رفاهان حمید عظم الله جلاله و اک
الاقربون و اولی بالمعروف قابل بستی از لایق و بواسطه ایشان مظاہر آیات نیست در خواطر

اسرار

استماع او او و خواست حضرت اربابا و خیر و التماس و اگر یکی را از ملوک مدبر و در و سپاهین فضل
 کسره و بخوار و محنت از بری پیوسته باشد و نشود تا بر رعایت و محافظت و صیانت
 الطائر یافته و بدان خدی لرستان ایشان می کند و در ضمانت ایشان بر و رید و حکم ایشان حکم
 در آن باشد و هر خبر و نیکی که با ما ذران کنند امثال آن بادایکان باید که در تا بر رعایت بعضی لر حقوق
 ایشان قیام نموده باشند و بعد از دایکان رعایت جمعی که در و طیفه خدمت ملازمت بدیشان و
 نزدیک باشند لر لوازم بود تا لر عدم حقوق ایشان مستغنی گردند و بعد از آنکه رعایت این
 طرایف لر سرادوق تمام قیام نمایند و هر را را رضی خوشنود که داند بر رعایت جانب استادان
 سبب حیات و کما حیثیت ایشانند شغل گردند و تعظیم قدر و تجلیل ذکر ایشان واجب باشد
 لر آن دوستان و متعلقان پذیران را رعایت کنند و رسول میله الله علیه و سلم فرمود است
 من ابر اکرم الله الرجل اهل و ذاکب یعنی نیکوتر خیری و بری که لر و عمار شود آنکه با دوستان
 بذرخش خیر و احسان کند و ایشان را بخود نزدیک کر فائده بعد لر آن جماعت سکا و قضاة و ائمه
 و علماء را که و ج و مبارک ایشان سبب رونق شعار دین و موجب نظام ملکست فکین که در کسرا
 و ضرا شدت و رفا و طیفه ملازمت قیام نموده باشند و سزا و حضرات اعلی اقام ایشان اثار
 و از سمنان آسان و پایی بوده و لر لر کما بسا احوال و رکوب با فطاریه پند شده و بعد از لر احوال
 بزرگ و اعظم تا نزدیک و ترک را که بدن راست و درون پاک و عتاید صایغ و اعتادات سلیم
 در ملازمت طریقه جانباری و واجب مانیت باشند و بهر خدمت که سوخته شده لر مقابله اعدا
 و متاکد اعدا و سلا بیدل ارواح و اموال و ابدان و اجمل مضایقت نموده و ترک اهل و اولاد
 کرده و بعد لر طاعت حضرت رب العالمین جل جلاله و فرمان کسید الرسلین صلی الله علیه و سلم مطاوعت
 انحضرت بر خود واجب نموده و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم را فرض عین
 و غیر فرض ماکشته و بعد لر لر جماعت مجتهد و لشکریان و انبیل و اطوب و استیجاب کلمات و وظایف
 اختصاص فرمودن در تحصیل راضی انحضرت بذل روح بیس ایشان اساتیرین و خبری با و نعم الله و شه
 حضرت سلطان سپاه عظمی سلطنت و ثبتی بود و الشهد و نه در جمیع این فضایل و با ذکری نیست
 لر جمیع سپاهیان و ملوک اتفاق و اتفاق ر بوده است و دانسته که حق کراری هر طایفه لر طریقه
 مذکور

بر وجهی باید کرد اما چون در آن دو خواه و غلظت یستبانه را محبت اخذت ماکمل بل چون
و غرست و خیرات و در جنت اخذت بخواد بالضروره بتزکات این معراج مطالع شریف
می که در این قضایا را که نخل بر اسطه اشتغال با امور سلطنت و رعایت مصالح مملکت با آن نیست
ما با خاطر اشرف که جام جهان نای نیست است می و ۱۰۴ ان من تذکره فن شایسته انزال ربه
پس بیلا ما صرف محبت های فیه نیست این متنا که ذکر رفت واجب که به شک اشتغال بدان لز
جمله مفرعات تصور فرمایند چه باستی این قضایا غلظت بسیار را اقامت بدان و اعمار متوجه
آسمان متولد که نه و بعد از آن شکوه سلطنت و رونق کارخانه مملکت یک در مرکز باشد با این دعا که می
دو خواه را در خاطر آمد و انهم به مات و او که وصایا و نصایح از افاضت درین مکاتب بعضی است
و نیست که استماع آن نه عرض فرمایند و با اعتدال نخل قبول باید دولت و ام مقل به و حاصل ابد
مطالب و در جنت اصل ان شایسته تا نوع پانزدهم در تفسیر از جنت و آجا پنهان
لا ادر است و انما شایسته و صدقات و مراسم و طایف و جاکیات تا جفت و موضوع دیگر محتاج شود
بخدمت بکون رفت سلطان که محبت به رحمت یزدان است اعلام می رود که یکی از حکمتها آنست که شایسته
و غلظت سلطانه در تفسیر سلطنت و تقویض زمام مهام اتمام بهیضه اقتدر ایشان آنست که لایزال مطالع
و پیرایه انکار ایشان ایصال مشایخ بار باب پشعاق و اصحاب افتاد باشد تا می جان ام و بتجلی اقل
عالم از خوار نوال و فضا افضل ایشان با جفا مایه و اعذب موارد اختصاص یابند و کسی که از نقل
حوادث روزگار و تلاطم امواج افلاک پس واقف در قریب حال ایشان شد بدان تجربه و بنام یک
و چه که امور محاسن و کسب انشکاش را که باشد عی و مقرر باشد و ان مبلغ بنام ایشان ادر ادبی تر
و انعامی پست و مر سیه مقرر و معیشتی متدبر و جاکی تمام و وظیفه با کلام و صدقه دابر و عارفه
سپایر باشد و بجمع ملوک ماضی و سلاطین میالفت قدیم افند بنزاد و آپکنم حاج جانه به تمیز این قواعد
و بسط این موارد قیام نموده اند و از اهل مال دیوانی و متوجهات سلطان مالک خویش بنام هر یک
لزب کاف و قضاء و ابد و عطا و مشایخ و صلحا و مستطعمان و کوشه نشینان و فقر و پستخان ادر آرا جوی
کاشته اند و معایش باضا کسپانیده و جهت نواب و کار زمان در اجمیع و وظایف معین که نمایند و او از
سادت ابد و کسب کرامت سر عد بین واسطه که و ذکر کیس بر روی روزگار باقی که کشته و استماع

می رود که حضرت مولانا سلطان غلظت سلطنت و ایدت مملکت که مظهر حسنات و خیرات و منفی و مظهر انواع
محکام و میراست افتاد آنها و سلاطین فضل کسرو ملک عدل پرور و واجب مایه برین شیشه حیدر
ابست و لر و برین طریق پسندید پس ترسید نماید و از ابتدا جلوس بر سر سلطنت و غنت با این
و مملکت و و ام ابد الا با متفصل از نوانات بسیار از اموال و متوجهات دیوانی و مالک و ملکات
سلطان درین و پست و اق فرموده و کا و ح انام و الزساکا عظام و عطا و سلام با در ار و انعام در
و میشت علی الزوام اختصاص و اسام داده درین وقت جهان نمود که وجهی از جمع اموال بنام جمع
از سخنان بهرام و رسم که بوی می که در دقا و اثبات به باید بر تمنا و ات حواله می کنند و تمنا جیان
مقدی در اد آ آن وجه بد و لغ تقییر و تقیض و موانع نگذرد و تقیض نمک به جویند و مشرب میز منیم
و سرردان عارف را که در ناز که علی طول کرده و در نزار در ترین مقامی اقامت یافته من کل الیه
کدر و منتقم می که فاند و لز واجب به پستی که بضعف حال و قلت مثال مخصوص باشد چهار دانگ
با بیشتر تصرف می نمایند و بعد از مطلق و دفع و نوادی شوم و ایام غری بار باب پشعاق می دهند و ان
سخنان را رحمت طلب و قرب تر و اضاف ضاعف می شود و لز اجاره آن عوارف بنیان و لر نیل
ان مناج میز لر می که در نه و چه آفریده این سخنان را بمساح شریف نیست بر فرا و جود ایست و پانزدهم
و جوی که دیوان با در ارات و انعامات و معایش و در سومات اطلاق کنند از سخنان انصراف
یابد و تمنا جیان ظالم مقدی تصرف کنند داعی دولت خواه چون بخواه و جود و مطلق انظام احوال
لرکان دولت و احوال حضرت و مالی آن ملکست بعضی نیز قضایا و ام مطاله های نه می کرد و چون
می داند که صدق خالصت موافقت این دو خواه بران حضرت پشیده نیستی از صواب تر است
بنوا تر ایام و نوال شهر و احوال شهر و معلوم شدن شرف انبایه رساند داعی را ندید بران و لر گرفته
که خزان علی بن تقیین فرمایند و س این معتد را که یکی خازن و دوم مشرف و سوم ناظر باشد بران خازن
و بجمع احوال ان تنار که در و چه سخنان باشد در جمع ایشان بدو تا ایشان محصلان خود و تحمیل بر
و بر و ات اصحاب و اجبات را بر وجه ذکر نواب دیوان بریشان نویسد و مر سوس و الی کافی ایشان
تزیین کنند و متوجهات پستاند که اگر از واجبات هر کس توقع داشته باشند که آید تا ایشان آن
وجه را که بتعلق که لر دیوان میز که فاند و میبوی که مقرر کنند لی چه نقصان سخنان نواب که بید و از تن
جیان

موجب استانند و سپایند و جوه و اجایات پستان پستان مذکور هیچ عذر و شتاق تسکین
 و موقوف ندارد و یک دانگ در قاصد و مکرر نکند و الا در گناه ایند تا جماعت پستان و ذلالت
 و خارج البال بوظایف طاعت و عبادت و در اتب غدا و مشغول شده در دعا و دولت از کیند و این معنی
 لزوم صاحب سعید و زیر شهید و احوال و الذین امیر و کشید طاب ثراه و جل الجند مثواه
 و نایب او و حق سعید و انما خمس الذین طاعت الله و الذین ایزدی و در امر استوار است چه در روزگار ایشان
 مجموع او را آن گفت و گفت طلب و هر سه ماه نزد دست محمدان ایشان پستان به کسید و اخلاص
 و صدقات خود از خزانه خود به حاجت و هیچ عالت محتاج نیست و مرسوم کتاب دیوان نیز نقد می شود
 و تمام الله خیر اعی و دولت خواه این سخا از غایت اخلاص بسیار شریف است و الله المبارک و العالی و باید
 و نیست که چون نظر صاحب درین مقامات را می بیند امارات و دولتمند و عاقلان و خیر اندیش باشد و معاین
 که در آن شاهانه وزیر جهان بکام بلا **نوع ستانند** در **نوع تصرف مالک و مردم بنحوق**
 بعد از بدین حد و وظایف دو پستان در هر دو شرط و در بیان شرایط شریک و یاری محل انبار سپایند
 آید که پیش ازین مالک این ملک را که اکنون بتسلط تصرف اخلاص مشرف قاصد جهان بوده
 لایزال بسکشاف احوال منوران و مستطراش مشغول بود و در هر زمانه ایشان را که فتنه عجیب که می
 و مالک و سبب ایشان را خاص دیوان که داند و آن بچان کار از ابعوتین حاشی از پیش
 بر داشتند و متعلقات و متصرفات ایشان را بنویسند و او را در دی و در ملک و مردم که بیدار است
 سر کردن و حکم او و الا و اطام جمع ناپستی متصرف مالک و حقوق ایشان کشندی و حال آنکه اگر از
 و در با کلاف نفس صورت قیام نماید و ثمر عالم استیفاء و میراثی که به و کسیدی و مردم شود و درین
 صورت که حاکم ظالم قصد از نفاق روح مظلوم که وادست خفیه و متصرف مالک و متروکات او می شد
 و تا این غایت بر منافق حق اقامه نمود و لایزال اعلی خلص را از استیفاء این حالات ظاهر نشان
 و غیر متوزع بودی و سبب آنکه در آن اولاد قابلیت استیفاء و نفعی نداشتی و در این منافع ملکات
 و در اسلست مصلحتی بودی چون ایام ظلم او بخواهد از نفع مظلومان و بیچارگان بهره می شد و غایت
 ظلم و منکر و صدق سخن قائل فاضل بنظر مریست از رعیت شکی که به بودن دیوانه و کذب و بام
 اندود و بفصل باری تعالی و منظم سلطان لمران ملک بر شتمانی دولت جل و حضرت خدی شری

یاری تر گرفت و این خلص با حضرت رب العالمین جل جلاله و هم نوال عهد کرده و بیکر استقام
 و ایان مکرر که داند اگر در هر مصلحتی باشد آن منوط بخر خواص و صلاح و اخلاص احوال ملک
 و نیکبای او و وزرا و لمرکان دولت و سپاه بر ایای طاعت و طاعت نواله و بهره نفع که تواند
 بسیار شریفی ملت جوام و پسر و را و سپاه ناپون معلوم است که ظلم را و خاست عاقبت از لوازم است
 اشارت مطلع بارکان دولت نقل باید که هیچ بهانه و زام و تعرض برای احوال و اصحاب مالک
 نکرده و اباد این مالک از ایشانست و بر موجب لولا الاغیاء لملک النوا و بعد از ایشان
 سبب حیات فخر و صفای و طاعت و تقوی و تقوی بر ایالتی و بد کوی ایشان اقدام نمایند و ضمیر منیر
 بند که حضرت را با ایشان میفرماید و طاع مال و احکام و صد جان و جان و جان ایشان کنند و
 غایت از معانی نه نهایت است و اگر در بیان حضرت شروع و در این ضعیف که بعد از این نثر
 از دل وضعت باید که در آن حرفی نماید و بر هیچ آفریده و اوقات و قدرت نشین باشد و نزدیک
 حکما و عقلا و جهان ملک چون در حق بار و سپاه کسرت که بعد از آن در وقت و از مشاغل ملت
 و مشارب نصفت آب دهند و میراب که مانند روز بروز در پستان و ثرات آن فواید و منافع یابند
 و قوی که میوه بایشان برسد و نشستن در سپاه و خدمت خود و مردم مانند و اگر و العیاذ بالله این
 در خدمت را آب نه مندر آید خشک شود و میوه بار آورد و سپاه کسرت اند و جز بر کردن و شوق
 و با بخشار و پیش بریدن کاری دیگر را نشاید و معلوم باد که با و شایسته که بر دو دولت سکر
 ظاهر و انحصار او را در سکر باشد که از با و شایسته مرسوم و باکی با و حوض ان اقطاع می پستان ملک
 از قرض یا خیانت و مخالفان میبانت کنند و جمع دیگر لشکر باین باطنه که قدرت او و قوت بخنده
 ندارند بنا بر آنکه از عدولت با و شایسته در احوال پستان با و در آن دولت امید دارند و لایزال
 دولت و پستان است و ملک او پستان می دارند و شب و روز بتضرع و ابتیال از حضرت خدی جل
 دوام ایام سلطنت او را سوال میکند و حق نکاوای ایشان را با کجاست و توانی که مانند و چون نثر
 اخلاص و نیاز به آید با و شایسته را امتداد و درستی می باشد که آن زمان نبود و در دایره اکنون دای
 حایون بنظر با و شایسته و حضرت خروانه نامل فرماید و المؤمن بنظر بنظر افند که لشکر ظاهر و سلطنت
 و ملک تاثیر بیشتر دارند با لشکر باطن و چون معلوم شود که تاثیر لشکر ظاهر بر ایت و ملک مایه می کرد

و بخل که ایما بومن و قورمودی شود و تاثیر لنگر باطن بنفس مبارک بنده حضرت استدلال دست
 شریف او شده شبست سرایت سید کند و اجابت دعای ایشان درین صورت محقق است که اول
 ادعوی است ایجاب لکم پس هر آینه تاثیر لنگر باطن بیشتر و بهتر باشد در اخبار سلطان سعید کشته
 طالب ثراه سلطنت که روزی خواجه نظام الملک طوسی را در خدمت که اضاف در دم تخصیص ایشان
 از روزی که بال و کنت احتیاج یافته جاره نیست و اندیش جنانست که مالی جهت ایام حاجت بخواهم
 در انجا و از یاد آن سیلیج بجای آری بر وجهی منافع آن بر بهترین وجه باید که در مال و از خواجه
 پیر و خواجه نظام الملک خواجه و نمایان اصنام را که این بحث انجام بود و طلب طاعت و جمع آن را در این
 بر من و او از هر یک چنانی بپسند که میبایست اجل سلطان بود و کاست آن مال را برین طریق متزق کرد
 جمع از اصحاب و افاض صورت حال سلطان عرض باز نمود و سلطان خواجه را طلب نمود و از کیفیت
 معاملات استخبار کرد و وجهت معاملات طلب طاعت چون میبایست اجل سلطان بود و حکمت از انچه
 سوال نمود و خواجه گفت این معاشقا با این سخنان و در ایشان بمیار اجل سلطان جهت آنکه کرده ام این
 چون دانند که اد آه این وجه و توقف اجل سلطنت از حضرت و با العالی بر تضرع و زاری و اطمینان
 دولت سلطان بوال کنند و چون در حین مال خیری باشد که قیمت نعمت از خود که حاجت نیست بر آید بجا
 کرد و سلطان را ام نکلت باشد و هم عمر و از بدین مقدار مال کم بایشان داده ام سلطان
 در ویش نشود و در احوال خزانة قناریت زیادت بدید بام و عرض از برای دیگر توان بر اینجاست سلطان
 این تیر خواجه که جهت بقا و ببات ملک و سلطنت او بود و بجا نیست بسزیه آمد و آن احوال چنین
 که صد و پنجاه هزار بود و بدین پختان کشید و جمع افتد و ماکوی دولت خواه نیز اگر بر عرض از این
 قضای اقدام نماید نظر ببرد و ام دولت و بقاء ملک آن حضرت ظاهر و آن دعا و اطمینان علی جان
 بجام **نوع هفدهم در منع تکسب از و بسیار بر عتقا که متغلبان احداث کرده اند بعد از تدبیر**
 ترفیع بکس که آنکه که محنت صلاح اندیش ملک یا دشمن است و خبر میر لال از این تیرا و متوز از این
 کرد ایند می آید که چون ثبوت حکمت در بار قنویض مصالح بلاد و عیال متبذد قدرت با دشمنان مال است
 بکلیات و جزویات مصالح بندگان خدای که کفایت حیات و بخل احوال ایشان شدن اند پسند و هر قضیه که
 موجب از علاج خاطر و سبب کدر اوقات و فساد احوال ایشان باشد با صلاح از هر چیزی که در رعایت سبب از ایشان

سلطان اند اغنیاء و متوسط حالان و فقر اما اغنیاء را باید که رعایت بر وجهی کنند که از در احتیاج
 و متعدد این سبب تو قحاح فاسده که از متوجحات و یو ایف و واجبات سکنا معاملات ایشان
 بخواند پسند و اما متوسط حالان را بر وجهی میبایست کنند که بدان توسط حال باقی ماند بک
 از ان رتبت نیز ترسیه یابند و بمصالح معاش و معاملات بسوالت قیام نمایند نمود و اناجا
 ضنا و قوراک که از کمترین طوایف بعضی وسیع دارند که بهیچ طایفه احوال ایشان باید نکرد و اگر
 و الیاء باقی فیه صنف حال شوند با خلال احوال ابتلا یابد و از تدبیر معاش عاجز شود و من قویب
 وضع او با تعلق و پیوسته حال میبایست کند چنانکه از او از طوایف که از یک طایفه
 بسبب استیاض با احوال ایشان بکلی مندر پس و مدوم کردند و در و انباشت و لزوم وقوع این معنی
 تمام سلطنت راه یابد و معنی این طایفه را اسباب بسیار است و از ان جمله یکی که اخش قضایاست
 آنست که چون ایشان بر تدبیر معاش قادر نباشند ضرورت حال ایشان را بپسند اض که چند روز
 خود را ببرد و آن اگر که پسنگی و بر مشک خلاص دهند باعث گردد و وجهی که از بر خیزد و من کسب
 که ان بر پسند بر نود و در ویش چون از تکسب عرض کرد جهت نقد عیال خواهد که غله خود و جمع غلت
 کیالی در میان می آید و لزوم باج و شتری و جمع پستانند و غله که بکسب تو سط کیالی از زمان می توان بود
 بکران بخزند و این معنی در اغلب اوقات خزانة احوال طوایف شایسته ذکره مرایسته کند و چون تنبیه
 معاش بر ان کوهی باشد و ایشان پستنگ و سلطان در ویش و توان کران از در اعتبار پست
 می کردند و مال که از معاملات ایشان خواند پسند در جزه توقف قدری ماند و حکام مطلب متدی چند
 بدعت دیگر احداث کرده اند موجب در ضعف حال و انکسار و عاییه کرد و بدین قضایا بعد از استقام
 از در باب جزای اصحاب و توقف احتیاج نمودن از جزای واجبات مع ذلک که فایده از این طوایف
 بخواند پسند که در وجه مصالح بکسب نشینند تا جارا این صورت را تحمل توان که و اگر این باعث خزانة
 و فایده نیست چرا باید که بندگان خدای تعالی را که بپشتن و احم و عواطف نه نهایت دارند و علاج
 حق اند مضطرب حال باشند پس بهر آنست که حکم مطلع نگویاید که در معاشقا استواض که بیش از این بر
 مرده و دنیا یکبار در یکبار بر ای متر بودی اگر چه شتر عار و انیت اما معاشقا از میان مردم
 برینند بر همان مقدار متر باشد و آن حکم را حوز و لایات بر نداد که در اخبار پادشاه ملان از ان خا

در امر از ایشان که باشند
 مصروفه و از کسب و انچه از
 و تغییر احوال خود برافزاید
 تواند بود تا

انکه اندر برانند که است که او کسب نکرده و او را به مشرع لزج مالک برانداخته بود و این معنی را
 و نیز به سبب خواجه رشید الدین طاب ترانه در کتاب جامع التواریخ آورده است و سبب تمام داده
 و قضیه گمان و دیگر برهتها را که مستدیان احداث کرده اند بکل رفع کرد اینند چه واجب کند که
 همه فاسق فاجر اموال بندگان خدای را بهر حلیت و بهانه بستانند و از آن خزانه را فایده بکشند
 و رعایا بکشت حال شوند آنچه خدا کوی و تو گاه را در تیر مصالح امان مالک در خاطر آمد به عرض
 رسانید و چون علوم کشید بنور این قضایا پس هر آینه حقیقت سخن داعی و خواه بخواه بپوشد
 و نیز استماع آن بندگان خدای تعالی در فواید نظر که در بندگی حضرت رانیکانی و دو جا ذخیره
 ما از آن شاه اند که او را الله تعالی علی کل حال و الوقت و الله اعلم بالصواب

و اما قضیه محبت از این
 قرار می آید و آنکه محبت از
 از دنیا باشند و طبع آنها
 امر موعود بر سر نگذاشته
 و بدو آن بهر جهت دیگر
 مشغول شوند و تقیید
 به موجب نفع درین باشد و
 تا آنکه استواریا به بندگی خدای تعالی
 باز گزاردند

صورت
در جواب قضایای مندرج نفع لقل
موسوم که دانیدن ایشان
 حال سلطانی از آنست که بپایان امور و منقذات لایزال و اهر که از حضرت
 معاند بود این دو خواه رسانید از تمام احوال و تدبیر متعبد است آما و امان بکوش جان رسید
 و از ملاحظه و قاین عباد است و در طریق استعدادت که هر یک در پی از رویا سروری و اختیاری
 ملک نیک اختر بود اداد استظهار و سبب استیاق با صافی چاکر بر روی و اشتیاق بر اندر بی
 مواظبت و فعلی پذیرد و تقاب یافت و ظاهر و باطن بر اتفاق بر اعطای شرف و انوار و بزرگو
 و بهشتی از مشن کشت اشارت چند که در باب بر طریق مخالفت و مناصحت فرموده بکوش جان
 پیوسته که و اسب کس کارخانه ملک و در لایزال سلطنت بران نهاده و نیست که عاقل و سوار این
 ملک بر این وجه و نظام باید و مصالح امان آن بر اقوم طرق انعام پذیرد و احوال انعام نام بر این
 اوضاع و احوال که در آن شاه اند که بشارت رسانید که چون بفضل حق و شانه و عظم سلطانی ملک
 در قید تفرور و بملک و تصرف آمد و باختیار احوال و اعتبار محاسن اصحاب و بران بزرگ و اعمال اعمال
 اشتغال رفت چون بیشتر ایشان مردم امیر معتمد کافی کاروان بودند و در غلبه احوال و رونق دیوان
 میایی جلیل بتقدیم رسانیده و خلایق از ایشان را ضعیف و شکو بر و در در مناصب که داشتند مکن شد و احوال

انچه وظیفه امانت و دیانت و راست قول و درست قلمی است بجای آورده و در ارض این جانب
 و در عمارت و در امانت و امانت و توفیق خاطر رعیت و تمیز احوال و متوجه استیفاء آن لرزایا
 بر طریق مصلحت مساف و باط بر سایر مهمات موقوف شده و از آن اسباب جلیل ایشان بپایان ملک
 معهود و متکرات غیر کشت و لزج ملک خمره که موجب موافقت و محاببت باشد و چون دنیا اگر بر زمین
 لیست که نمایند در تربت و توفیق است از داده شود و اگر بر بغیر اوضاع و احوال بر وجهی که از آن ولایات
 و شکایت رعیت و انکس احوال و احوال امال برایت که ایشان با ملازمان قدیم اقدام نمایند غیر و تبذیر
 او در غایت هوشت آن اند لا ینیر ما بتویم حق بغیر و اما با تقسم و اما احضار صاحب و دان که کما و اما
 و سایر اکابر یکی که در بر و کنایت و دانسته در ایت و تجارت امور و مامور است قضایا و مکنل تمام رعایا
 بن سایر برای اشارت اید با غایت نیک و لایزال منت بر ستم ایشان معروف و موقوفست و مهمات
 سلطنت خود میوه و جو و چنین طو این چه نظام باید و در خه ملک که ذالنام پذیرد و فیما بعد چون بازگشت
 چند ملک که اکنون بعد از بر آنست بفضل ایدی در شانه و از غرض حاصل و علایق و عوایق و عوایق و عوایق
 لزجش بر چیز و تخلص و تحس احوال جنبه بزرگان هر آینه اشتغال رود و دنیا که کلیات امور بر مویای ای
 ایشان باشد تا هر یک مکنل می خیزد و تمند مصلحت جسم طویل و فله شغل از مصلحت اشتغال و اشتیاق علی
 از جمیع اعمال فکس و اشتغال باید و آن و غایب میمانم اهتمام ایشان نظام پذیرد و بر احسن اوضاع
 استزار و استر له باید و آن شاه اند که زیادت ابرام فی نایر جان بکام بل **نفع دوم**
در اجابت منع ظلم و تقوی بر رای شریف سلطانی اعلی خلعت سلطنت بهر توفیق و تقوی
 و تقیر و غایب و عا کوم اعلا می رود که که چند که در باب اخلاف و اب و ملازمان که از منج شریعت
 و عدالت و قوم قلم که در بار شده و ضعیفی چند که از غرض مخالفت و غیره این فرموده بود و قوف پرست
 اعلام می رود که صورتی چند که بساط شریعت بود و در سبب غفل که بدان منت و صفت بوده باشد
 که در فقه کشته اند اگر چه بعضی از نزدیکان بر حکای شیخ که شرعاً و عرفاً و انیت اقدام نموده اند و چون
 دیگر از ملازمان که بران حال واقف بوده و طریق محاسن ایشان را غنی که عانیده و از امور دست غایبه
 و اگر چه افتخار این حالات میزد است که اگر بر عرض رسانید ندی تا آنکه بر وجهی رفتی که حق از معص
 اشتیاق خوف نشدی و چه آفریده را از ذواب و ملازمان مجال انکس بر احوال غافل کشید و عدل احوال نمودند

بیشتر نشاید

اشاق

و موقوف آنها را پس نیده آید که اشارتی که در باب نزول او خواب و ایلیان در خانه که خواند
 و رعایا فرموده که از حاضر لشاق و اجراء انعام عادت و داعی دولت و راه بدین نصیحت و ارشاد که
 پیوسته با سید و امیر شلو و بجان نیت دار و چون مکاتبه شریفه بمطالع کسب استماع اشارت
 عالی را ملکه و در و کسب عادت و صد و کرامات فایده شود و در روزهای وسیع و در صبح از رعیت
 و در بیرون شرجیت اقامت او آو و زرا و اینان و خواب و طار زمان و بپایر مطلقان قیضت
 تا هر کس از ایشان را بیا و خانه پانصد و یک کن و اما کن قیضت کنند و جمیع را که استقامت طاعت بود
 از مال دیوان مساعدت رفت تا هیچ کس از ایشان نماند که خدا این فرموده و هیچ بهانه نبرد و نیت
 نوز و همچنین جهت ایلیان اطراف نیز در ده آن موضع ایلیان پانصد و یک شد و مناش و مطارح
 و آلات و ادوات و سایر ایلیان را بر زمین رفت بر وجهی که هیچ آفریده را از که خدا این و رعایا فرمود
 ایشان و صادر و وارد از زمین رسیده و شک نیست که این خواب نیز ایلیان شکرست و داعی دولت و راه
 بعد و چنین اشارت که از بعضی اخلاص و غیره احوال انعام یافته منو و مباحی و دست پیستام باو
نوع پنجم در اجابت منع توفیق او و متعلقان رعایا و دیه را بعد از توقف بر مطلق اقسام
 ستر و حضرت سلطنت تحت بالاسلام و الانبیا و حضرت بالنور و الفلاح موقوف را بر مایه و کسب
 ثواب کرد و اندیشه آید که در باب تظاول او و اینان و متعلقان و صادر و وارد و حاجت ایلی
 دیهها فرموده حق اجابت جناب قضا و حضرت سلطنت و بکرات این خلص با آن رسیده و دفع آن
 متوجه شده اما بسبب آنکه منزه او و متعلقان در مبادی احوال جداگیری بودند و در چنین اوقات از
 صدور چنین حالات جاری نیست منع ایشان را توفیق و دیهها و رعایا نذر می داشت چون بفضل حق و شهادت
 و علم سلطانی از کثرت مواع و توفیق شد و امور مملکت بر وضع و طواه قرار گرفت مقرر شد که خواب دیوان
 بزرگ و کثرت متوجهات دیهها و طراح و واجبات و دیوانه اشتغال نمایند و در موضع را با تمام یکی از
 نوکران تعیین کنند و مال و متوجه و بهر خصوصاً و ارتقا عادت را بوجه جاکمی او مستغرق گردانند و سپاس
 آن دیه و آمال انجا برود و تا نوکران جلد بر سر دیه پیوسته و رعایا را از توفیق متعلقان و صلح و صلح
 میانت کنند و چنین با او و اینان و سایر نزدیکان مقرر گردانند که بعد از ایوم از جمع آفریده
 تخمین رعایا یکد آنک در و یکین بار برزور و قوی پستاند و انجا خراج بر خیزند و هیچ از افره است بکلیف

و تعینف عطا کنند اگر خلاف نماید نیکو پا که رعایا خسارت انداخته باشند یکدیگر را جواب گویند و این
 موجب مصلحت باز داد چون حال برین جهت بود اعلام واجب آمدن را بر ماسک شرباری
 برین صیغه خط شده است مبادی مدد فرمایند تا مجموع امور مملکت برین گونه ترتیب یابد و قرار گیرد
 ان شاء الله **نوع ششم** در اجابت منع شربانان و فرزندکان و اشالیان
 از رعایت رعایا بعد از مطالع مکاتبه حق نایب و اطلاع بر مضمون منادیه عدل ازای بشر فایده
 پیوند که اشارتی که در باب تظاول شربانان و فرزندکان و سپاربانان و جماعتی را مان
 فرموده و بیع رعایا بیع افلا و چون پسگشای احوال ایشان اشتغال رفت معلوم شد که تردد
 ایشان در بازارهایش از ایام اعیان و نیر و زانیت و در غیر آن مواسم متوجه هیچ آفریده می
 شوند حکم رفت که بعد از ایوم قضا و اصلا بر در خانه او و اکابر و در بازار را نروند و مصلحتی که ایشان
 را ازین راه گذریه رسید لزوم اصل اضافت جاکمیت ایشان کرده شد تا هیچ بهانه زحمت مردم
 ندهند و در و چنین اشارت را که موجب نیکوای اطراف و بپایر توفیق طاعت است و صد
 و ترقیب رعایا جهان بکام **نوع هفتم** در اجابت منع زوران بعد از احاطت
 خیر با کسین نور و کسین کمر اشارتی که در باب زوران در سک عبارت آمده
 و بهر وجه در تادیب ایشان که چند صد و رمانده بوقوف پوست و از انجا بر کمال دین داری و توفیق
 پسندیده که داری حضرت شریف پسند لال رفت و در روز که شال شریف داده و واصل شد
 در محلی که حال مجلس شریف مولانا اعظم علامه فاضل العالم قاضی قضاة المملک متد اخلاق من غلب
 المملک سانی الزمان نماند و ان افضل العلماء المجتهدین و ارث علوم الانبیاء و المرسلین علیهم السلام
 و الذین شیخ علی احام اقد برکات انعام الشریف الی یوم الذین که قاضی القضاة و حاکم اوقاف خاص عالم
 بجامه مملکت است بر جمع رفت و او بزرگ بر وجهی که مستغنا امانت و اذ و داینت وافی و کمال برین
 و توفیق او است بکلیف اشتغال نمود و جمیع را که دست افتادند بتزیری و تادیبی که شرعاً مایم حال
 ایشان بود مواخذ و محاف که خاند و جمعی که با بعضی متنبه شده و فراموشی را بر قرار اختیار کردند
 و حکم شرع و عدل بستی سیاست اند فقیه ایشان را موقوف کرد است بوقت و اجبت با سکن ایلی
 که عدست در آیند توفیق معاودت نمایند و عرض و در لزوم وجود ایشان بکلیف با اعلام این
 حال

و در شرح

و احتم مطالع شریعت خود تا بر جاری امور اطلاع افتد موجب زیراتحاد و یکپارگی می داند
فصل نهم در اجابت تدبیر اولاد و ارباب از استکشاف اربابان
ایشان بعد از تجدید اساس موالاة و تاکید بنا بجهت و مصافات اشارتی که در باب دعا و کوراکان
و اغواف ایشان از منج مطالعت بخواست بعضی از فزاید بود به سمع رضا اصنافت صورتی
چند که بالهام غیبی در خاطر مبارک آمده از موارد حق و مشارب صدق نبات یافته در قبول و اعطای ضایع
مشتما بدول و جان تلقی افلا بعد از استکشاف احوال جمعی را که بتوفیق تجسس خطاب می باشد
که مخاطب گردانید و جمعی را بدخا و پساخت و توسیع مجال محتاج بود بدان قاعده معرفی کرد و در شکل
حکیم از سطا طایس که ذوالترین لیسکند روی را فرموده و پست کار نامه سلطنت گردانید و شد
و بعد ایوم سدهک محاش با اولاد و نزدیکیان بر قانون ویداری شریف سلطنت اعطای لازمت
سلطنت ممتدة بالروام الی یوم الیام خواهد بود و لایزال این نوع لرشک را مرتب و مترصد
جان بکام و دولت پست ام بل **فصل دهم در اجابت منقذان و حواسی**
بعد از ورود بمواله لرشک و نزول که منازل استرسله اشارتی که در باب درودان و حواسی
و قطع الطریق فرموده و از ایشوا حکما با سلاطین و خلقا موثق گردانیده و مکنون خاطر و غمخون
ضمیر را بر وجهی که در سبک تفریر و تحریر کشیده که از القاطان فراید فزاید و از استماع آن
صنایع فصلی خاطر را بخت و سپرد و باطن را مرت و جهر حاصل آمد و بالغات درون مبارک
در کلیات امور و معقلا مصالح مالک سال حال این دو نخواهد و صلاح اندیش او بر ذمت
و اجب حاشیه مواد پستشار و سبب بظنار تزیاید و تغافل یافت و با پستقامت امور ملک
و ستادت امور سلطنت مبین و پستلرکت چون حد در آن محاذ موارد اتحاد و مناسبت اعتنا
و اعتماد بوده و نه کلفت تکلف و شاید غرض صادر شده بسم لرادت پستماع رفت بشرق اعلام
پس ایندیه آید که چون این دو نخواهد بدین ملک رسید اکثر امور از منج استقامت اغواف یافته بود
و قوایم قواعد سلطنت از مذاق دید باز روی با نهدیم نهاده و مصالح عقل و منظم مهملان و کلا
آزمنی و رونق رفته بنا بپس کارخانه مجدد و تعیین عمل و کارکنان آن پستانها اتمام می بایست نمود
و هر مهم را بتولیت کاروان کافی و ایالت والی امیزه الت فرمود تا بمذبح بنا بملک پستکام

بضایع

و قوا سلطنت بر احسن اوضاع مهند کرد و در معلومت که در قصبه درودان و حواسی و راه زمان
تقی نظر و تدقی فکر زیادت می یابد که تا آن مهم که جز با حال سست و راجع و احشاء سبب و قوا
باصلاح خواهد آمد بر وجهی منحل که در حقوق سخنان بوصول پیوندد و مواد سست و قطع در جمیع
بقاع و بلاد بکل منقطع و پستامل شود و من بعد سبع آفریده را از متابعان ان طوائف لزیم ششیر
ابدار و سهام صاعقه کرد و لیران اینجانب قدرت قصه آن عمل ذمیم بر علت مهود قدیم نباشد
بنابرین نیت پسندیده چهار امیر معتبر را با یکا کری که در اتمام ایشانند با چهار طرف از اطراف
ملکت که اوله قطع و ستراق از انجایی دادند و پستلر شد و موزر کشت که در قلع و پستیمان ایشان
کوشیده و از لزدیاران اثر لمر بر انداخته و اموال تجار پست افتد مثل این طرف
کنند با سخن تسلیم و در غلص و دوتخواه صدور این مصالح از محض لشفاق و الطایف شهر یاری داد
و قبول از ابدل و جان تلقی می نماید و نیکبایه دین و دنیا و حصول ثوابت اخوت در ان سیه
شناسد دولت جاوید بل **فصل دهم در اجابت تغیر منبیا و جاسوسان** بعد از توقف
بر حقایق معاد اطلاع بر دقایق بیانی اعلام رای صواب نای و فکر لرشک فرمای حضرت پست
که فایده سیه آید که اشارتی که در باب قیین خبر درودان و منبیا و جاسوسان فرموده و از ابطال
پست شدات و بدایع موکرات موکد که فایده و سر آنج بصلت ملک داری و قانون جانش و قاعده
حسن محاسن یاد و پستان و احذر لزمکاید دشمنان و وقوف بر احوال حال و احوال احوال و اطلاع
بر کینیت محاسن حکام و متصرفان بار عایا و زیر دستان و خراسانی و آباد این و آتیا و خشیق و تدر
مهمات و سایر لوازم و لواحق آن تعلق داشته در سبک هجارت آورده و لرشک ابطال لشفاق
و مناسبت و دقایق اتحاد و مواضعت مع دقت مهمل نگار شده سبع رضا اصنافت آورده آمد اگر چه در کلام
مجید و رفان حمید عظم افلا جلالت و لا یستوا و لا یفتب بعضکم بعضا اما معلومت که این منقذ نیست
بالمطام و مناسبت امور دین و محاش با یکدیگر تجسس مشغول نباشد و تمامی آیت معتقد این مطلب
نیت بالملوک و سلاطین جهت انک ایشان را بمذبح کلیات امور مالک و دفع و پستان و قور دشمنان
قیام می باید نمود و صیانت رعایا و غایت سپار بر ایار و وجهی که لزوم وقایع و عروض محاکات
صون و و پس مانند واجب طاعت و غیر آن مطلوب جز بتغیر جو افس و اهل خبر کار و منبیا

صورت بنزد تاجران پادشاهان را از ضایع دولت خوانان و بواطن بپیکان اعلام گشت
 محاش حال ولایات بار خایا و متوطنان باز نمایند و پادشاه بعد از توقف بر متحد است حالات
 بعضی را بسلوک مسالک و ادب نظر کرد و اند بعضی را باظهار غنیات شتاق و غنای غنای و اختصار
 و بعضی را با بیان موارد الطاف و احطاف رعایت فرماید و بعضی را بزر و اوج توجیع و تهدید
 مراد و محاق کرد و اند و بدین تدبیر و تقاضا سلطنت از قروض محالان و معاندان معون و کویس
 که وجوه پادشاه که مکنومات ضایع اعدا و امداد واقف باشد و تدبیر دفع ایشان را با مدله او را
 و لشکر یان و اعدان و اخبار و تزیینات بسیار مصالح آن و چهار پایان شتر و سپهر و شتران
 محال کید و قصد بغایت متذلل بل منوع و معتبر باشد و بواسطه اطلاع پادشاه بر احوال حاکم و حکومت و آموخته
 هیچ افزوده از اعمال و متصرفان ولایات و کاششکان حضرت سلطنت قدرت انک بک هر موی بر وفا
 و سپاکان تقدی و تقاول کنند نباشد و هر آینه ملک آبادان شود و رعایا ایمن و شاکر باشند و لو
 موفقه و ظلم و متدیان و ایقان و متدیان بسبب عدم مجال نمکوبی متوجه که نه و پادشاه را نیکنایی
 دنیا فشنودی حضرت عزت در آخرت حاصل آید صورت حال آنست که نه ابتداء و حصول بدین ملک
 چنانکه در سوابق مکاتبات ذکر رفته بتدبیر امور که نه منتهی است تمامت الخواف یافته بود شتار
 بایست نمود و هر ولایت را بوال و هر هم را بکنایت کلیه تقویض کردن و عهد الله و منان عرض بر
 مطلوب حصول پیوست و هر هم را که حضرت شریف سلطان زیدت سلطنت با تمام آن اشارت سی
 فرماید چون معلوم می شود که ان کلمات را مناج اخلاص و غیره خواصی استنباط می باشد و بر بسیار هم
 تقدیم می افتد و در حواقیق حق می شود که غیر و محلی کلی ملک در آنست که ایشان فرموده و مانده
 آینه از آراء آن نوع لرزش و خلیفه اثنا و احوال ترسیه باید و اما قضیه تعیین منیان و جاسوسان و غیر
 و لمران چون بجهت الله و منبر جمیع ملوک اطراف و اطراف کثرت قواعد اتفاق و ایتلاف بپیکاری هر چه
 تا مریافته بتعیین از جماعت جهت در پستون بملک ایشان که پستام قضایا که در احتیاج نمی افتد
 تا مریاده ابرار است از شتر نیزه را که از عرض شتاق و اخلاص نبش می که در متابعت نموده باشد
 جهت داشتن احوال ملوک و متصرفان که در بقاع و بلاد و ملک از قبل او و وزیر او دیگر نواب این
 مجلس منصوب و حکومت هر طرف موسوم و منسوبند و وقف بر کینیت محاش ایشان باز مایا و مضاعفا

این چند است

منیان مین که در چند تا بر جاری حالات واقف مطلع شده متواتر با اعلام و انما اشتغال نمایند
 و بعد بر ماستویت و تربیت محاکم بر متابعت مودلت و رعایت رعیت باستغنیف و تشدید
 و توجیع و تهدید بر افتاد اما رظم و ظلم و عدم عافیت رعیت ترک عمارت و زراعت و آبادی
 ولایت و خط آن و دیت که از حضرت رب العالمین جدا باشد در منزان و دست و پا آن شاه الله تعالی
 امید است که نه نایب این تدبیر عاقرین امور ملک و رعیت بصلاح و نجات تروان که و نیکنایی
 تارین که متعین از رضا حضرت رب العالمین جل جلاله باشد در منزان و دست و پا آن شاه الله تعالی
فایده و تنبیه باید دانست که قاعده سلاطین سالف در تعیین منیان و جاسوسان و خبرداران و نیکوکاران
 از شرا این طاعت محک صاحب عزت و بر جمیع پادشاهان واجب است انشاء الله انان کند بشرط
 انک جو پادشاه و وزیر دیگری بران اطلاع نباید و اطلاع وزیر جهت آنست ما اولی برای این
 مصلحت که نازکترین مصالح ملکست مردم امین عاقل کاره کاروان تعیین کند و رعایت عافیت
 بر وجهی بتقدیم رساند که هیچ افزوده ایشان را بزر و کسیم نه راه نتواند برد و ایشان سبزه پادشاه را در چاه
 خود نگاه دارند و هیچ حال مافشا انجا نیکوکاران المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرمود است
 للشرعی بیوت لا ارج بها قد ضاع منها جا و القفل محوم از دل رخصت نیابند و وزیر را
 محال انک با اختیار احوال مردم مشغول که بسیار باشد و عرفان او با احوال هر کس بسبب مصاحبت
 مردم و محاربتش لزمان باشد که پادشاه را چه پادشاه نه که این محال نیست و میان دو پادشاه
 اگر چه دو پسر و یکانگی باشد مکاتبات و مراسلات اتفاق افتاد اما باید که منیان و جاسوسان
 در ملک یکدیگر باشند باشد تا ایشان را نه کینیت قضایا و ضایع نیکوکاران و بداند ایشان واقف
 که خانه و اگر فردی را از افراد و تخصیص بدین مصلحت تغییر نه ان که با تاجار و مترددان امیز بعد از
 تقدیم ایان غلط و شذله و ج بهاده و ذکر مواضع خوب آن برده میان باید نهاده هر کس را
 از اتباع ملوک و سلاطین بدیشان کان جاسوسی و خبر داری نباشد و این در جواب مکتوب پادشاه
 نایب نوشته شد و با جمیع ملوک و سلاطین قواعد اتفاق بپیکاری یافت بتعیین منیان و جاسوسان
 و ترساندن بملک ایشان با استغلام قضایا که حاجت نیست و شستن این معاند ادب مکاتبات
 ضروریست و نیز چون کنیم که نه دستاوردن جاسوس باید که جو پادشاه و وزیر دیگری را وقف غنای

جاوید

بیادش می و دیگر جکوز تو ان نوشت که بر حسب اشارت خدمتش منی و جاسوس منی که دیدم
 بر این منی از قاعده عزم و احتیاط نهایت مستعد باشد و بادشاس که کلمه نصیحت کند بداند چنانکه
 بجمع مالک جاسوس منی در پستد ملک است و نیز فراموش نماند و چون باید که او بتنبیه بادشاه که کتب
 ایه متنبه شود و معاش بادشاهان به این اوساط التماس نماند و هرگز محمل ایشان را رعایت
 باید که او اوساط التماس را بدان حاجت نمیند و نه بده کفایت من فی ذلک **نوع یازدهم**
در اجابت تمیز جنه که مصالح را با حق برض رساند بعد از اتفاق بمواظبت و از بار بزرگ
 و پستد اشارت می که رای کشید چنانکه اعلی حاکم سلطنت در باب عارض محالان فرموده
 و تمیزی در آن قضیه واجب نیست و احتیاط را در استیجاب و استلزام جسی که عاید است بحکمت و است
 موم نموده اند قدیم فرموده جمیع از اربع لراوت و اعتنا اصفا که در شد بل و رض برساند
 می آید که درین مدت که بدین ملک اتفاق وصول افتاده چنانکه آبی جان افروخت در میان
 جهان گیری از مشاق ط و بر حال استقبال و پستد بار احوال و غرض شدت و رخا و صد و رسوا
 و ضرا و ورده او لیا بوانه و دله و ثمر اعدا و اضداد و جهل و غیر این قضایا
 تذکار آن باطناب بودی و فکر لمر ان با کثرت و سرری و نیست جاره فی باشد و صد و این حال از ان
 ضروری الوقوع و الوجود است و لکن کثرت این ماحظ و و فور این معارضه و مناقضات غایت عظیم
 دیگر پند و اجتهاد و تمیز دیگر از تزیینات و ضاح سلطنت است شغل نشد انما موارد معتد خیران بود
 که عالمی فاضلی و حکم کامل و صاحب دیانتی که با جمیع امور محار و اکابر و اعظم عالم باشد جهت عرض
 مصالح را باب حاجت قیام کند مصالح و فساد و غیر و شر و نفع و ضرر ان برای و توفیر و منوط و کول
 باشد و اگر بعضی بجای از اتمام و تمیز نیست و ادراکی اختصاص یا بداختلالی مد که ظلام مشغول شود
 و تلمذ از اسوال کند یا عیاجی صورت احتیاجی برض رساند و تدارک زالی و سد غلی را طالب که
 از ده که لمر او باشد و چون او را کس با احوال مالی این بلاد و قیام خبر فی نام و دوقنی از سرتین
 حاصل باشد آنچه و اندیش شایب اغراض و عارضه اطلاع برض رساند اما چون تا غایت این مخلص با احوال
 این ملک احتیاط که مودی یوفان احوال و نیست محاسن و دانستن اخلاق و اداب و عادات و ملکات
 و عوالت و کمالات ایشان باشد اتفاق نیست و تمیز جنه منی لعل طلم محسن افعال و احوال است

نمی شود و اسما مالک که به شریف نیز برین معنی بود که کنیز و قوف هر کس را بصحت و ملازمت و خدمت
 راه نمی باید و او شک نیست که دولتی سلطنت را بود و بزرگان جهان دین و کرم و پند و درگاه
 چشیده و حکما نقوی که در له و عظاما مدله و علماء پر میر کار و فضلا دین دله و کار دانا منیب
 تدبیر و کار کنان است و خیر و امثال ایشان احتیاج است و چنانکه بود و در سرتین توایم و متغیر دایم
 ممکن نیست تمیز امور ملک و تقدیر قانون سلطنت نیز بود و چنین جمیع کار فی و قوی کار و ان
 جکوز میسر شود و چون بیش ازین بسامع کشیدند رسانید که منصب وزارت آید ان زمین و فوکل
 کرده و کلیات مصالح مالک و معظلات امور جهنم در کف کفایت و کفالت او نموده و عرض مطالب
 لمر باب حاجات و تمیز و ام و ادارات و محاسن و افادات و تعلیم مناصب و مراتب دینی
 و دنیوی نیز از توابع و لواحق منصب وزارت متور شد که عارض این معاذ و مذکور این قضایا نیز
 هم او باشد تا جمیع قضیه از قانون اخاف و قاطعه عدالت خوف نکرد و چون او را نیز بواسطه
 لشغال با امر مالک و پ و تدبیر او او عیال که منصرفه و ضبط اموال و کتابا و صرف مت بهارت
 و زراعت بلوکات حال انکه طر ف نام را از اوقات شب و روز بدین ملک مشغول کرد اند
 مستدر باشد متور شد که چون از سمات نازک فراغت باشد در ضمن آن بتساع و تشا و علوشان تو فرغ
 مکان و وزارت ^{تتمت} جمعی و کرایم ملکات ذایقه هر کس را از اکابر ملک و اعیان آن بلاد و قیام معلوم
 کند و جمیع نیز کاننوزرات ایشان جز خیر خواهی و صلاح اندیش بادشاه و محبت نباشد و اعلام دهند
 بالضر و استیجاب و استلزام آن جماعت یا بعلم خود یا با اعلام امانا و معتد ان واجب شد و هر چه را
 بعد از عرض کلیات بدین جانب شخصی و الت کند که از جمله ترکیب و تکمل و تسیق لمر با حسن و جود تنفی
 تواند نمود و این معنی مستفرد از حضرت ایزدی جل جلاله و موجب تسبیح ضایع و مواعظ حضرت
 سلطنت حاکم سلطنت و سبب تر ذوال احوال و علت عمارت قیام و بلاد که ان شاء الله تعالی
 حوران از اشفاق حضرت شهر یاری صد و دی یا بداند لمر موت متور و از لمر سکر متعاقب و مستند
 این نوع مهربان از کرام در مهربان توقع توان داشت با کرام برادر خیر خواه بدین وظایف قیام
 تواند نمود و در تدبیر ملک و پستان و اعدا و مصالح و تسیق متما ایشان تا این غایت تواند کوشید
 انما از و فر مکارم انجانب که از سوال لمر من و احصار بر الت اکابر و اخبار مذکور است مستفرد می نماید

بعضی مسائل
 در باب حاجات
 و تمیز جنه

ولا يزال اين نوع اشارات و نسبت را جستم انتظار بر است دولت مستدام و جهان بكام بل
نوع دوازدهم در اجابت پستهای مشايخ و غيرهم بعد از اعتراف لزوم آورد
 خلاصت و اعتراف بقبول ضمايح از شخص ملاقه بر علوم شريفه ز ادله احاطه با سراسر
 و كشاف من كمونات الظاهر مني كرد اينده بيه آيد كه اشارتي كه در باب پستهای مشايخ كه لزوماً
 و مریدان مشايخ طبقات باشند فرموده و استر شاگردان ایشان كه علم نافع را فایده عمل صالح
 كه باشند بهترين متقيات و شريفترين كشتباست فایده شك نیست كه چه سعادت ملوك را با ان ساء
 نكرد و كه در شرايف اوقات بمواعظ و ضمايح مشايخ طريقت كه محبت علماء شريفه منقطع و منزه گردند
 و سعادت و جفا و در ان شامه و معاینه بینند و لزوماً فایز ان و كسبكاران شوند اما درین
 روزگار و جو چنین طایفه كه چون وجود كبريت احمر كه اكبر است و نيز است و كه ام ماست اكبر
 خواص وجود مبارك ایشان مانده مطمح نظر صاحب اكبر نفع از ان نیست كه خود را از خلق بپيچد
 خانه و كه خانه و اگر احیاناً شخصی سپید كشت فقر و فاقه او را در اعطال آورده باشد دوست
 بر دی روزگار نموده پای مال آسیب حوادث كشته صاحب اكبر لزوماً نوازش و خوش رفتاری او
 انعامی كند و بنفول فضل اكبر كه قرضه جاذب باشد او را بهره مند گرداند با وجود دانك گفته اند
 ليس العطاء من الفضول سماح حتى تجرد و مال كيك قليل و منم عليه جند روز عیان خود را
 لزوماً بفرایده صاحب اكبر اكسا و اطعام كند و بدان بخت نماید و بعد از فقر اضطرار فقر اخلاص
 در جفا آبر و در تیه حیرت مخمر كه و موسس طلبیدن صاحب اكبر او را بر وجه طفل منظر
 گرداند كه از تیر بختش و نیند اسباب انتقاس بازماند و بچك بچون مودی كه هانكا
 دین داشته باشد دنیا چون كافور دین دنیا و دین اما از محبت شیخ رش
 با صاحب بر طبق باشد كمردنی او بر وجه مطلوب منظم كه و قبول خلق و اعتقاد مردم لازم
 بر روز در زیادت باشد و امور افروى كه مطمح نظر حیدر ارادت شیخ و كسب فكر شیخ
 در تربیت حیدر محبت است كه او را بر زهد و عبادت دارد و بعد از ان بوفان حق كم اجل و آب
 طالب پاك كشت مرایت كند و لذا انجا بر تبه وصول كه قهارای مالی انحصار صلاوات الله علیه و انعم
 رضی الله عنهم است بسیار پس معلوم شد كه لزوماً صاحب اكبر صاحب شیخ رشند فوق بیات

دائمه

اكبر

و چون نظر كند از محبت مشايخ بزرگوار كه علماء شریفه شادند بر لرشاد و هدایت و فهم و انكاد
 كما هات دین و دنیوی هر دو بواسطه آن انتظام یابد در آخرت لزوماً بفرایده و فلاح شود و در
 و توأم جزا لكیة اندیشه جز جباب دولت آب سلطان اعظم خلق ملكه و كبري بادرین صفت متصف
 و اندك از ان سالك صفت را مسلم كیة دارد و بر امردی كه خیر و جفا در انست شرفا یابد و بر كمال
 و صیانت بندگان خدای تعالی كه بدان ماموریم او میكند شیخ رشند چنین كویید و بد كشتی و این طریق
 نبو بد و غیری میان سلطان حیدر ملكش و خواجه نظام الملك طالب ثر انما در باب علم و شیخ رفت
 و آوردن مولانا حیدر الدین از قلعه منید این نیست و لزوماً اسلوب آن خطا عن جان در تصویر آید
 شیخ حقیق سلطان ملكش و خواجه نظام الملك بوده است و او را از خالق اعراض خلاق خلاصه و ان
 بجا از حق حقیقت بسیار آید و اگر خواجه نظام الملك ان نوع تدبیر كمر دی و عالمی عامل را كسب كند
 كن می بگویند فرستاده بود و بتكلیف اصحاب افراص جوبس كه حایده باز نیاوردی آن بد نامی از سلطان
 تار و ز قیامت بر خاستی پس هر كس كه خیر خواه و ناصح شخص باشد محبت با او را بشی دار و حق تعالی
 حضرت سلطنت داده امتداد زمان با علو مخرج و سمو مارج باریق دارد و غلص و نوازه را توفیق
 ابراهیم موعظ و ضمايح مشفقانه خدمت و قبول ان بیع ارادت و رضا غیبت رفیق كه كماله همه
نوع سیزدهم در اجابت رعایت قرا و ملازمان سلاطین سابق از كتاب نامو لرو بهادر
 كار دار و اجراء واجبات و امتناع و جود مطابق ایشان بعد از استر شاگردان و لرشاد سلطان
 و اعتراف از مشارب ضمايح ملاقه بفرایده انهای پونرد كه اشارتی كه در باب دعایت
 قرا و برای كه ملازمان سلاطین باضی بوده اند و بر رسوم سلطنت و اداب ملكت واقف و بر آن
 مهات خیر و لزوم كرفت تجارب ملكه فرموده و بیع اعتقاد اصناف و و لزوماً انعام كسانی را كه قوت و كذا
 ملازمت دیوان و تمثیل مهات ملكت و قیادت عیسا كرمشورده بود بر قر لربان و طایفه مشول
 كه حایده و فر و شرف و رف و ضرا ان با اهتمام ایشان در الت دفت و بیج را كه قوت ملازمت نبود و لزوماً
 بطاعت و عبودیت حق تعالی و آه مهات دیوانی اندیشه از مباشرت لشغال مضاف كه حایده شد و
 يك را و جی حیت در همیشه با در او رسوم میر كشت و شروع در مهات ملكت و ضمايح كرامت كسب كند
 و دفع غالفان موقوف بر استعجاب و حساست ایشان حاشه آمد و در ول لزوماً انب لوفاق افكار

منص

ایشان هیچ حال ممکن نیست و امید است که بیاورم لیس حضرت سلطنت امر ملک و ملت بر احسن وجه
 ایستاد و بایده و بنباید و دولت بر او که او ضایع پس حکام پروردان شاه اند و ملک جهان بکام بگو
نوع چهارم در اجابت رعایت اعمات و اطوار و اقارب و جمیع ملازمان از
سماوان و کسادات و فضلاء و ائمه و علماء و اولاد و اکابر دین و ملک و جماعت مجتهد و لکنرین
 بعد از تامل مکاتبت روح پرورد و مطالعة مواضع فضل کسوف و ده می شود که انسانی که در باب رعایت
 و محافظت اعمات و اطوار و متریان و اقارب و جماعت ملازمان از استادان و سادات و فضلاء و
 علماء و اولاد و مجتهد فرموده و هیچ امر است که در آنجا ظاهر و باطن موافق جمیع وجود تلقی واجب دانسته
 و جمیع آنچه کتاب کرم و خطاب شریف ترین و تبیین ترشمل بود مطابق او و قرآن مجید عظم از جلال
 و نفوس احادیث سید المرسلین صلی الله علیه و سلم دانسته شد که رعایت اطوار که قایم مقام اعمات و جمیع
 اهل اسلام و ایمان بلکه سایر عباد و ایمان واجب لازم است و بر زمت ملوک عدل پرور واجب
 و الزام چه در احادیث کتاب مصابیح سلطنت که ابو الطیلس گفت مصطفی را صلی الله علیه و سلم دیدم
 در موضع بخارا که کشتن بخش می کرد تاگاه زنی پس آمد و حضرت رسالت علیه السلام نزدیک رفت
 مصطفی صلی الله علیه و سلم رو آه شریف داد و دوش مبارک بر گرفت و جنت لیز زن بکشته اند تا بران
 نشست من گفتم این عورت کیست که برین کرامت مخصوص و شرف شد گفت علیه السلام در رضای مصطفی
 صلی الله علیه و سلم یعنی دایه و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شرفا در رعایت اطوار و تقییم و تکریم ایشان
 تا این نهایت مبالغت فرموده و نهایت این راست از جلال فرایض و واجبات است و اما رعایت طالب
 دوستان و ملازمان این چنین طالب فراموشی و واجب و قضیه مهم است که ابو انیسید سعادتی روایت
 می کند که در حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بودیم که او را از بنی بیهله بیامد و گفت یا رسول الله علیه و سلم
 من برای تو شرفی آورده ام و تو را قال نعم الصلوة علیها و الاستغفار لها و انفاک عهدا من بعد ما و هذا ارحم
 الی لا توصل الایها و اگر ام صدقهها اینها بران اوام و پستج آن و صایا و ضایع سبب تمام دین و ملک
 و موجب نظام ملت و مملکت باشد و ازین حدیث دین موضع نظر اگر ام حدیث ابوبن است و اما تقییم
 جانب پسند آنکه سبب حیاة باقی بقیت ایشانند و جمیع امر از امور و ای ابوبن تغییر نپذیرد قال امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب کرم الله وجهه من علی من غاصیر بنی عبدالمطلب و ان شاء الله تعالی و قال رضی عنه

شرف

جود

و

انما بعد من لیس عرقا و اما اگر ام جانب سلطنت حکم حدیث ترکست فیکم الشیخ کناب الله و عزیزی
 بر جمیع پهلوانان بل تقیص بر دو پستداران و همان اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و سلم از جلال و اجابت
 این پسند بچشم خود و فیه الله المصطفی و اجته و الاقض و ابنا چه هر کس از دین و پیام که تحت آل عبا را
 سبب رضای حضرت یزدانه و دخول جناب رضو لیزانه بالضروره و دو پستدار اولاد و اخلا و ذریات
 و اسباط ایشان باشد مستفاد است و ازین و کرامت منزلت فایز شود و اما توقیر و احترام قضایه و ائمه
 و علماء و اولاد و سایر اقارب که بخت در وظیفه خدمت و ملازمت حقوق مورد و بی و مکتبش ثابت دارند
 با اقامت صلوة و اقامت صلاة مساوی و موازیت حال در رعایت جانب ایشان و انحال از خطت
 و کلمات در شریعت فزوت و طریقت شریعت پسندیده نیست و معلوم و معاش که در رعایت جانب ایشان
 و لکنرین که در قضیه جانگیری احوان و انصار مذکور شد و ان که و تعیین وظایف و جاکیات و دوست
 ایشان اری بموقع و حق و بیست و هر آینه اخبار این سخا عا قریب بسامع خدیو اسمها الله یا تر و اهل
 که در ان شاه اند و دولت پستدار و جهان بکام بل نوع **پانزدهم در اجابت تعیین خزان**
جست اجابت سخنان نامتفا و موضع دیگر خلق شون بعد از اطلاع بر صواب ثرائف آراء اسکا
 و توقف بر ثواب افکار و انظار که در انشا ایه که در باب اجابت لر باب استحقاق که ادراست
 و و اسم و معایش و وظایف و اخلاص فرموده و جهت ایصال از عارف مستحقان و خزان باب
 مستعد نیز اندیشیده و منع اطلاق بر و است ایشان بر تمنا جان کرده این نظر مشتق از فکر و پستدار
 پستدار ذکر جمیل دینی و مستقیم بر و زیل و دست بیع رضا اصفانوده و بر حسن تمییز که منافع
 ان حال و اما لا متوقع و مترقیست بمن منت کشت سنگیت که هر قاعن که اکابر پستدار تمید کرده
 و در ایساک بنای پس از قیام نمود و متفرع مصالح مملکت و سلطنت بوده بواسطه افتاء آن آثار بکشت
 یکنای یافته و جهانیان بواجب فواید مخصوص شده اند و لر باب استحقاق بحقوق خود رسید و بر صواب
 حضرت شریاری خوانده جهت اجابت پستخان فخر و لر باب ادراست و معایش و انرا اصحاب بر سوتا
 و وظایف گردانیده شد و خازن و ناظر و مترقیست تعیین کفایت و متر کشت که لوال آنرا تمنا که در افاق
 باشد نوکران او تحمیل رسانند و در خزانة غلظ باشد و بر پستدار مصلحتی تر پستخان جواب که بیزنگ
 واجب هر کس در یک سال تمام و کمال و چهار قسط بر و رسد و مکتب الموده بوظایف قیام نمایند و ثوابی ازین

نمبر

بود آن عرب بهادی نماند و حاضر شد که قبایل که بر راه غازی باشند و متعرض قتل و زواری
 کردند از قرض و فدا و غایب و قتل شری و ملازمان محل شریف من و زجر واجب طاعت و بعد ایام
 در صیانت راه میز شریف نیز زیاده اشرفا و جلالت اجتهادی که در دین و دنیا من و پنج و در ملک
 و ملت من و پنج بجای آرد تا طر این سال اسلام بفرانگت خاطر متوجه میت ارام و زیارت
 رکن و مقام تواند شد و ضرر نیز را نیز را از او و اجور و اجول موبات کمتر و مفر که روان
 شاه اند نهاد و لست غلله بار **نوع دوم** بعد از اطلاع بر مطای خطاب شریف و غایبی
 کتابت نین اعلام می رود که اشراقی که در باب فریضه که یکی از ارکان دین و سیاست و جمع
 سلمانان باقامت آن مسمومند فرموده و بنصوص کلام قدیم و قرآن حکیم شرفا اندک و عظمای مکه
 و سنجک کانی و بوقریه و کمال دین داری و وفور خدای تری و شمول غایت بر روی صریح
 شریف که از پسر ملک اقطاع و پسران از آن درین صفت ممتاز است معلوم شد و ممکن است بر این
 چ و دفع قطع و سیراق معروف و موقوف گشت و مکتوبات با آه بودی و حاضر امر لرافت
 تا او بطلیق را بشوید و قریح و تشدید و تعین مخصوص که حائیه از قرض و فدا و قتل شریف که
 ملازمان محل شریف اند من کلی واجب طاعت تا بعد ایام و از اجیت اند و وفور میز شریف زیاده اشرفا
 تصور خور و قریح و تعین متوجه قبل اسلام و کعبه خاص و عوام انکارند و جیت را بقریل و جیو
 اند ان شاه اند که علم الله که غلص معتقد درین اشارت که از آن حضرت صادر شده منون منز جیت
 و از آن نیز خدمات و مهمات را مرقبت دولت است تمام **نوع سوم** بر شریف اراد اکرام
 افکار حضرت پیکار است پلطنه منی که حائیه می آید که اشراقی که در باب کسب تادین محل شریف
 و توج و فدا و قتل شریف بجانب میز شریف زیاده اشرفا و جلالت فرموده و از قرض امر اشرفا
 نموده و روز یکم از مزبان با آه بودی اصد از اقل و تکیدی که آثار آن عاقبت من و
 خواجده انجامید و باب من اعراب طریقی و قطع و سیراق که در شد و از آه بودی مکتوب جلک
 گرفته آمد تا اگر بعد ایام اعراب طریقی متوجه ملازمان محل شریف و وفور قوا که در و ضار ق اند
 ارا عرض از خاصه خود جواب گویند امید است که فیابند و فودش که به شرفان شاه و امیر جهان حکم
فصل چهارم

در تمییز فتح ملک و شکستن دشمنان و صورت مکتوب و جواب

صورت اول
مکتوب پ نوع اول چون مبشران انباء و داد و موصیان اخبار
 بخت و اعتقاد از غایت رایات حایون و توجع یک منصوره تیخر فلان ملک و استیلا
 بر ملک و تصرف آن ولایت استیلاء اموال و قنایم و نفوذ و جواهر و قلع و قمع اعدا و غلظ
 و دفع و دفع حمله و معاندان اخبار و واجب نیستید عالم قدیر و سیام بصیر اکاه و کواست
 و عور نکرد و زبان رمان بپسین اصوات و احکان کنت **شعر** قد رجع الحق فی بضا به
 و انت من بین الوری اول به ایض حضرت ربوبیت جانت که حج مطالب بر وجهی
 دطواه خاطر فطیر حضرت پادشاهی پامینا و مینا که ان شاه تکر **نوع دوم**
 چون استیلاء و اکب و اکب حایون لازالت مترو و نه بانصر و النظر بر توجع فلان ملک بر قوا
 پیوست در مساعدت توفیق و معاونت نماید بر تسیر چنین مطلبی سیم و تیخر جیت من مقتدر عظیم
 شک و شبیه نماند و چون در عتبا و از قریح و نصرت و قلع و قمع اعدا و اصدک معلوم شد
 بدانام و یل رویای من قبل قد جلیها رتی حقا بختی رسید تا با و چنین باد امید است که جمیع و المایا
 و بلوکات معاندان و متردان سخن رایات حایون و متلا حاکر منصوره کرد و احکام قضا من
 بتویت نیکو امان و تریک بدسکالان عاقرب ابر او امضا یا بد ان شاه **نوع سوم**
 چون برید مو اکب صبا و شمال و راید قوا فل قبول و اقبال از اخ اط فلان ملک در ملک
 تیخر رایات حایون لازالت مترو و بانصر و النظر و انقلا اعدا و طفاة و انقزام عواة و عصاة
 اخبار متواتر و متعاقب گشتند عالم انرا بر واقف ضایرست که بجیت تمام در ظاهر و باطن راه یافت
 و شک نماند که بعد ایام امیر این ملک توجه انتظام یابد و قوا عظم و بخت عاقرب انند ام
 پلاید و اولیا منصور و اعدا مقهور گردند ان شاه اند قلم من وجود و سحر لفظ
صورت دوم
جواب پ نوع اول بعد از اتم مواقع اقام کومر بار اعلام
 رود که چون بیز اینمین اعدا و الحاء متواتر است لاسباب اعتقلا متوفی در نصرت و نظر

اعدا و استیلا و استیلا
 و قضا عتبات و تیخر جیت
 و شک و شبیه نماند

بر احسن

انجانب را اتفاق افتد حقیقت لزوم فواید است و تائید است آمانیت که متعارف را بایست بگویند
 حضرت سلطان از آن عفو با مبادا و الفی و القریست و اگر توبه نماید و مشایخ عطا و آلود
 نیست از مبارکت و سبابت نماید پستگاه از کمال منایست حضرت باری و خلق غلط مبارک بجای
 جلال شریاری باشد توفیق آلی بر قند و لقا و انان عرض حضرت می کرد و ادب از هر قریب
 بلا بلین و من و الاء **نوع دوم** بر تکیه بر اقتدار بادشاهی زیدت سلطان محبت غلری
 به نیت فخری که داده و لقا بر اعدا و اعدا که میسر شده مخصوص و مشرف فرموده است از کرامت
 و غر این ملکات و وفرا که امانات حضرت غریب و بدیع ندانست و با وجود تهنید قاعد و کما کنی
 در محبت کما کنی و در این حالات با حضرت حقیقت در مقام اشتراک است و بین انجانب فرق
 مقصوره ذات مایون حواره متقد احوال خلصان و دو تخوانان و جهان شستباه و بلبل علی و
نوع سوم مکاتبه مایون و منا و ضد میمون که مشتمل بر تهنیت فخری که توفیق آلی رفتن
 این محبت غلری که و ظفری که بر مخالفان و معاندان اتفاق افتاده و وارد و صادر شده بود
 بتفلیح و تکریم ملکی یافت اضافان دعوات بانسایم اعمار موجود حضرت فلک متد لکر طایفه
 می آید که امید است که این فخر متجلب سباب سعادت و و جاستیب امری بر زبان گفته و املا
 این بقاع و بلاد و بین دولت بود حضرت سلطان بر غلریست و زکار که از ان شاء الله تعالی
فصل

در اعلام غزیت بطرف از اطراف دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول **نوع اول** **مکتوب**

بعد از بیان بوالعز و داد و ستاد و سوانجخت
 و اغفل اعلام برود که چون یک مصالح و مناسط و فیز فریق در تصویر می آید و قضایا و
 کلی و جزوی باین سمت اغلا گرفته و با عقل و اعتدال تاکید یافته و شوایب بجانب مرتفع و وارض
 مبادت من کل الوجوه متوج و منفرج است با اعلام غزیت که بر فلان صوب در خاطر قرار گرفته است
 مطابق شریعت لازم می آید که اشدت مطاع کبستگاه از کمال کجایی فراموش بود و غلری باید که مبارک
 منصوره در موافقت سبابت نماید و فوراً الحاق حضرت در مقام پستگاه نماید و در غلری

نوع دوم اعلام برود که چون غلریست جهت تهنیت مطاعی بر فلان و
 تهنیت کشته و خاطر بوقت رخصت می دهد اگر با شادت مطاع بعضی از اموال و لکر بیان
 در یافت قواعد موافقت و مساحت نمند که مانند پستگاه از اشتقاق حضرت بادشاهی باشد
 را بایست جهان کشی در بلاد و قنای خافق بل و کشتی سحاکا از افتاد و لست طالع و شاد و بلبل علی

نوع سوم در بن وقت از جانب فلان ملک اخباری که پست می توبه بدانجست
 باشد تواتر یافت و غلریست بر غزیت بدان صوب مطوف و صرف کشتی که پست
 اموال و لکر بیان طریق موافقت و موافقت نگارند و در معاونت و مبادرت واجب حانند از میان
 منایست آنحضرت پستگاه نیفتد و لست جاوید با لکر حق خدا العبادت و من و الاء

صورت دوم

در جواب رضا یا بنی

نوع اول **مکتوب**

حضرت سیرین سلطان زیدت شرفا فاعلا یافته و با
 که امپعدات با آن مساوی کرد که خدمتی شایسته خدمت حضرت سلطان از ایشان در وجود
 آید بر حسب حکم مطاع و فرمان واجب الاتباع و ده کس را از امر واجب شوکت با تمام است
 و امیت لکر یار که در اهتمام ایشانند توبه یک تومان و در انکار زار و دیران روزگار
 باشند نادر و کرده شد تا بهر صوب که صواب دید حضرت سلطان باشد توبه نمایند و در تحویل امری
 بزرگ جود و صرف و مع لقا و انهم ثمره غلری و لقا و انهم ثمره غلری و لقا و انهم ثمره غلری
 می نماید تا در اتمام آن کمر میان جان بند و جان کمر و لکر میان بند و دولت دایم با **نوع**

نوع دوم

فلک کو هر بار بار پال جسی از او و لکر بیان جویان غلریست و رضا صفا کله طایفه را از اموال
 منصوره با اسلحه و زراد و را طبع میزد و اندیشه بران حضرت توبه است و امان ج حکم جهان مطاع
 نادر و صلا کله مطیع و متلا کشتی غلری مثال آن اش رات و انجول بر کل غلری و از یی و دانه
 تا در آن باب قواعد و توافقی نمند و مبارک و کبستاری می کشید که حان ان شاء الله تعالی

حضرت علامه آره شتیاق غلصان و دو و توحانان بلحق حقه **نوع سوم** بعد از لثم مقام
انفاس در فشار و مقام انفاس کوه بر بار ابراجا الله تعالی با سعاد و المذاق و ارقام المعادین
اعلام می رود که اشاریه که در باب دفع مخالفان این دو و توحاه زبان عامه در اثنا کتاب
و نام با ناسخ پانیده بود و موقوف به دست لزم کمال غلص نوازی حضرت جهان بینی در مقام پستگار
نقد کل اگر رنگ و ده نیست غیب مشک اگر یوی و ده نیست غریب
همواره غلص دولت خواه در جو غنایت و غنول اعانت اخفرت امداد و پستگار متواتر
و سپاه پستگار متواتر و حلیت کمر به نسبت با سپرد دولت خوانان برین نوع اهتمام
محول و منظر است و هم از باب و لاد و اد بر اد عیبه اخفرت مصروف و مقوله اللهم استجب
فصل هشتم

در طلب دوستی و موافقت و صورت مکتوب و جواب
صورت اول

نوع اول بعد از ابلغ رواج دعا و ارسال نواح شایسته
رای میر که داند به آید که چون باری توالت آف و نقد است تا فو هام جهانیان و مناظم
عالمیان در قبضه اقتدار حضرتین نهاد و مصالح ملک ملت و مناجح دین و دولت با صابت را و اجابت
افکار ایشان و حالت فرمود بر هر یک از و لاه او و حانه بیند دین و ملک اجیت که بکفران موبیت
با موجب نرید باشد مشغول گردند لان سکرتم لازید کم و بوظیفه حد این نعمت تاسب دوام کرد
قیام نمایند با یکدیگر و انکرند و م انهم و مع امر که در جانبین التزام آن از لوازم باشد بان مساوی نماید
قواعد مصالح و محبت و قوانین موافقت و مودت و مودت بزرگتر تر تا گدی باید که دست تقارین اودار
از دم آن عاجز آید از میامن آن مصالح بعد از انظام و رخت بقیاع و بلاد التیام پذیرد و هر یک از ایشان
ذکر جمیل ابروی جزیل و فرمانان شاهانه که انچه درین باب غلص و توحاه را از طلب محبت و مودت
و مصافحه و موافقت دوی نمود معلوم علوم شریفه کرد اند و نیست که در جانب بزرگتر و ارتقا و
افتد و اتحادی که جهانیان از میامن از رخت محبت پانیده دست و دمان شاهانه **نوع دوم**
بعد از تبلیغ او را و دعا و تقدیر افراد شایسته جهان آرای که حانین می آید که حکمت با تو را در تقوین

در طلب دوستی و موافقت و صورت مکتوب و جواب

مصالح جهانیه بسیار دین پرور و ملوک مدد کستان بوده که رعایا بل سپایه بر ایا که و دایع
حضرت آفرید کار جل جلاله فارغ البال و در ذال حال باشند و این معنی به نوافق ملوک نام و پستگار
اسلام دست نه تا رسل و کسایل از حضرتین تواتر و تقاب یا بند و امان ملکین بل آمان لای
پستگار و پستگار باشند و ذکر جمیل و ابروی جزیل که از لوازم آن حالت جانبین را در فرماند بنابرین معتمد
درین قیغه غلص و توحاه مبادست نموده انچه بصلحت بلاد نماید و دید و موجب دوام دولت
و سبب بقا و مملکت و سلطنت فاست نکل اعلام کسپانیده از ان حضرت نیز با صاف و انچه بطلب
جسم مساحت و دو و چون رای جهان آرای راصدق این معنی به نوافق ملوک نام و پستگار
پوشیده نماند که معتمد و مروج فکر غلص دولت خواه و جهان بین بوده و تقوین نیا به حد حین
امور دین و دولت برینج و مرام شوق و منظم بل با نین و آل اکرام و مخرج النظام **نوع سوم**
چون لطایف منع و بنا و موافقت نهایت یزدان معصای امان ملک در قبضه قدرت حضرتین
نهاد و اوامر و نواهی ایشان را از انچه کسپانیده و مطلق کرد اند بهرین مکاسب و شرفترین و نایب آن
حانیه شد که قواعد مصالح و مملکتین منهد و طابق محبت و مودت بزرگتر تر تا گدی باید که دست تقارین اودار
پشت تا از اتیان بوار و آن مشارب آمال خلائق معنی و منافع مانی نام مشکوه و صادر و از تو
تصور اخبار و تحبب اموال برزد و آمد شد مشغول گردند و در آینه مصالح خلائق در مخرج لزم و ابر
وجه تمشیت یابد و امور مملکت روز بروز تقویت گیرد و مخالفان را از استماع اخبار
موافقت ایناب اطلاع منتقل و فواید افکار مضادات و مخالفات منتقل و مندرج شود و انچه از
غرض عقیدت و صفا و طریقت در باطن این دو و توحاه انبساط یافت بروض پستانید و رجعت
که در عواقب ان تامل شافی و تدبیر کوفه از ان فرمانده آینه مقبول و پسوع و با جابت مترون
و شمع کوه ان شاهانه و دولت تادی و سعادت بر دین را بابت جان کشایی بل با نین عالم

صورت دوم

نوع اول اشارتی که از جانب حضرت بزرگوار پادشاهی
که عنرف انواع انوار آلی که در باب فو طرف یکا نکی کسد ابواب یکا نکی و نمیده قوا و دود و شید
مناجحت و اعتقاد حاصل شده یلم اند تا که از انچه نفعات و بنا و قطعات یزدانی حانیه شد و از دقت

باز خاطر منطبق ملوک غایت موافقت پیدا بود و از عواقب شروع که مژون برضایا بمن باشد و ترقی حاصل نمی شد چون کمال دین داری و وفور برین گامی و نمودن اتمام غایت بلاد و عباد از خدمت سلطان اعظم است بطلان درین سبقت و مبارزت که در دست بود و از آنجا معلوم و مقرر گشت و حق المؤمنین اخوة خود و محقق و موزست از اخبار تشریح فتح الباب را در دست و اعتقاد شروع رفت و از آنجا نیز نیکبازی و داده پسندیده فرجایی کرد و ایند و تفسیر این حال پنج ثمرات و مقرر ثوابات که در از میان آن مصالح جانین بر امان قواعد تهید یا بد و منافع عالمیان بر او که سبب ناکند به یرون شایسته و **نوع دوم** چون انعام غایض حق و فیض علم مطلق بکبریا و و توالی آلاء و فضل تعاد و فیض سبب البر و التوئی بسامع شریف حضرت پستگاد است بطلان رسید و با واران موتر شده با این باب طریق موافقه و موافق ملوک و قاعده محبت و معافاته مبرور و موکر که در ایند و درین طلب سبقت و تفرم و جب و ایست و انضال مستم ازین جانب نیز آن داعیه را بیک اجابت گفته اند و قال الله تعالی ایها الداعی و زبان زمان گفت لیک از نوعی لیک احوال و سبب ایضا شک نیست که حکمت در بار توفیق امور بلاد و عباد و با محاب قدرت و شوکت است که جانین بطل غلیل ایشان بپستلال نمود و از عواقب آفات و عوایل غافله مامون و مقرر مانند و این معنی جز محبت و مودت ملوک نیست نیاید تا ایشان در قیامت محبت میرا ملکین فوق تصور کنند و منافع و فواید آن از تخریر و بیان تخریر قاجار افتد ایست که این معاد و وقت بخوان و و این مودت علی و در اشهر و آلاء و ایام با شو جان بدان مخلوط و تحلی که در آن شایسته **نوع سوم** چون عطف و شفقت حضرت آلی در حق ساطع اسلام و ملوک انعام در تضامن و تزیاید باشد ایشان را بر سلوک مسالک داد و انتیج منافع محبت و اعتقاد پست و عرض شود تا بر کات آن قیام و بلاد مسکن و محمور و طوایف عباد در ذمه و مبرور کرد و در بلادشان درین نوع بنیابت مبرور و دیگران چون بدن و حیات بدن نه و جو سر حال با شو چون در معاد حق که بر جانین مبارک و چون بلا فتح الباب از جانب جناب بزرگوار حضرت پستگاد است مطبوعه بوده و احوال مبادعت مشوبت مسافت آن حضرت را حاصل شد این جانب نیز جزو لرفضا و اصطلاحی دیر که بگوید تصور توان کرد که کمال بشری با توفیق رضینا تو هست که بر وجهی که رای شریف شهر داری بر آن قول گرفته بعد الیوم طرق مکاتبات ملوک و ایواب عنا و ضرات منقوح باشد و کسپل و کسپل و کسپل و قواض

علی تو اتر لازم و الشهور و تحاقب لایام و العصور و واصل کردند و بزرگ مطالب متعاضد استیفا و واجب دانند که در اتمام حسن اتمام مرید و مبدول افتد ان شایسته **فصل پنجم**

در طلب وصلت و جرایب مشغلی بر دو صورت

صورت اول

در طلب سبب نوع **نوع اول** بر رای جهان داری و فکر صواب فرمای غنی ناکند که باز که دست قدرت در دست العالیز جل جلاله در غیبه طینت ابو البشر آدم صلوات الله و سلامه علیہ شروع فرمود و گفت غرض طینت آدم بی بی اریز صبا جنت است که تا بقا نسل امتداد باشد و توفیق داری که مود و شود آثار قدرت و عظمت ایجاد و مظهر لاطلاق جل ذکره و مقرر مکره جانین و انج و لای که در دقایق امتزاج و ازدواج درین نوع اری واجب و قفسه محکم کرد و اند با برین مقدمه کرد ای و در آنجا آن باشد که در ملک غلام آنحضرت است و اطایه و یکی از کرام خاندان طینت و بادشاهی حکم شریف اختصاص کرد رای مایون که مبط انوار فیض و یزال حضرت آلی است اتمام آنرا تکمیل فرموده اجازت شریف بعد مناکت تکمیل مودت از لایه دارد از کمال دین داری و وفور غلص بر از این آنحضرت سبب نماید و دولت خواه در بایه عز جاده موافقت اخلاف بخیر و اشارات آنحضرت را که مترون برضا آلی باشد متابعت واجب **شماره**

ترا که چون بنی فرزند باشد چنین می دان که دوران بنده است غلط گنم که برج و اخترانش امیر افتاده و افکنده است

بر زیادت ابرام نمودن نوعی از انبیا طینت انعام امیر جمهر منوط بر رای طیه حضرت طینت بنام بایستی ملک **نوع دوم** بر رای مایون لا زال مترون با لیا من و المنج متکفلا لا تقم المطالبات المصلح پسیده ناکند که تمهید قواعد مودت میان طوایف عالمیان و تخصیص میان ملوک و لایه و در سبب طایفه فضل کسره تا مریض نسل باشد ای مود و کسپنی مستوت و نفس حدیث تناکر اکثره و افایه اباس یکم الام یوم القیم و لو بالسطر درین باب از او فرغ شود و او که دلائل بنابرین مقدمه اگر غلص دولت خواه را دایه انک یکی از کوز او کان در سبب فرزندان آنحضرت

انو اطیاج در خاطر قرار گیر و امیدوار است که چون رای حایون بنور آن رسید و موافق امور را تامل
 فرمایند این سوال مترون اجابت کرد و تاسیسی علی هذا الاساس پس خواجہ جلال الدین را که یکی از امانت
 و اعتماد است و ظاهر و باطن او عین دیانت و کمال تدبیر متجلی جنبه که فرستاده شد درین باب بنواب
 نامدار عثمی که پست می اتام و پست منض اتمام آنحضرت باشد تقدیم کند و چون اعازت شریف بود درود
 بدینجانب اعلام دهند تا از جانب دعا کو زاده فرزند او فرموده اقامه الله تعالی از قضاة نامدار و ولایه
 تقوی شمار بگویند که مستحب شده منوب آنحضرت که قبلا اقبال و مقصد اعظم اقبال است که در وقت
 موصلت با یکدیگر از کرایم خاندان پادشاهی و ملک صاننا الله تعالی عذر را بجزو الزام و خطا
 فخر الصلاح و السداد جنابک رای حایون صلاح خاندان کرد و اندان شاه **نوع سوم**
 بر رای جان افروز فرخنده فائز که اتمام مصالح جانان و ضبط منابع عالمیان بوقت جنگ با طبرستان
 که حاکم بیضدین و رعایه حاکم از غنای یاد و بلاد و بقیع سمور و طوایف ملوک و مسرور کرد و ند
 و چون موافقت ملوک اتمام موصلت بپسندید و بدو بجانب با قنادر و مبادت با عتق السبیل
 کرد و در آیند طبقات جمود را تراف معاش و تربت بسباب انشاس بیشتر دست و ده و طالب بر حال
 و در احوال صیبا باشد بنا برین مقدمه بفرستد سپانیده یه آید که دعا کو زاده فرزند او که عهد از غن
 طول اند غنیه با انواع هنر و مخلیت و از اناسا جنس بود و فضایل و کمالات پستی و ممتاز و در حجب را
 بشرف نسج جمع کرد اندید درین وقت بالهام دولت و سعادت می خواند که در عدا او اولاد آنحضرت
 داخل باشد و با کرایه از کرامت خاندان سلطنت اختصاص یابد تا آن تکمیل بسباب سعادت و شرف
 او که در دنیا برین مقدمه مخلص دولت خواه بروض این مینه که محبت داده مغفرت و مبادت است
 خاتم رای جان آرای شده تا اگر این مطلوب محصل می شوند و حال این در او سر از جانب احتیاج
 بیرون آید و کلاه جت اتمام معیز که در ولایت اتمام زاهدان و جتایی درین تکفل فرماید تا میزان حالا
 و الاقرین روزگار صغیرین که ان شاء الله تعالی برین ابرام مترقب منوست جهان بکام باد بزم و بند

حاکم
 و در وقت تدوین

صورت دوم
 جواب بر ضایع و در یک شکل برپ نوع اما صورت رضا
نوع اول بعد از عرض وظایف التیام و ذکر و اواب دولت و فراسی اعلام به رود

اولی که تلم کو سر بار تکفل تقریر و تحریر ان شده بود و در باب و صلت که چند فرموده چون
 رعایت کلمات از جمل ازم موصلت و درین باب این معنی را و ضو جی هر چه تمامه سمع انا
 اصفا نموده ازینجانب نیز مورد ان مطلب بود که است رضا منی گشت و قره اختیار از جمیع اقطار
 و اعمار بر حضرت عالی پستگاه است سلطنت اقتدار و وقت که و کلاه و نواب جت این صلیت خیر فرمود
 کرد و بر وجهی فرموده شایع صلوات الله و سلامه علیه است اتمام انرا الزام نموده آید بمشیت الله
 و عود دولت دایم بل **نوع دوم** بعد از اخبار را اخبار اخلاص فرموده یه آید که است انا که
 در باب شاه زاده جهان مرده و در السلطنت و در عتق المملکت اقامه الله تعالی فی ظل الطلیل البطلانی
 فرموده و و صلی را که اینجانب التماس نمود و چون کمال نب و شرف حجب خدمش از نظر منس
 و اینر من الامس معلومت فضایل و کمالات است انا که در نبات اوضاع سلطنت و ممدات قواعد
 پادشاهی و ملکند بکرات استماع رفت درین باب بزیاد تا علی افتخار نیفا و هر چه رای شریف پستگاه
 بران قرار گیر و پسندیده اینجانب باشد میعاد اتمام این مهم خیر مبادت لریال نواب و کلاه اید
 زیادت نمی نویسد و دولت جاوید بل **نوع سوم** موافقت جان آرای که و اندید می اید که کلاه
 چند که در باب موصلت با اینجانب را که انا عالی را سانج و عارض شده جت شاه زاده جهان قبل
 سپهر سلطنت و درین فلک پادشاهی و ملکت پسین الله علیه ظلم اندیش مجز فرموده شک نیست
 درین باب خلیف در عدا یکی از اولاد بل وزیر تر انو اطیاج یابد و چون شاه زاده طول اندیده اند
 جمل سلاطین زادگان روزگار یکسان فضایل و آداب موصوف و تجلی است اینجانب را که اتمام سعادت
 یا ان ساوی کرد و که مثل او فرزند می نجیب در سبک او لا و مخطو یابد بر آید رای شریف پستگاه درین
 صغ صغور فرماید بر بی صورت نمی بند و درین کتبه **مصرع** من رضا است در این رعایت
 دولت پستگاه بل **اما صورت مع سه نوع** **نوع اول** بعد از عرض تجد است
 احوال اخلاص و ذکر ممدات قواعد اختصاص اعلام می رود و اشارتی که در باب قضیه و صلت فرمود
 بود و در حال آنست که درین پسال از هجوم لشکر غافلان فضائی فاضل محسوسات و دیوانی و ارتقاعات
 خاصه راه یافته است خسارتی که در یک آن در خاطر فرموده و واقع شده و شک نیست که چون نیز انجا بر
 قاعد و صلی مندر کلاه در خور ان بزیاد افواج است احتیاج افتد و تکفل موانع که لایق حضرت باشد از بنود

صلوات الله وسلامه عليه بحکم حدیث من تزوج فقد احسن ظنی دینا الا فلیتق الله فی الثلث الباقی بر
 جمیع اهل اسلام واجب است و بر ولادت او که منتهی بن کلیات مصالح اناام و معنی مصلحت و امور اهل
 اسلام اند واجب است و از جمیع طوائف از ذوالی شنوات و مدارک شبهات احقر از خود برست
 التماس علی دین ملوکم در جمیع قضایا بتخصیص قضیه ادد واج متابعت شریعت را اوری واجب قضیه مختم
 شکست و بدان واسطه از اغوا شیطان و اغوا نفس اماره خلاص ماند حق تعالی حضرت عالی پیکار اعظم را
 که مذکور شود و آنان قدیم استیجاب طالب و اصل کرد و اند با نیش و آله و جه **نوع سوم**
 مثال علی علیه السلام که شمشیر بر تنه غلص دولت خواه نه لر سبال بر سبال برادران و واصل شد و در
 کریمش با نواع تکریم یافته و بر و فور الطاف که از حضرت کیوان و غمت صدور یافته بود و وظایف
 و در و ابست در حمت و شایسته و موفقت شسته تنیتی که زبان قلم کو هر بار در ذکر آن حیران نموده و در شیر
 زخاف کمال الطاف بجای آورد و در مکارم حضرت آسمان سکوه غریب و برین عزامت و برین انتانت که
 از حضرت صادر شده اند و استظهار متراید و متطاعت گشت دولت ابد پیوند مقارن رایات عالی
نوع سوم چون از حضرت عالی پیکار اعظم خلاص شد و پیکار شسته تنیتی که حجت مبلغ است
 آمل و امانت بدعا کوی دولت خواه بر سپید و بشارت احسان و انتانت از حضرت معلوم و معنی گشت
 مقدم او را با جزو و اکو اتم و بر و فور الطاف و اشتاق از حضرت امداد و دعوات متواتر و متعاقب
 که داند و با وجود مکارم که از آن حضرت بکرات مشاهد کرده و صد و چنین افتخارات نمود حق فرائض حضرت
 سقا و داشت سلطه با داشت غلمان و تکریم دعا کویان و شش با پالتا بسیار بار باره و با نفع و من
فصل

در تنبیه ولادت و صورت مکتوب و جواب
صورت اول
نوع اول مکتوب چهار نوع
 مبارک ولادت شاه زاده جهان مرده و و حالب سلطه و قرة اعین الملوک و الملكة انبته الله نباتا
 حینا فی ظل الحضرة الشریفة استماع افاده نه ان بخت و بشارت بدل و درون راه یافته که شرح
 به در یک لفظ قابل تکریم باشد درین زبان زمان پس اصوات و احکان این ابیات بر این گفت

ایا ما لکما تم الانام بحدوده
 فربک فیما ترجی لک سپهر
 حیاک آله القابل بجلال منسدا
 به کلفت افزائش و المقاصد
 فلا بد ان یصل کل ملک
 ولا شک ان یاتوی الیه الامام
 فاط بنایه دی المهره مطرب
 و انشد بیتا تنبیه القاصد
 اذ اول المولود من آل هاشم
 فقد زاد فی اهل الفضایل واحد
 ای جان و دل ترجیح دانش واد
 و از و انش و داد تو جهانی آباد
 و زنده نو آمد تو ای سپاه قی
 در سپاه دولت تو جاوید زیاد
 امیدست که شاه زاده جهان در سپاه حضرت بر ملوک ملک راه تعقد و تقوی سپهر
 و اعظم روزگار و کردن کشتن کیش او را و نوا من او را با طاعت و افتخار و تبلیغ نمایند
 و حضرت سلطنت را بوجو و مبارک گشت هر روز و ولقی تازه و هر پاهت سعادت قیام
 اندازد دست دهد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** بر شریف رای جواب فرمای گشت
 که داند و می آید که چون اخبار فرج انکیز از ولادت یک شاه زاده و ترجیح شریاری و زی ملک
 که مکارم و نور حدقه السلطه نور حدیده الملك طول ادم مرصی ظل الحضرة العالیة استماع افاده واد
 ابتیاج بر وجی متواتر و متواتر و شد که شرح عشر عشران در بیط طو امیر مندرج نکرد و و شکل نیست
 و چنین فرزند ی نامد لر نه چنان پذیری برزگوار و و لقا منیه انتانت باج و سپاه و تنانی انتانت
 متعاقب خواهد بود و همچنین فریضه منیف از جهان ایضا شریف متولد شده و رود اما منی
 بر وفق حرام و او ابد مطالب پیرون با نظام باشد **نوع سوم**

ای شیخ فیض دانش و معون داد
 بر تو قدم نهاده بیمن باد
 که دون سعایه قری و یکو دید
 در یای مکارم که دیگر نداد
 امیدست که آن پادشاه زاده که خازنه پادشاهی و سلطنت میاد و یا فز چون اسپان اثراف
 با و مقصد ملوک اقطار و صنادید اطراف کرد و و حضرت سلطنت را خست با نواع البهجه
 و التعداد بوجو و مبارک و سپاه کاردانی منیه توفیق و قولیه دست و دهر او در سپاه حضرت

و در غل غلیل حضرت یسوی
خفت با نواع آتشی و آتشی

برسوا ان عبادت مخصوص غایت اثرا آن غایت بسام حکما نرسد و موجب استقامت اوست
 باشد قیست که این ملقب علی اجابت یا بدان شاه اندک دولت جاوید را نوع دوم
 بعد از تجرید و طایف مصافاة و تاکید مینمودست و موالات بزرع و سپاسیده ای که سالکات
 تا این دو و تحوالت موالات آنحضرت مشبث و بمصافاة انجذاب معتم و تمسک و بهیج حال در وظیفه
 و لا و و او احسان نموده و جز مساکت تا کمال آثار بقدم اعتقاد پیموده و تبت تا بتو بلات استقامت
 اغراض و تقویات استاد بابا اقبال و اعتراض غنان مکاتبت ازین جانب متعلق فرموده اند که
 این دو و تحوالت را در بیضیایان مندرج چنانکه کوی هرگز مناجات را مسلوک نداشته اند و وفا
 و وفا را اتفاق پذیر داشته اند که تا در جوار انکسار انجذاب یا صاحبی بیغیر و الهی
 چگونگی شاید که رای جهان از و زبج و سملیه که هیچ حال از اصلی تصور نتوان کرد و اسپاسی
 که بران بنیادی نتوان نهاد تا این غایت غلظت و و تحوالت را بعد التقات اختصاص فرماید و ذکر
 او را کان لم یکن بالکس انکار و دوستی که گویند و تدبیر از ات این بیست و شش را که هیچ
 پسین نذر او که جویند و انظام عن المألوف شدید رعایت جوانب غلمان و دو کسبته داران
 بر جمع طوایف است و بر سلاطین دین دار و ملوک ملک شکار واجب و تقست که فیما بعد برخلاف
 گذشته معتقد احوال غلظت معتقد اهتمام فرماید و با بطل اصحاب اغراض را در سپاس شریک نکرده
 و دو کسبته داران و تحوالت را یکد قضا و افتراء مغتریان و اضداد از دست ندهند تا بر قرار قواعد
 غالب است و مبتدا معادقت موطد و موکد ماند ان شاء الله تعالی نوع سوم
 شرایط خدمت و نشر و اتباحت اعلام می رود که درین مدت این دو و تحوالت را با حضرت
 عالی قاعد و دو کسبته داری ممد و مرعی بوده و در هیچ حال جز بوظیفه و لا و را تبت خدمت و نشا قیام نموده
 و حجت آنحضرت را در قلوب و ارواح اقتراح الماء و الزاج مزوج و غلط گردانیده و موالی و معاد و
 این وضع معلوم و مترو و این قضیه محقق و مصور گشته درین ایام از تقریر جمعی اقا و یل ایشان از شایسته
 فرض مومن و امانت ایشان از خیانت مومن باشد استقامت رفت که ضا موارد و او و مذوب و شارب
 اتحاد آنحضرت با این دو و تحوالت مکرری پدید و تقریری بدان راه یافته و بیست و شش که هرگز توفیق نداشته
 واقع شده **نوع** طبع از دوست زبان بود و توفیق همچنین پوشیده ماند که خاطر دو کسبته داران در تحوالت

لی پسین و اخ و تبتش لایح از دست و اوان در مذمت سلطنت شریعت با دشمنی ملک است
 اند بلک که بنابر تصور که در باطن راه یافته خود شک در ضیاع آن باشد التقات هم نموده و اگر خواهانند که او
 قلوب و شوار و بواطن را که از ربوبیت خیر انکسار یافته باشند باز در قید تصرف اند و تقریری تمام داشته
نوع اینان باشد در اول آزدون و شوار بود و دل بست آوردن
 پس واجب جهان کند که در ابتدا، حال تخلص قضایا و تحقیق آن استقامت و و بعد از آن بر حسب
 عدالت آتین حکم واجب آید غلظت و و تحوالت را آنج که لفظ اخلاص و اعتقاد در خاطر آنکس نهان پدید
 فیما بعد تزیینات واجب غفان که در اول جز بر تبت صورت امر ال باشد بهیج حال التقات نر مایند و کجا
 دو کسبته داران را که در ارادت ایشان هیچ و تبت نباشد رعایت واجب و اند تا موجب نیکویی
 دارین باشد بزیادت ابرام اقدام نمودن نوعی از بر است

نوع اول

نوع اول احوال که قلم کوهر با تبت و تحوالت آن قیام
 نموده و قضایا و واقع را بصورت غایت بیان کرده و بوقوف پیوست بعد از عرض و طایف
 اخلاص و اتحاد اعلام می رود که درین مدت که سابق مصافاة بین انجانبین موکد است در قضیه
 نواب حضرت سلطان را صلح و عارض شده و جزایق با تمام ارکبی کمورت نسبت و آن هم هیچ
 مهات خاصه راجع و انبیه چند صورت اتفاق افتاده که در اسام با تمام آن اعمال که متوقع نبود
 صورت شک نیست که صد و چنین قضایا در طریق اتحاد و یکا که موجب اعتراض و استنکار
 قامت چون حال مین موجب بوده ازین جانب نیز بزرگ مطالب و مهام پستناضی زفت و نواب
 حضرت شریاری را بهیج نوع از انواع مزاج و معارض نشد فیما بعد اگر قیصر سابق و ضاع در آن
 جانب اتفاق افتاد ازین طرف نیز غلظت و مساکت اتحاد و ی دیگر ممکن نباشد و در سواخ قضایا
 و عارض مهات هر آینه از جانبین بذل جهد و صرف و بیج واجب که ان شاء الله تعالی نوع دوم
نوع دوم بعد از او آه واجب دعا و تمهید فرائض حد و نشا اعلام می رود که کلماتی چند که مبنی
 بر یکا که طریقی باشد در قلم کوهر بار آورده و بنام این مستندات بر شوبات اصحاب اغراض و تحوالت
 در باب اتفاق و اعتراض ناده شک نیست که چنین طوایف را بهیج صورت احوال

و لا بد

اتحادی دیگر در خاطرنی آید اما با وجود قبحه در خارج موجدی که در این پند معطایند
 فی کثر و در داده مساوی و عاقلین این قاعده مترس است ان س کیس من ان بدو ارجا
 حتی و واخذ آثار احسان در این معنی رای شریف پس کلام را رجوع با باطن مبارک می باید
 فرمود و هر چه جز تمهید قواعد و اصول است از منحنی خاطر بکلی منجی گردانید و العکوب بطلان
 اری با حق و قضیه حکوم بها و است جادام که مستقل ضمیر از غبار کور است مصون و معصوم باشد
 البته ان صفا باطن بنده که برید آید و اگر و العبد با فقه مبارک تکرار و غیر مغیر و غیر کفو ان نیزه
 بالضروره در بر باطن هایت کند و در تبیین این معنی مع مبالغه احتیاج نیست باقی رای شریف می
 حاکی است هر کدام را که ازین روش اختیار فرماید ان صورت رتبه مع تدریج است و
 ابراد مصرع این رباعی درین مقام مناسب نماید بشارت با جوهره آید از جره تنجی
 خود بکشاید چون آینه در بر آیش باز کند تا هر چه درین بود در ان بنماید بزمادت تاکید حاجت
 فی افتد جهان بکام بل **نوع سوم** بعد از وفوف بر مواعق اقلام که هر بار اعلام می
 رود که نکته چند در باب حسنات احباب اغراض بیان فرموده و از احوال باطن و حق و واجب
 شک نیست که این طوایف ام با هر کس از سایر طبقات تخصیص ملوک اسلام که حاکم بیضدین و ملک و
 از تفرقه اخلاق و ملک اند فریزر کنند تا بتصفیه مواد ان مطالب استقال نموده باشند و حق را الزایل
 و صادق را از کاذب بجز نکرده هرگز در میان نیارند و زبان را که بین نایه الغیر و مظهر لایه
 الباطن است در حضرت سلطنت یافت و افتعال جوایز نهند و هر آینه از وضاحت عاقبت
 کذب و زور و تمسک و بهتان بختیشند این طوایف غلص بپایند اند از شایه میل و امنیت
 مصون و امنست اگر رای شریف بختی این ستم را بخت با قان لزوم است و احیان اند
 رجوع با ایشان فرمایند و حق واجب دانند چون بر اوست ساحت حضرت پست
 ظاهر و لایع کفو و هر آینه ایشان ملوم و معاتب بل مواخذ و معاقب گردند تا این معنی
 بحق و متر باشد بزیادت تاکید ج احتیاج است و است مستدام بار بجای بر البال
فصل
 در اعتذار و صورت اول در اعتذار از مکالم مکتوب الیه **دوم در اعتذار**

از خط و نصیر کاتب که صورت جو است و مرکب مشتمل بر چستاد نوع اول
صورت اول
 در اعتذار از مکالم مکتوب الیه **نوع اول** بعد از تمهید قواعد و تقاضای عرض
 وظایف و عین تناس برای جهان آرای منس که دانیده می آید که درین وقت که تعلقات
 این و تقوا بهجت هر که ذمات که درگاه جهان پناه متوجه شده بودند بوقت و جهت
 از شمول الطاف و و فراموشی آنحضرت که بنسبت مایین غلص قریم تقدیم فرموده اند
 شکر ما گفتند که قابل بیان باشد و از این جانب اعتذار آن نوع از دوست نوازی و غلص
 بر و روی جز صواب او عید و فواج اثنیه میسر نکشت و خود کدام زبان بشکر سوابق مکالم
 اخلاق آن شریار با پستخاق علی و در امور و الاعصار و کور النیل و التار قیام
 تواند نمود ابعطای منن با لایند ستند الطاف توین خواهم کرم عز و خواه پس باشد
 پای بر پسر عالمان ابد الذر مدود و مبسوط بال بانی و آل **نوع دوم** در رای
 اعلی که جام جهان نای محقق عبارت لزان تواند بود انشای رود که شمول الطایف که از
 حضرت فلک تخت بالذول و السعاده بکرات صادر شده و به شود و امتیای که ارکان دولت
 و اعدان حضرت به مات غلص دولت خواه نموده و به نمایند جز و تفصیلا معلوم گشت حدود
 این نوع مکالم و معای از الطاف جناب علیا بگویم پس بعد از توجیه لطف از تو بزرگوار
 از خورشید رحمت قدیم و عادیته مهود است مجازاة آن با مکالم حضرت عالی ذات
 می رود بسیار عاطفت جناب سلطنت پناه بر پسر جهانیان مدی الشهور و الا زمان مدود و بار
 و لا زال امتداد ایام دولت ال یوم المنظر الموعود و بالشی و آل و صبی و عزت **نوع سوم**
 الطایفه که از بارگاه جهان پناه لا زال ملائطه این الانام معاد افی الشدا اید ال یوم الساعه
 و سعاد القیام در حق غلص و تقوا و محبت به اشتباه یوما فیوما صادر می کفو و عوالم اخباران
 شام جان و کسب داران و مواخر امان را لایزال مغربه دارد از شمول عوالم و غور آثار
 و عوارف حضرت فلک تخت مستبصر نماید و کدام زبان تمهید عز و معشار عشر بل از کی از بسیار آن
 قیام تواند نمود **نوع چهارم** فناء در کتات انک از مکالم جرج حمد ملوک جهان را بران بنامشیت

ناید

در اقام بر میان نشسته خوانده داشت دولت پستام و جهان بکام باز و آله اکرام

فصل چهارم

در امان خوایستن و امان دادن جهت برمان و کجنگان و امان دادن ایشان در امور
اول امان خوایستن دوم امان دادن و هر یک شش نوع

صورت اول

در امان خوایستن نوع اول بر روی جهان آرای و فکر مشکل کشایی هر من

می که او که ملک باله و تالی گنویس امور جانی بسلامتین دین دار و غیره باین محدث شمار
آشت که در رعایت بندگان خدای تعالی عافیت ایشان بذات الوهیت جل جلاله نشسته کند و در امان
و عواطف او را بنسبت باین طایفه از فقر و غصب و اند و از رعایت که گفته اند السلطان ظلاله
فلا لا رض یعنی بایشان سپاه خدا اند در زمین و سپاه بر آینه تاج خداوند سپاه پادشاه در زمین
اعادیت صحاح و ویست که بندگان خدای که جان من در قبضه قدرت است و است که اگر این بندگان را که
آزید و جگ کنایه بودی ایشان را که استحقاق جان و عبادت ریاض رضوان لازم شدی و غیره
و رحمت از وی ظهور و ظهوری قدرت شایسته حضرت ربنا قومی دیگر آفریدی که تاسست که کار
و متولد جویم و او زار بودی و از حضرت رب العالمین جل جلاله از ترش طلبیدندی تا رحمت
شامل و عفو فایض او ظهور ریافتی و صورت حدیث منقول از جامع الاصول فی احادیث الرسول و آله
نفسه بیده لولم تنوا الی الله بکم و جلا یوم یذنبون فیستغفرون فیغفر لهم اکنون اعلام می رود
فلان قریم حضرت سلطنت است و حقوق بزرگ و خدمتکاری ثابت گردانیده و در مرتبه اشرافیت
و در خاک مملکت بر میان جان پسته مدحیت تا جملات اصحاب اغراض و تمویلات باین فکرها و احوال
از شرف آستان بپس حضرت معاد و است و از توقف بواقف خدم و مناج و جید ممنوع هر چند غرض
و وخواه بافتاد احوال او استغفار می نماید پس که موجب چنین نیهایتی باشد نمی و اند اگر خصیه او
بذات و صفات حضرت ذی الجلال جل جلاله مشابست فرموده از سر جری که رای شریف است و است
و دعا که را از بر خیزند و بر قرقر او را در نظر غایت و در موق فیتی رحمت گردانید و بن که بیج
ثواب با آن نباشد و دعا که می دولت خواند کل من جسد منقو و عباسی که و وضو الکافین النیظ

اگر قدر الی جان بودی که

از خدم

مسای

و العافیز من النکس و اندک حلیتین در باره حضرت بوضوح انجاد چون منقو و منقو از ششم

نوع دوم

بعد از ربط او اید و کپیست از کی و ضبط قوانین و وخواهی بر روی او و غیره در مرتبه که
فلان از جلا خویشان و بزرگ و بیکان آخرت است و نیز ابتدا و آخر تا غایت در جویانیت رعایت
حضرت سلطنت بر و کس یافت و بر جیت غایت آخرت تصوی محالی مناصب عوال و است
شن و عهد و اقران و مقبوط حکم ن کشته مگر جوی از اصحاب اغراض او را در تمام انو اختد و بر
نی غایت حضرت سلطنت غایت پیشتر گردانیده و او را نیز بر موجب و لطف خلقا الا نشان که است
به نقد عن ایشان شنیده بنص خلق الا نشان بجز لا از در که سلطنت اغراض و انترام خود و بگو
از اطراف که در داخل ملکست متوجه و تحقق شده و آخر الا برون در غایت نمک فکر کرده و تمام حضرت
سلطنت را بر افترا و افتحال اصحاب اغراض و بر کناه خود که جو در حد و کسش آن بود غایت
و راجع حلیت و از انترام و اغراض بمانش این و وخواه شیخ خلیا و او را خود و در
اگر در ۳۴ مین در غ کشتل حال جهانیا نیست ذیل اغراض بر اغراض او بوشانند و انترام او را
بانتقام مکافاة فرمایند با خلاق اکرام بسلامتین آن مناسبت و بعد است پسند شریاران فضل
کسرت آن لا بقدر و قار انه قار فاعن عنم و استغفر لهم و مشا و در هم فی الامر و قل انه قار عن الله عاف
آنج غلغله و وخواه و دعا که می الی شتبه در خاطر آمد و سلطنت دید بر عرض سپانید و جو نشینست
که عن او درین باب از شایب شکوک مر او از عوارض او عرض و اعتراض بجزا و منرست اگر بارضا
و اغضا استیج و اصنار و حکم جایون با پستمال او نقل یاید با پستلر بوده در کلاه جهانیه آید
و بر قرقر بوقینه ملازمت قیام نماید از حرام حضرت پستبد نماید ابتدا و دولت بمانتجا از من
و اوقات متعارف بل نوع سوم بر روی ملک آرای و فکر مشکل کشایی حضرت شریاوی
لازال شامل احوال او استغفار می نماید پس که موجب چنین نیهایتی باشد نمی و اند اگر خصیه او
آید که هیچ ملک که ملک داد و کرد بسلامتین بدل کسرت بافتاد آن احتیام نماید و با کتبات آن انکساست
فرمایند با حسن من و کمال عنوا و جویم اصحاب و زار و از باب اظهار مساوی و وازی نیست ج درین
خصیه شایست بذات خلق ملک الملوک نشا اما و و خلقت با خلاق سلطان ملاطرت کبریا و و کلام

برین محل و کان

است

نوع چهارم
نوع پنجم

صاحب دولت را این سعادت دست و دگر ذات او متعلق شود و صفات او نیست فرض از
عرض این پنج انگ فلان از نظر خویشانی نزدیک حضرت سلطنت پناه است و کسایه زمیت
و محنت آنحضرت نشو و نما یافته و غرور و حشمت آن شایسته بل و جان عمر بر مزاج او پستول شده
که بتسویل بعضی از قوتها سوء از عوام حضرت سلطنت پناه مایه پس گشته و متوهم شده و خوف
و استهشار بزیل انزام در فراموشی نموده است و چون در افتاد این حال تحقیق احوال خود در منزل
شده هیچ قضیه کسب آنرا نمیشود و بیرون تو می که کرده از او صادر نشد و عا کوی دو تخته
درین قضیه شایع جوایم اوی که در و کمال عنو را که از صفات حضرت آیت پست عامی نماید و آیت
فن بخشیدن این شایع فایده بالعرف و آد آله با حسان را تمسک این شایع بسیار امیدوار است
که در عمل قبول آید و حکم مطاع باستمال او نهاد یا بدعا سعادت نموده ملازم باشد امر محکم سلطنت
مخارن بر آید بل **نوع چهارم** بر شرایف ارا و خواجگان و حضرت شریانی خست با نفع
الا یادی و آید است با نظر علی الاعادی اندامی رود که از ملکات که سلاطین پس از خود را از
تخلی که در اندک کجنگال عنو و منو از جوایم خایان تسادی بنده بر وجه درین صورت مشایست با ذات
بحون حضرت هدایت جل جلاله و چون فلان که از جلد خویشان نزدیک آنحضرت است بهر اسط
توخی که بر و راه یافته با نهم است تمسک خود است بطرف از اطراف ملکات مخفی گشته و چون در حقیقت
حال خود تامل نموده ببین آن انزام جز بصورت فاسد و خبیلات باطل نه ایست اکنون با ذیال
استشعار اعتقاد کرده این غلص را شایع کرد و نموده تا اذان حضرت التماس عنو و منو از اراض
و انزام کند چون حضرت سلطنت غلامه سلطانها اذان که بمرست که با وجود و مکارم جلی ایشان
بیش شایع و کسب احتیاج باشد اگر ذیل عنو و اغراض او پشامند از سر جوایم در گذشته حکم با نهم
او نهاد و یابد تا باستظهار تمام سعادت نموده و بطن بندگی شغول کرد و از مزاج آنحضرت نباشد
جان بکام بل **نوع پنجم** بر رای جواب فرامی و فکر مشکل کنای معلوم و منو و منو و منو که در و
عنو و اغراض از جوایم آن کاران و زلات برمان و طینه مزاج و عواطف با دشمنان دین دار
و شریاران معدلت شایع است که این معنی مشایست با ذات بحون حضرت آلی جل جلاله و منو و منو
و چون فلان که از اعیان ملک است بر و نهم آبی حضرت سلطنت پناه شرف استیاز یافته و منو و منو

و ترسم بدو
راه یافت

را نهم از اراض
او پشامند

هر از در بقا مطاوعت پیچیده مذبح است که حسن التماس نظر سعادت بخش استعالی یابد و در زمره
ملازمان بارگاه جهان پناه موطی کرد و با اعمال و اشغال نیز که بدو منو و منو بود و قوری
راه یافت بدین و اسط اختلال تمام حال او کسبیده غلص منو بنا بر اعتدای که مر ارم نیارنج حضرت
شریاری دارد برین ارام اقدام نمود و امیدوار است که بر قرار فلان بنظر خود گشته بر حایت
سابق و ملک تمام احوال یابد و وظایف بجای که بنام مقرر بوده بر قرار مقرر کرد و و از
دارالامان حضرت جانتا بنمت امن و امان اختصاص یابد به عذا احتیاج نماید با وجود و منو و منو
درین هیچ تاکید حاجتی و اند جهان بکام بل **نوع ششم** بعد از ابلاغ امر ام اخلاص و واد
و تمهید مقدمات اعتضاد و اختلا اعلام را بی عالم آرای کرد و انیده می آید که فلان از مدق دید باز
بویند بندگی حضرت سلطنت ابدت با نهم و ال بوم المو و مشغول است و هیچ حال در بندگی که بدو تعلق
داشته احوال نموده و لایزال مساک طاعت اری را با اقدام جانباری پیوده درین وقت بهر اسط
کید حب و از آنکه کسبوی که نو پس بتری را اذان جان نیست موافق گشته و بعد از رحمت حضرت
الویمت بر عنو و منو آنحضرت ملاذ و لجا و دیگر نخب غلص بنا بر اعتدای که بر مزاج و عواطف آنحضرت
دارد و در خواه جوایم اوی که در و تا اذان حضرت بنمت امن و امان فایز شده بر و در ملازم
حضرت سلطنت شتال نماید و قد قال الله تعالی هذا عنو و امر بالعرف و اعرض عن ایا لیز امیدوار است
که این ملوک با رحمت آنحضرت هیچ کوشش ندارد و عمل قبول یابد ان شاء الله الویز و و است پندام بل

صورت دوم
در امان داد **نوع اول** بعد از تقدیم وظایف غلصت تشبیه و عایم و الاله
و موافقت اعلام به رود که است ارقی که در باب فلان که از خدمات قدیمت فرموده و شایع جوایم
و او زار او شده و امان طلبیده هر چند از اشغال او که بدست خدمت موسوم بوده هیچ حال
تصور حالت بر خاطر نیست که شتال آن جانب را معلوم شده با اختیار او بوده و تشویقات اصحاب
افراس درین قضیه هیچ وجه دخل نداشته اما چون رای شریف شایع جوایم او شده طلبا بر صفات
آنحضرت العالیه از کنه او که داشته بنمت امن و امان اختصاص یافت بشرط قیام در تکب سوا این
عادات و سوا الف معاملات و مناقضات نکرد و از نهم لطافت اقیاد الخراف نموده و بظاهر و بطن

اوامر و زوایج و خواص و نواصی بجانب راسخ و متسل باشد تا برقرار در زمره خدام و ملازمان
 او اطاعت و جهان بکام بلا **نوع سوم** متاع و منافع در بهترین اوقات تمت و رود
 یافت و سبب بود که در باب فلان که از اقامت و لایزال طوطا نظر
 غایت و شغف بود و بخود از اشیای و تسوئل نفس اماره انزاع و اراض نمود و فرموده بود
 بر سر صورت حال آنست که این مخلص از ابتداء نشاط و تاقایت از این و غلبه تربیت رعایت
 باشد یک دقیقه مهمل که گذشته است و او را بر اذری صلی و انچه و جمیع متعلقات از صامت مطلق
 با او رضایت نکرد و الا ما قوم الله چیزی از او دریغ نداشته درین وقت که بود اقاویل باطل است
 اراض او اراض نماید و نه انگ صوری که بدو رسانده باشند بدین جانب اعلام و در فکر رابر قرار
 اختیار کند و این معنی و دشمنان رسید محل برود کند و کدام طرف در عمل ملامت آید مع هذا
 چون حضرت سلطنت شیخ تقی میرا شده از سر آن در گذشتیم و مکتوب بکجهان داد و بر سپاه
 رفت تا پیشتر بوده متوجه شود بشرط آنکه حضرت سلطنت بنه او را نصیحت فرمایند که نام بعد ازین
 حرکات اقدام ننماید و خود را و این جانب را در دامن عالمیان نیندازد و شراین اشارات آنحضرت
 بدول و جان عمر است و دستا بدین **نوع سوم** بعد از توقف بر مضمون مخاطبه بزرگوار
 شریاری و تشریف سائل آن اعلام می رود و اشارتی که در باب فلان از زانی کشته معلوم
 صورت حال آنست که او را قوم بر مزاج مستویست و الا در آزار جنین تربیت و شغف که از این جانب
 شایع کرده و در عرض هیچ یک از توقع خد متی نبوده و هیچ موضع و منزلت که در کل
 عقل و فردی بنایت پست و در شریعت و در عظیم پست است اگر شخص بیگانه و در خدمت طاعت
 با اختیار می کند و خواهد که در وزیر و در حرکات پسندین او ظهور و وضوح یابد مگر در نزد که قریب
 و جیم سو و تدبیر خود را در مقام بیگانگان اندازد و تا این غایت پسندیده چون حضرت سلطنت
 متشیع او را او شده منکر و آمد بشرط آنکه بعد از ایوم الا لازم است انکار بخود و قرآن و احکام
 خود را نه در دامن او را در زمان اخطار و نکالک احوال نیندازد و اشارت شد به آنحضرت جمیع
 و در مطلق و مثلست تقی میرا نام و لیال موجب از باد مراتب و ارتقاء معارج و معالی بلبل و آنکه
 الظاهرین **نوع چهارم** بعد از توکید بنا احوال و تسبیح ارکان و فاق و در دو موضوع از جانب

تربیت و رعایت
 محض در آن بیگانه

از و ذکر و اندیشه آید که استلزامی که در باب فلان فرموده و انزاع می موجب اراض
 بی سبب و اشیای شده شک نیست که بعضی آنحضرت است حکام یافته و در آنست که بزرگ
 اجابت جنین ملتمسات و منی بارکان آن را توان داد و اما قضیه اول شرح و تفسیر خارجیت
 بر اعظم و جو و تخمین سلطین داد که مقرر و شغف که اگر شخص نسبت به یک اشارتی در وجه دیگر
 در عرض هم با سادات مشغول شود و معارضه بالنسبه کرده باشد اگر احسان و تربیت یافته باشد و مجازا
 با سادات کند در محبت و در شریعت و در مصلحت است موجب انواع ملامت است این غلبه را
 برین منوالست و احسان و رعایت تربیت از جانب در باره او صادر نشده و او مجازا اقل است
 نموده چون او امر شد برادر بقبول تلقی ممکن نیست جهت خاطر مبارک از کناه او در کشت بعد از
 این باید که با سرخیلات فاسد و توهمات باطل رود و وجهی را که برین حرکات میوه میوه و عرض او
 از پیش خود دور کند تا در درازن ممالک نیندازد و نیز مینماید و دولت و عظمت استداد
 زمان معنان بلا **نوع سوم** بعد از تفریر و داد احوال و توجیه بر متابعت اعتقاد رای
 شریف را شیخ کرکاجیده آید که اشارتی که در باب فلان که از مشایخ ملکست فرموده و جوامع
 او را که با این جانب صادر شده شفاعت خواه گشته حال آنست که از ابتداء ملازمت باطل
 بر ارم و عواطف اختصاص یافته است و بنویض و بنین این جانب مباشر کار آمد بزرگ بوده و در باره
 حمت بر نفویت و تربیت او معروف و مقصود گشته و هیچ حال ترقی نبوده که حرکتی موجب فکر خاطر
 از او صادر گردد و چون با از اشیای و تسوئل نفس اماره بر جری که موجب اعلای بوده اقدام نموده
 و دانسته که بنکایت آن موافق و معاقب خواهد شد و حضرت شریف پیکار اشیای ساخته اما طایفه
 جهت تحری مراضی رضاء آنحضرت و امان داد و مصلحت و اعمال و اشغال که پیش ازین در اهتمام بود
 بوده بر قرقر بقلا او موزر کشت ترقی است که بواسطه در پی پیکار او را نصیحت فرموده از از کتاب
 سوابق خطایا ارتعاع و از زیاده فرمایند تا بعد ایوم از مباشرت آن امر نیز و اختیاب و در زدن
 بر جرای شریف پیکار اشارت فرمایند و قبول بکستای ابری دیگر صورت نیند و دولت تمام
نوع ششم بعد از شرایط و نواصی و وظایف و کسب ارضی نموده می شود که اشارتی
 در باب فلان که از نزد یکان بوده بواسطه از کتاب جری که صدقین کشانی او در تصور نیامده

تمام بستاند یافته فرموده و جوایم او را شیخ شده امان طلبیده است هر چند جوایم او زیاده
از آنست که بشود امان از پس آن بر توان غایت فاما چون حضرت شریف سقا فخریت
او را در مقام غنوه و صبح گذشته مدول از خانه القیر آن حضرت بکوه صورت بند و از کسیر
جوایم او در گذشته و کفایان او را بخدمت سلطنت فخرشیده عطیه امان شایسته حال او شده
تا بدین طریقه تمام برقرار بر ارام و عواطف اختصاص یابد دای شریف سلطانی بهر حال
حاکم عدلست بر آنچه فرماید و بدین تصور متوان که دولت دایم و قایم بگردد

فصل اول کتب با تکیس دوم جواب قبول و هر یک یک نوع

صورت اول نوع اول

مکتوب است با تکیس نوع اول اما بعد چون حضرت ریت العالمی جل جلاله و عظم
قوال زمام تمام جهان در قبضه قدرت بکلیت در دست امان و پادشاهان شریف بخار بناده
و تدبیر مصالح و تربیت ساج این طایفه عین اتمام ایشان حالت فرموده بر ملک عدل پرور و
یاران داد گستر و گشت که من جمیع الوجوه تصاری نیست بر نظم احوال بلاد و ترفیع پادشاهان
بنای و بلا و دین و خلائق را که در این حضرت خالق اند بطل غلیل خویش مکتب عی کر داند
و این معنی وقتی بحق پذیرد که ابواب منازعات و مناقشات بکلی مسدود گردد و کسب با رعایت
و مکار و مکاره اند فاع یا بدین اگر میان ملک امان و سلطان اسلام عقد عهدی میسازد آن ملک
عالمیان را شایسته و بر غنم میشت و زکا که زانند و طبیعت حال فراغ بال بهیات و مصالح
و بهیاه الدین و آخر بختی که در نهضت شود هر آینه منتر صواب و صلاح و بیجا ادا و فوز و فلاح که در آخر او خواهد بود
انقیاد نموده بکشد و نفس قوا و نوا علی البر و التوی را منحل شده و از تمذیر و لا تقا و نوا علی البر
و العذر و ان احقر لز و اجتناب نموده و در عدل او و اوبه بدی او بفهمد که آمده و من لا اله الا الله
و التوفیق بنا برین مقدمه محبت غلص را که بولا و داد آنحضرت سپردن و فرقی و فواید عی
و بایست بر ذره و قضا فکای عی در خاطر آید که جت محبت دین و ملک که نفس عدلست
قولان اند با آنحضرت طریق معاند که از میسازد آن احوال بلاد با روق و مصالح بنای و بلا و بنای

باشد مسلک خانه و رسولان و تجار و قوافل و صادر و وارد و فراغت خود و توانند نمود
و مصالح ملکین بر این پس و جو بپسند که کرد و معام کاف امان در مسلک نظام اخلاط پیورده
با اعلام این نیست که متضمن مصیبت کلی جوانب اطرافت فراخ مطالع شریف شد و تشریف
جواب را سپا عی انتظاریه کند جهان بکام و دولت پستد ام بل **نوع دوم**
اما بعد چون قاع معامات میان سلطانین اسلام طریق رضی و پسین پسین است و میان
ان بر وزکار با عد و اقارب و مالی شارق و غارب اجماع اصل گشته و حضرت هدایت
جلیت که یازده در اتیان دین معنی حاصل بنا برین مقدمه و عاکم و و تقوا را که سوابق اخلاص و عی
اختصاص با آنحضرت بنا برینست در خاطر آید که با آنحضرت عقد عهد اخوی که اهل اسلام را بکام المؤمنین
افزود با یکدیگر متر است منعقد کرد آیت و بدین واسطه خود را بر پسر ملک افکار و پس از این اصدار
عقود و مباه و اند و غراتان ترین احوال بلاد و بلاد که بنا برین مقدمه با صدار این بنافه
فراخ مطالع حایون شده اگر این اندیشه موافق غیر منیر و مطابق رای فرمای یافته با اعلام ان دای
دو تقوا را پیشرف کرد اند تا جس را که متوسط این معامات خواهند بود بخدمت گریست و علی غیره
ان اتمام این را منتر واجب قانده جان بکام بل **نوع سوم** بعد از عرض و غایت غایت
و شرایط و رواتب مصافه و مصادقت بر غیر منیر مکتب کرد آید که چون قی قتل اخلاص
جمهور و از آن مصاصات او در کن کن بت ملک امان و سلطان اسلام بناده و هر یک از ایشان
تخلفات ان امانت مخاطب و رعایت بنی نوع طالب خواهند بود پس اگر و منی است و ملک
از نتایج موافقت ایشان طوایف رعایا بل عاقده بر ایا قاریخ البال و منظم احوال بکشد هر آینه اداد
برکات و کسب حسانت و برین روزگار ایشان که و این معنی وقتی اتفاق افتد که عقد عهد موافق
میان ایشان اخلاص پذیرد و که با و کسان یکدیگر دوست و با دشمنان دشمن باشند و در منافع و غنم
و سعادت و رفاه و این را در عی مکتب در احوال احوال جاریه دارند تا امور ملک متفق باشد و قواعد
دین و اسلام منظم نمایند و علی الجمل غلص و تقوا از مرقی مدید باز موثر ملک این سعادت و منظران
دولت است و خوانان انکسیر از آنحضرت عی این عقد منعقد کرد و تا مالی ملکین بی مشایه بلایع و عی
و این بکام و مصالح خود و اشغال نمایند بر خرابی معنی مزاحمت مطالع شریف و اجابت طاعت تا اگر این مطلب

صواب

علی قبول مقام احابت خواهد یافت اقام از ابرو و چکی دای جهان ادای صلاح و گنجینه کرد و جهان کمال
و عظمت مستدام بحق الملک العلام

صورت دوم

در جواب **قبول** **نوع اول** بعد از وقوف بر مراسم شریف سلطنت و مطالعه
حال مبارک خاقان اعلام سیاه رود که اشارتی که در باب سعادت اخوت و مودت بر زبان
اقلام جاگرمی و پیاپی شده و آیات حکمت کتاب کیم و قرآن عظیم عظم الله ذکروه و جلالت حکام
یافته مخاط علوم و پیوسته مضمون کشت هیچ شک نیست که نمایان پستلین اسلام و ولایت از تمام
تأمل غنیمت و مودت نمند کرد و دایم آن بارکان عهد و موافق مصادقت غایت پیوسته
نشود امور رجهه انتظام نیاید بلکه مصالح اطراف مقام احوال گیرد و تلمیح مناجات بر حسب حال اقام
پذیرد بنا برین مقدمه چسبیده که محاکمات ازین تاریخ باز حضرت سلطان اسلام عهد کرده
شد که در جمیع قضایا که بمصلحت خاقانین و تدبیر مطایع جبهه و نظم مشقتات امور و اصلاح احوال
میل و بلاد و عمارت بنای عاید و راجع باشد یا خدمتش موافق و متفق باشیم و باد کستان او دوست
و باد دشمنان او که دایم دشمنان دشمن و هیچ مصلحت از مصالح جانبین مهمل هیچ قضیه از قضایات
غفل نگذاریم بلکه در تمییز آن بر قدر محدود و امکان میسر میسر و اجتناب دهم و در صلاح
اندیش طرفین هیچ وجه از وجود احوال جایز نداریم برین عهد و میثاق حضرت رب العالمین
کبریا و وادار روح مقدس انبیا صلوات الله علیه و ذوات کامله آل و اصحاب از انصار
و مهاجران و خزانة و مجاهدان و یار اولیا رضی الله عنهم و قدس ارواحهم کواه گرفته و کینه باقی
و کیلا توقفت که بعد ایوم کسب و کسب از جانب سلطان اعظم و امت سلطنت متوار و متواتر باشد
و با تمام مصالح و مهمات تعیین خدمات فرمان جهان با اطلاع نافذ و صادر کرد و تا در انجام مطالب
و تمییز آرد بذل جهد و صرف و سع از لوازم باشد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** بعد از آنکه
مناوذه جایز سلطان اسلام خلد ملک تا قبل رفته و بر مضمون آن صورت معاهده و قضیه معاهده
عبادت از آنست که وقوف حاصل شده تصویر نمیکرد و اندیشه آید که حکم القلوب متشابه نیست
تا این مجلس نیز مقرر نمید قواعده متود و مختار مودت و فرمان آنک سوابق اراو
روز بروز و کسبهای زیاده و اعتقادات راسخ و انظار دین اندازد دست و دهن و چون این طایفه

رای

در بلاطن طرفین منبسط شده و رجا با لوفاق و اعلای بالاتفاق کتبه برین موجب حضرت رب العالمین
جل جلاله در رفت و ازین تاریخ باز با سلطان اسلام حاکم سلطنت عهد می کرد دست تقدیر
روزگار بر نفس آن قدرت نیاید که و شد و مودت آن بود که است ایمان غلاظ و شهادت
و مناکشت دوست خدمتش را دوست و دشمن را دشمن داریم و در مجاری حالات عواض
مهمات نظیر مصالح و مناصات منقطع نگذاریم و با اتفاق در عمارت ملکین و ترفیه الی جنتین فایست
سمای جیل مبذول داریم و از فرموده حضرت رب العالمین جل جلاله و نصوص احادیث سید المرسلین
صلوات الله علیه اجمین درین باب صادر است که یک هر موی عدول بخیم برین عهد و میثاق هست
صدیقیت جل جلاله و ارواح مقدس انبیا صلوات الله علیه اجمین و ذوات کامله اولیا و آل و اصحاب
و صدیقان و شهدا و صالحان و انصار و مهاجران و خزانة و مجاهدان رضی الله عنهم کواه گرفته و کینه باقی
باقی شیدا توقفت که بعد ایوم خواب و نوکران در پست تناض مطالب و پست قمار بر طبق افلا
میسر که داشته نه حکمت الملک با اعلام ان سبقت برینند تا بر وفق ارادت ایشان با تمام اشارت
رود و دست ابد برین **نوع سوم** بعد از تمام مکاتبه بزرگوار و مطالع مذاوضه
و بخی کردار که از جانب سلطان اعظم خدمت سلطنت وارد و واصل شدن بود اعلام می رود
قضیه عهد مودی که فلم کو هر بار ملتزم تسبیح و تزییر و تکفل توضیح و تصویر آن شدن بعلم الله
قال که ان حال مطابق مکنون غیرین غلص مقتدا و آخ از پالها که از غلط بر ان شغل غیر بر
قواید ان منطوی بود و رای تریف با اعلام و انباء آن مبادرت فرمود اکنون چون ارادت طرفین
برین مطلب که اشرف مرتبت افتاد یافت و غایب اثینیت بین الجانبین مرتفع گشت غلص و لغوا ازین
وقت و زمان با حضرت ذی الجلال جل جلاله عهد کرد و با بیان غلاظ و شهادت هر مودک و پیوسته که فانی
که بعد ایوم جانب سلطان اعظم حاکم سلطنت بر جمیع جوانب غالب راجع فایده و فایده موافقه
و مصافقه بر صورتی منعقد کرد اندک دست تقاول لزوم و مودت و غلب نام و شهور بدین بخش
آن راه نیاید بقیه این محافل آنک باد کستان یکد کرد و دست و باد دشمنان دشمن باشیم و ما دام
سلطان اعظم برین و تیره است و برین طریق است که فایده ازین جانب بیدار احوال و نکوس
مخافعت نرود و الله علی نقول و کیل توافقی دولت و سعادت تا قیام ساعت بالکلیه

فصل شانزدهم

در تدبیر و جواب دو صورت اول مکتوب بتدبیر دوم جوابی بتدبیر و هر یک مثل بپای نوع

صورت اول

مکتوب بتدبیر نوع اول چون فصل ششم را القاب سلاطین و خاندان اولاد

ایشانست نوی چند رساله که مناسب صورت تدبیر نیست پس چون بعضی از سلاطین در مقام
تدبیر باشند با ایشان القاب منقرضه و کتب مناسب بفرستد و تنزل و اختصار اول باشد
و اگر درین صورت از مکاتبه بر بیام و مشافهه کنایند بهتر باشد و اگر البته در مکاتبه
باشند اگر القاب هم در مکتوب هم در جواب برین صورت نویسد مناسب تر افتد بجانب سلطان
اعظم قوه السلاطین افتخار الخاقین و رکن الدنیا و الذین قات سلطنة و طایف تحیات موفی و ترب
می کرد و از حضرت رب العالمین و ضیعی که پستی می طلعت جواب باشد موالیه رود و توفیق اجابت
رفیق باد و اگر ترک القاب کرده بر جود دعایه محقر که در اول مکتوب و جواب نویسد بهتر باشد
چون دامت سلطنة یا دامت مملکت یا دامت دوله و امثال آن بعد از القاب دعا که درین باب
نویسد برین طبع باشد با اعلام می رود که مدتی که با اسیح افتاده که امر او لشکر بایان خدمتش
بر حد و ولایت و ملک این جانب هر وقت تا ضعیف کند و بر قضیه چند شنب و حاتی چند قطع از
نسب اموال و قرض بندگان خزان قتل و دم بقیع و غیر آن از منکرات که متعزیز ترک ناموس است
اقدام می نمایند و از مزایای اقدام تجریان می اندیشند و سلطان منقرضه با وجود و وقوف بر غیبت
ایشان بزر و منبع و تزیین و تدبیر و روح شستغال می فرمایند این معنی از رسوم ملوک و اداب
سلاطین نهایت سبب است چرا باید که خواب و مستلغان خدمتش برین گونه باشد و اسی اقدام نمایند
و او بیخ و طرد ایشان شغل نکند و قد قبل شکر ز بکاک کلب است و بیاید فتوح النکس من کلب
بنابرین مقدمه این مکاتبه اصول را قلم تا چون بر قوف بود و سلطان منقرضه چات خواب و نزدیکیان
و مستلغان را از سلوک این ملک و میباید که در ذایغ از ولایات و بجات این جانب خواب
و مستلغان و رعایا بتدبیر و تقوا و کسبند اند میباید که تا جواب منازعات و مناقشات محدود
کرد و والا جواب القاصد بالقاصد مثل پیر و ذکر می دایر است و ازین جانب نیز همان گونه که

نوع

مذکور

و بلوکات سلطان اعظم خطاب رود و مناسب نیست احوال جاندار می نباشد و میباید که

نوع دوم

در ادب و السلام علی من اتبع الهدی
پیش ازین گفت مکتوب بسلطان منقرضه خطاب و قد مشرف بود و هواره از جانبین
و معاونت توانایی یافت و آن پادشاه منقرضه در رعایت جانبین مخلص بر قرار و نظیف
موا لاة را موقوف گشته بود فتوری بارکان و لا و داد و دامی داده اما از جانب سلطان
مظلم هیچ گونه اکتفاء آثار پذیر برزگوار شد و معاین گشت و آن نوع معاش با و کشته ازان
بار و متروک و مرفوض شد بلکه اخذاد و پسران را راه یافتند و بقیع صورت حال این جانب
اشغال نمود و مجموع اقایل با طویل ایشان مقبول و کسب مع افتاد و خوانی مکتوب و ایت
و از عاج رعایا از وطن مالوف و پکن ممد و سرایت که این جانب اچشم داشت با طلاف مکت
برین صورت نمود و اگر این قسم را از اقبام منقشت ده باز می توان داد ادبی رعایت
مهرت این جانب بلکه مال و او و وزیران و احوان و انصار و خواجه و مرصعات و غلمان
دشمن و خول و خدم و عیال و غیران از لیساب سلطنت از سلطان منقرضه کثرت
بک در اکثر امور مرتبت غلبه و دهان این جانب رست اگر توک این معنی صمت و منازعت
می گیرد و بر خفاست اصحاب افواض القات می کند بقانون ملک داری با فاعده دوست
بر روی آن لا پخته و اگر بر تو برین ملک میباید اصول و سبب تربی نماید و بهیچ
حال مرتجع و منزع می گردد و میباید که طاقت و بولجاری عاریات تعیین فرمایند تا دران
تاریخ و مقام اتفاق و وصول افتد و بعد از آن

ببینم تا اسب اسبند یار سوی آفراید همی سوار

و یا باره رستم جنگ جو یار جوان نمدی خدا و ادوی

نوع سوم

وقد اعذر من انذر و ان لا یلک فی الله والا کسلام
رای عالی کرد اندیده می آید که درین مدت بکرات رسولان خدمت متواتر شده بود
که نه قضایه منقرضه صاحب ملک است با اعلام و آثار پشیمانده و ازین جانب نیز بنا بر توبه
ایشان شروط رفت و جت هر قضیه مواعده می شود و بعد از تقدیم شروط قطعا شرط و درج
نیاید

در صورتی که در این مکتوب
نویسد سلطان منقرضه
این خاص

و اتفاق بل ایچان و رسولان را از قبیل زخرفات و مومات مانده شد اگر کلمات ایشان
بمن بر اصل و ثبوت و رکنی آید بویستی که آثار آن بایشار موافقت و ترک مخالفت
نظور بر پوستی چون پسباب معاندت و مناقضت و اناراه غیبت و مکاحمت روز بروز
در ازدیادست و اوقات مضاد و مخالفت پیافخ در امتداد این نوع از معاشی غایت
نزدیکتر از آنست که مخالفت و مناقضت و معاندت بیش از آن مانده که بصافه و مساوت
مع قضیه در شریعت سلطنت و طریقت بادشاهی و ملکیت از آن مدوم تر نباشد که ملوک
و سلاطین افعال و اقوال یکدیگر اعتقاد کنند و دل بازبان و اسرار با اعلان راست
نارند چون این قاعدن پستتر آید و اخبار آن بمساح موالی و معادلی و اصحاب
و احباب و اضداد و حساد رسیده هر آنکه منکر شوند یک یک بطاهر و باطن عداوت را آشکار گردانند
اکنون اختیار با طرف سلطان مقرر شد اگر مقرر شود و داد و طالب اوضاع غلبت و انضباط
نوعی در پیش کرد که از حرکات و چکانات او بر موزون و اتفاقا و کسب لال توان کرد و اگر سود غایت
بر مزاجش پستل شدن اعلام دهد تا بتدبیر آن نوع از اوضاع مشتغال رود و اگر مکرر نماید که موجب
ملک است از طبیعتش بکلی زایل گردد و آید و السلام علی اهل الکلام و ذوب و طایبی ای شکیله

صورت دوم

در جواب سیم بتدبیر نوع اول بعد از توقف بر مواقع اقلام و اطلاع
بر مقام هر مقام سلطان اعظم احکام می رود که کلماتی که در باب تاخیر احوال و فکر بیان و هجوم
بر مواضع و لایات و بلوکات و مشتغال منصب اموال و عدم و بیاع و مروض بند کلان خدای تعالی
بناراج و غارات و غیر آن از منکرات فرموده درین باب چون با آن جماعت رجوع افکار
بجمع آن قضایا را انکار کردند و از انکار کتاب آن پستبل نمودند و تا مدت یک چند که در قلم آورده
و جواب القاسم بالانساب را شکست پیافخ که عادات نبوده که خدمتش متصدی چنین اقوال و تثر
چنین افعال کرد و **دشمن** ترا دیدم که چنین گفتی بودی چنین تند و چنین پسر کش بودی
طریقه مناوضات و مرابطات باد و پستان قدیم بر وجهی سلوک می باید داشت که اگر ازین
جانب نیز بهمان گونه طالبی رود در جمیع سلطنت و شریعت ملکیت نتیجه و ثبوت آن کم نکند اگر

سرنوع

سلطان معظم خود را در مقام تبحر و حکم می داد و سخن بر تامل از باب تسلط و بقدر و غلبه می کرد
درین جانب معارضه آن در غایت سهولت **شعبه**
را با ملک رغبت جنگ نیست جنگ زبردیم نیز آموخت نیست
اگر باد پایست جنگ ملک کیت را نیز هم با بر لنگ نیست
پیش عطا پوشیده نمائند که مجال باطله چندان بود که مجال مجاول از حد امکان تجاوز پذیرد
اذا لم اجد من غلبه ما اریده فغذی لا غری عزمه و رکاب

مباغت در مناقضت و مناقضت بجای رسانیدن که در آخر بند است سرایت کند و قلیه عتلا
نیست بر یادوت تا کد محاسبه اعدا سعاد با **نوع دوم** بر مضمون مقرر
شریفه توقف و اطلاع یافته اعلام می رود که آنج فرموده در زمان سلطان پسر قنده
اند بفرزانه قاعد ایجاد در میان ایشان نمند و پیچک بود و چون نوبت سلطنت در جانب
رسید آن قاعد مرفوض و متر و کشته و تقادیل پست و اصحاب اغراض و اضداد و در حق
اوسوع و متبول افتاده و بخزانیه و لایات و بلوکات او سرایت کرده و بعد از آن مواز
کتاب را بکدر است تهدید و مشارب خطاب را بمیزات تنقیص کند و منبر کشته این مقام موجب
استنکار و تامل است بعد از انقضاء ایام سلطان سعید بدین مکن و متد و ربو و طریق مخالفت
پسلوکی که کشتن چپا و اضداد را مجال بیج صورت حال او به بود و تصور بدی که خاطر او راه
یافته بتزیر کلمات او تا مناسب شغل شدن و جریان سخن بر وضع که هرگز مسمود نبوده آغاز نمودن
مقتضای عقل سلیم و طبع پستیم نیست حق تعالی که کسی را از ازاد باب دولت قدرت و شوکت زد
داد که در تفریر مطالب و تبیین مقاصد خویش از ممتد تا که منتج جز واقعا باشد اخر از نموده
و حق که خدمتش بهمد و است و منذرات شغل کرد و درین جانب نیز امثال آن نادر الوقوع
نباشد و جواب یکی صد گفته و نموده استظهار از این سلاطین اسلام را ازین کارخانه ملکیت
و مرتب مجلس سلطنت و موجب ارکاب هم که مضموره باشد چندان موجود است که زبان قلم از تنوع
تفریر آن قاصد و بنان بیان آن متفر کرد و مدح سخن نگاه داشتن بهترین آداب و ملکات
و بساخم با یخ **نوع سوم** بعد از تامل مکاتبه کریم و توقف بر تفریر اسلالت و تصور

تذکره

و این شریف پیکار اخلاف بجانب را از منج موافقت طبیعت بپاس عادت و مخالفت احکام
 و در کجای این مختصات الوجوه دست و پاهای این جانب خفته که از وقوع آن بر مخالفت کمال
 یا بر مناقضت پستشاد توان کرد و واقع نشده و میوه دنیا فانی اگر رای شریف خدایت در مجاد
 و کار بست در خاطر قرار گرفته و میوه فانی که بر خور خات افاد و بل اعداد و مومات باطل صلا
 بهانه سازد و بر آن بنیادی ندارد رای را بدیشانست تنبیه البناء علی شریفه بار اما تصور
 بنان باید کرد که درین جانب نیز بسباب مخالفت و مناقضت جداست که بنان و بیان با صا
 آن و این نتواند شد فقیه که و خاست عاقبت کابله را باطل و انحراف است در پیش
 گرفتن و طبعه عقلا و شریف این نیست این جانب را که مستحق عقاب ناممیزد و کلمات نامتوجه قنات
 اراض بود و ای بسیار جز و اشخاص متفاوت کرد و جدا آنک قاعده تدبیر منهدم تراست با برین
 و اینرا علم و احکام

فصل هفتم

در بیان اشخاص و وجوه و در یک نوع

صورت اول

نوع اول بعد از ارسال و کاین مخالفت و اطلاع در باب
 حادث و در گذشته شود که اگر لانا اعظم اقصی القضاة جلال اللہ و الذین فضل الله لزم ان
 معرو و جہ الامثل و درین وقت بر خیزت سز مبارک جلال آن کعبه آما و قبله فضل
 شده اگر بنو ابومتر بان اشارت شریف نهاد باید تا مقدم او را با فرزند و اگر ام می نماید
 و شد ابطا تقییم و ترجیح با قیامت سپانیده توجیه جانب و میز شریفه با امر اعلی در باب تحویل
 و تقیم ذکر او بزرگ و رعایت و محافظت مخلقات تا کید از اسب فرماید تا در رفتن و آمدن باب
 ایشان را در می دارد غلص و وخواه در و طبعه از آید و آنحضرت نیز خفی واجب تقدیم فرموده با
 با وجود شمول و اطاعت درین توجیه و احتیاج دولت و جفا میسر و محصل با بنی و متر توجیه
 نوع دوم بر دای مشکل کشای حضرت شریاری لا زالت من العکله مزیدة بعد از تبلیغ
 مرا هم مرالاة و تاکید قوانین محبت و صافا و صمیم افند که امیر بدر الذین حاجب از جمله امنا
 و معتادان و ولین است و در کلیات قضایا با حجاب دای و عبادت نکر مشهور و مشار الیه درین

بوقت

وقت جهت هر گونه قضایا مشرعی و دینی که با هر کس جالو متوجه در گاه فلک رفت
 شده اگر مزاحم نبیند درین نسبت سایر طوائف اعظم بود و ملحوظ نظر عنایت کرد انید و بقضاة
 اسلام و متر بان اشارت شریف با تمام مهام او صادر کرد و محبت و وخواه در وظیفه
 و وخواهی از آید جهان بکام بل نوع سوم بر دای جان افرو و زمو و من کرد انید
 می آید که خواج علاء الذین که بکلیک انجاری مو و فست از قدیم باز عمل اعتدال این دولت
 خواه بوده بر پسیل تجارت بر آن حکمت آن اگر مثال طالع بنو اب و بر آن و بر فناد و با
 در رعایت و محافظت و اهل مساوی تبارند و در پستیگاه حقوق پیکار و متوجهات دیوانی و حقوق
 مسالمت و مسالمت مسلوک کرد انید بعد از آنکه من بواقع افتد غلص و وخواه در وظیفه خلاص
 و وخواهی از آید با کمال موافقت حضرت شریاری بهج تاکید احتیاج نیست دولت با وید بل

صورت دوم

نوع اول بعد از احاطت غیر بمواقع خوار و اتمام اطلاع

بر مقام و کاتبی ارقام است که در باب مولانا اعظم اقصی القضاة جلال اللہ و الذین فضل
 الله ذریه قضایا فرموده چون بدین حکمت رسیدار کون و ولست و احوال حضرت امامین
 حکمت با اتفاق و طبعه منک و پستقبال رسید فاشند و با جلال تمام در مقامی فرافور قدر رفیع
 جنان بزرگ تزیین کرد و در و طایف خدمت با قیامت سپانیده و اینجانب از ایل اخلاص
 و کرایم تشریفات مخصوص و کرم گشت و در وقت توجیه جانب و میز شریفه زید اشراف و جلال
 با آوازه جل شریف تاکید وصیت در تقییم قدر و تقیم ذکر و رعایت جانب مخلقات تقدیم نیست
 امید است که چون حضرت رسید راضی و سکر باشد همایون چنین خدمات را از حضرت معلوم متوقع
 و متر قیست فکین منفر و مصلحت بزرگ کانی بدین بشما غلص و وخواه بعد و جان منست
 خود و دولت وید بل نوع دوم بعد از توقف بر مقام اتمام شریفه شریاری
 اش دیر که باب امیر در راه بن حاجب فرمود و مع قبول استخار حضرت و حق اقتدار احوال و کرده
 شد رای از امانت و کفایت بزرگست فرمود و ما در انصاف تفرشاد و معاین گشت تمام ارضا
 و پیمان یافت با قضاة و اید و خواص و نزدیکان بکام صام و محبت فست امیر و ارسا

چون بخت رسد کز تو ذاکر خیر باشد سعادت به پوزند باطنی نوح سوم
بعد از اقامت مراسم اخلاص و تقوی و توقف بر موانع انفس و حی کردن و اقرار
از تیار فیض اقامت کوه بار اطمینان و در گذشتن بکسایت ملکات و احوال و تیز و زوده
و بسوگن طریق مسامت و مسامت در حقوق مستطاف و متوجه دیوانی و محافظت بایستادن کل احوال
اشارت را غرض به رضا و صفارت و او را از حقوق و متوجهات ماعنا مخصوص کردن آید و انواع
تفکرات و تکریمات بتقدیم بهوست غلص و التواضع و خیرین خدمات و امتزاج و تمیز میان کام

فصل
در تزیین نامه دو صورت مکتوب و جواب و هر یک چهار نوع
صورت اول

نوع اول مکتوب بپذیر در وفات فرزند بعد از ابلاغ مراسم و داد و
انواع اعتقاد و اعتقاد اعلام رای انور و ضمیر لزم که دانیده می آید که تا خبر واقعه
ناید شاه زاده جهان المستخرج جان الملك الذیان المنقش بپیشاپه و المنقطع عن احباب و اقارب
سقی الله ترابہ صوباً از منوان و آپکنه کما حج البجنان استماع افاده و ان تأسف و تلفظ بظاهر
و باطن راه یافته که بتعاریف ایام روزگار و تدویر واد و اطوار از شرح مشرب و مشار آن
بیان توان کرد کوتاهی که در فزاید آن نفس لطیف و جوهر شریف چه کند داشت که به دست و پایی
نعالی مرعوب بر سر از آستان وجود پر کشید و در خاک خاک طشت انداخته است که کل
رخسارش غنود و بر نظارت تجرانی و موم همیشه کار لایزالش رحمت کرد و امید داد کام
نیافته اش غنبت و حمان مبدل گردانید و دوستان را بعد از امید زلال وصال زهر مر الزواق
زاق چشاید **نوع دوم** ابد است و ما توب الدنيا فی استجود ما کان غلبه
وزبان زمان گفت که درون ز برای تو دلی نرم داشت رخسار تو احوست آردم داشت
آید بچشم از ملک الموت که او را از چون تو کس جان سپرد و شرم داشت تنگ با دیال صبر
نیکو ترین ملکات و تشبه با احوال صابران بهترین حالات چه از تو اتر جرح من فایده جزو

از ثواب صابران و تضاعب احوال آن جفایده و نایب فی العابر و ن ابرم بغیر حساب حکم نه الطلک
نوع دوم با خفا از دل حکم قدر چه توان کرد در چنین واقعه جز صبر و کرجه توان کرد
بر دفع اثر زول اصل خواستگ با عادیست خبر چه توان کرد
مرداد دل خاکست و وطن چه توان گفت محراب بر دل کست کز چه توان کرد
چون مراعات توام تن از آسیب قفا و تیشیت میسر نه بزر چه توان کرد
اصل بر جاست اگر فی بشت در زمانست که بر سر رفت با نادر چه توان کرد
حق تعالی ذات باریک پیکان داشت امار که فاند و این مصیبت را از مصایب کنک و انیام
مایون را بیاسن بقا و جلال شاه زادگان کمال اند امارم خوف حار و لاله و مکاره از
سپاحت بار احوست معروف بانی و آل و عترت **نوع دوم مکتوب** بشوهر در وفا
زن بعد از تبلیغ مراسم غایت و اخبار اخبار اعتقاد و اشتهاء تعلقات خاطر و زنجرات
باطن و ظاهر اعلام رای منیر که جام جان نای غنبت هیارت از است کرده می آید که حکمت
بالذکر با حکم قدر فرخ اند فرخلق و الخلق و الرزق و الاجل در فیست تقادیر که جز علم ربانک
آن نبی جز آن نیست که هر یک از بندگان متع و متمسک بهمت ایشان از خلق و خلق از راق
و آجان متذکر بوده راضی شوند و از مرالی اعتراض و مدارک بپشت را کن افراف جویند و در
افعال حق و اعمد بظن اعتبار و اعتقاد بکنند و در و قضا آتی را که لا واد لتقاضی و لا مانع
لحکم صحت است بر خود واجب حاند و لازم شناسد و نفی الرضا بالرضا باب الله اعلم
بجوامع وجود و تلقی نمایند و بر نزول غنبت که بت ان امر نکند که بر صدور که است و تحت
نمساگ و فان را اهدم رضا و تسلیم سلوک کاشته باشند و به معارج اصحاب غنبت و دارج
ارباب طریقت بموافقت احکام شریعت راه یافته و از سر بود و وجود و وزن و فرزند بکل بر
غایب و از ابتلا و اختیار و تسلیم بکم بشی بین خوف و الجمع و تقی من الاموال و الانفس و الثمرات
خلاص یافته و بر تبه وصول که تقاریر طالب طالب پاک و عارف حق غنبت است کسیده
و تذکار این معنی با حضرت شریف از قبیل اعلام معلومات و توضیح و انضات است که از من کل و مقصود
جلال انک تا سورت و اقد مایه خاتون کسیده حضوره و ایتقان من مذبح الذوران آنسا الله تعالی و

والولد ان رفعت الرضوان را با نیل در جات صابران معارضه نماید با این ملک نیز داخل
کلمات نفس قدسی و ذات مطهر ملک پسنگاه کرد و قال الله تعالی و اصبر و ما صبرک الا باذن و قلم
فی صغیر و بیدم انما وجدنا صاحبنا فی العبد اذ اواب و قال تعالی و عزم و صبر و اجتهاد و عزم و اجتهاد
انما صلاوات الله علیه که بر کزیدگان وجودند برین شرب رسیده اند و ازین شربت کوشید و کوشید
کونین و مصلحتی که از علی کسب که حبیب حضرت دوست و بشریف لولا که لما خلقت الا فلان کلام
و ما جلنا بشر من قبلک الله فان مت فم اخلال و ن کل نفس ذابته الموت بالشر و انما کشفه و این سخن
غالب گشت و جای دیگر فرمود انک میت و انم میتون و یکی را ازین نوع توقع نماید و ام
بگویند باشد **بیت** هر که آمد بجهان ز اهل فاخته بود . آنکس پانیده و پست غذا خواهد بود
تسک نفس کلام عید عظم الله جلالة ما نتج من آية او خسانات غیر منها او مثلها ملو ط نظر مبارک
می باید داشت . خاطر اشرف اگر چند ملاطی دارد . مستطابش که اندوه زوال دارد
ذات مطهر که مظهر انوار الهی مظهر الطاف نامتاسیت و ارشاد بار **نوع سوم**
مکتوب بر اهل در وفات برادر بعد از تشییع متناهی و تاکید اوصاف و احکام و اعتقاد را
انور و خیر لازم منسوبی که در کتب حق جل و ذکره و علم مکره طو این بندگان را که ایجاد کرده و کتب
مخلوقات را که خلقت نموین پوشانیده و زینت میوز و اهل قدر تقدیر کرده است و از حق را زیاده
و نقصان توان که دونه اجل را تقدیم و تاخیر ممکن باشد نعمه که قائل از آباء اجداد و ایتام و یتیم
و ایتام و یتیم و چون این قاعده موزست و دست تصرف است از تغییر و تبدیلی آن قاصر پس جز
تسلیم و رضا بقضاء الهی امری دیگر صورت نمیدد و بعلم الله تعالی که از خبر فوات و فسخ و فوات
شهر یا پسند آنگاه از دل من منازل الجحیم را جوار الله الرحمن تعالی با لغزان و اسکنه و فوات
الرضوان و جزدان از علاج بدل و درون و ظاهر و باطن این دو لغزاه را یافته که بجدد ایم
و معصوم و تکرار از من و در هر شرح بعضی از آن شروع و بطلعه که امان چون جوع و اضطراب
و قلق و اضطراب را هیچ فایده نیست بلکه مضر است و مستطاب از در صابر است و عزم و صبر
جنت و عزم و صبر آن و قال تعالی اذ من یثقی و صبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین و قال تعالی
و لئن صبرتم لهو خیر لفضا برین و قال تعالی سلام علیکم با صبرتم فتم عبی الذل و پس متضا میگی

دار

سليم و فطرت پسندیم آنست که در چنین موامات و مزاجات تسک باو یال صبر کند و از اجتناب
دست العالی جل جلاله بهترین و پسلیتی و شریفتر از حق دانند ذات مطهر و معصوم و کاه
سلطنت ارشاد امار باد ان شاء الله تعالی
مشافعی که از نهال بزرگ شکسته شد آن سر و پای و اریس پایدار باد
و هر که کسی ز برج معالی فروب کرد خورشید آسمان شرف برقرار باد
نوع چهارم **مرتب بر طبق تهنیت** بعد از شرایط تسلیم و رضا بقضاء الهی و
در ای حضرت شریف سلطنت شما افشا و عظمایا کرد و امید می آید که چون حضرت دوست
فرستاد و عظم سلطنت یکی را از بندگان برگزیده خویش از مضیق بجز دنیا خلاص داده و بنای
جنان و جناب جبات رضوان برود و بر موجب التیاجن المؤمن و جنة الکافرا از جنت کفار
بعد رسیدن التو لمر سپاند و در فیم مقيم جایی بلقاء چون خود و حش او را با شرب بدل کرانند
بر فوات او جمع نمودن و خود را از احوال در جات صابران عزم کرد اندین و نفیم جان و بجا
حضرت رحمان را بتو ترجیح و بکام نفس حدیث المیت یاقب بیکاه الله بر و شفیع کاشتن
از جیع ایتا و عطا و ج و تخصیص ان سلاطین دین دار و ملوک شریعت شعار پسندیده و بخت جبه
تسک باو یال صبر جنابک عادت ارباب تسلیمت اشرف ملکات و اعلی در جات بلکه شرف
تهنیت گفتن بهتر از تزیینت دادن چ یکی را از بزرگان دین که در مرض الموت بود و احباب
و دوستان پسند و بیکس که در دغا و غنچه بجهت جواب ایشان گفت از ارباب دنیا که بعضی
و دوستان و بیف و دشمنان اند جدای شوم و محضه متوجهم که جز عنایت و رحمت از انجا صبری
دیگر ندارم و جایی غم خوردن و اندوه و پریشان بودنت روز شاد و ناخوش نیست
چه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است من کرم لقاء الله که الله لقاءه و من احب لقاء الله
احب الله لقاءه یعنی هر آنکس دیدار خدای را کاره باشد خدای تعالی نیز دیدار او را کاره کردد
و هر کس دیدار خدای را دوست دارد خدای تعالی نیز او را دوست دارد و شک نیست که
ملاقات حق بعد از موت باشد که حبیب جبار متع کرد و و یکی از حکما گفت غیبت لغوم میکنم
مسافر ایلم منزلی صبر می دارم و توبه را که بر مسافری می کریند که بعد از غیب منزلی خود رسید

تا مدار

و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود است که کن فی الدنیا کما کنک فی الباء و کما یسریل و غیره
 اصحاب القیوم اما اگر بر فوات غریبان تاسف از آنجست باشد که فرصت بندگی حضرت خست
 موجب ادراک معاد است آفرست در دنیا دست می دهد و بدین واسطه دنیا را از رزق آفرست
 خوانده اند و بعد از غارت مجال کتاب طاعات و اقیانای ثوابت بگوید میسر شود بجای خود
 پیچیدگی بزرگوار عبد الله کلابادی که پس انداخته روح الویژه را در خواب دیدند و بر سریدند و می فرماید
 گفت که یک فوبت دیگر با دنیا بر نه و باشد و از کلاباد را در چشمی نام ببرد و چندان
 مهلت دهند که یک فوبت دیگر اند بر زبان آید و اگر او را فضیلت طاعت و بندگی حق تعالی
 در آفرست که جمیع فی نفس معاین کشش این سخن گفتن شرف الدنیا و من فضلها آن باشد که
 الا فرقه پس برین تقدیر حضرت شریف سلطه امت سلطه را بر فوات غریزی که متوجه حضرت رب العالمین
 شده هیچ که در غم نباشد و در غم جهان را بر او گذرد و متعین نباشد و ثواب جلیل و جزیل را
 منتظر باید بود حق تعالی آن صیبت را آفر صایب کرد و اندک و ذات مبارک و ارشاد عمار بار بانی عالم

صورت
نوع اول **جواب توبت نام چهار نوع**

که سلطان اعظم زیدت سلطه فرموده بود و لی چون را عرض نموده از وفور الطاف و کمال اشفاق
 و اعطاف آنحضرت پیوسته شد و شرایط و گستردی و وظایف پسندیده کرداری همزمان شد و شکست
 غارت غریزان بر وجهی که درین جهان امید طاقه نباشد صوبتی تمام دارد اگر چه باعث
 و کپتان سورت این حادثه را با انواع مسکنات بکینز کند و امنا فیهلیات تسلی دهند و صفا
 از هر کس که بدان واسطه از ثواب صابران عزم کرد و مانع شود حق که ما و زای آن صورت توان
 کرد بجای آورده باشند و غرض را که داشت و جبریت بر کسبتی شده از آن ذوق غلبه داده و هر
 آینه درین عمل مشاب و با جو رشوند حق تعالی ذات شریفین سلطان را و ارشاد عمار که دالک و این جانب
 صبر و جلیل و آن مرحوم مغفور را بر جزیل که امت کند و حق حقه **نوع دوم** الطالک از جانب
 سلطان اعظم حاکم سلطه یک داشت و بجانب صادر شده بود و بر خردول آنی که صوبت لیز و منوی هر
 تمامه و آرد و شکین فرموده از کمال و کسبنداری آنحضرت پیوسته شد و شکست که توان از غارت

و اضطراب در صورتی که نمید و پنج خوانده آمد و طیفه و شبنم آلبانیت و انوار در سکت صابران
 بهترین و سبیلی و شریفترین که امتی چه بتواتر معلوم شده که حکیم راهبری و بخورش و ایام
 رض او تاده روز امتداد یافت درین مدت حکیم از مالوفات و شتهیات نفسا چون معلوم کرد
 بکل او ارض کرد و اوقات خود بر معالجت او مصروف کرد و اندید بعد از ده روز که آن تدابیر منجبت
 نیامد و بر سر بخوار ایندی پوست حکیم طعام و شراب خواست و گفت چند انگ بندیر مکن بود که دم
 اکنون انقطاع از معلوم و مشروب فایده خوانده داد بعد از آن تجیز و تکلیف و اشتغال نمود و جوع در فقه
 که نمید خوانده بر دکار خود نمود و آن نیست حق کا حضرت شریف سلطه را و ارشاد عمار که دالک و این
نوع سوم بعد از عرض راسم اتحاد و تاکید بنا و لا و و داد خود و این خود که مکاتبه شریف در یک
 شک با ذیال صابرت و انقطاع از زحمات جوع و دفع بر فوات بر اند پیوسته مغفور طاب ثراه که بدین
 عبت غلبه لرزانی فرموده بود در سپانند مورد آن بکرم و تعظیم تلقی یافت و نصیحتی را که در باب تسلیم
 و بکینز فرموده بمع رضاصفا رفت شک نیست که در چنین مصایب و وقایع خود را در سکت صابران
 منوط کرد و اندین تا بکسبت ثواب غریزان و اصل شود بهترین ملک و شریفترین مادیست چون وصول
 درین جهان بر نر منور مکن نیست ادراک ثوابی که ممکن بل محقق و متورست غنیمت یار شود حق تعالی
 در ورود فوازل نزول مصایب مکن تر صبری جلیل که امت کند بلایه **نوع چهارم**
 بعد از ایراد او را و احوات و ایصال امداد غذیات و قیامات حضرت سلطه اعظم حاکم سلطه
 اعظم یزد و کتبله و شکینز که در باب غریزه متوبه فرموده و از توبه بجناب رحمان و جنان و رفوا
 اخبار و اوج مایه و از تهید قواعد توبت منع کرده و اخبار بسیار که نام را درین باب است
 آورده و ذکر فرموده که تاسف بر فوات غریزان اگر از جهت فوت ایام طاعت حضرت عجل
 که آن در دنیا دست می دهد بجای خود است که کتاب تزیینات و اقیانای آن دولت انجمنی بکینز
 که تمامت بوقوف پوست و از کمال الطاف و وفور اشفاق شد و یاری بکینز است و جمیع انجمنی
 و ابقانات را که شتمل بر رعایت مصالح دنیوی و اقیانای ثوابت بکینز است و بکینز جان پستی و غنیمت
 نیست که قوت نفس و قدرت قلب در نزول و احوال و عوالت فوازل ظاهر که و از فوازل جوع و
 این جز مستوط از در صابران اری و دیگر متعین شود و بفضل حق غرام و بزرگوار مبارکان ملک عالم شریف
 ذات شریف

خرای کلیه را که منتهی محوم و کسبه اران و متوج کر و ب و تو انان است بسیار نامور و دوازده

فصل دهم

در استقامت و تردد تجارت و قوافل و صورت مکتوبت و خواب و مرکب و نوع

صورت اول

مکتوبت نوع اول بر دای شریف سلطنت اعظمی زیرت سلطنت میخانه

که اباد این قبا و بلاد و تر فی حال عباد از تردد و طو این قبا و قوافل و رضی عباد و نصب ولایات از آمدن ایشان باشد و اکنون نیست تا از ان ملک تجارت و قوافل نیامده و انش و آلات و ارج مهور و بود نیامده و برده و بدین و اسط در ملکین غلابی و از انکه برید آمد و موجب عسرا احوال و ضیق مجال مال و سپکن ن شده و نه از ک بر دست منت حضرت و اجب توقع بشمول الطاف حضرت شریاری جانست که اشارت شریف بارکان دولت صادر کرد تا فرمان مطاع و حکم و اجبا لاتباع آنحضرت را با جاعت تجارت و قوافل سپانند تا بر تو سپانی بر دوشغل شده افت و اسط و آلات و مطعومات و سایر ارج مهور و بود بدین ولایت آوردند و از بی متاع آن ملک حاصل کرده با اتفاق تجارت این ملک انجامید و در دو ملک و خصی تمام و خصی علی الذوام برید آمد و مال و سپکن از شدت افتاد و احتیاج خلاص یابند خواب و جوان با متصرفان و متعاجیان مکرر کرد و اندک زیادت از حقوق متعاجران ایشان بخلند مامور الحال و فارغ البال تردد کنند و چون این منتهی متضرر اصلاح ملکین است بزید تاکید حاجت نمی افتد جهان بکام بل نوع دوم بر شریف این را حضرت مولا سلطنت اعظمی حاجت سلطنت پوشیده نیست که حاکم از دی در قبیله تجارت و طو این قوافل است که اگر بی متاع و با دیندگان خدای را ضیق مجال باشد به اسط تردد ایشان و قتل مطعومات و مطبوعات و عسرا حاجت ای آن ضیق سبب مبدل گردد و مردم از شدت احتیاج و افتاد خلاص یابند و چون در قبا و قوافل منتظر شده اند و بدین و اسط این ملک نیز بدان و گایا تردد نمی توانند کرد و عسرا تمام باحوال غلابی راه یافته تو قست که احکام شریفه بر د و تجارت و کار و انان ناد یا بد تا بر قرار بمطاعت و خرید و فروخت مشغول گردند و ضیق حال مال بیست مبدل شود و چون ایشان

که موجب اصلاح احوال جتین است نیز که بزند و افتد جهان بکام بل نوع سوم

نوع سوم

رای شریف که دایده به آید که از سوالنا از من و اعصار و دفع قبا و اعصار عادت جهان بود که باز رکانان و اصحاب قبول باید و شد مشغول و است و اسط و مطعومات و ماکولات و مطبوعات و مزد و شات آرند و برند تا خلاق را در خرید و فروخت بسبب معاش و مواد انتکاش حاصل که و ملوک مالک نیکنای دنیا و خواب آفت یابند و قست که از ان ملک قبا و کار و انان هیچ متاع و تکاش بدین ملک نیامده و از قبا این اطراف نیز بدان و اسط از بیجا چله برده و ضیق تمام باحوال غلابی راه یافته تو قست که فرمان مطاع نافذ کرد که بعد الیوم تجارت و قوافل و تنگ هیچ عسرا افتد و مطعومات و مزد و شات بدین ملک آورند و بدین مناسبت قست حال باشد فروخته و ازین ولایات متاع آن ملک انجامید و بر د مکرر شده و بیرون تمام مهور و از هیچ آذین از تجارت مطالبت نرود و ما وجود کمال اعتنا حضرت شریاری بر فی حال عباد و رونق قبا و بلاد بزید تاکید حاجت جهان بکام و دولت سپند ام بل

صورت دوم

جواب نوع اول بر مضمون مکاتبه شریفه زید شرفا و قوف یافت

بعد از وضع راجع اخلاص و عسرا و در بدین مدت که تجارت و قوافل از ان ولایت منتظر شد و علت تا این می بود که متصرفان و متعاجیان بنجا طلبات ناوارد و مطالبات نا واجب ایشان را بنجا طلب مطالبت کرد اند و انصاف تمام مهور و توقع داشته چنانچه برای سپند و چون از ایشان از ان جلت بوده که راجع مال قرض کشته اند در ان ولایت از طرف متعاجران و درین ملک بمطالبت حقوق فراموش شد و در وقت انقطاع را بدین حالتی تصور کردند که رای شریف سلطنت متصرفان و متعاجیان حکم مطاع از انانی فرمایند تا ایشان را زیادت از تمام مکرر که در زمان قدیم مهور و بود مطالبت کنند و بر و اید و عوارض و اوقاجات و تکالیف دیوانه غافل نگردانند با سپال ایشان اشارت در و والا بگو نه رخصت تمام توان داد که بهی مشغول شد که خسارت ایشان انصاف منت است با مهورت حال بدین قست زیادت تاکید حاجت دولت سپند ام بل نوع دوم بعد از و قوف بر مملوق نظام شریفه اعلامیه رود که اشارتی که در

جمع جزیان لایت

انها و تخلص و قوافل بران ملكت فرموده و تردد ایشان را بجهت فحش عبال مالی بپاکان
 ملكين است و عانو و حال انك در تيت با قطع و عوامان لا راحة آن ولايات را رسد و كرده
 و بهر وقت لشكر بان انجا بقطع طریق ملحق شده و وارد را زمام و متروك بیه که در و بخت
 و تاراج و قتل نفوس و نهب اموال اشتغال بیه نمایند و بجا ضعیف حال بدین واسطه از تردد و آمد
 و خروج و منزله شده اند رای شریف پشکا اعظم را اول دفع و امیان و تادیب لشكر بای اشتغال
 می باید فرمود و بعد از ان بسته عاقه حضور تجار و قوافل کرده و تردد و این جماعت مرد و ملكت
 موردی کرده و چون راهها این شود تجار از مشاغ و مكاسب و بهیج حال اراضی بپذیرند
 تا كیفه احتیاج نیست دولت را بدین و لطف **نوع سوم** بعد از اطلاع بر مقاطع
 شریفه اشاریه که در باب تجار و قنول فرموده بهیج حال انجا وقت حور روز ماصار حلال الذین
 عذ که راه ملك اتقاری و اردو کم کرده و مشغول و متوكلش او و جماعتی که در اهتمام او بیه باشد ازین بایج
 باز آمد و انقض و اسب و بلوسپات و مطومات و مكولات و مزد و شات که در ان ولايات است بابت
 باشد انجا آورند و بیتی که موافق مودلت باشد بشنود بشنود بشنود بشنود بشنود بشنود بشنود
 خطه نرود و از ان جانب نیز تجار بر مسیر طریق تردد و آغاز کنند و آنجاست بدین آوردن
 متفرقان در رعایت ایشان سپاهی جمید بقدیم رسانند چون این معنی متفرق مملکت ملكیت
 در وقت و تحیس ایشان بفایده دولت و عظمت باوید با انزوف باعباد

فصل بیستم در بسته عاقه حضور یکی از احاطه با غیر دو صورت مکتوب و جواب بیک نوع

صورت اول **نوع اول** بعد از انشاء آباء و داد و اخبار احوال اعتضاد
 و اعتنا نمود می آید که در حقیقت نصیحت مناقب و فضایل و نعمه مکرم و معالی مولانا اعظم مقامه
 العالم متذکر جهان قلب الله و الذین اودام الله میامز انفا الشریفه بیامع و گوی دولت خواجه
 رسید است و ترقی او بر مدارج عرفان و معارج تحقیق و در حق معلوم شده و خاطر را شیخ عالم
 انجمن ابام بریده آمده و خواسته که از فراید فراید انفا پس آن عز خوار یکپوچ لال لال لال

و کمال است بخت او و فریضی اکل فایز کرده و وصول بدین مطلوب است اجازت آنحضرت امی
 متذکر است این ضراحت را و پسیت آن مطلوب بپاخته بلطف عیم و مکرمت حبیب امید و است
 زمان جهان مطلع با و پسال آن بزرگ بدین ملكت فغانا بد تا چند روزی میامین انفا پس
 مبر که ایش ن پیستید کرده و بعد از ان موزا که تا بدان حضرت متوجه شود و اجابت این مطلوب
 از حبیب الطاف حضرت مملکت بنه غریب نمی و اند دولت و در جماعتی بار **نوع دوم**
 بعد از ارسال و طایفه اخلاص و ابلاغ و اتب اختصار کثوف رای جهان ادبی که در آینده بیه
 آید که درین ایام یکی را از دو عا کو را دوکان فارضه که ضیبا عالی آنحضرت بار و ی نموده اگر
 درین ملكت مذاق حکما و منزله اطباء موجود و ذراتا حضور مولانا اعظم ملک انفا بقرط العزم المله
 و الذین اودام الله فغانا که با اتفاق افانسل جهان در علم طب برآمد و جو دست احتیاج می نقد
 فغان را که از انما و متذکران اینجانب است انجا و پستاده و شیخ اودیه که اطباء بعد از تحقیق رض
 نوشته اند موصوب است و کیفیت فارضه معلوم کرده چون صورت از ابام مولانا اعظم تقریر کنند آنج
 فغان را از تغییر اودیه و اشربه روی نماید و درین ملكت متذکر باشد با اتفاق شارا را استخیر
 نموده اینجی آورد و اگر توجا و با جازت شریفه تحقیق باید از لطف درج مستند شمرده جهان بکام بل
نوع سوم بر رای جهان افروز رضی که در د که اندیش میس عارت ابواب البرزخ
 و در و خانقاه و در باط سبیل و قنوه و اشان آن در خاطر قرقر کرده و این آن نصیب العین شده
 اگر اشارت عالی با کپال ماری که در منت مذکره عیم النظر باشد موصوب فغان که بدین هم آمده فغانا
 در و طیفه اخلاص و دولت خواجی افروز و شود و مولان و متذکران که از حد حزن
 عاریت بیرون تواند آمد ازین ولایت غمت نموده دولت ابد پو ند بار من و لطف

صورت دوم **نوع اول** جواب بر ضایا بنج و هر یکی **نوع اول** جواب ابوبکر رضا
 بعد از و قرف بر مقاطع انفا پس که در بار اشارتی که در باب مولانا اعظم
 انفسل از انان قلب الله و الذین ممت فضایل فرموده و بسته عاقه حضور کرده و در چند عارقت او
 ازین متذکره ری تمام دارد و لا یرا ان با فادت انواع فضایل شوال است فاما چون جانب پشکا اعظم

حکایت مستند است

بیش از این مخلص در غایت فرست بسند ما آن مطلوب را با جابت و انجاش متوان کشتن از جلا و از
 داشت مولانا اعظم را در محبت رسول حضرت در پال رفت در نوبه مقدار و ترفیه خاطر بزرگوار
 او بزرید تا کید حاجت نیست برعت عادت او بزرگ اشارت فرمودن منوط بلطف رغبت
 آورد و جبار و فخری را شریف نماید و بهلته بل نوع دوم اشارتی که در باب
 عارضه مبارک یکی از شاه زادگان جهان کمال فخر و کرامت و عظمی که از اسیحی ان از عاچی
 تمام محاط راه یافت و در روز مولانا اعظم ملک لاطبا و احکما بزرگ از زمان نجم الملک و الذین
 حامت قضایه محبوب رسول خدمت با آغ از ادویه و اشربه اشارت رفت در ستاره کسب ابریت
 که تا انجا رسیدن محبت کفی دوی نموده باشند ان شاء الله تعالی نوع سوم اشارتی که
 در باب تائیس بنی خیرات و توطید و عایم مبرات فرموده و ساری را مندر پس بسند نمود
 و ملک المندسین برین مدار آورده اگر چه بهارات خاصه مشغول بود و خاطر را با تمام آن احتیاج
 تمام اما شرایین اشارت بسلطان فخر و ترجیح واجب است در اصحاب رسول انجانب
 روانه کرد و انید اگر بعد از کسی زده باشد و پس کسی که اخذ برعت عادت او حکم نافذ گردد
 و غلبه اخلاص افزوده شود جهان بکام بل و اما جواب منع نوع اول بر روی
 شریف زید شرفاضی که دانیه می آید که اشارتی که در دستار مولانا اعظم علامه الزمان مولانا
 جهان قطب الملک و الذین عمت قضایه فرموده چون او را طلب داشته شد منع و اوج و پسینا
 سن بنوخت را مانع توجیه آنحضرت که دانیه و هر چند مبالغه رفت غلبه و پنج نیا چون محبت
 بر ترفیه خاطر او بزرگ معروف بود و اجابت متمسک و واجب گشت اگر دای شریف بار پال
 دیگری از اکابر این مملکت اشارت فرماید و پستاده شود جهان بکام بل نوع دوم
 بر روی شریف زاده اند شرفا و غلبه نمود می آید که اشارتی که در باب اول مولانا اعظم ملک
 احکما و لاطبا نجم الملک و الذین زیدت قضایه صادر شده آن بزرگ را عارضه روی نموده بود
 مجال توجیه داشت اما مولانا اعظم ملک لاطبا غم الملک و الذین عمت قضایه را که او نیز در علم
 عربی نظیر است با او و بهیچان لایا در پال رفت امیر است که سالی جیل او منته و منج آید ان شاء الله تعالی
 نوع سوم بر روی جهان افزوده منی که دانیه می آید که اشارتی که در باب بلیدین مزاری

اسکندر

مند پس و سید المندسین بر چوبین مدار که از مشایخ مزاران و مهندسان است از دق باز
 بساختن عمارات خاصه مشغولست و همانا که مادت یکماه و دیگر با تمام رسید چون تمام شده باشد
 بار پال او اشارت رود ان شاء الله تعالی همان بکام بل تمام شد در تبا اول از کتاب دستار احکما

مرتب

از قسم اول از کتاب دستار الکاتب فی تفسیر الازابت در مکاتبات از آراء الوسیس و وزرا
 و خواست و اولاد ایشان و قیاس المنقب و پادشاهات و مشایخ و مریدان و قاضی القضاة و دیگر
 قضاة و اتباع ایشان و نواب دیوان سلطنت و دیوان وزارت و وزراء و حکما و تهرات ایشان
 و متربان و اتباعان و وکیل حضرت سلطنت و اصحاب دیوان بزرگ از انجبتیک و مستوفی و مشرف و ناظر و حکم
 و حافظ مال و منشی و محکم اوقاف مالک و حجاب و ملوک و ولایات و کسولان اطراف و امیر کار و لیر
 مجلس و القاب ادعیا ایشان و احوال که بیکدیگر نویسد مشغول بر دو ضرب

ضرب اول

در القاب و ادعیا این مذکور است چهار فصل ازین فصول پنج مقدم شملت بر سبزه
 صورت و در صورت مشغول برپ نوع کسی و ذنوع باشد و نوزده فصل اخر شملت بر غنای
 منت نوع در فصل پ نوع مجمع انواع ضل نموده و شش نوع باشد

فصل اول

در القاب امراء الوسیس و خواست و اولاد ایشان در صورت اول

در القاب و ادعیا امراء الوسیس بیش از شروع در ذکر انواع کوم که مراتب است و استوار است
 باشد زیرا که کاتب نسبت با مکتوب الیه بزرگتر باشد یا کمتر یا مساوی اگر بزرگتر باشد
 بر او با بخت با تمام القاب که ذکر خواهیم کرد و اگر کمتر باشد خداوند یا خود م م با تمام
 القاب و اگر مساوی باشد خداوند یا بخت و خود م و بر جو و القاب کتبا یا بد کرده

نوع اول

سمواریه مودت از و حضرت ذاهر نوین اعظم اهل خیر و کین که بکسان تقایم
 جهان امیر امراء ایران منتهم عهد و زمان شیخ حسن فویان کاذا باعد و القاب و القاب

و کرمت هم و منتبت جسم بالی سارق و مغارب و اصل بانی و آل الاطهرین بنده غلص
 و دلتی و عانی که از صلب ریاض اخلاص نوزد مراق و داد و اختصاص تنسم کند مروج جاب
 عالی که داند و جوامع و جو و متعش او را که دولت الثانی باشد و اجابت آن مطلوب از حق
 و اجابت المواقب امید و است عاقبت روزی بل **نوع دوم** جناب جهانپناه نوین
 اعظم اعدل خسرو جهانگیر بهرام تیر تیر امیر او جهانگیران زمین و زمان همواره مصدر افاضت
 عدلت و مورد اوست منتبت و منتبت بل تدریج کلمات امور متوطر رای صواب فرمای و ترتیب
 جلیات مصالح ملک و ملت و نبلذ اجتام فکر شکل کشای بانی و عتره الاخیار بنده غلص معتد و طایف
 و عانی که از ریاض مخالفت تنسم کند مرتب کشته اجابت از امید و ارشاد و بسته عا و صول ترتیب
 خدمت از حضرت عزت کما و قدس شغلت حاصل منیر بل **نوع سوم** امداد نفع و نظر
 در ضرر و پسوزین رایت کثرت کشای نیز اعظم خسرو اعدل **نوع اول** زمین افاق امیر الامرا
 علی الاطلاق فرمانده فطرت بدن بر کزید حضرت با عظمت بر ذان جناب امارت پناه با فروع الفکا
 الی محاط و محرف و صرف نوایب ضرر و بدو ش بین ایالتش لزجانیان مصروف بانی و آل
 بنده کترین اکتز لر غار و است و بسته لرمکات و طایف بندگی را اقامت می کند و حضرت اقبال
 از حضرت دینی اعلان بر بنده عظمت و جلال جناب مایون خواجه بامبار و المار و کف منهلان
 المضار و طلبه و الممارات اجابت و ملکات استجابت مشاهد و معاینه بینه و طبق و صول شرف و شول
 عن قریب منیر و محفل بل بانی الورثه و آل الاطهرین و اصحابه الطیبین **دعا ع**
 که در غیر این انواع بعد از القاب و صدر مکتوبات ذکر القاب با آفرینند زیر عدل زیدت عدلت
 زیدت عظمت ادامه عظمت ادامه دولت دفع اند قدرة و قدرة اخوانه اخوانه و قدرة

صورت دوم
 در القاب و ادب و اخلاق و آراء الویس به نوع **نوع اول** است اقبال عاقبت
 محفل بانی که ملک الملکات ذات السعادات فی العالمین در حرم الماد و بزرگی ابد الدهر سدول
 بل طوائف دولت فرمان منصور و منول و فرقی بر یک کالان متعده و مخول بانی و آل الاطهرین سلوک
نوع دوم حرم بارگاه خاتون منزه و بکر ملک الملکات ذات السعادات و النعمات

از نوایب عرشان مصون و مایون بل و اطلاق افلاک بزرگ معال و مکارم جناب عالی منیر و منور
 بانی و آل **نوع سوم** سرادق جاه و جلال و خجاست رفعت اقبال عاقبت محفل بانی
 خدیجه العصر ملک خواتین خواتین زبده المکنونات من الماء و الطیر و تارک خلوص و دلو و سید
 عزت دولت و عظمت کیموم الموعود و دمج البی و عتره الاطهرین **دعا ع** که در غیر این
 اراء الویس در غیر آن بعد از القاب با آفرینند مکتوبات ذکر القاب نویسنند
 زیدت عظمت زیدت رفعت زیدت اقطار زاده عظمی و امت عظمت و امت رفعت

صورت سوم
 در القاب و ادب و اخلاق و آراء الویس به نوع **نوع اول** امداد الخاف و دانی
 قرین روزگار نوین زاده اعظم زبده آراء العالم حلف اعظم الام بل طوائف و کسب داران
 در میان و جلال قاریخ البال و فرقی بر یک کالان و تیر غزلان و خزان پریشان حال بانی
 و آل خیرال **نوع دوم** سبزه امارت و بزرگی پالیان نامرد و دیو و دیوارک و نوین
 زاده اعظم غنم اعظم اراء العالم ذو العجب الطاهر و النبی الزاهر بروج افلاک مساوی و حکما
 بل و امور دین و دولت و معنات ملک و ملت و رفی رای شریف پاری و جاری بانی و آل
نوع سوم نهال دولت و اقبال و اخوان جاه و جلال امیر و امیر زاده اعظم رجه
 و قوه اراء عالم اکرم اولاد آدم و در در بای سروری و همسیر بنک آخری در چرخ
 و سعادت و جویار عظمت جلالت ابد الدهر حاضر و نایب بل و شرافت اوقات و کرامت
 مستعجب کارینه و دوستگامی بانی و آل الاطهرین من آل و عتره والا کرمیز زحجه و حیرت
دعا ع که در غیر آن س نوع با اولاد امیر بعد از ذکر القاب با آفرینند مکتوبات ذکر القاب نویسنند
 ادامه دولت اطلال قدرة ادامه قدرة اخوانه اخوانه ادامه رفعت و عتره قدرة و قدرة

صورت اول
 در القاب و ادب و اخلاق و آراء الویس به نوع **نوع اول** امداد الخاف و دانی
 در القاب و ادب و اخلاق و آراء الویس به نوع **نوع اول** امداد الخاف و دانی
صورت اول
 در القاب و ادب و اخلاق و آراء الویس به نوع **نوع اول** امداد الخاف و دانی

ادامه اخبار
 و اخبار

تأقیام سعادت بصواب اراده و تواقب افکار صاحب اعظم اعدل و سبزه اکرم اهل صاحب
 دیوان الممالک مطاع کل ملک ملک سلطان الوزراء فی العالمین ملاطفت طوایف الامم پسندید بباب
 العلم و القلم اصناف العبد و زیر الشرف و الغزب منبسط المیزان فی شمس الحق و النور و النور
 غیاث السالین و المسلمین محال و موکول بلا اولیاد کنف سلامت و کرامت سرور و مقبول طاعت
 در تیه خدایان و خیران منکوب و مخدول بانی و آله و صحبه الاکرامین بنده خلص و سوا خواه خالص
 خلاص و جو در استواری و اولاد آنحضرت میدارد و در شریک اطراف و حسن عینیت و طوا
 خواص مسیح و یقیناً از دقایق ناریه که دارد و طایفه یهودیت و تبک کشته همگی و جویشی
 و دامن و ذکر و شکر مکارم و ایادی آنحضرت اجلها الله تعالی باشد و قیفاً ادر که سعادت انبیا
 که مراد به سعادت و مبارک است و میبایست از حضرت ذی الجلال بخص و اقبال به طلبه نزد انبیا
نوع دوم برادر امور و جانشین و تمهید قواعد قرآنی باشد و از کار و اختلاط و دور
 و اختصار و طیفه رای شکل کشی صاحب اعظم که طوایف الامم ملا و جمیع النوب الیهم صاحب دیوان
 الممالک المتعالی کل ملک ملک وزیر الدولین و مشیر المحررین کاقل مصالح الجمهور و ناظم مشیقات الامور
 سلطان الوزراء فی العالمین غیاث الحق و النور و النور و المسلمین ماکر و زکاء و حایون
 حوان مستوفی الکتاب نیکو نامی و خط حضرت الی و بی در جمیع احوال عاقل و جامع النبی و آله
 الاطهر بن بنده خلص و امم یهودیت و اخلاص باقامت سیه رسالت و ممکن مطاع عمت مسیح و طراک
 بگونه صورتی از ممکن امکان بظهور و جو در رسید و بواسطه ان سعادت شرف ملاقات که مطلوب
 حق و مقصود نیست پسندید یا بدان شاد الله العزیز **الامان که بدین نوع مذکور است جویری بود**
که وزیر بود و پادشاه کرده شد نوع سوم جناب وزارت صاحب اعظم ناظم
 الامم مدبر امور الممالک الساکنه و طوایف الامم و فی المساکین التقلین ملا و الخافیز
 سلطان الوزراء باجماع العالمین رشید الحق و النور و النور و المسلمین و غوث السلیخ تأقیام
 ساعت محذور و خود و زوار و مورد و اکابر و اعظم بقیاع و بلاد و امصار بلاد مطالب عالمان
 از میان الطاف آن جناب دولت ایشان مینامید و مارب جهانیان از حواطف نوری و رخ انبیا
 امان نشان مناد و مژر بانی و آله الطاهرین و صحبه الاکرامین خلصترین دعا گوینان و نوحاه بر طیفه

دعا و دولت ابداً پسندید که اطلب من نثر الزلزال و التزمست تمام نی نماید و از حضرت واجب
 الوجود که منبسط خیر و جو دست سعادت التفت بفتح و دعای طلبه منام ان مطلوب محاورم فرض
 اجابت بدان شاد الله العزیز **دعا ع** **جست وزیر برین موجب نویسد** افراده
 انصاره و ضاعف اقدان ضاعف اقدار و نفع علی العالمین طلاله زاده افراده اقدان و انوار انوار
 اید الله ایام و تقذیر بن البریه ایام مرقومه باکتساب الحاکمین و با فاصلا و ابد و الشواهد
 ادام الله طلاله علی الایام و جل ایام مدوده البساتین الی یوم القیام آمین رب العالمین

و اوقات الشریفه

صورت
در القاب و دعا و خواجه و وزیر اسر فوج اول پسندید خاتون معظه ملکه
 الملکات معظه العالی السعادت طیفه الامم و انصافات همواره مشکاه و وزارت که طاعت
 و دولت بلا اولیاد در رفیع در متو کرامت سرور و اعدا در تیه خدایان و خیران منکوب و متو
 حق الملک الغفور **نوع دوم** سر رفیع خاتون معظه ملکه الخواتین زبد معطر الطاهر
 کاقل مصالح البلیغ ابد الامم ملا و محتاجان ام و مرجع اکابر عالم بلا اولیاد در بنا جمیعت
 منظم حال و اعدا در عز قارب پر بشت استوفی و بال و اموال بانی و آله خیر آل **نوع سوم**
 آستان جلال پسندید ره شال خاتون معظه و بانوی مکرمه غیاثه انهم اجسام الامم من المعالین
 الغایات العظام ملکه خواتین الزمان بلقیس العصر و الاوان حوان ملا و اکابر جهان و ملج العالم
 زمان بلا مشرب المایه و وجهانی معنی و موارد مطالب و مقاصد مورد و مهابله
 و آله **دعا ع** **جست خواجه و زرا** زیدت رفعتها و امت عظمتها
 و امت دولتها زیدت سعادتها زیدت اقدارها و عزت انصارها آمین رب العالمین

صورت
در القاب و دعا و انباء و زرا سه نوع اول ادا و تمایذات ربنا و توفیقات
 یزدانیه قرین و زکاء صاحب و صاحب زاده اعظم سلاطین الوزراء فی العالمین که فی الامم
 نظام و انقیاد ایران اکرم و اعدل اعظم جهان و اجد عالم الحق و الذین نمسب الاسلام و المسلمین
 با و دولت بر منجم رام میسر و قواعد سعادت بر حسب ارادت تمهد و مقرر داعی معتمد بلیغ انباء و اولاد

و اخبار محبت و اعتقاد و زمام مطالب شریفه که در وقت القاء سببی غایب
 است و در حضرت زرتشت علیه السلام و با در کل آن امنیت امید و آری باشد و دست
 بلا **نوع دوم** در رود و خود اقبال و توجه رکب جاه و جلال بجناب شریف
 صاحب و صاحب زادۀ اعظم خلف اعظم الورد املا و جامع الوری و پستور ایران غیاث الحق
 و الذی و الذین جلال کلام و المصلین متواتر و متقابل و هم عالیۀ کافل مصالح ابعاد
 و اقارب بابنی و آله الاطهار و اعیان شهباء بر آه آه نمیشد که از روح فواحش ان مشام
 جان منظر کرد و از فواحش آن محبت متواتر و تقابل و ملازمت و پیوسته است
 دولت را در اعتقاد محروم و معالی حضرت لایزال ذی الجلال سپایل و امارات مشاهیر و معانی
 جهان بکام بلا **نوع سوم** توادد و امداد و شوق و تواتر اعدا و کارانی بجانب
 شریف صاحب و صاحب زادۀ اعظم حاکم الورد العادلین کین الملوک معتبر المله فی خواجه تاج
 الحق و الذی و الذین جلال کلام و المصلین معتبر المله فی خواجه تاج
 و دولت متواتر و توفیق امداد و تصرف لیل و نهار از ساحت کافه حامی غلص معتبر و ظریف
 اخصلا ملازمت نموده در مدت ملاقات را از حضرت قاضی الحاجات سوال میکند و با در کل ترمین
 امید و آری باشد اللهم یجب **دعایه** که بآیه و زرا نویسنده از قرون غوره
 و است دولت زبیر رفته نفاذ اهره و شرح خلیل ابیوا صدوره ایچ اند سوله و بکرامت اطلاق بکرامت نهاده
فصل سوم

در القاب و ادعیه نقیب النقباء و دیگر سادات و صورت اول در القاب و ادعیه
 نقیب النقباء **نوع دوم** در القاب و ادعیه دیگر سادات

صورت اول
 در القاب و ادعیه نقیب النقباء **نوع اول** جناب نقابت پناه مولانا مرتضی اعظم
 مجتبی اعدل اکرم نقیب نقباء الافاق و خزان المعالی و المناقب بالکسحاقی متدای اهل ایمان
 قلب الحق و الله و الذین شرف الاسلام و المسلمین با فواحش الطاف یزدانی عطا و محو فناء و مکاره
 زمان از ساحت معلوم و فانی حق بعد و وفرة و عاکم ی غلص بر وظیفه اغنله و اعتضدوا اطین

در شش نوع صورت
 اول

بجامع وجود و مشایق الشفاء غره غریبه باشد و از حضرت ذی الجلال منحوس و ابتهاج سبب که متفق
 و حصول محبت با شمولی که کند بجناب بلا **نوع دوم** ذات اطهر و عنقر لری و انور
 مرتضی اعظم محبت اکرم افتخار آل سلطان السعاده العظام و النقباء تجو الرسول کسب البتول بزرگوار
 و جامع السعادات منیل المآثر و المناقب یزین الراتب المنصب نظام الحق و الله و الذین و اشراف
 الانبیاء و المرسلین در کشف غلظ و حمایت پناه کلمات و حراست آله امداد و جود و معالی بکمال انقطاع و انصرام
 و حصول آساق و امتداد و ارایام بابنی و آله الاطهار النظام و صبح الاخیر اکرام غلص نیازمند
 غریبه که از مطایب ان تبسم روح اخص توان کرد و و چینی که از و در آن آثار حسن اغنله و کمال
 و قافله و امداد معاینه توان دید و در پلای که کند غلوه اشواق و تبارج شتیاق حاکم در اقتضا و ادراج
 و اجلاء معارج است میرا همه بکرم عیم توفیق ملاقات آن طلعت کرم بحمل و منیر که فانه اند علی کتب
 قدیر و با جاده الزقاء بدر **نوع سوم** ریاض صاب که مع ابوار کرامت و سلاست
 سپایان نامده و دوجود مبارک مولانا اعظم مرتضی اعدل اکرم نقیب النقباء العالم بنوی البنا
 و اکرم طوی الشان و الشیم طاد و لا و الرسول مجاهد اسباط البتول افتخار آل طه و سید تدی الکونین
 با جماع العالمین برمان الحق و الله و الذین شرف الاسلام و المسلمین بلیل رسول رب العالمین مازده و نماظر بلا
 و اصداد و زکار بجلو اصحاب و همزانشان بکرامت اباء اطهار و سبب اخبار با قیامت ناظر غنچه
 و آله الطینین جناب شریف ازین عب غلص با فرا و خدات و اعدا و دعوات مخصوصت
 و نیاز و مزاج بطلعت مبارک برون از احاطت شروح و نصوص رب الارباب که منتهی الابدات
 و واجب الباب سبب بخیر که در ضمن ان دولت ملاقات میره کفه که است که ان شاء الله تعالی

صورت دوم

در القاب و ادعیه سادات **نوع اول** جناب نقابت پناه مولانا مرتضی اعظم
 مجتبی اکرم قدوة السادات جامع اسباب النیادات ملاذ العزة الطاهره النبویه کین العصبة الشریفه
 المصطنویه جمال السیادة العلویه و الاروقه المکره الکاشیه شمس الله و الذین برمان کلام الملمیز
 با فواحش فیض فضل یزدانی عطف بلا و مکان و زکار و مکاید ملک و ارا از جناب الامیر
 بابنی و غرة الطاهرین محبت معتد به وظیفه دعایه که از لطایب روح آن نیم نوباری مکره

سید

بیخ

بیخ

بیخ

بیخ

بیخ

بیخ

بیخ

بیخ

سید

سید

سید

سید

سید

سید

سید

سید

سید

امیر بزرگ عادل جو انجنت سپهر ایران لشکر کش جان از آفاق سعادت طالع بار و کوش
و گردن ایام احکام مطاع او را مطیع و مطاع بنده و غلصه طایف دعا و اخلاص و رتب شسته و پخته
دولت خواست قبول است و اما رات اجابت مشاء و معاینه عین دولت و امان با نوع
دوم مو اکب میمون امیر بزرگ عادل سپهر لیکش لشکر کش جان بر گزیده حضرت
رحمان همواره شامل و فو اقبال و شمع انواع الطاف ذی الجلال بل و لیا منصور و اعدا متو
بنده و خواه و طایف خدمت و دعا رتب شسته و مطاع حضور مبارک به باشد و از حضرت رتب
العالم سعادت دریافت ملاقات میطلب است **نوع سوم** توج و فو اقبال دولت
جناب عالی امیر بزرگ عادل سپهر اطراف ملک از منة العدل الانصاف منو اثر و متعاقب
و اد انجنت و مولات شامل حال کافه ابعاد و اقارب بابتش و آله و محبه خدمت کزبان قلم از توفیر
ان عاجز باشد و بیان از تحریر ان مقصود و جناب رفیع گردانیده به آید و از حضرت جان کز
اسباب انتقاء انجناب سوال میکند با اجابت منقل **نوع چهارم** که با مرآه مذکور نویسنده است
دولت حاکم دولت زحمت رفته زید اقبال اودام الله اقبال اودام الله دولت اسبغ الله

فصل
در التماس و ادعای امان و متربان پاوش و پناه **نوع اول** بسطت جاه و جلال امیر
منظم صاحب الشیخ و القلم مرتب المحضرت السلطنة منبول الدوله الاموات و القاتله عا و الدوله
والدین در ترقه و از دیاد و اماند ایام حشمت و رفعت مزون بوم الشور و التادیه و جوه
دعا کوی غلصه طایف و تاور و اتب حجت و دعا و جناب معالی که داند و دوام ایام سرور و بقا
لیان تحت جوه از حضرت ملک غفر به طلبه است **نوع دوم** آیات معالی مکارم
اعظم سبح انواع الفضل و اکرم مرتب الحضره امیر الدوله انیس الملوک جلین السلاطین و ابراهیم شمس الدوله
والدین عناد الخاقین عالمی از ارفع بل و انوار جاه و جلالش با بوم الشور و لامع و اوج بمن و پسند لطف
عجب غلصه عاتق که با مزاج جاننا امتزاج کند و با انکار نسایم نو باری از دواج نماید و جود جناب شریف
ی که داند و از درگاه صمدیت دولت ملاقات میطلب با اجابت مزون با بجه و جود **نوع سوم**
اقرار معالی امیر کبر عالم عادل مؤمن الدوله مرتب الحضره عده الافراد و افراده جلال الدوله والدین سرور

الاسلام و المبیلین با امتداد زمان معنان بل و خیات الطاف لایزال یافع تعارین زمان و طوارق
حدثان تحت انبی الخار من بن عدنان داعی و لخواه و غلصه شسته و یو طینه دولت قیام نمود و بسا
خست و جلالت از حضرت عزت سوال میکند امارت اجابت مشاء و معاینه عین دولت
تا قیام است **نوع چهارم** که با بنافان و متربان نویسنده از ادانه توفیر و اودام ترحیب
اودام الله توفیر و بسج علیه نعمه عظم الله قوره و اخر نعمه اودام الله دولت و رفع قدره و قدرت

فصل
در التماس و ادعای امان و متربان پاوش و پناه **نوع اول** جناب عالی انا یک اعظم ملک المرتب ارش
ملکت کیان نظام و شهر یار ملک ایران منظر الدوله و الدین نصره الاسلام و المبیلین همواره متعاقب
وزوار و ملاک ابرافاق و اقطار بار امور کادریه بر وفق رای منیر میا و اسباب شاد و کامر متعاقب
فاطر خیر موز و موزی تحت حجت دولت خواه تر حال را بدعای که معب آن ریاض جاننا باشد و محان
جیاض جاننا مخصوص و هیایه که داند و از حضرت عزت و دوام دولت و بسطت و مر ملک و طلبه
است **نوع دوم** تواتر اداد و اقبال جناب جلال انا یک اعظم ملک ملک المرتب
وارث ملک کسان هم یار ایران دکن الدوله والدین عا و الاسلام و المبیلین لایزال بار و متعاقب انواع
الطاف ذی الجلال بزم کسدره مثال علی تقاب الغدو و الاصال بابتش و الا خیر آن محبت شاق و غلصه طایف
اودامت عاتق که با بنیم نو باری بر ابروی کند استک استحقان با نافع مشک ناماری زو جناب سپاس
موجیه دارد و از حضرت منزل ابرکات بسباب جاه و جلال سوال میکند وین اجابت **نوع سوم**
همواره مسند بجه و بزرگواری و سیده جلالت شهر یاری بوج و مبارک انا یک اعظم ملک المرتب شهر یار
و نظام ایران وارث به شقاق ملک کیان المنصور هو اطف جناب جلال دجان شمس الخی و الدین کن
الاسلام شرف و مزین بل و دول و دیده سپهر و اربالغنا لقا میون و غره میون قزم و روشن
بن و کسدره حجت حامی غلصه طایف بر شوارع و لا و و داد و جود اجابت اعتقاد پست بر نموده و در نظام
اجابت دعوات از حضرت قاضی الحاجات دوام ایام شهر یاری سوال میکند با اجابت مزون و متصل
نوع چهارم که با تاجکان نویسنده اید الله جلال و بسج علینا خلاص اید الله قوام
دولت بر عایم الانصاف و از اح عن فتاء جناب جلال بنجات الاعتصاف خلاصه شرانین

و از حضرت باری بر بابت و ذاری فریاد است دوام ایام آن افضل نام و زجره مکتوبات
شور و احوام سوال میکند فرض اجابت نامعادم و مدنی مستجاب است را مقام و م باله این عالم

فصل پنجم

در القاب و ادعیه و انشاء بجناب دولت پناه و انشاء اعظم اهل ملوک الامم نظام و
یار ابرار و ارث ملک کمان الموبد بتایید ائمه از خرد و الدین جلال الاسلام و السلام و السلام
دولت و اذال بوم انحرده و عاکوی و دولخواه و اوان خدات و دعوات ابلان و لرب علی کز و لرب
حضرت عزت و جلت نسبت است ایام دولت سوال میکند با جابت مزون بلانده و انواع و کینت و عادت
بر انجوب جنت انابکان اجد نوشته شد ما بتایید تسلیم و عیت بر مایه نوال ابد و نشت جهان کام بل

فصل ششم

در القاب و ادعیه و آیه کیلانات بجناب امیر اعظم سپه دار زمان افتخار جلایان و مازندران قدوة
ملوک جلایان جلال الدین و الدین غلام الاسلام و المسلمین لا زال معظا دعوات موفور و عیادت ماحور
تبیغیه افتد و ام ایام کاروان و جمیع کسکات امور ملک بر وجهی متناهی غیر منیر است لا زال مینا
و سیر بل معصا و دولت بر وفق خاطر خیر حاصل موزر بالینه و آله درین صورت نیز تقداد انواع و کینت
دعا و عتد بر انجوب جنت انابکان نور در قلم آید بتایید تسلیم و عیت اید و کینت و اگر یکی را اذ
کیلانات در مرتبه ماز لیز و دیگران باشد در القاب اختصار باید کرد و بذکره و ملوک طبرستان
حاجت نباشد و اگر در مرتبه حساب حالت و نسب نبشتن باشد حسیب و نسب جهان با آب
و نسب جهان اخافت باید کرد و اجازه القاب باطن منوط بر ای منشی باشد و احوال و حسن

فصل هفتم

در القاب و ادعیه و کیل حضرت سلطنت نوع اول متر عالی و لانا اعظم افضل کار البرکات
و البوم و کیل حضرت آیت نظام امیر الدوله المینه العتیه افتخار و مقتدای ایران بنام و بنوای الملک
منظر الدوله و الدین قلی الاسلام و المسلمین هو ارحم عطر حال رجال و محیط انوار ذی الجلال و البکاء
کا و ابی بر وفق خاطر مبارک مینا و منظم و شتات آمل و آثار مقتضای غیر انور جمع و منظم حق حد و کوی
معتد بر استر له عادات و مستز له حالات و طایف اداست دعوات و اقامت نسبت و عیادت و عیادت

و از حضرت باری بر بابت و ذاری فریاد است دوام ایام آن افضل نام و زجره مکتوبات
شور و احوام سوال میکند فرض اجابت نامعادم و مدنی مستجاب است را مقام و م باله این عالم

فصل هفتم

در القاب و ادعیه و انشاء بجناب دولت پناه و انشاء اعظم اهل ملوک الامم نظام و
یار ابرار و ارث ملک کمان الموبد بتایید ائمه از خرد و الدین جلال الاسلام و السلام و السلام
دولت و اذال بوم انحرده و عاکوی و دولخواه و اوان خدات و دعوات ابلان و لرب علی کز و لرب
حضرت عزت و جلت نسبت است ایام دولت سوال میکند با جابت مزون بلانده و انواع و کینت و عادت
بر انجوب جنت انابکان اجد نوشته شد ما بتایید تسلیم و عیت بر مایه نوال ابد و نشت جهان کام بل

فصل ششم

در القاب و ادعیه و آیه کیلانات بجناب امیر اعظم سپه دار زمان افتخار جلایان و مازندران قدوة
ملوک جلایان جلال الدین و الدین غلام الاسلام و المسلمین لا زال معظا دعوات موفور و عیادت ماحور
تبیغیه افتد و ام ایام کاروان و جمیع کسکات امور ملک بر وجهی متناهی غیر منیر است لا زال مینا
و سیر بل معصا و دولت بر وفق خاطر خیر حاصل موزر بالینه و آله درین صورت نیز تقداد انواع و کینت
دعا و عتد بر انجوب جنت انابکان نور در قلم آید بتایید تسلیم و عیت اید و کینت و اگر یکی را اذ
کیلانات در مرتبه ماز لیز و دیگران باشد در القاب اختصار باید کرد و بذکره و ملوک طبرستان
حاجت نباشد و اگر در مرتبه حساب حالت و نسب نبشتن باشد حسیب و نسب جهان با آب
و نسب جهان اخافت باید کرد و اجازه القاب باطن منوط بر ای منشی باشد و احوال و حسن

فصل هفتم

در القاب و ادعیه و کیل حضرت سلطنت نوع اول متر عالی و لانا اعظم افضل کار البرکات
و البوم و کیل حضرت آیت نظام امیر الدوله المینه العتیه افتخار و مقتدای ایران بنام و بنوای الملک
منظر الدوله و الدین قلی الاسلام و المسلمین هو ارحم عطر حال رجال و محیط انوار ذی الجلال و البکاء
کا و ابی بر وفق خاطر مبارک مینا و منظم و شتات آمل و آثار مقتضای غیر انور جمع و منظم حق حد و کوی
معتد بر استر له عادات و مستز له حالات و طایف اداست دعوات و اقامت نسبت و عیادت و عیادت

فصل شانزدهم

در القاب و ادعیه مشرف **ملک سپه نوح اول** ترتیب قواعد دین و دین و دولت
و تدبیر مصالح ملک ملت تا قیام ساعت تصویب ارای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم ملک
الوزراء و اعظم الوری در امور الملک السلطانیة ناظم مهام الولايات الایمانیة نظام و انظار
ایران افضل و اعدل لکابر جهان الحق و الذین بحمد الاسلام و المہلک منقرون بالحد و حظ از دین
در جمیع احوال عاریس و حامی ذات عالیون بانی آل و اصحابه غلصت باز مند تبلیغ خدمات سوردان
حباض اخلاص و مرتع ان رباض اختصاص باشد جناب علی را موجدی کرد اند لوایح اشواق و بوش
اشتیاق بطاعت طالع کشای و غره غراب و وجہ ظاهر و باطن ایند و تقوای تحریک و نهجی کند که زبان
خام در مطایب نامان قزیر و تحریر این قاصد و مقصد است دولت الفتا عا قریب میر و منیا باو
نوع دوم ضبط مصالح جهانیان و تدبیر مناج عالمیان با صاحب رای صاحب اعظم متوی
کرباب لعد و الحکم مشید منیا الجهد و اکرم مہم قواعد الافعال بعض النعم ضابط امور و ادب الملک
مدبر مصالح الشؤون و الملک نظام و انظار ایران المویذ بتایید الله الرحمن علاء الحق و الذول و الذین بحکم
و عباد المہلک منقرون بل و مهام دین و دولت نظام ملک ملت برای حایب ملک شاقش و ربط
حجت و تقوای با بلاغ و عالی که شایم ان از جز ارادت و اخلاص جویب باید و در مختار اعتقاد و اختصاص
و لری که در جناب عالی مہم سپاسی را از امتیاز نماید فوائد اشواق و فوائض لشتیاق حکا که دل در دروا
منسل و مستل ظاہر و باطن را غرق و مہر دویہ دارند حضرت الوہیت جناب جلال ربوبیت
اجتماع و بین التنا را بر حمت نه در بیغ کانی با حسان نی امتنان بکافل بل بانی ملک الظاہرین و عترت
الزاهرین **نوع سوم** قواعد دولت اقبال و معاد جہ و جلال حسن اتمام و فوط اعتنا صاحب
اعظم دستور افضل اعلم طوطو اینسا لام طحا اکابر العالم معاد و صنادید آفاق مؤید لافاضل الاعظم
الاطلاق مشرف الملک رفیع القیوف و الملک نظام و انظار ایران الخصوص بمواظف الرحمن مشرف الحق
والذین نظام الاسلام و المہلکین مہم و معتد بل و ظل ظلیل بر منار قیام اکابر و اصاغر انام الی یوم القیام
مد و و بسوط بانی و آل الظاہرین غلصتین دولت خوان بر شوارح شریعت ارادت لپستر لغوده
طریقت غافل که استنار حقیقت موافقت معاد است سلوک عیاد و لایزال بشر فضایل و مناقب است

محمد و معایا جناب عالی اشتغال بی نماید و از حضرت ذی الجلال لطیف که مستعدی وصول
بدولت و حال باشد سوال بی کند و الیستجانه علی الله تعالی **دعا عتی که بنف**
ملک زبند همان ادعیه که جمیع مستوفی ملک ثبت افتاده بشرف ملک نیز تم ان نوشت

فصل هفدهم

در القاب و ادعیه ناظر **ملک سپه نوح اول** و تقابق انظار و ثواب انکار
اعظم و پستور اعدل اکرم مشید منیا المعال المکارم طوطو اینسا لا عالی و الاکابر مدبر امور الملک
الایمانیة ناظم مصالح و الدین الفتیة مولی ملوک الوزراء الافاق محمدن الحامد و المناقب
بالاستحقاق نظام و انظار ایران بر کزیده حضرت با عظمت یزدان خواجه علاء الحق و الذین
شمس الاسلام و ظہر المسلیز موجب نظام کلیات منظم انام و مصلحات معام لیا لی ایام بار امور
جمهور برای انور منوط و مہمات فلاحی بتدبیر خیر لزیجر بر بوط غلصتین دعا کو یان تمہید قواعد
و داد و تاکید منیا حجت و اعتقاد خود را مستحق و مباس بی کرد اند و در صدق موالات و محبت صافا
انجناب بر اعیان زمان مرا فرماید که پیرایون فوائد نوازع نزاع و اشواق و بوش اشواق
و شتیاق بی کرد و دج و قوف خیر منیر بران قضیه کانی و میان آن مطلب نیست برست التنا
و دج متنا میر و منیا بانی و المنیز بولاد و المتشبین باذیان عتی و اصطفاء **نوع دوم**
ایستقام قواعد دولت و پستور لری مہمات ملک برای مہمات و تدبیر ثواب صاحب اعظم مہمات
افضل و العلم و الحکم پاست اذیان افضل اکرم مولی جزایل الفضایل و منیل که افضل النعم ناظم مهام الجمهور
مدبر مصلحات الامور و رب دیوان الملک با صابر تدبیر و مزین اوضاع السلطانیة با قاست خیر خلاصه
نوع الایمان الخصوص مناج جناب جلال الرحمن میز الذول و الذین غیث الاسلام و المسلیز حال و مولی
و سباب عظمت و لشتات امور دولت بمن تدبیرش حصول وصول دعا کو ی مہمات و تدبیر
شمارت بی نماید و پستور امت ایام حایون و پستور است دولت و ذافزون از حضرت بیج من تنفع
و تدل سوال میکند و جناب عالی را بر جانب که امارات اجابت بر عنوان صحابین آن ظاهر و لایح لریستار
ایر بی کرد اند و الیاجای علی الله تعالی **نوع سوم** تقاضای لپسباب کاروانی و تراوفا و ادوات
جناب رفیع دست و بیج صاحب اعظم بیج اوج الجهد و اکرم ملک ملوک الوزراء مدبر امور الوری ناظم مصالح الملک

تقریر

نظام و افتخار این غیاب الاول و الذین علاء الاسلام و المپیلتی من القلاع و القضاة و القضاة
 الطایف لایزال بر کاه عالی نی انصرام و انتساب بانی و آله و عاکو ی غلص شایق و محب معتقدی فناء و قضا
 که از منابع اخلاص و واداد و آید و حقیقتی که بر مراتب محبت و اعتقاد و در چون موافقت شده و در حال
 میکند غلبه اشتیاق و دل شتاق و التیج خاطر ملتج بر وجهی که زبان از تقریر و بیان از تحریران کمتر
 و احب انجاء پس بر مقتضای ادراک ملاقات باشد که غیب باشد ظهور و ظهور و انوار و اولی الاجاب **دعا**
عنه که بنظر مالک نرسد عافیت که بعد از القاب مستوفی و مشرف ذکر رفت

فصل

در القاب و ادعیه حکم مالک پس نوع اول حکم دیوان سلطنت و وزارت و کمال
 احکام حکام مملکت و محافظ لر باب شوکت و جلالت و وجود مبارک صاحب اعظم سبع جلال اشیا
 و کمالین الشیم ^{الغافل} و الحاکم و الحاکم با صواب الاراء و الحاکم بیزالاد و الحاکم با واد الشریع النما
 و المجدد الزان نظام مالک ایران مظهر نور و عافیت حضرت یزدان صدر اعی و الذین عز الاسلام المپیلتی
 حکم الماکل با جمیع العالمین ابد الزمر و زین و مشرف با و مسامح ایام و لیالی بستیام او او و احکام
 اعدل ایام مرقط و شرف غیب معتقد و لخواه بر جاوه مخالفت و موالاته استمر نور و ده من جمیع الوجوه شایق
 حضور مبارک یی باشد و از حضرت ربوبیت عادت ملاقات آن خلاصه مکنونات یی طلبه عین اجابت

نوع دوم

توایم مدلت و دعایم خضت بین ایالت صاحب اعظم مستخدم اصحاب الحکم و الحکم
 پس سلام لر باب السین و العلم و القدر و نظام ایران اعظم و اکرم و اکل اعظم جان ناشر انواع العود و الحاکم
 با و موانیز احرار و الاعراف صاحب الزی از زین و الکفر الرضی و الخی و الذین صدر الاسلام علیهم
 و پس حکم با و قاعد ملک داری و قانون شریعی با صواب رای حاجت ممد و نظم بانی و آله و عتره غلص
 مشایق و محبت فناء و عافیت که زبان از تقریر آن در و مان نکیر و محبتی که مان در بیان آن زبان آوری
 کند بجانب حال پس دمای لر پان یی نماید و من کل الوجوه مخلص جویش یی باشد و سرعت ملاقات از رفیق
 فضل جدی سوال یی کند و منتظر اجابت یی باشد جان بکام **نوع سوم** قواعد با و حال
 صاحب اعظم ملک الزرا افتخار ایران احب و انسب اکابر جهان صاحب الزول و الذین غم الاسلام المپیلتی
 با و نکر موکد و محمد و لکر کان دین و دولت بر نفوس و غشیت انجاء پس حکم و شید بانی و آله و محب

عنه مستوفی

و عاکو ی غلص که بولار انجاء سر تقاضا بر فرق فرق ان یساید و عاکو یستند از مواده
 اخلاص اعتقاد و مستند از منافع اختصاص انجاء و انجاء مملات پان میکند و بر تقاضا و دل و تو
 ییل و ندارد و ام دولت و زین شمت و جلالت میطلب و سرعت اجابت را از حضرت بخت نماید می کند
 و موصل ذکر بر **دعا** که حکم مالک نرسد عافیت که بعد از القاب مستوفی و مشرف ذکر رفت

فصل

در القاب و ادعیه حافظ مال مالک پس نوع اول استان کرم مت شیمان صاحب
 اعظم ملک الزرا فی الآفاق و الزمان صاحب و المناقب و الاچتقاق نظام و افتخار ایران اعدل اکرم
 جهان ناصر اعی و الذین علاء الاسلام و المپیلتی بوسیله مصدر و فو اقبال و دولت و مورد و زین
 و سعادت با عو اطن و با بر و زکار شمر و ن و صدر و احکام و دیوانی بسلامت شریف و شرف و شرف
 و آله و دولت خواسته ریای که موارد و واداد و از زلال محبت مصانست خذ متی و زاهد و العدم
 جناب عال و دست یی که و از حضرت احدیت و بار کاه صمیمیت و و ام جاه و جلالت و بر قبول
 و اقبال سوال میکند و پس بر مقتضای دعوت نمون نمون باشد یی طلبه استجاب **نوع دوم** صدر

نوع دوم

رفع و پس بدین صاحب اعظم جلال و زرا آفاق و جمیع الخاد و المکارم علی الاطلاق نظام و افتخار ایران
 کریم الدوله و الذین فی الاسلام و المپیلتی موارده ملا و لر باب حاجات و عجا و اصحاب عالی مقام
 و در حاجات با و کاه و لی و مورود و خیم سعادت با و تا و تاید و تخلد موکد و مشد و و بانی و عتره
 خادم غلص و محبت طالع بر پست لر دعاء و دولت بونیط طبیعت و موالاته قیام نموده و عاکو یستند
 معاد م عرض اجابت باشد بجانب جناب و رفع موجود یی دارد و در جمیع محبت و جو مخلص ضروریه و غلص
 باشد و پس بر مقتضای حال لر حضرت ذی الجلال یی طلبه استجاب با جان بکام **نوع سوم** اعلاء
 اقدار و خفاست ممد لر صاحب اعظم قدوة اکابر العالم جلال الزرا اعلاء العالی و الخیران الزول
 و الذین صدر الاسلام و المپیلتی با و تنوع نمون و اقدار و یی با و ذات شریف و غلص غلص
 اکتفا و کالات و کاه و یی بحق المود من الکریم و المشار الیه بهدایة السبل و عاکو ی غلص
 بر سر و طریق پست و مساک و داور با قرام اخلاص پیلوکی یی دارد و در کل دل نمون و غلص
 انجاء کارد و لایزال لر حضرت ذی الجلال و و ام جاه و جلالت بخت است اقبال انجاء سالت
 عافیت

باجابت متصل در دعا یعنی که **جست حافظ تا لک نویسد** لازال مغفل لازال بجهل
 و کما دام مغفل ادام اندر تعلیم - اجل الله قدره و شرح بنیل لایینه صدره آمین و العالی
فصل در القای او عینش **فکسب نوع** **نوع اول** اتمام مصالح دین و دولت و مکیات
 ملک و ملت همواره و نظیر تعلو و استقامت صاحب اعظم مدبر امور العالم بن الدوله العاتیه نورین
 الایمانیه منشئ الممالک الخاقانیه مطهر الانظار الزبانیه کاتب الاسرار السلطانیه نظام و اقی و ایران
 اعظم جهان خواج صدر الحق و الذین کمال الاسلام و جمال السیله بل مکان زمان لر سده رفیع و رفیع
 و طوارق حد ثانی لر جناب شیخ منیر نوره و آل غفره و نور که لازال بر ولا و داد انجناب جلالت
 خدمتی کون با نواع فحالت و عاتیه موشج بفر و ب موافقت و معاضدت عیال و ارباب
 بی کند و سعادت انتقاد از حضرت و تعب الکشیاض منفرج و تولد دریه خو اید جناب **نوع دوم**
 جناب رفیع و مکاف شیخ صاحب اعظم و نه اکابر العالم میسر صاحب الاموال و جلال و دره الافاق لر
 المکارم بالاحتیاق لسنه کتاب الزمان کپسور الذیوان اقی و ایران منشئ الممالک غفر الامام بانه
 الاقلام من مدادک الممالک ضیاء الدوله و الذین تحس الاسلام و السیله هموان با نواع الطاف و نور
 غفور و مکارم بر فواضل خدمتش موقوف و مکاره مصر و فی الملک السطوف از وف غفرین
 و عاکم یان کشت میز واد در قضاء و آلاء انجناب ایران یی کند و در بید آء محبت و مودت بران بود
 از حضرت صاحب امر بکسده و الا و جناب مولای که داند و بر خراته ساعات عاتیه عاتیه لر حضرت
 اکاجات ادراک و لت عاتیه مطلبه عاتیه میسر بل **نوع سوم** مناقب و معال جناب علیه
 صاحب اعظم ملا و اکابر العالم جامع المکارم بالاحتیاق منشئ الممالک الافاق علی الاطلاق ظلم و اقی
 ایران خواج رین الله و الذین فی الاسلام و السیله با امتداد و ارمقان و محاصر و دستک
 اطوار لر توفیق مطیعان و مستکنان جناب عالی من کل الوجوه قاصر باین طه و عاکوی و دوله و عاتیه
 لشبانه و عاتیه که ریاض کل لر را حوا که داند و بخش که اراد انخار را معین کند بیده پایی مورد
 کما و این و صدر ادراک آمان و امانیت یی رساند و از جناب فی الجلال و حصول امانیت ملاقات
 میکند با سجدت و تون بال **دعا** **دک** **بنش تا لک نویسد** اجل الله احکامه و اجر علی برقه الشرع

و سده سامی

و العول اقلامه اجر یی الله بالبحر و الحق احکامه و بسج علی افضل و انعام - اخر الله نصره و وفاء
 بیز الانام اوجه عزت انصار و ولت و مدت عمارت - اسبح الله علینا غفره و ادر علی بایم و لایا و بل و طر
فصل در القای او عینش **فکسب نوع** **نوع اول** جناب عالی مولانا صاحب اعظم ملا و اکابر
 العالم و نه ار باب الفضل حکم شید - جباره العلوم با جماع الامم ملک الزررا طباء الوری و ایران
 یکانه اعظم جهان حق الحق و الذین قوام الاسلام و السیله همواره مسترق اشارت لمرکان دین ایم
 و تقویت متابعان شیخ پیغم بل غفره لر و منذ و حب معتد نیاز منذ با آء خدمات غفره و تحیت ملا
 مر سب من را خصوص مر سب ارایی که داند و لر حضرت بی نیاز غفره و غفر سلطانه و سلاطه
 بر این و ضاع ارادت پسند عاتیه ان ولی التوفیق و الاجابه بدر حقیقی **نوع دوم**
 میسر فضل افضل مولانا صاحب اعظم کافل مصالح العالم و نه طوائف الامم ملا و اکابر الافاق جامع
 المحاسن و المکارم علی الاطلاق معذای ایران شاه و بیستوی اهل ایمان بحر المله و الذین بران کلام
 و السیله یکانه افضل و امثال جهان و اصل بل و امداد الطاف و احطاف دینار و زکار مبارکش
 ابد متواصل باین و آء غفره غفره که در د زبان و این و جان دارد و سپه سپه ره عزت
 لر پال میکند و لر مو اکب ذکبان صبا و ثمال احوال صحت سلامت در دست کرامت شل جو بر توفیق
 ادراک امانیت ملاقات که اذ امانیت غفره تقیر و صحت تولی میسر و محفل بل حق **نوع سوم**
 مولانا صاحب اعظم و نه مثال مولانا صاحب اعظم و نه اهل کرم اعلم و ال و لایه الحمد و حکم و حسن
 قواعد الفضل اکرم و ز المعال المناصب بل شکات الماثر و المناقب المضمون بل ایل مناج از حضرت
 الله و الذین خیر الاسلام و السیله هموان متصد لر باب فضل و افعال و مور و طایبان کمال و اکمل با جوده
 فضلا راده فناء فکنت و حبیب مرجع میا و علما را در و هم پسین منیر و برقه مناور و دی صنی غفرین
 خدام بر سب طلت لر قام اقام عارض شرح اشواق و شارج مسکات و مقامات ایام و زانی که در د
 حضرت جمیع الدعوات و منزل البرکات ملاقات شریف را که افضل آمل و اجل شیخ لر باب کماست شیخ
 و ابتهاج و ال میکند و الاجابه علی من بیده تیسر الامم **دعا** **دک** **بنش تا لک نویسد** ملاقات جلال
 و تقوی و اقی فی مرقه احواله و احوال اسبح الله علینا غفره و ادام سرفه و فضل زاده قدره و انصره

در این باب ادعیه مجرب و نوع اول
صاحب معظم قرة اكار الجواب راجه اقاير النوايب مؤاير ان بقاء الدولة والدين ركن الاسلام
والميلز ورتب ميابل وشارب مال لرباب حاجات احسن النعمت خذ مشيخي ومناياي
والله وجه داعي نفس ومواخواه مختص عاتية شون بزنيات صدق وصفا ومبراز مكررات رخت
ور يا مجاب والا بلانيه كند ملاقات فيز را حضرت حميد عزيز مسات يه فايه متصل اجابت بل
نوع دوم تدبير مصالح طوايف نام و ترتيب مناج اهل عالم حاييت حاجت اعظم ملك الجباب
مقدم النوايب كافل مام الانام ظهير الاسلام سراج الدول والدين منوط ومنوص بل وانام ملكت
وطيات مصالح ملك ملت بر تدبير مستفيض موز وجامع آنا بر وفق خاطر خيبر شش مياديسر
مانبي وآل وجه دعاكوي شياق بوطينه اخلاص وراية اختصاص قيام نموده استعلا را بشرف
خبر شش به وجي خوانست ووصول را با در اكر النعمت مطش وكران در يافت آن اينست
عاقرب ميابل وشارب مال مننه وصال نوع سوم بشرد ولت اقبال وسفر جاده
وجلال بده پد ره مثال صاحب معظم كافل مهمات الجهر نام شش است الامر كينل مصالح الميلز مصالح
الملل والدين مرتب الملوك والاسلاطين ابد الامر متعاقب ومتواتر بل و بده كودون جزلر ديه
بده فرا وجه ملك سيما ناظر دعاكوي معتقد عاتية كشارب سان مورد ولا ووداد باشد ونقش ك
شرح آن شريعت اتحاد واعتقاد جناب جناب مبارك مي كچست بيان متعاقب اشواق ومكايه ايام
فراق بارپا شايام اعمار بسامع شريعتيه ريسانده وخطا در اكر دولت ملاقات يه باشد ولفظ هما
بوصول آن اينست اميد واري كفو وسوقه رطل ايشا كاشا
لاذال معظم دام كرنا لا ذال مجلا وكرنا اودام اخذ معاليه وقرن بافتا الحمد ايامه ولياليه

فصل بیست و نهم

در این باب اوجیه ملوک و کاتبان **نوع اول** بجناب ملک اعظم اعدای ملوک و دولت العظمی
ایمان و ایران اکرم اعظم جهان قدوس و سعادت و زمان مخصوص به لطیف جمال و رحمتش از دوزخ و ظلمین
بجای کمال و السبلین ضامن اند جل و اسب طبع نورانی و عاقل ششوع با انواع اخلاص و تحسین مزون

باصناف اختصاص تبلیغ نیرو و آرزو مندی بافتن، شریف لرغبر انعام و تزییر السنه نظام خارج است
 بسیار باوراکان دولت بر وجهی مطلوب و مرغوبست مینا و میسر باد باینکه الله تعالی را عز و جلال
 نفع دوم نخدمت ملک اعظم اهل ملوک ایلوم اکرم اکابر العالم نظام و افتخار ایران الملوک
 بجا بید الله الرحمن الرحیم و الذین فیما فی السلام زیر قدره و عزضه و عیانت موفور
 و قیامت نامحسوس ابلاغ و لرسانه افتد استیاق بشری ملاقات لر جبر عبادات خارج است دریافت آن
 امنیت جنانک متمنا و مرغوبست حصول موصول به نفع سوم بکسب کما اعظم
 شوال اکابر العالم قوه ملوک لاقطار زبده و لاله الاستار افتخار ایران نظام التو و التو و الذین ملک
 و المبلر لاذال مظاغب شائق و حواسنی امتا و تمجید فی انضای ربهانه غلبه اشواق بطلعت کریم
 و غره و سیم تقوا زاده و الامکانست وصول بدان مطلب که افتد مطابقت با قرین و نجر و ال و مجده
 فصل

در التابۃ ادعیه رسولان لطاف نفع

رای صاحب اعظم قوه اکابر العالم ذخر الدوله عند الملك كنه الامه صلاح الملك مؤمن الدوله
و معتمد الخضرین ذر الدوله و الذین بآء الاسلام و المسلمین و تفضی الملوك و السلاطین منوط و موکول
و جیع مطالبه آرب بر وفق تمنا و خاطر فطیر و متغیر ارادت غیر منیر حصول موصول علی النبی المصطفی
و الرسول المجتبی غرض شتاق و طایف خدمات و روابت غایت عرب شد بدل و جان شتاق ضمه حیده
تحشیه باشد و از حضرت ذی بالجلال و ام جمیع عیالیه باجابت مزون به **نوع دوم**
توابع مصافحه ملوک اطراف قوانین مخالفت سبلاطین جانب و کثاف بهمی پس ای جلال صاحب اعظم
سبحی له باب الحیث العلم عند الملوك ذخر الدوله كنه الامه قوه اکابر العرب الجویبان الحقی ترطن
الصدق مؤتب الملوك و السلاطین معتمد الخواقر شهاب الدوله و الذین فی الاسلام معتمد به و لکران دوله
اعظم و اکابر جان و مشارق و مغارب بلاد باصابت تدیر مبارکش مشید بانشی طله و عتره و عاکو
فلس معتمد من کرد و اج اخلاش بشام ارواح سپید و یحیی که قلوب عاقدان و الصغر لمر و لمر کج
مخد بخواب پس معدریه که کار استیاق بر ریافت حضور مبارک فوقی غایات الامکانست تو فوج
ما قریب رفیق بلایت و جوده **نوع سوم** تربت سبب با قله و تمده قاعه اخلاص میانی

میتا

فصل فی بیان

وام ملوک

بیت و ششم

از حسن ایالت و بمن قولیت امیر و صاحب معظم موسس بنی اکرم محمد قواعدا الانصاف مجتهد و ائمه
اعظم الاطراف و خواران نظام الدوله و الذین فی الاسلام و السیما همواره مورد بزرگوشتی
الیه مجلس همت و پاکنان کافله غیبت و بخت رامتقد و مقصود بحق الکماله و در الترتیب و
غیر شایسته و عاقله که مطربار و اح و جابیه سرور و اید قوام باشد مجلس علیه اربابیه کند و از
حضرت واجب الوجود و امیر و مصلح و ثریفیه دارد این سوال غایب این و عاقله قیام باو

وامت میناید و از حضرت حق جل ذکره و ممتنکره ذیبر رفتن کرامت مبطبه الله ایف لوف

ضرب در

نوع

دوم در تنبیت خودم بیخ نرسد باز آمدن

فصل	فصل
چهارم در طلب موافقت و دوستی	سوم در اعلام احوال اخص و افتاد
فصل	فصل
نهم در عذر مکارم خواست	پنجم در تحف و هدایا و ستاد
فصل	فصل
منهم در استغفار از خطایا	هفتم در غائب
فصل	فصل
دهم در حضور شخص از مملکتی	نهم در استغفار در نقل احوال و مهمانی و دیوانه
فصل	فصل
دوازدهم در عبادت و رضی	یازدهم در مشاورت و عزم
فصل	فصل
چهارم در تنفیذ احکام مکاره	سزدهم در تنفیذ محبت
فصل	فصل
ششم در استقامت و بازخواستن این	پانزدهم در تنفیذ خلاص از مکاره
فصل	فصل
اول	فصل

در تنفیذ تنویض عمل و نوازش سلطان در صورت مکتوب و جواب و هر یک سه پنجم
صورت
نوع اول بعد از تفرغ احوال و داد و تبیین اوضاع محبت
 و اعتماد اعلام رای عالی ازال نمایند که در این می آید که چون از مشران اخبار محبت و سلامت
 و مبلغان آباء رفت و گرامت بستاند آنکه که بزرگ حضرت سلطنت اعلام الله تعالی غایت دوست
 آید را بتنویض منصبی که از احوال در رفیع و علی شایسته مجلس منیع باشد اختصاص فرموده است
 و فوایدش که از جهان خبر بزرگ و جهان علی قابل و الا بقی باشد از انی مکتوبه علم الله تعالی که کمال
 این اخبار را در افراخ و سبب نیاز بر وجه متواتر و متواتر و شد که باله انعام و استقامت

عده شرح هر یک آنست که توان شده در منصب فوج که بران جناب اقتساب یابد و هر شغل
 خطه که بران علی جلیل انما پذیرد و غن بود بموقع و امری بجای خویش بکشتات
 غریب ترین مراتب و شرف مناصب که در بامتناب حاجت شب بقی را عدد و این نگرانیات
 و در و این نشریات بر تواتر ایام و اوقات و تقابلات و ساعات بالحد و آن فوج
 بعد از شرح شد اید اشواق و عرض مکارم ایام فراق جناب علایا و انانی رود که درین و استعجاب
 نمودند که بزرگ حضرت سلطنت پناه غلظت که جناب عالی و متوسلای را با بابت و لایحی که در خور
 محبت بادشاه جهان توانی و منوض بشایسته و غامض فرموده است و منصب جلیل و شغل ائیل و کمال
 کنایت و وفور درایت این جناب مخصوص که در اندیشه و رای و همیز و فکر و در بیز و تمهید قواعد و توطید
 متجان علی اهتمام نموده و روز بروز بنوازش خروان از عواطفش با بکر و مشرف گشته
 علم الله تعالی که حد و این حال موجب در و غلظت و سرشتند و سبب لایحی و عیب و اوج گشت
 فلم تک تصح الا که ولم یک یصل الا لها محنت که بعد ایوم امور آتی بقدر رار و نای مان و بیاگان
 ان رقت را بشاشی بی اندازد روی نماید و جناب رفیع را در کفیل این شغاف و نقل این اعمال که ی
 جیل و اوجی جزیل ذخیره ماندان است، الله تعالی صد و او امر شریف را لایزال چشم انتظار بر راست
 تا بهر زمان که فرمایند کم فرمان بری و دولت سزدهم با جهان بکام **نوع سوم**
 بعد از عرض حکایت نیاز مندی و شرح شوق و آرزو و مندی حضور رای انور از ان نیز که و اندیشه
 می آید که چون عواطف و مرام بندگی حضرت پادشاه اسلام فرمان فرمای منست اقلیم خلد الله سلطانی
 که در باره این جناب صادر شده و تنویض مناصب و اعمال و تقلید مراتب و لشغال که از انی فرموده
 غلظتین دعا که یان و قوف یافتند و روان اندام لایحی و سبب لایحی و سبب لایحی و سبب لایحی
 و سرشت متعاضد گشت و سر میامات و منافات بفرق فرموده ان رسید و غلظت و سر متعاضد
 مضاعف شد و شکل نماند که بعد ایوم ان مهمات داشت که ذکر ان با او و از زمان و ابر بشاید شود و از
 مسامی جیل خداوندی لایزال شکوره خیری بچشم در احوال جهان منسوب بر کرد و غلظت لایحی و سبب
 و مملکت بیا از منست این جناب منبسط به باید بر آن جناب را بکفیل امور و مهمات آن ولایت بر عتقا، عالم
 و آباء عرب و عجم پوشیده نماند که مجاز از جهان خدمات را که از جناب دولت و منبسط باندگی حضرت سلطنت
 باشد

خلعت سلطنت بر روی ابرام و او را در کور و رثور و اعصار در وجود آمده نماز و مکافه
جو جز نام و قد قال الله تعالى مثل هذا قبيل العالمون و در حق زکریا آمده است گفت و علی
مثل هذا علم المؤمن دولت بود و اسباب اقبال شید و مهند بار حق خبر ابرام در وجود

صورت دوم
نوع اول بعد از احاطت مصالح اقلام کو هر بار در رنار و بنا

که بر عاقبت حضرت سلطنت شد غلوه الزمان و از اح من فاشا طوارق الهذیان که در باره این
و دلتوا به صدور یافته نمود و بزرع و سپایده به آید که در اح و عواطف بادشاهان نسبت به بزرگان
و دلتوا ان عاده به نیست بل قاعده متمد و قصبه موکدست و رحمت که از بندگی حضرت خلعت
سلطنت نیست این دلتوا به صادر شده از فواضل عید آنحضرت در مقام بهشت است اگر در حق
و اوستاد این کینه جهان تو فیض حکم و رعایت عاقلیت را فتور و قصوری در جرمه قاعده عالم
بنده بر روی ایشان عاقلیت درین خلعت و دلتوا به مخصوص به آفتاب طبع مفضل او را و منقش از آنجا
و سبب تیز خاسته عالم امید مفضل فضل دنیا و میامن دولت است بدین حضرت سلطنت خلعت مملکت
و همت مبارک آنجا به اقلیت که این دلتوا به و جی از عهده این امری خیر که متعلق آنجا و منکمل آن
شده قصبه نماید که مسامحیل او عذافه و التکسیر طوره و شکوه و مرض و بهر و افتد ان شایسته ابرام
بزیه ابرام و تاکید اقدام و احام مطالع شریعین و تواتر شد اهر و و جتا بکام و دولت است در عالم

نوع دوم بعد از ایراد و عا و اوزاد از او شامش رای عالی کرد و اینده می آید که چون در آن
دانی و ممدات استعاره حق طریق یکی از بندگان که در قلوب ملک اسلام و بسلامت نام

فراین الله انما کنه ما نظر و محبت بر او اندازد و او را از خفیض قبول با وج شمرت و قبول رستا
بنابرین مقدم بند که حضرت سلطان اسلام خداوند ملک حکم از باب التول لمون بالهام فایض حق و فیض
ملم مطلق جل و علا و تبارک و تعالی غایت و تربیت ساطع حال این کینه کرد و اینده و او را بتکلیف شغال
و اعتناق اعمال که زیادت بر همت و قدرت است اختصاص فرمود اگر چه این کینه است و خود را در آن
پایه نماز که جهان خدمات را کسب و بجان بودیات و است کرد و فائز امام معذ و در لطف حق در بیج کسب
تقدیر خلعت و دلتوا به و جانب او را بران عاقلیت و رحمت شایسته عاقل کرد و اینده از شمول مبارک نوازی

بستید شمر و همت مبارک بود فرمودن تا از عهده نگل نیز ابریم و خطب جلیل عظیم بر وجه حق
نماید که عند الخالق و الخلاق فجات نبرد از متهات غلص بر روی خواهد بود و دولت است و جهان حکم

نوع سوم بعد از اتادت بنا و داد و اشاعت انواع اعتقاد و اعتقاد قهر بر روی منبره
کرد و اینده به آید که کمال الطایفه که از ان بیج مکارم و معالی مصدر را عاظم و اعالی در باره این دلتوا به

صادر شده و او را بر رحمتی که از بندگی حضرت سلطنت خداوند قاهر نیست با بطور بیسته تقدیر فرموده
و تنیت کند از و فرشتای آنجا به غیب و بدیع ندانست و از کمال افاضل و تر رفیع مستور و شک
نیست که بادشاهان اسلام خلفا و کما شکان حق اند در زمره و لهذا بطل اند و سوم اند بر هر کس نظر و محبت
انرا از بد بزرگ است و این دلتوا به را به استحقاق آنک با وجود و اکابر که حضرت محبت از مقصدی عاظم
امور و مکنل مصالح با جمیع که چون این تربیت از شمول فیض فضل احدی بوده امید به عالم که اقوال و افعال
او بر وجهی بسیار و جاری که که مصلحت و جفا و دران باشد اقل شایسته اند و نیز به جناب عالی از اهل عالم
لایزال است همین که در تقدیرات چشم او شایسته به باشد و حواره بنده بر و و کثره نوز بار ماکمل الاطهار

نوع اول
نوع اول بعد از شرح مقاصد اشواق و معاناة متاع

ایام ذاق بزرع و سپایده به آید که این درین مدت از شدت منار قصبه و سورت الممت هم بزرگ
بر ایام مباحثت بر خاطر این دلتوا به که در زبان را قوت گفتند و ذول را طاق شنیدن

جهان را بر او و این چنین و حال که ناکاه دست داده و تشنگی که در دهر و جهان و شستی را بر افس
چنین ملاک که که نمک غیب باشد ظهور بپید تا در کج که بگو و کم خوشفالا و طمان و بد که کم
تقدیر الاکوان **نوع سوم** پس از آنکه از دکان در جهان دولت به کام باز رسیدی بعد و سپید و کاه
که و اندانک که از آنکه از دین دست جدا نماد و خیرین بود و عالم به تبارک و تعالی شکرت بکدام
زبان توان گفت و در این مومنت بکدام تویر بیان توان که غم ناستاس آلی از جبر اصا
مقاوم است و منینه نیست حضرت هدایت از میان زمین و نوزیر خارج حق خلعت شریف و سالی

و هو اکرام الاجل

با این و آنچه در خاطر بزرگو له است بر یافته و بطول زمان بستر بر بر گرفته این خلص نیز
 بر همان و بقره بستر و بر همان قاعده پیوست و خصوص کلام قدیم عظم الله جلالة و اعادته صل
 کریم صلی الله علیه وسلم از قبل این ضمیمه نیز از او که شواهد واضح بر ابعین دلائل بل که طرح اهل
 اسلام بانجام آن نوع از او امر مامور و با مسائل آن گونه از احکام مخاطب حکوم از چون درین باب
 ثواب تقدم الجنب است و فضیلت مبادرت و مسابقت ایشان را حاصل شده از جانب این خلص
 دیگر چگونه تصور قتل توان کرد و قد قیل فل یقبل بکما یکت صباة لیسدی
 شینیت النفس قبل التذم و ککن بکت فلی یج الی بکما یج فقلت الفضل للتذم
 من ان کنتم که تو کتدی و سدی بنجام ز حکم جرم تو ای دوست و یکر و انم
 او امر و اشارت را بر جرای علیاصدر باید مطاوعت متابعت از لوازم است و استقام
 و جهان بحکم بلا **نوع دوم** بعد از احسان نظر در معلومات مکاتبه و حیثیاتیان تامل در
 مرقومات مخاطب و سبب الامثال بر رای آفتاب پر تو مکشوف گردانیده آید که چون مطاوی
 کلیات شریف و عاری خطاب می بیند رقیه اخلاص و اتحاد منطوی و بر دایره محبت و اغفل غفل
 بود این خلص نیز اجابت از ابدنم قول و ارادت مکتی نموده و سبب رضا استماع کرد و ضمیمه
 جناب کریم و علل دین را اصل بر ثوق به و رکن قبول طلب دانست و خود را بر ترک مبادرت و وقت
 مسابقت علوم و معانی که باید شک نیست که فزایش درین باب با جود و نهایت بر قاعده صلاح
 و صواب ستر و این جانب بر اسطه موافقت متابعت خدمت نبیل اعالی درجات بستر و صد در انواع
 خیرات و برکات را از حضرت بشا العالمیز جل جلاله مستفاد است شریف داد و لست انتقاد و رفعت
 اهتمام و تمیایل و مشارب الهیام و مناجی افضل الانبیاء و مرشد الاولیاء **نوع سوم**
 بعد از ابعاد کلمات در تشریح استقادات الفاظ مع آفرین بتمام اعلام انبیا و ائمه
 بر آرای خویش که در و افکار و حیثیاتی و توضیح بر روی که چون در باب اخلاص و اخلاق که جز
 یا است این خلص بر او انست باقی هر قوم افکاس کو هر باد و اقلام در زشار کپانیده بر قوف
 برست خاطر خیر و ضمیر منیر معلوم شد ازین جانب نیز اجابت از املی واجب فایده بجمع و جو در تفریق
 اقبال نمود و دلائل قرآن حکیم و نواد احادیث رسول کریم را شک طریقه دانست با و امر لزوم

جزایب

گشته احکام را حکوم شده داغ موافقت و مخالفت بر جبهه کشید و نحو موالاة و مصافاة
 در افواه انداخت و اجد و است که از میان این حال است احوال روی نماید و از برکات
 آن خیرات امداد چسبناست تضاعف بر روی حق جل جلاله جناب عالی را از طوارق هوشیار و کلان
 زمانه صون و دو کس خار له بابنی و عترت و صبر و واداعلم بالصواب
فصل

در طلب موافقت و دوستی دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول **نوع اول** اعلام رای خویش و نشان گردانیده
 آید که سلوک مسالک معادست و موافقت در عالم اتحادی در غوب و غیبه مطلوب است
 و هر یک ساز احوال حقین که در طلب آسودگی و بیدار اند مناسب با جود و عند انکس و ویکور
 گردننا برین مقدم چون خلص و نخواه ان جناب را کان فضایل و مکان فاضل و مورد ابرار
 ابرار و صدر احوال و معزز و وار و مرجع اکابر و اصاغری قیاح و امصار دانست طلب موافقت
 و محبت اری بوقع و حال پیش می داند و بر ان محبت کل عرض این خرافت از ام آرای عالی
 گشته صورت موافقت و محبت را که در باطن این دو نخواه کاست نکل انبار سپانید امید و است
 که از این جانب بر بدولت قبول اختصاص با و بهمانی که مستند اتمام آن جز خلصان دولت خواه
 نباشد مامور و شایه کف تا در بر آن بدل جود و صرف و مع از جلا و از مخرود دولت غریبا
نوع دوم انباء ضمیر اوز و رای از هر که دمی آید که این درین مدت از محارم
 اخلاق این جانب چنانست فاضل و نشر فضایل و صبر معلی و تقدم بر اعظم و اعالی سبب این
 و نخواه رسید ظاهر و باطن او را در بجهان آورد و است که با این جانب طریق تود و مسلول
 و قاعده محبت و موافقت نمند و مستحکم که مانند با فساد این مکاتبه صورت حال بسامع شریف سپانید
 تا اگر این ملتس موافق رای عالیست بعد الیوم ما این خلص طریق موافقت موالاة مسلول فرماید
 و اساس معادقت و مصافاة نمند کف و برص مطالب ذکر مقاصد و مارب بستر استماع اجیب خاند
 تا در اتمام و اراج مختلفا ارادت و اخلاص باشد تقدم افتد ان شاء الله تعالی سلامت بر دوام ملوک

امداد ایام غلبه بر تو ارایام و لیاقت بل محمله اگر ام و الله اعلم بالقوا ب

فصل هفتم

در عتبات دو صورت مکتوب و جواب

صورت اول **نوع اول** مکتوب

برای بنیز و فکر و درین صورتی که در کمال بر علوم شریعتی غنا که فلان ولایت مستحق
و مقام اینان این دو تفرقه است محل مالک موروثی و مکتب و مزور و محروم است و شوی و آرد
سپال بار شکلی و متفرق آن باد و بقاء و طینه قلعه و اتمام این منصب گشته و دیگری را کیش
من کان بجا مشارکت داخل است و مجاز است بود تو این ضیف بود از سلم و اجاز
و بواسطه آنکه منوره عرنا اندک فرایدی که حق انکس و الترف از اینجا حاصل شد با محکمت
املاک بو طایفه مشاهیر است و مشائخ و جاکیات و عر سومات نزد یکان و متعلقان معروف
و مستوفی به که در این در بی وقت جهان پستام افتاد که نواب خداوندی بتک و تصرف آن و کثرت
رغبت نمودند و مانع که از قدیم باز ما غایت هرگز موزر بنوده اضافت احوال و متوجبات انجام داده
و دست حال این غلبه از ان احوال اشغال کوتاه کرده اند و بر غرض بکلی این دو تفرقه و متعلقان
اقدام نموده و در پستی و محبت قدیم و حقوق مالک و معادقت و در نظریات و در این مینه از کمال
خداوت و شمول الطاف جناب علیه استبداد شکر نمود اگر عیاذا بالله چنین حرکتی ازین دو تفرقه صادر
شدی هر آینه منسوخ و مانع و مطعون زبانه کشی و کبر و منور و وضع و شریف بران وضع انکار نمودند
چون صورت حال برین منوال آید شد بسیار شریف و سپانیدن تبار و جی که متفقای محبت و احسان
و ارادت و اختصاص باشد تا در آن حال زمانه محسن محال و طیب محال و بزرگ بزرگ
خانی و خلیفه خود و مرضی باشند شاه اندک ما و جی که ستم از محبت قدیم است هیچ
مگر حاجت نمی دانند و دست ابر چون بل **نوع دوم** مکتوب بر از تذکار احوال و احوال و احوال
اوقات محبت است و در این فکر متبصر و موزر که در کمال بر احسان و احوال و احوال
خداوندی بوسیده غنا که محبت ابتداء و نیایا یکدیگر بر فاعل و تکرار و جزوی امور است که

معا و نت نباشد یا اگر اتفاق افتد با حدی اجتناب و خیال ان محبت بر نو دی انقطاع و انصراف
یابد و رخنه ان مودت منتهی تمام ماند و چون امر فلان ولایت محوره محسن اتمام نواب
خداوندی منقض بوده و دیگرین در حل عقد و تمیز و بطلان حال و اظلمت و منع و اثبات قضایا
برای ایشان منوط و بتدبیر ایشان مربوط است که متعلقان این غلبه است تمام قضیه معالجه
این دو تفرقه بدان متعلق است آنجا آمده اند و معا و ضایعات این دو تفرقه بشرف مطالبه سپانیده
و التماس مساعدی در اتمام ان قضیه کرده است انک جهات مستحقات در ان ولایت در جواب
انجاب منحصر بوده و بجای دیگر نیست ممکن و اینان هیچ کمشت تمام تمام این غلبه شده اند و احوال
نوکرا ان را مسجوع نداشته و بدین واسطه کلیات قضایا این غلبه منحل مانده و نوکران محل محال
انجا توقف نموده و غرض بسیار با طراف مانده شده و لاقی گشته توقع بکمال غایت و غرض را که در
بیش ازین بود و معانا بر خاطر مبارک باشد که در هر مصلحت که با این دو تفرقه و نموده بر جمع معات
مقدم داشته است و اتمام از ابر دست است فرض میزنه چنانچه داشت از الطاف انجاب نیز
میز بود و اگر از راه انجا و خدش را که بر خاطر راه یافته بر سبیل در بیان آورده خاطر را از
استماع مکرر نماید داشت و بیاز کرد اندین نوکران بآن وجه کان انارت فرمودن طاقت

در این منزه
مقاب

بیت با این مردم منم که دارم سپرد صلح هر چند که جای صلح نگذاشته
و بادت ابر انهم دولت موند بل **نوع سوم** اعلام رای شریف گردانیده می آید
مولانا معظم قدوة افاضل الامم بنای غایات الکمال خواص کار الفضل و الافعال کمال المنة
والدین ادام الله محابه از قول افاضل جهان بشمول و بر و غرض و بر افادت و حسن احوال
حق و محاسن از مدتی مدید با جناب انجانب هم با این دو تفرقه طریق یکانک ملوک گشته
و جی و قیقت از دقایق اخلاص و نیکو گشته درین وقت از خفاں مکاتبه که بدین غلبه از لایفه
فرموده بود که در بلوکات انجانب یک ریزه موروثی و مکتب کمال و اصحاب دیوان از قدیم
باز از ابر و جی میزد گردانیده مکتوب داده اند و با مضاه نواب نامد لر موش و مو که شد که درین
سپال با وجی و تمکات قدیم و جدید متوجه ملکات و اضافت مضامین بسته اند و در مطالبه نشود
و جنبه زجر و قیقت انما و معتمدان خطاب کرده و از منج او با احوال نموده و چون قدش مست

تقدیر بمساع شریفه رسیده اقرار او قبول و سموع و بشاره و خایه با خبره امر اجست نموده بعلم اخذ
نعال که حد و این حالات بدون و جان این دو و تقوا و بغایت مؤثر اند مسلم که اطاک او را با عا
مخصوص نکر و ایند زیادت از مال مؤثر چرا اطلند و چون او بنظم آید عن جان برزکی چرا اطل قبول نماید
و با حاجت نبوده که مجموع این قضایا موجب بخش خاطر و مکه باطن و ظاهر است و حد و این مکاتبه بود
و در این مکاتبه بود و نوعی فرمودن که بعد ابوم خدمتش راضی شاکر باشد بکمال سکام اخلاق جناب
شریف آنرا ضایعتر ما و جو و اطاعت علوم کریم بدین معنی زیادت تاکید حاجت نیست دولت یاری بل

صورت _____ دوم

جواب - نوع اول بعد از اطلاع بر صدوقه حال ووقوف برحیثه
مغال اعلام رای مینر گردانیده می آید که صورتی چند که در باب حکومت و متصرفان ولایت
در سک عبارت کشیده و این شخص را بنظر آن موسوم فرموده حق با جانب انجابت ناما مخلص را بنظر
واضح است و ابتدا آن پال که تنویض اعمال اشغالست چون انجابت از بندگی حضرت ^{علیه السلام} سلطنت غایت بی
زیر و یوان بزرگ بنکلیف تمام این ولایت را بنظر تصرف این دولتخواه مخصوص گردانید و بعد از آنکه از بزر
بعضی اصحاب بخان معلوم شد که رای شریف را از تصرف از ولایت استثنای حاصلست و برین وجه
از دیوان مزبور کرده از بنده حجت گرفتند چون فدوة النواب خواجہ جمال الدین که همساده و صورت
حال نمرق تنفس آن محالست و اجب غایت حجت که داده بود باز گرفت و نوکران را که انجا در ستاده
باز گردانند و خواجہ جمال الدین بوجاهت انجابت بنام خود باز داد و حکم دیوان که بنام خدا صادر شده
بود بزرگ این حال ناطقت ایة این دولتخواه مجموع این متمکانات خود و متصرفات کتبی با انجابت

مضایقت علی خیرت فکیف در مواضع که از قریب مادی بنواب غرضش تعلقی داشته **مصرع**
 بمان مضایش باد و کشتان و کار نیست ز بادت ابراهیم نماید امر د و چنان بر قانون کار است
 می اثر ف لانی و افضل لأمین **نوع دوم** بر نواب آرا و صواب افکار و خلاقیتی پیش
 احاطت با امر نه مکشوف گردانیده آید از معاتبه که در جلال مکاتبه جهت نوکران که آمده بودند
 و بسیار پس وقت حال شد و بود بطلان بر و جو فای ایشان طالی که شرح این بلا است و مسامت الخاب
 غلط راه یافته و مانع اتمام مهم نوکران شدن و الا که د از دل رخصت یافتی که در تکمیل قضایا و توبیر

مهمات انجا ب جگ سر موی احوال رفتی بوقت وصول مکاتبه کردی که اگر از اطلیده و کیفیت احوال
 معلوم کرده معتقدان بحد با حق مصالح ایشان میزد که داند امید و ارست که فیما بعد مقتضی الوط و المرام متوجه
 جناب عال کردند چون قبل الشغال و کثرت الشغال این غلص بر روی دین غفلت در جنبه قضایا
 قبل عنو بسط و استراخاض مسدول کرد اندین منم کمال العاف و اعطاف خواهد داشت لاسباب شادمانی
 می شایه تعویق و تولی میسر بالحق رسید البشر و الشیخ المشیخ به المشر فوج سوم بر منبر است
 افکار و جلیات اظهار صورت و موضوع کرد که کله جند در باب علوس و ترغ مکان مولانا اعظم
 علامه العالم افضل المتأخرین کمال الله و الذین است قضایا که مرقوم رقم انامل شریفه شده بلبب تعظیم
 و تحجیل متبل کرد اندیده اما آج در باب زیدی که کمتر جماع الملک خدمتش کرده اند زوده در این غنی
 قصه این غلص در غلظت داشتند و جی که بز و ابد گرفته اند بواسطه لاسباب و غفلان و متغلبان بوده
 مع هذا چون لفظ اخبار بر لکم مبارک ز فقه منصرف و کله از کاششکان صادر شده بلوغ متوجات
 املاک خدمتش را از مورد و یث و کتبش تخلف کرده املاک دامعاف و مسلم کرد اندیده شد و کتب
 داده آمد بعد ایوم بعثت مال متوجات و حق التزیر و رسوم تحکیم خارجی اوقات و منونات
 و سایر مطالبات و تمامت تکالیف و غاطبات با اکره و وزارت عان خدمتش حطای کند و اگر کرده
 باشند بعد از انک طعون ابدی و مط و سرمدی کردند عوض بتمام استر و ادو و و احکام
 نیز برین جمله مضاد اجرا مید و ربافت جانب مولانا اعظم همواره موز بود و کتب
 اهتمام انجا نیز در برونه تحقیق رسید زیاد است ابراهیم نماید جهان بکام و دولت بسته ام

فصل

در استغناء از خطایاد و صورت مکتوب و جواب

صور اول

کتاب **سپه نوح** **نوع اول** بر روی جنبه که از اشعاع انوار لامون مستخرج
وضعی افتد که چون بکلم مطاع و امر واجب الاتباع بنده بتقد فان عمل موسوم شود و متوجبات
بر مبلغ که در موارد مبارک مسطر است متورکشت چون با سر عمل افت و بند بر مهمات مشغول شود و محال
بواضع و پستاد و اندک زمان مبلغ میت نزد دینار با وجود غریبی ولایت بکمال پرستی توقف

در محبتی که تو نوکر معتمد بندگی و پستال بعد از سه روز زمان نوکران را جفت نمود و تو نوکر
 که در کجای از حسان در شب بر ایشان زده اند و آن وجه را با خروزه ریزه که با ایشان بود
 و اسبان و رختا قامت برده و به خواسته که تقدای ملک و اطلاق ایشان نیز کند بنده دولت
 خواه را حیرت بر وجهی پس بافت که غنائی نالک از قبضه قدرت بیرون افتاد و مرض این
 مزاج مطالعها بود نشد تا آنکه برای شکل کشای را روی نماید قدم مایه و تبصری که در بخت
 زبستان و وجهی هرمان کرده معرفت که غنویه فرماید مزاج ایشان زبادت بر نشت
 و اگر حکم بران جلست که عوض از مبلغ از ولایت فرایب باید از حاشه خود بجا بداد و از این
 رای مایون و اند جهان بکام بل **نوع دوم** بر علوم شریف که مبط انوار آلهی محط
 امر لر نامتاسیت عرض و منی که در بنده آید که چون سید الحجاب بمنزله ابن حاست معالین
 آمد و اما بتی را که کما فطنت آن اشارت رفته چند سپرد و بنده بر وجهی دانست و فراموش
 موصی و شتی و مقامی صبر بند و قطعا نظر از نقد و محظ آن برین فاشست تا در ششی شیخ دزد و در بار
 خانه را سوراخ کرد و ندان امانت با هر دازان بنده را بجا بود و جزد سراسر با مد لیر نیز با لره
 بر دزد بگذاشت و شکیاست ^{بنشان} **نوع سوم** که استیجار از ایشان به بایست که دگفته شد که گشتن آن بخت
 از سر و دانه شهر بیرون رفتند و دگس از یک دروازه حانائیمات ملاقات ایشان موقع
 میزد و منی بلامر چند بختی مشغول سپاهیا را در عقب دستلو و قطعات از آن جاع نشان
 نیافت چون حال برین موجب بود با اتفاق قصه و امانال شهر صورت قصه را در غمری پوشیده بگشت
 حامل این ضاعت بندگی و پستال و تا اگر عوض امانت که در آن خیانت رفته بنده را می باید داد
 تا بندیر و ترتیب مشغول شود و اگر بعضی خصوصیه که در حکم مطاع رحمت شامل انجانب است جهان
 بکام بل **نوع سوم** بر رای انور و خیر اشرف از هر مرضیه افتد که چون مثال مایون
 پس بندگی که بنده از جلا و جرمی که در مقاطع و امکن است فلان دیه و باغ راجت انجانب در بیج آورد
 و بها از آن وجه او کند حال آنکه محالان بنده جیح اند که آوا مال دیوان با سلیم جان پیش ایشان
 یکسانست بکرات این می عرض افلا و هر جزد از باغ استمال به که دنا او این وصول لال از انجانت
 صبر کند با جابت بنیوست و شغاف نیز را یکجفت و میند نماید و آکن می طمع را با دگر بری و خوشتر

و عا کو یان از غایت حیرت و خجالت در مقام اضطراب و اضطراب فکد عرض حال بر انجانب
 غلغله است مانند را در محلی که تصویر فرماید مواضت و غنویست لری فرماید چه غیر
 افتیاد امری که تصور نخواهد بود امتداد ایام دولت مایام بوم القیام با باینکه اگر ام

صورت

جواب نوع اول احوال که مضمون کتاب شریف بران شکل بود و در
 پوست و بر کینت آن اطلاع افکار چون آن مال را حوامیان برده اند و نوکران خدمت را
 نیز بدان و اسطه خسارتی واقع شده است و ادعوی بخانه خدمت به تعلق دارد و چون یک
 ثوبت از منقار رعایا گرفته دیگر باره ایشان را بطلابت آن وجه مواضت کردن از منج عدل
 غایت مستعد باشد حالیا تدبیر لغز ترک و غنویست با هر حال از تخلص احوال و ایمان غافل
 باید بود نوکران که اسبان و رختا ایشان نیز لغزت رفته و بقیه منظم باشند شاید که سنا
 بدست تواند آورد و بعد از آن شکل باشد خدمت جناب سپاس باید که خاطر آسود و مد او و بر چنین
 خسارات شوش خود راه نهد که ارباب دولت اصحاب ملکات از این حالات بسیار واقع شود
 و بزرگان از اصد قمال و جاه داند هیچ حال رعایا را بطلابت عوض زانست نر اینهم و ملکات
 و مخاطب نکرد اند که بنامی تمام باشد سعادت **نوع دوم** بر مضمون مکاتبه که ای
 و قوف افتاد و غلی که بنمود و انجاس راه یافته معلوم شد ادب الی آخر خدمت جت آن بنده که
 اگر بکلف آید عوض بر خدمت باشد در کار خانه تدبیران طف مقدور و متز بود و درین باب بکسار
 محضر حاجت ذبه اعتماد کل بر افعال و اقوال انجانبست چون نمودند که بمانی آلات واقعه
 خدمت اسبان نامدار را نیز با آن مال برده اند چون واسطه آوردی بخاطر رسید و هم مست
 تو از کجای برین ضعیف باشد هیچ حال خاطر خلیه منت ان قصه نماند که داند الخلف علی اند قالی
 می نماید که بر اسطه اسبان که برده اند چون جیح داند با زنا پسندتد بر آسان شود و زیاده زینت
 خدا و کیفیت در تزیید بل **نوع سوم** بعد از احاطت فیمه بر مضمون کتاب شریف احوال
 در قضیه دیه و باغ نموده بر اسطه قصیر محالان متطلب از محاطت بوقوف اند و بوقوف نیست
 بدان منت نشد و اینجاست صد از قری و باغات و ادای و جاری میاه و غیره نیز در بیج آمد و در شش

و نفاس بران زیادت است از اجاعبار اما مواضع دیوانی را بجماعان متعلق و چون چنان
در اداء مال ماطلت و مراغت کند و نظیر متصرفان ولایت نیست که اگر از دیوان در مطالبات تأخیر
رود و محالات نازک سوز که آن وقت آن عذر را هیچ آفریده نشود و اگر آن متعلبان منعم
متع نمی شود اعلام فرمایند تا محکم دیوان منوع و مرفوع گردند بربادت یکدیگر حاجت امتداد مال از آن

فصل

در استغفار از قتل اعمال اشغال و مهمات دیوانی و صورت مکتوبه جواب

صورت مکتوبه - نوع اول

بعد از تقریر شرح انقطاع و تقریر اوضاع
الطلب و ابرار تداع بشرق اناس و سائیده می آید که چون این غیر حقیقه مدتی مدید بلازمست
ملوک و سلاطین خلده اند محکم و احوال و وزرا بنابر بد و خلاصه و زندگانی که عنوان شتاب
و ایام جو این بود و بتقدار اعمال و اشغال دیوانی پست و قریب گردانید و هیچ حاصل فیضان هر وقت
وقت و حال میرزا آخوندی چون از خواب غفلت بیدار شد و در آنکه ایجاد نوع ذلت این
حالات است که او تا غایت بران مشغول بوده از ملازمت ملوک باجودیت ملک الملوک پرداخت
و از مطاوعت سلاطین با طاعت سلطان و سلاطین آراء حاکم اصحاب اعمال بر کشید و در عوض این شرف
در ویشان پوشید و ایام لهو و سرگردانی را بلیان بخت و جوهر امر خودی تبدیل که از ماسوخی
اوضاع نمود و بهیچ وجه دیندگی حق تعالی مشغول گشت آن شد که دلم بر درستی پایش شکست و او سر
الکون بکلفی در بیج جناب سادات پناه و سندی وزارت تاب و سخا با جزای استقامت الذین و الذین
توقع جنانست که بعد از ایام این در ویش و دل ریش را از قتل اعمال و اشغال و خدمت و ملازمت و خدمت
حدا و تر حال متاع با سفار و اموال مخاف و سلم و او را نریکی از منتظران که مرکز در دیوان
نموده باشد اما و تا این چنان بعد از تقصیرات که شده مشغول شد از حضرت قاضی الکتاب و حیی
الرعوات بعد از اقامت فرایض حق و ادا نمودن و اب طاعات و عبادات و طاعت و عبادات
مشغول که و توفیق اکتساب خیرات و امتیازات و عزت و خوار و بیعت که بختاب کرد و
ان شاء الله تعالی نوع دوم

غیر از این
در صورت

مدتی مدید با حکام سلاطین و اشارات امر او و زرا مباشر امور دنیوی بود و گاه بلازمست
و نیابت دیوان بزرگ اشغال می نمود و گاه بتقدار اعمال و اشغال و لایات مملکت رفت
و گاه بهمات خویش و شاه زادگان روزگار سپری می کردند و در میان **مصرع**
ذبح حاصل دینی و مال دنیوی آفرایان چون جناب جلال احدیت و شاه و عظم سلطان و نظیر
با این بچاره فرمود و بطلان و سادگی بیست و موافق لشکر و ظاهر و مکتوب که و انید و او را
از تحت المهمات دنیوی راحت بدارد و از او انقطاع که موجب او از کمال فریست و جز از عبادت
عبادت در کار او کرد و او را از خواب غفلت بیداری داد و در مقام تنبیه و تنبیذ و داور و تامل و جز
خبر حق بود اوضاع کرد و بهیچ وجه و متوجه حضرت محمود شد مطلوب او را داشت و محسوس او را شناخت
و متدبیر و مطلب حقیق در گاه او را دید که مد او است و در دست یقین جان جانها و دلم و دل
چون حال بدین موال بود با اعلام آن مزاج مطالعات شریفه شد امیدوار است که این در ویش سوخته پڑ
مرد و رایج هم از مهمات دنیوی و دیوانی و خدمت و ملازمت آن از لوازم و لواحق آن باشد
تکلیف فرمایند و این یک نفس راحت انگیزد از زاین پس طاعت عبادت بر عا و دولت بندگی
بادشاه جان خلده که اشتغال نماید معاف می پسندم دارد و توقع هیچ وظیفه و مهربان که فیض استرزاق
باشد نیست حاصل فرود ریز ملک ملال موردی را و جویش نهاده اگر بدان و فاکند فخر المطلب
والا نفس و رخ السماء و زخم و ما قود و نال استیاری تاست و مان و اذنه الارض و طای
اندر رزقنا مصدق آن و الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یسئکم ثم یجکم حل من شرکاککم من شیء سجد
و عا عا یشرکون از او که شهادت و اونی و دلائل و الزرق علی الله هیچ گفتند و این در ویش نشود
و او را کالعدم انکارند بزیادت تقصیر نمی شود و دولت و و جناب سیر با **نوع سوم**
رفع و سده هیچ اعلام می رود که چون لطایف منع و بنا و جو اذیب توفیق بر دانی بنده را از بندگان
بظرف غایت و رحمت طریقه که داند طایات نفیم و نیار که محبت از قبیل زخرفات و ممو است
در نظر او منتفی می کند و عتقا مشارب طایب لذات و شنبات رابر و مکر و مکر می که و انید و سلسله
ارادت و طوع غایت در کردن و کوشش او کرده و عتقا عالم حکومت به رسپاند تا از آفتاب عبادت
مکافات جنسی می بیند و در عوض زخرفات و امی منی مجایب منوعات و موعودات آتی می کند نفیم آبل

چنانکه عبادت
با حال و صحبت از
جمله مستغنی است
بعد از ایام

من فعل من ذلکم

در عاجل بر و مکشوف می گردد و بخت سرور باقی در دنیا فایده مشاهد و معاین می بیند درین حال چون
 عنان اختیار از قبضه اقتدار او برون افتاده بزم درست از ماسوی افق اراضی کند و در فضا
 جناب جلال احدیت بر او از وعده لا شریک الا کو یان کز وادین کز در مش پویان
 هر چند بقر صیر برین مرتبت رسیده است ازین مورد عذاب برقی انبیل و اصل نشده اما این مقدار
 می داند که اینجانبیا صلوات الله علیه از فیض جنان و عذاب نیران بهره داده اند و او لیا که اعتل
 و اکمل اعلم و اعدل طو این از متابعت نموده و مطاوعت واجب طاعت حق غفلت و بی شک
 و ریب شوب و غلط اند الا کل شیء الا خلا الله باطل و کل فیض الا لا ذایل این در پیش
 دل ریش از سر او بی کمال و خبیث صافی از سر جمیع قضا و نیوی و شغال دیوانی بر حاکم روی
 بد رکاه ذی الجلال جل جلاله و بعد از انک جمیع معاملات و دیوانی را بقطع رسانیده بود و دست
 خود را از جمیع مطالبات و دیوانی و دیوان میرا و متواکد اندیده و جمع آفریده را با او بایک سر مو
 داد پسندیده تا نزد توقع بشمول الطاف جناب و زادت پناه خفت تا لا و خفت بافتاد آنت که این
 ضعیف را برین ذمیت پسندیده توبت واجب طاعت و اگر یکی از او و مترابن بند که حضرت خلد ملک فرمود
 او را دیگر باره در مملکت امور دنیوی اندازد و لطف عظیم و کرم حسیم عذ و ضعیف و انکار و جو و اعتل
 و پسندیده و شرف و استعلا و عدم پسنداد امور مملکت و نایب خواست و این منی را بخت و تب العالم
 خلعتان و عظم سلطانی از انواع بل و سابل السباب و زبات فاست ج ض کلام مجید قدیم غلم الله
 جلاد بدین منی ناطقت حیث قال الله فاعل نه و فاعل البر و التوبی و لا فاعل نه و فاعل الاثم و اللغو ان
 و حضرت رسالت منی الله جل و سلم فرموده اول علی الخیر کما علی من سود کم ترانانی بود حق تعالی
 توفیق ادراک و کتاب خیرات و مثنویات داین بر احسن وجه کرامت کفلا از ولی دلال انوار

صورت

باب **نوع اول** بعد از وقوف بر دقایق انظار و تحقیق افکار
 که جناب علی آت را بخت شده محل انظار رسیده می آید که جذبه عنایتی که از حضرت رسالت العالین
 تعالی شان آنجناب را دست داده و باطن از افق دنیوی و اعمال دیوانی سرایت کرده و بتین
 این منی یکی از عنایات حضرت ایزد است که آنجناب را بدان مشا دالیه که آفریده اند چون او بزرگ خلد

بر فرقات اعمال و مملکت شغال امتناع نماید و عبودیت جناب ذی الجلال شغال و رز
 و حق را بر باطل اختیار فرمایند هیچ آفریده را جلال منع ممکن نباشد چه آیت مانع در ذمیت باب
 حقیقت و اصحاب طاعت بل تمام طاعت شریعت مطهرن کوه و یایست که توفیق رفیق شدی و تابید
 معاونت نمودی تا این غلص نیز اشتغال دنیوی منتقطع گشته با تفاق آنجناب بطاعت رسالت را باب
 اشتغال نمودی یا لیکن کنت مهم فافوز فوزا عظیماتا الامور هر چه بود با و قاتما **نوع**

تا به زبسته و عذبه هر کار که مست یاری نکند یاری هر باد که مست
 بهمت اگیر خفایت مدد فرمودن باغی پس وجود این ضعیف در بر و امتحان و خلاص دینیت
 رفته از عوارض و غواش خلاص باید و زور خالص کوه لطف نایب در غ و اند این توفیق من قریب رفیق
 بلحق المشغ من منی عدنان علی صلوات الله علیه **نوع دوم** بعد از اطلاع بر واردات
 روح و احوال با جناب جلال پسندیده که قرین و دو کار شوی پسندیده اعلام می رود که احوال که نموده
 بود و از وقت حال که بتوفیق ذی الجلال دست داده و با قطع کز ماسوی افق منبری و منصف شده اند
 فرموده از اذ الطاف عنایات رسا و مزاج منی عنایات حضرت یزدانی طایفه آمد حق جل ذکر آن
 بزرگ را انصاف سقا و لر باب کالات آفریده است و در مدت ملازمت دیوان و فله اعمال شغال
 طریق معاشد و دبی پیش گرفت که متفر رضاء خالق و خالق اند و از به آفریده بکل جزوی توفیق
 داشت و اکنون از مراغتادی کامل و ادوات شامل منتقطع و نزدی گشت و اعتکاف در سیرت مجامعت
 و انکذ طاعت واجب طاعت خود معتقد فی عالمیان شده دنیا نیک نام و در حق ذیل کار الهم و حضرت ملک
 علام گشت فالخرة خبر و ابق میامن توفیق بیش ازین باشد و امارات سعادت زیادت کز بگونه
 تصور توان کرد بندیک حضرت سلطنت خلد ملک و امر آه بزرگ زیدت معد لقم این اطلاع را بنایت
 پسندیده مکتبه و مواد اعتقاد هر یک تراید و تخلف یافت با تفاق درخواست کرد که وقتی که
 لوح الله وقت عبارت از آن باشد بوظیفه دعا و دولت پادشاه جهان خدمت مملکت شغال فرموده
 که ان رمان نبود در ره و عابده توفیق افتاد اثار را بر امکان تر از رفیق طریق که الله **نوع**
سوم بعد از کشف اشارات رسا و بیان تبصیرات رخا و توفیق محاب اعدی و ایضاح کمویات
 هر دی که جناب قوس ذات علوی را در صفا و اوقات دور و حالات دست داده و این غلص با

با علم ان شرف و منزه که داینه بجل انبایه پس اند که نزول رحمتی که از حضرت منزل البرکات
در باره انجانب صدور یافته و خورشید را از جمیع مالوفات و شتهات مستطیع گردانیده و بمنایات
ابرار و منازل اخیار رسانیده و محاط منومات شد شک نیست که تانسی از نفوس کامل باصنات
تربات اهری مصنف نکرد و در جناب جلال صدی او را تنزیل نکند هر که بجهنم غنایات و کرمیات
کرم و مخصوص نکر و تنو از مشارب ارباب بختی سیرانی نه مندمبارک اراضیت که منوره
و جفند انقطایه که نموده اگر مجموع دنیا و مایهها در ازاء جز به از ان جزایات نیست
بوسه شکر زن مبارکه تا با صفای حاصل اعمال بطابل و نبوی و دیوانه در سپیدی حق تعالی ان
نفس مطر و ذات نکر را توفیق صواب اعمال چنانک رفتی گردانیده و زیادت کرد انک و مکنان را
تایید انجانب خفا و تجلی تعلیات سبحانی از زلف دارل و سواله علی بشاء بن وجوده

در طلب حضور شخصی از ملکی بملکی دو صورت مکتوبه جواب اول

صورت اول

مکتوبه **نوع اول** بعد از استفتاء شاهنشاها و اشراف و استرشاد
از نفس مطهر ملکی انباء علوم خرد گردانیده می آید که ترتیب تا این غلص معتد و مرید صادق
بناز مند باستماع اخبار فضایل و مناقب جناب و لایب است بحد فعل شاه فرمان است کثرت
خدمت رسیده و باخاط در ملک مستند آن بخل با و فروغ فیض او به اختصاص مایه بر اسط صنف
مزاج و کبر سن و پستیلاء او ارض اراض از ان سعادت و دست بار آخر است که قدم در راه نداده
و بر رکب شوق سوار شده برین مطلوبه صول با بسبب و مرض مولف که ذکر آن بساآت منفی
و بکالت مؤدی که در این غربت در خیزه زما نده درین وقت که نوایر اشتیاق لشعشع یافت
و لواعج اشتیاق متورم کسر ظاهر و باطن شد قلم را تایید قدم بپا خیزد برض این ضراعت مزاج مطلوب
شریک گشت تا اولایح از مناسبت آرزو مندی پیمان را فر و گرفته محاط علوم که و اگر چه مانده اند و
و مجاذب قلوب بوج میز و مژراحتیاج نیست تا نایا بجل رسیده که چون این نیاز مند بسبب مانع خرد که
ذکر رفت از وصول به دست وصال نمان مخصوص است در ان جانب ان موانع نیز نه و وقت مکتوبه

عاشق شریک کیمیای
ارباب دنیا

جوانی که با منداد ایام پیری که متصل به حاصل کر از راه قدم بر بساط مروست بند ملاقات
بر اهر بر ضعیف حال را من از خلول لا بد منور یا بد نکارم احلاق و عاکیس اواق ان اکل اقطار
و افضل افاق مناسب تر باشد از طریق انبساط و در اسباب بار گیر و یکسر له و نیار جهت افراخت
راه و مصالح اخرم و ستاده شد بکرم معذور فرمایند تا بمناسبت متروک کرد و ابتدای ایام حال انشاء
ایام و لیال بل نوع **نوع دوم** بعد از بسط مواید مودت انکار و شرح مواید ارادت انستغفار
بر جناب فضایل پناه هر و ضریه کرد که قواعد عقاید این معتد بنسبت با سده جدره مثال نهران
ممد ترست که با طالت تزییر و ادا امت تحریر شرح مضر عیش آن توان گفت نیست تا جنت اقامت
جناب معاد رسیده اسبیس کرده و تانسی کتب و غایب صحن و جلایل ملک و اشخاص فضایل ملکات
بر قیست آن مخصوص گردانیده و وقف نامه شروع بجل مکتوم به نوشته و قهرای صحت و مطیع خزان
بوده که جناب فیض مولوی در ان در رسیده با فادت علوم اسلامی شستغال نماید و طلبه و پستد ان
مستند کرد و نه و صیت افادت از شد مجلس عال چنانک اکثر ماک را در است بل با صفا جهان
رسیده با جلال انوار این ملک نیز رسیده برین مقدمه مولانا ملک العلماء غیاث المله و الذین است
فضایل را که او نیز از جمله معتقدان انجانب است با جدره اسباب بار گیر و جزد دنیا و دوز و یک نخت جام
بر جوی که تفصیل بکر ان ناطقت به خدمت و ستاده تا تربیت لیسباب خدم و مصالح راه و دیگر افوآت
مصرفی گردانیده علی اسر من الزمان توج فرماید و دیده انتظار بر راست لایزال ترقی و
مبارک یزد و درون اتفاق وصول افتد و ظایف یوی و شهری و کسوی فراهم و متعلقان بر وجهی که صلح
کار و مهات و اوایه باشد مقبیز و در توج پستیال فرمودن منوط بلط منی و منی است مشارب
مطالب معنی و موارد مالی و منای و مویر بل بالینی و متابیه و الرسول الای و ملا و مدی نوع سوم
بجلس اعلام می رسد و در وقت است تا این منیف می خواند که بصاحب آن وزیر خط ادر بر کرد و باقی در
درت اعمار در خدمت بر برد و بکرات درین باب مکتوبات نوشته است به خدمت مبارک کرده
و بهیچ آجانبی نرود و کینه دل بدل و داضاف من بدو چون است من بصل شایقی شایق
چون اشتغال نوایر اشتیاق بغایت کسبید و دل متعلق طاقت معابر تانمانه بار سال این حکایت توکل
سلسله محبت ارادت کرده ملک انوار من فلفطور را با جدره سبب اشترا و جدره دست جام و جدره دینار و زر

بر موجب تفصیلی که با اوست خدمت فرستاد تو گفت که چون بخدمت رسید با اهل اتباع و متعلقان
در روز تربیت کرده متوجه شود و اگر حالیا اصحاب متعلقان تفری داشته باشد خدمتش در توج
مسافرت فرماید چون اینجا آمده باشد و کینست احوال شده کرده و مقام و پکن معزز و مرتب شده
معتدان را جست آوردن اتباع عادت فرماید و بجز این انتظار از هر گذشت و مهلت کلی دیوانی
و خاصه موقوف حضور خدمت است آمدن مسافرت اجبت و فوق اجابت رفیق و ملاطفت

صورت دوم

در جواب نوع اول بعد از تامل منافع و مضرت و مکاتبه که یکدست
بر اوست عاوض و ضرر این تغییر عجز بوده و محل اناسی و پند که ضعیف بطور در کجا قدر آن باشد
که شاه باز اقبال جهان صاحب دولت و طلب ارادت ایشان بطران کند و بر ضعیفان بران ما
المصنوع و فاد و غیره من خود بخوارم که متنا تو در زم در خدمت سلطان که بر و نام که او
چون امر مطلع و فرمان واجب الاتباع که اشیایست غم و طاعتیست حکم دارد و و اصل شدی قیام
از نرق سر قدم پیافته در محبت جی از علما و صلی و متوجه آن قبل اقبال و کعبه ضلع افصال گشت
و در مقدم سید الفیضی حیدر دام توفیق را که علم و عمل تجلیست بخدمت فرستاده تا مصلحت و مقام
و بنسبت حاجت کند و در روز و روز مسافت بر رویان چون و با وجود و بسط معالی خراب علیز
انباط از امت نمی توان کرد و دولت و جهانگیر و سعادت جاود این قدر بلخی خیر الانام
علیه افضل الصلوة والسلام

نوع دوم چون مثال و حی مثال اجبالا مثال از ابرار
و ابصال مولانا معظم ملک الملک و الفضا غیاث اللذوالدین دامت فضا و دارد و و اصل شد
و بر مضمون آن ملک جامع فضایل و فواضل مستوجب انواع مناقب و عادت و ستونی انصاف متاخر
و تا فرمود و توقف اقل بعد از شرایط ملکی بفریب نکریم و تقدیم و استقبال بخون بخیل عظیم انکار
که در باب انصار و عا کوی و توجاه فرموده و بن بر غنائی که با این خلص دارد و تصور حسن الطبع
در خبر مرق کرده پس امثال و اقبلا اصفا و بستانم کرد و در محبت مولانا معظم اشارت با حسن طبع توج
نمود امید است که چون بخدمت رسید و جی بر طایف او به صراط و اشتهای فخر اقام و قیام بهمان
بر آن مامور و مخاطب خواهد شد اشغال نماید که فحالت نبردان شاه اند الو نیز مشافه که مولانا غیاث الدین

آشیان شایخ

اخی

بروض رساند تو بر این دو توجاه است جهان بکام و سعادت پیستام بل نوع سوم
بعد از تلمع مواقع اقلام و وظیفه بندگی و اخلاص رتبت شایسته اشتیاق شرف و بکس
بر جوامع وجود دستویست چون ملک الاکار بر قلعه قهر قام اقبال اینجا رسید و بنده را بایضا مثال
و جی که در مشرف کرد و ایند و اخبار غایت عا طفت رسانید و خواست که شبها علی الهام لاعلی الاقلام
چند که شتاب و دیدم و کرد که بکل احوال التنا شریف تو بر و بکل و به واسطه مانع چند که دفع آن
ضروری بود و پس روزی تو گفت اقبال ملک الاکار بر قلعه قهر را باز گرفت و تو که خود را بپشتوبان
مراعت بیند که بپشت و صورت احوال و ضحایه غایت بیست روز دیگر سعادت و شکیبایی استلافت
ان بشا اندک تبارین ابرام و اقدام مترقب اغراض و غنیمت دولت در تریه بل بالسنی و الاصحایه

در مشاورت و عزیمت و صورت مکتوب و جواب

بش از شروع در مطلب که بیم مشاورت در کلیات امور و وظیفه او و وزرا و اعیان و ارکان دولت
جامع از حکام و اکابر که در پایه و مرتبت ایشان باشد یا زیادت یا صواب آراء ایشان در تدبیر مال
و حفظ ملک و ترتیب لشکر و دفع دشمن چون بر شوق میزند که بران زبیدی صورت بند و تو را که در باقی
بر رای بادشاه عرض کند و حکم نماید که بران موجب بقدم رساند چه پادشاهان بزرگ کشور
باصحاب رای و ادب و رویت غایت معبر است اند و چون بشارت نیک با او مشورت کند و رای
او طلبند محل اعتماد بوده اند و رای او جی و ز غنوده اند و از ادب و سوز کار نامه اعمال پیافته و انوشروان
عادل خواست که در امور سلطنت و مملکت از حکیم مشورت طلبد و خست یکسال و وظیفه او از تنوید
و انجاس و مطامع و مراکب و دیگر لوازم و لواحق آن تقدیم بلیسم فرمودی انگاه بپشتشارت
کردی تا حکیم چون جزئیات معالی معاش میزد و بودی و و سپس از مزحمات استراحت
یافته و ایام صایب زدی و او شرو آن مستند و متع شدی و امر مملکت بر او که فواید و ار
گفتی که گفته اند چنین گفت و انان که دانش بیست و یکین بر اکتذیک با هر کیست
اراد کرده می شود مخصوص بامر او و وزرا و اشغال ایشانست و دگری را در آن مدخلی ذکر کردی
مرتبت که در توج دوم این کتابست جی دیگر را بواسطه قربت در مراتب و مناصب ذکر کرده ایم

فران

و هر اسای زدی باقی

در مشاورت و عزیمت و صورت مکتوب و جواب

باین و آد نوع سوم در تدریس عساکر بعد از تقدم وظایف استر شالو میانی از
 جناب عالی عالی و علی الاطلاق اعلام می رود که چون کلی جزوی امور ملکیت دین
 ضعیف منقض و بر و جز است بر چند روز جهت رفع معاذی و منع مخالفی و غلبه بر جنب عساکر
 حضور اهتمام می باید نمود و جماعت امر اوقام و منزلت و صده که وظایف ملکیات گرفته و موضع
 ولایات با قطعات در تصرف دارند با سر معاملات و مقاطعات خود می روند و بهارت و زراعت
 مشغول می شوند و جمع که ملازمند استوار و کوب و تحت طاعت و حال دارند و ترتیب بسیار و بسیار
 دارند چون استشارت در کلیات قضایا امری است و وقتیه بود است و رسول علیه الصلوة والسلام نمود
 استوان پس خان من لایق با چه سو و ظن و لایق با چه سو و اثره یعنی بد حال ترین مردم کیست
 بواسطه مکان بد که او را باشد بر هیچ کس اعتماد نکند و هیچ آفریده نیز بر و اعتماد نکند بواسطه بدی اثره شاد
 بواسطه اعتماد استیست برای عقل دین و ضیعت استشار و چون شخصی بر چه آفریده اعتماد نباشد او بدترین
 مردم بود و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نیز چون بدین شرب رسیده برین موجب گذشت من اینلی
 بوالظن طالع من لایق حسن الظن رفق غنم یعنی هر کس که بر کلیه در حق مردم مبتلا شود غنم مردم
 او بد را می انجامد و انگار که در حق مردم نیکو گمانی کند نفس خود را راحت داده باشد چه بشمار او خوشنار
 کما حسن الظن کمال عقل او نباشد با او مشورت نکند و در امثال آمده است المشاور من احد الحسنین
 حد اب بنی بفرقه او خطا باشد که یافه کرده مع مشاورت مشاورت کننده را یکی از دو نیک است مشاور
 بفرقه آن فایز شود و ماطایع که در مشامه کرده به مشاور شریک کرد و یعنی نسبت خطا بعد از استشار
 مشاور نیز در آن داخل بود و همچنین گفته اند المشورة غیر الهدایة و نیز گفته اند مشاورت با کسی باید کرد
 رعایت در وجود باشد و پستی و سستی و قوف بر حال او و کمال عقل و این ابیات بدین معنی است
 شو خصایص من تشاوره ثلاث فذمها جیسا بالو بنیته و او داخل و او غافل و او غافل
 و مو و کاکب فی الجنبه فرحلت لاذی العنا فخرج رای و لازم طریقه
 و چون جناب عالی عقل جهانت همیشه با این غلط و پستی و زردی است و بر سر ابرو الاضاح
 او واقف بوده توقع که بدین باب تدریجی که مرع و پنج باشد فرموده در ملک عبادت آورد تا بعد الیوم
 دست و آن باشد و در جواب شانه داسا فاشا اظهار بدود و برکات آرا شریفه بکاف جانی

تنها به استیضاح
 باشد

و اصل بر باین و آد و محبه نوع سوم در استشارت تدریس مخالفان و اعدا و اعدا
 و معاندان بعد از احداث ابواب هدایت و استر شالو میانی از مشاور و امانت نخل انانی بودند که
 برای منیر پوشیده نماند که قضیه پادشاهی و ملکیت با چه و احباب و اعدا از لوازم است بلکه بعضی اوقات
 دشمنان پیش از دوستان می باشند درین بسیار چون ایام غم و اختلال احوال بهر بود و هر یک از
 معاندان و متردان به پستیداد و پستتال سر بر آورده که ظاهر و کاه پوشیده بغادی و کید و پستتال
 می نمایند و دل مشغول می دهند و قضیه مشاورت در کلیات قضایا امری است و حق و ضابطه بود و حکم
 به گفته اند من اکثر المشورة لم یعدم هذا القواب و ما و هذا الخطا عاذرا یعنی هر کس که با عقل بسیار
 مشورت کند اگر بعد از مشورت او قضیه بهر ابواب پیش آید جهت خود را و در دستا ندیده که نیاید و اگر فکرا
 بیش آید عذر خواهد نیز که نیاید و اگر پستتال با عقل مشورت کرده باشد او را عذر و در اندوختن
 و آن و حدیث درین باب بسیار است و در امثال عربی است المستشير علی العلف من الخراج یعنی
 مستشیر بر طرفیت از هر دوی به هر چیز را و طرف باشد در وقت استشارت طرف ملزوم و بر دین
 از آن مستشیر باشد و قطعا مطلوب نشود و همچنین گفته اند من استشار و استشار فقه قضا با علیه یعنی کسی
 در کار استشارت و سفارت کند یعنی جهت مشورت فاعلی را بگزیند و آن طلب که بهتر بود و باج بود و است
 بجای آورده باشد و قباد کسری میسر خود را و مشروان عادل ضعیفی نوشت این کلمات از آن جلالت
 یا بنی لا تؤخلف مشورتک بخلافه بقدر یک من غایة الفضل لا یجاءنا فانه یفنی علیک الامور عند انتهاز الفرصة
 معنی آنست که ای پسر با غلج بدول مشاورت کن چه غلج را در سپاندن بهایت و رقت فصل تقصیر کند و بدول
 کار دارد و وقت فرصت بر تو تنگ گرداند تا مطلوب از تو فوت شود و جمع که در ظل استشارت باشند
 اختصار ایشان بکارم اخلاق چون کمال عقل و غور شجاعت و شجاعت بر پستی از جلال ازم بود و شمر
 از ابلغ الای المشورة فاستن یوم فیج او نصادح عازم یعنی چون رای و اندیشه بجای رسد که
 بشورت احتیاج افتد استعانت طلب از هم نیست کننده یا از ضعیفی عازی یعنی آنکه بیاد و مشاورانند
 تابع حال از منج عقل تدریس اخلاف بخوبی و ترادف مزالق ممالک خندازد و عذر انداختن جناب سپاسی
 و مجلس عالی مع این صفات حمیده و سمات پسندیده است اکنون درین قضیه از رای دین و فکر و میرنگار
 استشارت مشورت می رود و تا آنجا از مناسب و مصالح روی نماید بطریق مکاتبت با مقام و انافرا میاید پش

مجلس شورای موقی به وقانونی مقرر علیه درین باب آن باشد جوابی تو ایراد می نماید محال باشد علیان

صوت اول نوع اول جواب تدبیر المومنان علی ملک اشراقی که از جانب

جناب وزارت پناه جنس با انواع الآله و اصناف النعماء بدین ضعیف صادر شده و بنابرین
الغنی که در باره او تصور فرموده در تدبیر مال دیوان و محافظت مملکت مشورت طلبیده و اگرچه
این ضعیف خود را در آن مایه نیی و اندک در کلیات قضایا رجوع با و کند و رای او را اعتباری
نهد اما آنگ در مدت ملازمت مخدومان ماضی امر آبریزک صاحب شوکت و وزیر ابر صاحب تع
تقدم انده بفرانده دیده و دانسته و در اخبار حکما نیز مطالعه کرده ثم بحال انطباق رساند تا اگر کفایت
حزم باشد در عمل آرند و اگر برخلاف بود التماس نمایند بر عتلاء عالم و الباء ام پوشیده نیست
چه آفریده را از ابتداء وجود باز در مال چندان احتیاج نیست که پادشاهان را جمیع مهمات ایشان
از تربیت که کیراق و مصالح آورد و ما و ضبط خزاین و مساپس خاندان و اختا خانه و تدبیر سپهر و قایمات
و نوازش دوستان و تفریح دشمنان و تغین رسومات و جایکامات امرا و اعیانان و عساکر منصوره و سایر
لوازم و لواحق امور مملکت به حسب مال السباب این میری که در دس در طلب ادخار و اکثرا از آن جهت
این مهمات آنگ ممکن و متدور باشد بجای باید آورد چون مملکت غراب باشد و رعایا در ویش حال صلا
مال بکود میسر شود و بر تقدیر آنک یک نوبت با یک سال رعایا مطالبات مال تکلیف کند و گرنه بی امکان
آنگ باشد بدیند و دانند که بعد الیوم از جهان غلطات بل غلطات این دسالم خوانند و اندامه بالقروره
آیه الزلزال بطلاق من سپین المرسلین بر خوانند و بکلی و ولایتی دیگر روند و شهری و موضع دیگر
که در انجا از جنین مطالبات این تواند بود و وطن و پیکر پازند و زبان حال ایشان گوید **شعر**
لین رجتم الی الانصاف فلو کم بعد کما کان مطاوع و بدعان و ان ابیتم فارض اند و ایت
ما التابس انتم و لا الدینا فوسان بیرون ز شما و خشر از شهر شما نخواند شهر آد بسیار است
و حضرت سلطنت جناب امارت و وزارت در این قضیه بدنامی بیش از نیکامی باشد و از باب
و متولان نیز که این حال مشاهده کنند و اندک از ایشان نیز بصا در است مطالبات خواهد بود و انهم
امری دیگر در تصور نیاید چه اگر اقامت کنند ایشان نیز از کثرت تکالیف ضعیف مال شوند و در ملک

در پیش گرفته باشند و توانگر در پیش شده و خیر و برکت باز و جغرافی کل اوی دیگر صورت
نهند از رعیت شش که مایه وجود بن دیوار کند و بام اندود قضیه ملک اری
و مال اندوزی را چندین منزل رسالت که بادشاهان قدیم بایندهکان نموده و آموخته
و عادت کرده هر کس از ملوک و احرار و زرا بدران جاده پست بروده اند ملک با و ان
داشته اند و رعیت شکر و او نیکام و انک از ان قاعده تجاوز نموده ملک خراب بوده
و رعیت بد حال و مشکلی با و شاه و اتباع بد نام پس هیچ حالت بهتر از استیجاب منجستیم نیست
چه در خزار و شیر یا یک آمده است لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال الا بالعمارة و لا
عمارة الا بالعدل و الا بتیاس یعنی ضبط ملک بتیاس شکر میسر نمی شود و انکه کسی مال کاری نماید
و مال حاصل شود مگر بمارت و عمارت دست نهد الا بعدل و سیاست و این غرض اگر چه در مقدمه
فصل دوم در نصیحت پهلایان ذکر رفت اما درین مقام نیز مناسبست اغضای اکابر تا ملاک
پس معلوم شد که اساس مجموع آبادانی و ملک اری بر عدل و سیاست است اگر رعایان
حال را که در ملک خراب باشند صیانت کنند و ایشان را نماند که با حال زروت و بستر طار
از مطالب مال و افزافات و متوجهاست و چهار نکایند افعال عاقلان در مایشان بستر بوده
مارت و زراعت مشغول شوند و م با و از مودت که با طرف جهان سپید اصناف بی رعایان
بل طوایف بر ایا روی بدین ملک نهند و با آبادانی اشتغال نمایند و یک دیار حاصل داده
دینار و صد دینار آید و چون بمرآجه ندیکه حضرت و شت است و وزیر است برانده س و اجتهاد
در عمارت و زراعت یکی در منزل کنند و حاصل ایام آبادانی را با ایام خواند هیچ نسبتی نباشد
و بواسطه تحمل کمال با و شاه و احرار و زرا بجان عالمی آبادانی کرد و مجموع حاصل سلطنت
یابد و ذکر جمیل و ابو جریل و اخو و جغرافی این معنی مطابق نص قرآن حکم و زکا و طلیست
انجا که فرماید مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کثل جنة انبت کسبا بل یکل سنبلة
یا حبة و انه ینضاج لرشا و انه واسع عظیم اتفاق اموال که در آیت در صورت ملک کاری
در باب مصلحت و رعیت تا او آن پس از کثرت راجون بسیار ثروت باز و الاست دیوانی و دیوانه
و مال که بریشان متوجه باشد خوش دلی داد کنند بسیار که است که ملک در تصرف پادشاه نبود

و مالک جهان آل عباس را بناید آله و رای راست علی بن عیسی که موافق تقدیر بود و با خود
 سالیت و سال شش ماهه و مسلم شد و از عجایب اتفاقات آنکه جمیع خلفا عباس از او
 منصوب بودند و رای راست علی بن عیسی با ولاد و اخاء او رسید و عاقلان را معلوم شد که این
 قضایا توقف بر نماند یکی از احوال قبایل عرب از بزرگ صاحب رای مشورت طلبید و آن بزرگ او را
 برای راست هدایت کرد و امیر مخالفت نمود و بدان سبب از منصب امارت خط کشید آن بزرگ
 این بیت بدو نوشت **امریک امر احاز ما قضیتین فاصحت سلبا لامارة نادا**
 یعنی ترا امری کرد که تو قایتی حزم در آن مری بود و تو عصیان من کردی و زمان من ببردی و بوم
 امارت را از تو برد و تو بر ترک فرمان پشیمان شدی و بچیز در هیچ حال که رای من را بد از من
 در آن نباید رفت و مکن را بخصیص در دفع دشمن از دست نباید داد و بدین معنی از شما جواب گفتند
 و عاجز از رای معیاض از دست من اذافات امر عاتب العذرا یعنی عاجز در رای و تدبیر ضایع
 کننده فرصت بعد از فوت فرصت اندر آلهی عتاب کند و نداند که فوت فرصت تنصیر او بود
 و بجا نماند امضای رای بناید آورد با اصحاب جزیره رای نباید زد چه ایشان هرگز کویدار
 بر وضع رای کویدار از اعتباری نباشد و گفته اند **والا لوالا ان شکا و زعاجزا و ما لوم**
 الا ان تم فتنلا یعنی مشاورت با عاجز قایت مرتبت بزم است و حزم آنست که چون قصداری کردی
 بی توقف از او قوت بخل سپانی و طایبی درین دو بیت از عظم داده است **س**
اذا م القی بن عینیه و رکت من ذکر العواقب اثباتا و لم یستدر فی امره فیرتبه
و لم یرض الا قایم النبج احبا یعنی چون قصدکاری کند عزم را در برابر نظر طایفه و از عواقب امر
 پندیرد و مشورت جز با نفس خود نکند و از صاحبان جوید بخت نمیشیر که بر آن امضا و رعیت کند
 راضی شود و در اشعار بشیاء آمده است **ولا یخل الشوری علیک فضاخه فربش الخوافی تابع للخوا**
و حارب ساد الم فط الاطلا شیا خوب غیر من قبول المظالم یعنی چون با کسی مشورت کنی
 بعد از آنکه رای بر امری صحیح قرار گرفته باشد مشورت را دیگر باره تازه مکن و از سر گیر چه برآید
 باز بسن مرغ تابع برآید بیشین است بچیز که با عقل مشورت کنی و رای بر امری قرار گرفته باشد
 چند آنکه پشیمانی را بعد از آنکه باز بر همان تزلزل گیرد چون بر مرغ که پیشین و پسین یکدیگر

باشند تا تغییر و تبدیل و اگر درست بیاورد حق ترا دهند الا ظلال یعنی آنچه مظلوم لزطالم طلبد و در آن
 طلب بجز و سبکت ظاهر باشد ازینها رستان و حرب کن جو غل نیز نای نمیشود بهتر لزقبول عظام
 یعنی کشته شدن بنام شیکب بهتر لزقبول بجای دیگر نمودن مثال قضیه دشمن چون قبضه و دشمنی با سبکت
 منوج یکدیگر شده دشمن فرصت میباشند هر یک از ایشان که فرصت یافت دشمن را ند و خصم را
 بروج یا مغلول کرد و این که اگر دشمن کند خصم با او میز طایفه سلوک طایفه دشمن را در دست که این
 معنی در صورتی است که دشمن در اوقات ظاهر و زودا اگر بنیان بر غمی و کید و مکر مغلول کرد و
 با او نیز چنین سلوک می باید داشت و انتظار فرصت را منتظر باید بود و کلت لکل کاکال یعنی
 علی و قاتل الکبیل و بختی به کیل جسته و ست جهان بمودم که اوجبت من بمود اگر تمام داد
 تمام دادم اگر کم داد کم دادم و قتی که با دوستان چنین باید کرد و با دشمنان بطریق اولی و در
 اشعار بلقاء عرب آمده است **س** **و اری فلا تلی امره اعلم انه**
غروی و فی احشایه الفتن کامن فاعنی بشری فی رج قلبه سلیما و قد یأثت لمد الضحان
 یعنی آنست که من مرد رای مینموی و دانم که دشمن منست باطن او از کینه من مالا مال در آن حالت
 با او کشاد روی میکنم و او از من بیستامت و اجتهت میکند و دشمنی بر قرار است و حکما گفته اند
 بجمع من عدوک ان تعد الزمته فاذا وجدتها فانهز ما قبل ان یبتک الی ذلک و بعضی
 الفلک فان الدیاد و لیتها الا قدر و یبدنها القیل و الثمار یعنی از دشمنی ترا بجمع کن تا وقتی که
 فرصت دست دهد و چون فرصت دست ده بدیش از آنکه فوت شود و کار خود بر آن مالد و در آنجا
 بعضیان شغل نکرد و فوشت قدرت او را که فرصت نماند کار دنیا و تهلیت که از افراد
 بنا کرده اند و خواب کننده آن شب روز است یعنی هیچ حال از دست فرصت مدد معاوی بن
 ابی سفیان با وجود آنکه در امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه که امام معصوم و خلیفه حق بود و عاصی
 و از من حدیث از ابوبرج الخلیفتین فافعلوا لآخر منها بواسطه و بستی و نیا خود را فافعلت
 اما از جلد مایه عرب بود و تدبیر فلک جهانگشا و دانسته بگری را از ابی جحش باو پیشتر قید چون
 امارت بر او قرار گرفت بدین آید عایشه دختر امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنهما بپسنداشت
 پیش او رفت و از کشتن بر او فغان کرد و معاویه نیز دیکر آمد و گفت ای ابن ابی لکس احط بامطاعنا

رضی الله عنهما معاویه

وعلینام عهد و امان و اظهار الطاعت و خضوع و اظهار توبه و انکسار و انکسار
 ذاک فان منعمهم الذی اشتهر و اشتهرنا الذی اشتهرنا منم و ان نکشفنا منم کل انسان
 منم سید و لم یزاد الا ان امان علینا فکون فی انهم امیر المؤمنین خیر من ان یکن فینا الملیک
 معنی است که ای برادرزاده من مردم سلطنت را با و داد و ما بایشان عهد و امان دادیم و ایشان
 در ظاهر ما طاعت و استند که در زیران کینه بود و ما برشان حکم ظاهر کردیم که در زیران غصب
 ما بایشان عهد و امان و حکم فرود ختم و ایشان با طاعت و انقیاد و فروختند اگر ما ایشان را از انجا
 فریده اند بی امان و حکم منع کنیم ایشان نیز از انجا فریده ایم و آن مطاع و مستلزم
 کنند و اگر نقص عهد کنیم ایشان نیز نقص عهد کنند و در دست آید غلبه است که وقت فرصت از کار
 فرماید و ما نمی دانیم که ایام امارت و دولت چیست و کفایت اگر چنانکه تو دختر من با من
 امیر المؤمنین بفرست از انک یکی از چنانکه نامش شوی یعنی اگر تو بر کین خواستی بر درین وقت که من
 خلیفه روی زمین صبر کن تا وقت فرصت بر خوشی و دفری غم من سلامت و مرمت غانی و اگر تحمل
 کن و بسبب پستی تو دشمنان غلبه باند و ملک از دست بایرون ببرد ما جاکین که مسلمانان افق حال این
 غم است که دشمن را بکلم و رفت و نگذارد و در قید تصرف و تحیر توان آورد و بپستی جان بی صبر
 مراد است مصارت بر شداید روزگار که ان مدار است با اعلای و اخلاص و نفع و نصرت باشد و کمال
 مورد است از استیجاب و فرصت و حکما کند از مبادی بخت تلخ نماید اما عواقب از بخت شیرین
 باشد چنان که دارد که طیبیت بجا دارد اگر خوشیدن ان تلخ باشد اما شقا عاقل و محکم کامل و ضرر
 حاصل آید که با مبدء سلامت در مشام جان بباران ز غمها اگر تلخ باشد بوی جان آید و این بیت را
 گفته اند **بیت** العلم اذ لم مذاق کفن آخره اقل من العمل اگر چه در باریت
 و نهایت حال علم ایراد می کنند اما با عزم نیز مناسبت تمام دارد و حکما گفته اند الحزم اشد الاثر
 اخر الا بعد آمن من حيلة اقامه الشدايد و من نام عن عدوه انتباه لکاید من صنف ایه قوی خصم
 و من خل منبره قل بصره من نعمت آراؤه قوی شاد او و من ترک حزمه اعان خصم و من اعل حزمه
 و من اقل حزمه من بکشتار بکشتار و من بکشتار بکشتار من اجتهاد آراؤه فکله اعداؤه معنی است که عزم را
 سیرین و ایاست و غلبه و زید و از کید دشمن زیان کار ترین دشمن است هر کس که از حیل کردن

و تدبر اندیشیدن در کارها بنا بر کند و نشیند یعنی ترک حیل کند و تدبر کند و تدبیر روزگار را و
 که بنشیند باشد بر خیزاند و تدبیر مشغول کرد و اندر هر کس که با وجود دشمن در خواب بود کید دشمن
 و بد بکالیدن او او را پندار کرد و اندر هر کس که رای او ضعیف باشد فهم او قوی کرد و هر کس
 مشورت کننده او گمراه باشد یاری دهنده او اندک باشد هر کس که کار او ضعیف باشد دشمنان
 او قوی باشد هر کس که ترک عزم کند دشمن خود را یاری داده باشد هر کس که عزم عمل کند
 غنیمت یابد و انک در عزم قصبر می کند اما حال و روز پشیمان شود هر کس که با کس مشورت کند
 یاری خواسته باشد و یار گرفته و هر کس که در کار استخارات کند معنی آن طلبد که بهتر باشد در کار
 خود بپنظر کرد و هر کس که برای خوشی بخت خود بپنظر اندیشد و در پندیده دارد و با عقلان شود
 نکند دشمنان بر و غالب شود آنچ این ضعیف در دفع اضداد و اعاده بی شک و طریقی است
 و عزم بپستادت از اقا و ملک و عقلان خاطر آمد درین مکاتبه با اعلام و انبار پند اندامی که من
 و پنج باشد ان شاء الله العزیز سعادت اجری زمین روزگار مایهون بل معنی آنی الشراء ان دفع الخ
فصل در وادهم

در عیادت مریض و مودت مکتوب و جواب

صورت اول

مکتوب نوع اول بعد از تشریح عاقل که امتی آجل مریض
 زای شریف گردانیده می آید که نزول امرض و عواض امرض از جانب حق تعالی
 در بدست که بنده مؤمن و بر کزیده خودی و پیوسته و تقرب است که او را می کند و توفیق است که
 در باره او از این می دارد در وقتی که او را از طاعت و عبودیت خود غافل می بیند چه بنده
 در هیچ حال چنان نمی مشغول نکرد که در حالت و دوام امرض استقام بر طیب پیش از ان نیست که
 علاج کند و بخت که تجسس مرض نکند باشد و آن دو کار او تصور کرده که میزند بنده پندیده
 مریض را در وقت پسینا استقام و الحام آلام جزو توجیه حضرت اومیت و ازاله مرض بخرج و بنا
 از ان درگاه خواستن و اعتقاد می میرا از خواب شکو که پس آوردن تویری دیگر نباشد و البته
 حضرت رسا العالمین جل جلاله قبول آید و دعا و استجاب شود و کلمات او را حق تعالی رحمت کم

و تشریح

و اصناف زواجر و تنبیهات نجس و مند و غلص نیازمند پسا نیند بعد از مراسم نجیل و دقایق
 تعلیم بپسیده بر دیده نهادن اشراقی که فرموده و صوبت مرض را بسلبات رضا و تسلیم
 و انباط و تنبیه برین پستند مسل که دایند بصوف و عییه معارض و متابل کشتن چون بنظر اعتبار
 تامل رفت مرض جسمانی را علت محبت و عبادت است و از تراج ظاهر بسیار فراح باطن کشتن و باران
 شامل و رختی کامل اعتقادی تمام و یقین درست تلقی احکام الهی کرده گفت **بیت**
 از دست از آتش بود و باران و کل بخشش بود هر چه از تو آید خوش بود و خوشی شفا خواهم
 شک نیست که در هر حال که بر بنده مومن وارد می شود حکمتی خدایی مد رج است و ما یعلمنا و یله الا الله
 و از انجمن فی العلم بقولون آمان به شخصی که بواسطه علما و زواجر نامحان منقطع و مترجمی که در بخت
 روزه مرض جذان تنبیه او را دست می دهد که اگر بد آن عمل کند از جهل فایز آن و ریشکاران
 شود پس بر صحت اراض و استقام و طروق اوجاع و آلام و طیند هر و شکر و ربوبیت جل جلاله
 از اوجب مفرجات و ارض و اجابت حق تعالی توفیق تنبیه و تنبیه که است کلام ان شاء الله
نوع سوم منافع و منفذ کریم که از جانب جناب بزرگوار صادر شده و غلص معتقد را
 بتقدیم میاد و تقدیمات مستظهر که دایند در اوقات و اگر کم آمانت بر پانیند بعد
 از شربط اکرام و اعطام و دقایق توقیر و تکریم بلب تعلیم مقبل که دایند و تنبیهات شفا و تسکین
 صادر قانود و پستانه متبیه و متبیل شد و با بقاء نزول مرض از زرقه غفلت و منام حیرت مانده
 و بتوبت و انابت و استقامت و استقامت از حضرت شرف مشغول شد و عهد کرد که چون نعمت محبت
 که امت که در جبر و جبر و مستقیم تشریح و توجیه پسترا نماید و جز طریق توکل و تسلیم نبیر و بهر ساری
 در فرمایند تا این مطلوب برابر و جو فصول وصول شود ان شاء الله العزیز دولت و جهان بصر
 و محفل با نشی و آله الطاهرین و صحبه الزاهرین **و بعد** **لطف و موده**

فصل
در تنبیهات محبت و صورت مکتوب و جواب
صورت
نوع اول بعلم الله تعالی که از نزول نعمت محبت

همایون که منبع اخلاصت مکارم و مواسبت و موافقت با ثرو و مناقبت نهضت محبت
 و مسرت بدل و درون این دو توجاه معتقد رسیده که قابل تزییر باشد **شعر**
 الجوهرة او عوفیت الکریم و زال عنک الاعداء الالام و ما افسدک به بهنیت
 از اوست فکل النکس قه سلوا صدور و روحا سلامت ذات شریف زریل نیز حاجت ایام
 استقام کشتن و در دو موزجات محبت نفس نفیس تزییر مزیجات اوقات اوجاع و آلام شد و در
 که روزگار اصحاب قلوب را چنین ترویجی نکرده و از باب شرایف اروج چنین تزییری برسانند
 شکر این که امت یزدست ممکنان واجب است و هر حضرت عزت برین سعادت که نگاه از عالم
 غیب روی نمود لازم حق جل ذکره و هم شکره آن نعمت را سالبان نامحدود و معارف و آثار
 که فائز و پسر از من و اوقات خوشی و خوش دل مترون کنایه حق فی الا نام علیه افضل الصلوة
 و السلام **نوع دوم** چون بتایید صحت سعادت لسان کرد و شامیز نبیره سلامت
 ذات بزرگوار در طیران آمد و اخبار محبت اذالی که جهانها از استماع ان مقام بود و ولما
 از حدوث ان متفرج و متفرج بکوشش خوش این همه غلص پستند و محبت آرزو مند کسید بخواست که
 اگر ممکن بودی بیدل روح با بشرا اخبار اسحاق و انجاء نمودی و بخدمت ارادت با دیه نزاع و نیاز
 پیمودی فاما موافق چند که بدان باطن بمنتضی که در عصر لیز مطلوب بودی میشود حاجت مطلوب
 و حایل مرغوب شکر آن نعمت که ما و رای نعمت است بکدام زبان توان گذارد و قدر آن
 منت که از اسبلا افضیه و اقارود و توجاه ازاد و زی شاک که تواند شناخت **شعر**
 قوت بعلم عینای و ابتهجت روحی بر و شکم کالتعب البصر فصرت من بر بکم فی منتی طلب
 و صبرت من رو حکم فی نایه البطل فقه قضیت حقوق النکر و اجبت کافیت لیالی النکر من البصر
 حق قانود و محبت ذات شریف را که جهانها بد آن پستند و ما قیام پاست باقی حادله بالین و آله

نوع سوم چون فاضل شریف و عنصر مطهرین لالی متلالی افراح با پیغام این اخبار
 در استماع غلص آرزو مند نهادند و غبطت و مسرت بر وجهی پسینا یافت که مرغ روح و جود است
 که خود در طیران آید و مضند دل در میان و خفان و الحقی که ام سرور و لمارا با محبت ذات بزرگوار
 عالم که ازان در مسرت که اندر برابر باشد و کلام جوهر جانا را با سلامت نفس شریف که اهل اسلام بر کشت

این از غوا بیل غلام و مصلحتان بسیار می و موازی که لا عا و المام الهوم علیکم
 از عا و عنکم شده الآلام فبیت بطل التور و رمتنا بجواب الافضال و الاضام
 نیکم انذ الکرم بنفس و رعاکم من عادیث الایام غلص و تخواه بخواسته که تعینت
 صحت ذات مبارک مناجز بانی پس از فاما بواسطه تعداد مواضع که ذکر آن مودی باطنی است
 از ان معاد و دوم ماند امید و است که تمهید اعذار قاطبیت قبول یابد دولت ابد بود

صورت دوم

جواب - نوع اول الطائفه که از ان مورد افضال در باره این
 دو تخواه صد و ریاضه با سوابق آبادی مضاف گشت بشاشی بر صحت مزاج این کینه بنده فرموده
 از جا که بر وری عام و شقاق خاص نه چیده ایام غریب ننود و منیل صحت و مرض حضرت صحت
 در ج از ان حضرت شایسته قبول و بر دل جان محو است و قد در القابل کل شیء ممکن علی العینین ^{قبول} عوان
 و الذی یرضیک من بلای حین غندی و مبدول الطاف آن یکا در جهان در باره غلصان صحت جلیبت
 بهیچ هیچ احتیاج ندارد بسیار نامحدود و جهت استظهار در و تخرمان باقی و دایم با لجز و آله
نوع دوم غلص دو تخواه مرام قییل مواقع اقلام شریف بجای آورده دعایی که از
 سبب او او تنبیه کند و از ریاض اغلاور جیاض اعتلا و زود متوجه جناب عالی می کرد اند
 ابتیاج و انشامل که بر صحت بنده فرموده و اقلام اظیم که از ان بجز و منی گشته از تبلیغ مبلغان اغنا
 اعضا و دوا و موصلمان ابتیا اعتلا و از و شد از ان مورد افضال و مصدر کمال و اکل غریب بهیچ شکر
 از و شش بشتاء اعلا و اصل که حالت با بانی **نوع سوم** باد و اشتی که جناب عالی
 این غلص آرزو مند فرموده بود و صبر بر اقلام بنده که ان بنام کرده اند و حق که باطن از و
 صحت در امتنه از و ظاهر لستظهار که امت سلامت بهر و از و پانند **بیت**
 بر چشم و دلش ندادم و میه گنتم کای نام دوست بوی و شش داری
 الطائفه که از ان منج مکارم موافق تواتر و تقاب یافته و سببشاری که بمعاد و صحت این
 دو تخواه فرموده و ایام و لیال مجالس طرب بند که سر آن گشته خوانم خاک زبان جلالتیان
 محبت آن نیست **شعر** ای صاحبی که بسزای ریاض قد پس کاه خالده است در آغوش کرده

بر خرمی محبت من بنده شام و صبح او از خود و تاملی کوش کرده این حیات مزج می رز عیار نیک
 بر یاد بنده دوش مکر کوش کرده که زمت سماع و ز تاثیر جامی از هر چه غیر دوست و دشمن کرده
 دولت که دست تشاریف او و طواری لیل و نهار بتوض ان راه نیاید و بن روزگار
 جایون و پاست میون بل با بانی و آله و اولیائش بحق من لا اله الا هو

فصل چهارم

در نقد اصحاب مکاره و دو صورت مکتوب و جواب اول

مکتوب - نوع اول بر شراین آراء جناب ضایل آب مروض
 که در آینده می آید که اگر نعم فایده الهی در حق یکی از بندگان یسین تاس توای
 یابد کما و عطا و زوال از امور و مش به بنده است امت کرامت هیچ جاتی از عطا
 در ایام و پیشوات ممود عادت بوده پس اگر چند روزی ^{مکتوب} شش پیون و نقیض طریقی سلوک
 حالت استقامت امور ترزل با و و آوا و آوا حکم احکام تخیل پذیرد خاطر شریف را بنظر
 طالع حد و کمال تمام و شغل نباید داشت و نص آیه فان مع الصبرینا ^{مکتوب} طوط نظر با بر کاه
 و چنانکه عتب نعمت و منت شست و نکبت می و پست عتب نکبت نیز سعادت و دولت
 از این دارند و پست له و وجود بر یک حال از قیل مستح و بیخیات است این معنی از غایه
 وضوح از قیل معلومات و معاینات است بل دوام و بقا در مضاعفات روزگار نامکن لا تمدن لهم
 فی با ساء یکشها فلوار دت دوام البوس لم یدم در چنین تضایا عطا جهان را استقامت
 و استرس از موارد فیض فضل آغنا بهی باید که در ج احتیاج که دیگری بتسلیم و پذیرش اشتغال
 فرج عاجل را بر موجب انتظار الفرج بالصبر عباده منوط به باید بود و جان بکلام **نوع دوم**
 رای رزین و فکر رصیر را معلوم و بحق بلکه مؤلفات عالم کون و فیل را
 بتدو و تفرق ابلان کرده اند و اگر چند روزی شخصی بمساعت اقبال اشد او نعم متوا و و سبب
 تر و معاشش متعاقب کما و عطا از اعتبار نناده اند به تجارت عقلی و عا رست احوال روزگار
 اند که عا قریب خلاف آن در وجود و آید و فیض آن روی نماید طبعش علی کور و انت تردنا

ان الخیر سریر

بسیار درین
مست

صنوا من الاقدار والاقدار یوم علینا و یوم لنا یوم نپار و یوم نپسید
خساریه از جهت تمککات و متصرفات کسیده با وجه سلامت بدین سببست فحاط خیر
راه دادن مناسب نیست و بر کرمی روزگار عاقبت بر حوبان عادت خویش کس آن بنظر
پس اند متوزع فاطم بنایکشد **شعر** و اسالک من الروح قوسلت اناسن نشی بعدا ذمبا
مثل المان فادورایج دیرست تا بر زبانه امده است و در بیان ستم و مال مال و الا
الا ویدم فلا بد برمان بر دالودایج نزول مکاره و درود نوازل بر اکابر
و اما کل را انباشد در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکل التیات آمده است
البتا موکل علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الاصل فالامثل اجبالوج ذکر از الت نعم قدرت
افاضت کرم خود و غنیه رحمت اوست عاقبت در عوض خساریه اضعاف مضاعف نم
از مایه فیض و کرم کرامت فرماید ان شاء الله تعالی اسباب سعادت بنی بشر انقطاع پسندید
نوع سوم رای صایب و در پس ثبات صورت و متور باد که ما دام که تو از فیض از
جناب جلال ذی الجلال در حق یکی از بندگان بی انتصام و انصرام باشد خود بدین و بلی که از لوازم
بشریت است بدو راه باید و مزاج از حالت استقامت اخراج یابد و بتدریج آن ملکات
ذمیه بر وجهی در باطن او بستر کیم طبیعت او گردد و از انسان بهیج نوع ممکن نباشد پس اگر
حق جل ذکره و هم سکره را با آن بنده عنایتی و مرحمتی باشد اسباب عجب و غت او را با نزال
مکاره و احداث شداید بکل از و جدا گرداند تا طبیعت او ترک ذمایم ملکات کرده با صلا
استقامت آید و مودب و مذهب شود پس مالک فحاط بزرگوار کسیده آن حدوت آن نفس را
متوجه متوقع نباید داشت و مکاره را که زمین قدر متعلق کف عین قبول و بکون قلب خلق باید
نموده درین صحن حکمت که بر حضرت الوهیت جل ذکره دیگری را بران و قوف نیست چون بنده
بجای رسیده مودب و مذهب افلاقی او بر حضرت ربوبیت است حکمتی موجب بریزم است فاطم
بود و تنبیهات آئی و ایقاعات را با ازاها نم غنایم باید داشت و قوفی ادراک حقایق علی الاوامر و تنبیهات

و مکرر باشد کرام
سعادت ایستادگی آن
و التوجه حال از طبع
شکر که

صواعق
جواب **نوع اول** بعد از وقوف بر معاطات انکس و حق آثار

و اطلع بر معاطات انکس بزرگوار اعلام می رود که نقدی که فرموده و این غلص را بر وجهی
قصیه که ظاهر را فرج و باطن را مرقع بود و پدید و پیکر فرموده از بنده بر وری آنجا بستند
نراست بشری عرض می رسد که حکما و عقلا چند آنک امتحان طبیعت دوزکار از سوال سازند
و انصار که راه ناور را بر یک حال نیافته اند کس آن حالت و حلیت نداند فلک دوزی و در روز کینا
پس وظیفه عاقل منکب آنست که بمولات مسلم و بموجبات متوجع نکرد و هر چه آید بر موجب حق
قل کل من عند الله از حضرت حق دانند **شعر** ای دل همه فعل واجب مطلق بین
آنجا کوه بهیست پیوسته بین یک از حق و بدو خشتن دان تو به کرمسک حق روئی از حق بین
تأقی جل ذکر که سپاس دعوات و شش کرباست قبا و را بر احوست و کرب او را بنهت
مبدل گرداند و در از آه هر کوه که بدو رسید اهری غلبه مرغوب از لایه دارد بنده
دو تنخواه از تسلیم و رضا خود را درین باب رسیده و اندامیست که محنت ربوبیت مقبول افتد
ان شاء الله دولت باو بدین **نوع دوم** مناصب شریفه که منون با انواع نقد و موع
با صافی محبت و تود و بود بر عاقل کوی دو تنخواه رسید موردان بصوف تکرم یلقی یافت
اشاره که توبه این غلص فرموده از شریف عادات و کرامت ملکات آن یکا نه جان و رب
و بر ج نراست این صنف راه ثوق بر ارم و عواطف جناب جلال الوهیت جل جلاله در غایت
کماست بر خاطر دارد که در اطوار او از نعم و نیوی و بخلات و تولات صرا میدین بود و بعد
از ان آنج زبان لزا حصاء آن عاجز کف لزه اند و ان قد توانفته اند لاهوتا و ملک تصرف
آمد و اما بنده ربک طرث و اگر درین حال از دست رفت تفاوت و قتی که نداده بود و طلا
و چون دانسته اند کن که این صنف را لایق و سخی دانسته را باز گرداند و اگر ندانند او را
بر حال حاکم علی الاطلاق اوست و محنت بنده در ارادت او احکم به الیغ اکیبر است که از فانی
عمل آنست که هیچ حال بر یک حال نماند و غیر احوال بر قبیره و تبدیل قادر است مدونه
لا تفرق لفران کبیت به قانا لاهم ضرار و قناع و لا تفرق ان ایرت ذا
فرج یکا یکا و مناج و کل انت فی لاه و مناج قف قانا و ف لاهم انواع
دولت سعادت با و از من و ایام هم قران بل **نوع سوم** مکات غلص برود

توکل کنان توکل در سپاختن معات و جنان او را کافی باشد کما قال الله تعالی و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب من یتوکل علی الله فوجیه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدراً و یکی از خواص توکل آنکه مانع وجود کرب و محوم و سبب فرج کرب و محسوس است دولت دو جهانی میسر و محصل باد

صورت دوم

جواب **نوع اول** معاف و غم زدایی و مکتوبات فرج فرمای در بهترین وقت و شریفترین پادشاهی بخلص آرز و مذکوبانید چون مطاوی این شکل برینیت خلاصنیکاره و امان از مضایق بود با وظیفه و عالمی هر آینه با جابت مترون خواهد شد معارض و مقابل گشت بشوقنار سپانیده بی آید که هر چه در عالم کون و فساد کاین و حادثه بی که ببار آید قادر بی علم و صافی حکیم است نویسن بشری را در آن هیچ دخلی بیکه از اغتربت در گناه استیثبات رانده اند در مذمبات رضا و تسلیم تلقی آن نمیشود نشاید که و قال التبی هل الله علیه وسلم از رضا با تقاضا با ساقه الا عظم و چون بنده خود را بدین مرتبه رسانید از غوایل اختار و غواصی احوال خلاص یافت پس قاتی و اضطرار در حدوث نوازل و نزول حوادث از غواصی و غواصی و چون این سخنان از معذرات دعا کوی و دلتوا شد و وجود مکاره و عدم آن در نظر او علی التواریخ آید از رابطه عدو به قریب الله و جبار رسیدند که حق تعالی از بنده راضی شود و گفت و فقی که بر خست جهان سناگر باشد که بر نعمت حق تعالی ذات شریف را بخوری راضی از دی جان که مسکرات آرد پسته و ار له یا نبی و آله **نوع دوم** بعد از تامل شرف شریف بر رای عالی مبین و شکست که در دو که تنبیه که در خلاص و دلتوا بخلص فرموده و انواع بخت و سرت نموده و وظیفه الطافی در رخ که نیست با خاص قیامت مجرب باشد این دو تواتر تنویض یک و جزوی قضایا حضرت خالق البر ایا که در لوط از اعطای طریقه معاش برین موجب گشته و هر حکم از اغتربت صادر شده مطیع و متقاد بوده و معصیت که خود بدان دانسته نگذاشته ام صحت خویش بر دقت بکشد و کار زنده کند او داند هر کسی که بر موجب نص کلام مجرب حجت قال تعالی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد تنویض معات خود حضرت عزت هر که نیست و همان مخصوص نکرد و اندیشی بزرگوار ابروی فاذ ندی خویش و دلتوا

بسیارین تندر
مرجه

متوکلست که اسم بندگی در حق اطلاق توان کرد که بر نزول بلا المیزجت نماند کثرت و نعمت و عطا از فضیله عیاض رحم الله پر سید غم که بنده در دو بستی حق بد وقت غایت رسد گفت و فقی که مع و عطا و ذم بخش او یکسان شود و گویند که بشر حافی رحم الله علیه از او سوال کرد که زنده بهتر یا رضا گفت رضا از بهر آنکه راضی هیچ متقاضی طلب کند الا مقام خویش حق تعالی امکان را توکل و تسلیم و رضا و تنویض کرامت کند و بنده و جوده **نوع سوم** مثال غلص نواز گشت قبض بوسه شایان یعقوب داشت بوسیده بود و پادشاه و پور و آن دل را پسر و در جهان را بخت و جور حاصل شد اصناف آن خدات موجب جناب علی بیکر داند و پیرامن تمهید اعذار بر تنبیه که در خلاص این غلص فرموده می که در دو که چون آثار حلی و مکارم جللی جناب علی بنیت با سایر اصناف بشری منت علوم دارد و عذر آن الطاف هم الطاف جناب کریم که عطا شرافات و طواف و مقصد اعظم اتفاق و اکثافت نوازند خواست دولت دو جهانیش بن نصر و تواریخ روزی بار خد و آله الظاهرین و محمد الو اجمیر

نویسن

فصل شانزدهم

در استمال کریمتکان و باز خواندن ایشان

مضمون این فصل مخصوص است با مرآة الو پس و وزرا و جمعی که در بار ایشان باشند و دیگرانی که در طو این که ذکر ایشان درین مرتبه رفته در آن دخلی نیست دیگر فضول و صورت مکتوب و جواب و هر یک به نوع

صورت اول

مکتوب **نوع اول** بعد از تبلیغ مراسم و داد و تمهید تو انشاء افتاد اعلام می رود که چون بساح شریف بنده حضرت عالی اسمها الله المساده و الحایت سپانید که اجتناب از تو می فرموده و غریبی که بر مزاج مبارکش غالب شده انزاع نموده است غیر منبر بنده حضرت عجلت خلعت دولت که افتاب جهان است از استماع این قصه غایت منع شد و چون تو می که اجتناب فرموده اصل داشت ملاقاتی نمی طر محابون راه یافت که در دست ملازمت مثل آن شاده رفته درین باب غلص و دلتوا و دیگر متربان بخش فرموده یک تمهید غریبی

و سبب در حال شرف خاص
صاحب که آنجا

متضمن مصلحت انتخاب بود و قیام نمودند و ترددی که خاطر مبارکش راه یافته ساکن شد آخر الامر بوقت
و عاقلیت تمام استقامت نمودند و بابت که ترک و تحولات کرده بدو خوشی و استقامت تمام متوجه
بندگی حضرت کردند که چون اتفاق وصول افتد بزال اموال و املاک و توفیق مناصب و توفیق بلوکات
و ولایات اساقی انجام رود و سبب در حال شرف خاص از این فرمودند و ملک را ارجا دادند
که از جمله متربان است بدین متوجه بندگی شد و اجابت عمل عرض سپاس نمودن بامان از عروفت
شرف مطالع یا بدین توقیف غایت عزیمت بدین صوب منتظر گردانند که جمیع مناسبت بر وفق اراده
رای میراست جهان بکام بار **نوع دوم** بعد از عرض راسم اخلاص و شرح قواعد اتفاق
و اختصاص محل انظار سپاسیده می آید که از سبب تمام اخبار اعراض انتخاب توجه بفلان صورت
ند چندان از علاج خاطر مبارک بندگی حضرت غلظت رسیده که قابل تزیین باشد و در حال کم بختی
و استعلا ف تمام تفاوت یافت که چه از این اتفاق شرف خاص در عقب انتخاب تخیل متوجه شوند و در
غایت عاقلیت بسیار شریف اند و آنچه از شرف و دستگی خاطر در حق خدمت دیده و بخت
از تزیین کنند تا بعد از توقف بدین متوجه انتخاب بکوه بوقت وصول طلع و شرفیات که در صبح
و توفیق بلوکات و ولایات بر وجهی باشد که خاطر مبارک خواهد بود و در توقیف از غایت خلوص خدمت
این منجبه بسیار شریف سپاسیده و امیدوار است که غن غلظت و خواه را که از مناج صدق و موافقت
و مشارب اتفاقا صادر شده باشند و قول فرماید و در آن شک و در پی خاطر مبارک راه نیاید به غایت
بندگی حضرت از حد امکان متجاوز است و الله علی بقول و کیل و استسپتام بار **نوع سوم**
بعد از ضبط بساط خدمت شرح انواع اصطلاح و ارادت عرض می دارد که بندگی حضرت اعلی اعلا
تعالی بکرات باحوال انتخاب رسیده و بر لفظ مبارک را که چون میان با قاعده الت از قدیم باز
و مناسبتی که ارادت و التماس او بود و توفیق فرموده ایم از صدق و صداقت طوبی که در باره
اوست بنمود و توفیق که خاطر راه و در افتلح و انحراف هر آنجا که متوجه توفیق توفیق و تحقیق باشد
پیش از صدوران حال اعراض نمودن مناسبت نیست و بدین کلمات بر وجهی که فرموده که اتفاق غایت
و شرف در باره انتخاب باشد و معاین کشت بدین سبب این مراعت معصوب فلان در فلان بامان
اصول را اتفاقا بامان تامل منعی که میسر است و توقیف عزیمت این جانب فرماید که چون رسیده باشد

م

از صدوران بسبب رغالات و طلع و شرفیات و کرم صرع و اسبان و اسنان و تعین بلوکات
و ولایات هیچ و دقت مهمل نماند بوقت لایزال آلی که این عرض افتاد و جمیع از لفظ مبارک بندگی
حضرت غلظت استماع رفت بران اعتماد فرمودن منوط بکمال اتفاق و انجاست با بندگی
حضرت غلظت که زیادت ابرام نمودن معلما ابد پیوند با

صورت

جواب نوع اول احوال که قلم کو هر بار منصوبی تزیین و غرض
آن شد بر توقف پیوسته است که غایت و رحمت بندگی حضرت غلظت که در باره ان
بندگی دولت آموز نیست **مصرع** دیار است که من بلیل این بستانم **مصرع**
برین زادم و هم برین بکرم قاصد رسیه جند خوش فاضل اتفاق افتاد که ذکر ان
بتولیل به ایجاد جس که تزیینات ایشان از وصمت اعراض موابا باشد از نه غایت بندگی حضرت
این ضعیف را متوم گردانیدند و اعانه علی غوام افزون اگر ان نه غایتی نیست با بعضی از
خلاطی تصور افتد موجب نزول خوف و سبب سبب رعب باشد فکلف تا این ضعیف مع هذا
اعتماد بر حفظ العرفه بر مکتوب که نوشته آمده از ان مقام که رسید بخا و زمکن نیست
و معاودت مشروط است مانگ جس از قضا و ابد و علما و مشایخ بندگی حضرت رسیده صورت
غایت و رحمت مؤکد بسو کند از الفاظ مبارکش شنیده بدین جانب آیند و بران موجب
انجا معلوم و مخفی کرده باشد باعلام و انظار سپاسیده و بر انجا سو کند و رند که انجا باز گفته اند
جموع بندگی حضرت با این ضعیف ترا اند ما لیا ملک الامرا و الکا بر حال الدین را که کشته اند
بودند باز گردانیدند و در محبت و ملک الکا بر ملک را که از بطا انجا نیست پس
رفت تا صورت قبضه بید معلوم کند در محبت و اعلام فرماید زیادت ابرام نمود و معاودت
نوع دوم طایق اقلام کو هر بار با رسیده احوال کنوده و اند الت
خاطر انرف بندگی حضرت غلظت که اخبار واجب دانسته بجل و منصل معلوم شد صورت
حال آنست که انحراف و اعراض آن ضعیف که با غرض بعضی بسیار بود که اونه غایت حضرت
ان ضعیف را متوم گردانیدند و غلبه تحیر و تردد و سبب خوف و رعب بجای رسیده که با اقامت

منا و منت نمی شایست کرد و در مقدار وقت تدبیری دیگر متصور نبود و پیش از حد و شتاب زلی
و نزول حادثه بهنگام غرض و منهدم گشت و ازین مملکت بکل دیگر گرفت اگر احوال کرده
از محل اعتماد دست چمن را از اکابر دین و دنیا بپند که حضرت بر نه ماصورت عنابتی که با این
بنده و و تقوا و دار و ما ایشان نور فرماید و از ابه و موافقی و ایمان غلاظ و شد که
کرداوندان ایشان از بندگی حضرت شنبه و اینجا آمد با اعلام رسانند و این غلظت با غلظت تمام بود
آن حضرت کفر برین نزدیکی ممکن نیست دولت ابد الابرار **نوع سوم** موافق اقامت خود
پوسیده بر دیده شد و اضافان عزتات رسانیده می نماید که از این ضعیف لایسب بر مکنان
غنی نیست طاعتی متواتر این ضعیف از آن عنابتی بندگی حضرت خایف می کرد و اندک و هیچ وجه
سکون و اقامت را مجال نماند بالضروره اعراض که اگر عهد نامه موکد بایمان غلاظ و شد
در محبت جمعی از اکابر اقبال ایشان عمل و فوق و اعتماد باشد اینجا و پستند تا پیش این ضعیف
سوگند فرزند که بندگی حضرت را به هیچ بهای این ضعیف که و در حق و تقیری در خاطر مبارک نیست
این ضعیف متوجه بندگی حضرت تواند شد و با این صورت برین وجه قرقر نکرد آمدن مقدر
فرموده شد و حال اعلام رفت بآنجای مبارک از مصالح و مناسد روی نماید بخاطر خود
نبوده تا بر انجوبت تقدیم رسانیده آید ان شاء الله تعالی دولت مستدام باد تمام شد
مرتبه دوم از کتاب دستور الکاتب فی تعین المراتب نوع و سعادت مبارک و مجرب و شریف
و مایون بل بر خواننده و نویسنده آمیز یارب العالمین

مرتبه سوم

از کتاب دستور الکاتب فی تعین المراتب در القاب و مکاتبات اشراف الناس از علما
و حکما و مدبران و متیان و محققان و ائمه و خطباء و عاظم و اطباء و فقهاء و صلحا
و ارباب فتوت و مستطمان و کوشه نشینان و محققان و مجتهدان و شرا و لیستادان و زویر
و بدر و جده و مادر و عم و خاله و برادران بزرگ و کوچک و خواهران بزرگ
و کوچک و پسران و دختران و خواهر و برادران و دوستان و غما و تجار و ابطال و نجاران
و اسپهبدان و مددیان طوائف کونان قلاع و مهندسان و ممدان و مدد و اعیان

و القاب و ادعیه ایشان و علوم اوساط النکس و غیرهم و این مرتبه ششم است بر دست
و مضمونات که بعد از القاب که در مکاتبات بدین صنف نویسد

صنف اول

در القاب و مکاتبات اشراف النکس مثل بر سر و مشت فضل و هر فصل به نوع
مجموع صد و شش زده نوع باشد

صنف اول

در القاب و ادعیه ملا به نوع **نوع اول** تواتر امداد فیض الهی بر ذات مطهره
و نفس و کما قدسی مولانا علم علامه فضل البنورین اسوه المحققین المودع المستعین
و المتأخرین و اشراف علوم الانبیاء و المرسلین نصیر الحق و الله و الدین برهان الاسلام و التلخیص
و الشیخین انقطاع و تناس و محنت کتب نامی باشند رفیع با صاف اعظم افاضل مخوف
و شرایف اوقات انواع فضایل و فواید مصروف و غیره احوال از جناب الاوسده اسمی
مفروض و مکفوف بانی و آله و اصحاب و مخلصین دعا کو یان معتقد بر وظیفه موالاة و مصافاة و نوا
نمود و و ام کریم ایام ان افضل انام از حضرت ملک عالم علی تقاب الشهور و الاعوام
سوال میکند بر تو ال ایام و لیا یالسیر که متفر و صول با خط در سکت استقیدان باشد بتفرع و لیا
می طلبد از دل التوفیق و التابید **نوع دوم** تعاقب سبب فضل و افضال و تبع
امداد کمال و احوال بجناب فضایل کتاب محالی مولانا اعظم افضل العالم شیخ الفضل
و الحکم متبوع الاشراف باجماع الامم افضل التوفیق و البنورین اکمل المحققین معتقد ای جان بشوای
اهل ایمان زین الله و الدین شرف الاسلام عنار اعظم الخواص بر تعاقب شهر و تنای ایام
و عصمه بلو نفس بزرگی از نور و فیض و انقسام مزی اصحاب لیسبت کمال و ذات محلا از حلول
فیض و انقطاع و انضمام در احوال جلال و اجمال و آله خیر آل دعا کو ی غلظت و مواجده
معتد و طیفه و عابدی که شام جان صاحب لان از تبسم ان معرکه و کنار و عیب و لذت از
ان از تبسم آن معتبر شود بسده عال و عیب سبب ابلوغ و لیسپال میکند و طو ال لازم و الاوقات
بشر فضایل و ذکر مناقب و شجاعت و شرف و جامع را ازین و شرف و مصلح

سین

استبصار و اصحاب قلوب را مرقط و مشتت دارد و سبب متعین ادراک دولت الهی
و دریافت غره غرا باشد از حضرت حق تعالی طلب و امید اجابت میدارد و موعود و ک
قدیر **نوع سوم** مستفاد است و از یاد و موارد استعدادت و استر شاکر بود
مبارک مولانا اعظم افضل الام علامه الزمان ملا دایم السلام و الایمان سلطان المنین
استاد الافضل المحرمین اکمل المناقرین برهان الحق والملة والذین نپس الاسلام المبین
سپایان نام و دحل و رود و افضل منزل و خود اکابر و امانت داده و ملائکه و اتراد
از حضرت ذی الجلال مخصوص جناب و الایمان سبب است و ارتقاء کاذب بنیان و حوض
فخترین و عا کویان بر سر ابط و بیت ستر لر نموده و عالی که نسیم نو باری از فواج
ان لب تشاق بود نشو نماند و ریاض کلز لرجن از توانا و رواج ان غیر بود که از بسند
مجال بناه اربال بیکند لستاق و التبع با در اک عجا که یم فوق غایات الامکان است
سبب در یافتن امنیت بر وجه مطلوب و نسق رغوب مبتد و مینا بال بالین و الا انظار
و محابته الکرام الاخیار **در بیان** **نوع چهارم** از انکه از سبب میر که میوه الشریفة
و رفقه مدته الشیفة ادام الله شرایف اید و قرن باشد و اثیفة الافاده که از تریج شری
و احوال من الله علی طلبه العلوم بطول بقاء و دوام محب و علا به شمع المسلمون بعبودیت
و افتخار و کواقل جلال و اجلال ادام الله شرایف و قصه بزیایا العنایات و الالاف
فصل
در القاب و اوجه مکاتبه نوع اول امداد فیضی است از جناب جلال کبریا
توالت الاوه و تقدست اکون بذات مطهر و عنصر مزی و نفس قدس مولانا اعظم السلام
اکملان العالم برهان الحقین قوه المتألمز و المکاشفین کما است اهل الحق و البقیة قبله المألمز
نهاب الملة والذین ناصر الاسلام والمبیین و صمت انقطاع و انصرام علی بعض السنین والاعوام
متواتر بالاجرامان امروجن فیضان سرور و فقه مصور از شین نقصان و قور و تواتر الهامات
و تواتر و تحقیقات و شفت تناس و در جمیع حالات عا کس و حامی جناب سبب حضرت آلی محمد
والله مرید معتقد باستغاثت از فیضان حق و در جمیع احوال بپنظار است و باستقامت از تواتر

افقاس مبتکر که موارده مفید کثیر و دوام ایام مولوی را که مظهر انوار ربنا و مظهر حقانی
و خاست ستریم و بر شایع شریعت ارادت و اعتقاد و بیعت از موالیة العلم **نوع دوم**
تأیید و از ذات روحا و تواتر الهامات تحت جناب مبارک مولانا اعظم علامت
العالم سلطان سلاطین بحکمت النفوس باجماع العلماء امام الحقین کاشف اسرار المألمز
برهان العارفين ترجمان الحق باتفاق اهل البین قطب الحق والملة والذین علامه الاسلام
و فی المسبیز بنین انقضا و شفت انتباه و و و و و مستکلمان بر جناب عالی بر تعاقب
ایام و لیال و توجه زوار و سفید لر بیده سدره منال بالغدو و الاصال محب فخلص بر تزییر
و عا کویان که ماطقة شرح منزله یک از اعلی عمر الزمان تو فیضه تواند کرد و امت می نماید و لر فقه
واجب الوجود و استقامت ایام آن اکمل انام در میخیزد و فریب اجابت **نوع سوم**
نابید ربنا و توفیق بر ذراتی بنشین نقص و توانی جناب قدس مولانا اعظم
علامه الوجود باجماع الام کشاف مشکات الحقین متنازع مقلدات الاتیق و مضللات الرقا بق
امام اکمل الحقین رئیس العلماء المدققین اسرار المألمز قوه المکاشفین کما است الله والذین
برهان الاسلام والمبیین متواتر بار و امدله فضان انواع انوار جناب جنت آثار متوارد
و متوزع فخلص و طیفه و عا کویان غبار شرایب ریا بر اذبال لر نشیند و رخسار نور بخش
از اجز دیده اولوالالبصار در نیاید جناب الا و پس اسمی ابلاغ میکند و از فیاض علی الاطلاق
دوام ایام ان افضل آفاق و کامل کسحا قی مطلبه و باجابت بپنظار و ستوفی باشد
اذ ول ذلك العا در علیه **در بیان** **نوع چهارم** از انکه از سبب میر که میوه الشریفة
عزه و علا به شمع الله طاب لبس الاکمال باکمال و لسیخ علیم ظلال فقه و افصال نور الله
قلوب المستقیدین من بشروق اوزان و قدر تکمیل المستقیدین من غایب انکافا و افکار
فصل
در القاب و اوجه مکاتبه نوع اول تضایل ذات مزا و عنصر معلما مولانا
اعظم افضل الام قوه الان افضل المبرین اکمل المبرزین متذای اهل الایمان مجمل الملة
والذین ادام الله افتخار و عکس جلال و اصل به و امدله عنایات ربنا و زکار شریفش
کافا علی السلام

متواصل محتجب غلصه بطلید اخلاص قیام نموده دوام شرایین اوقات و ایام که مستغفر
 افادت و ارشاد طر این است از حضرت رب العالمین بتفرع و تأمیر سوال میکند و بپای
 اجابت محض و مستظریه باشد و الاجابة علی الله تعالی **نوع سوم** خواص احوال
 شریف مولانا اعظم استاد و فضلاء الامم قدوة افضل الوبس و البوم افضل المتوین اکل
 النافین شمس اللذوالدین فی الاسلام و المسلمین موجب افادة طالبان کمال و سبب ترقی
 در باب استکمال بل صیالح و مباح بر مقتضای ارادت خاطر خیر مینا و مقرر و مطالب مقاصد
 بر وفق رای منیر مختل تکی و آله الطاهرین و وجه الزاهرین مخلصین دعا گو یان بوطین
 اخلاص قیام نموده در شرایین اوقات بذکر فضایل ذات شریف که مجامع افاضل اکابر را
 مشرف و مزین میداند و دین ایام را بطلوع طلعت نور منور و روشن می بیند برکات
 وجود مبارک که مادی مستطاب طلب علوم اسلامیات تا یوم النشور باقی بار و خطایزدی در جمیع
 احوال مای و واریه بالنبی **نوع سوم** مشارب اردان حواد و فاضل و مشایخ
 و اذان منایل فواید و فواضل بیامن وجود مبارک مولانا اعظم اسوة علماء العالم
 افضل اکابر الامم سابق غایات افصال خواص کار اکمال و الاکمال متذکران اهل الایان روحان
 الرحمان سراج الله و الذین من الاسلام و المسلمین از مکدرات ادنایس و مہزات کد لری کباب
 مامون و معنی بل و صول ذات بزرگو که با هر مطاب دارین میسر و موفی حق است
 غلصه نیاز مند دعا می که در ریاض جنبه بهاری عطاردی کند و سنگ بر ناله مشک تباری
 زند موجود جناب سپای که شمع فضایل و مقدر اکابر و افاضل است می گرداند و از حضرت
 واجب الوجود و جل شان و عظم سلطان و دام اعتلاء قدر و ارتقاء ذکر و بط سبب
 و استقامت قوام اعمال و قوایم مراتب در ریاض استجاب **در دعا**
 افضل ابرکات انوار الشرفه الی طوایف الام و امدایام حیوة الی قیام **نوع اول** مع الفیام
فصل
 در القاب و ادعیه متینان **نوع اول** سند قوی و مقرر و قوی
 بوج و مبارک مولانا اعظم متذکران العالم معنی الزیقین امام الذمین جامع مشتمات

الفضایل متبوع اکابر و الافاضل جلال الله و الذین نحم الاسلام و المسلمین سالی انما
 آر است باد و مثال افصال در جنب تشرع و تصون پیر است بحر و آله مخلصین دعا گو یان
 بر افادت دعا که با نسیم مشک تباری لاف بر ابرین زند و از سنایم کلام لری جنبه بهاری
 بر تری جوید مجلس عال و مؤتمس ابلاغ و لریس می کند و علی نقاب الزمان و نوال الملوان
 از حیا زحار زخار فضایل فواید ان جناب مسوای اصدا ف لالی کالات منقول و منقول
 و سایر از مندا و اوقاتش بذکر محامد و مناقب اجناب معروف و از حضرت ربوبیت قیام
 ذات بزرگو که از خلاصه اکوان و ادوار است مستعد می کند با جابت مزون و مشعل بر
 و ملاقات عروس امانی بنی توقف تو این میسر و حاصل نموده و آله الطاهرین **نوع دوم**
 متواحدت و ارشاد از وجود مبارک مولانا اعظم علامه الوجود و افضل السعید **نوع سوم**
 شافض الزمان نمان الا و ان علماء الله و الذین ناصح الملوک و السلاطین معصوم ثوابت
 و سیارات سموات بل و انتصار ذات شریف در جمیع مقامات و حالات از تصرف منزل البرکات
 و حضرت قاضی الحاجات دعا گو می غلصه که در دعوی اجناب ملا قدس راجح دارد و در و لاء
 آن موه و الا ترغ و تکلن بر ذره و مشایخ امداد دعا که تفرع از فراج و تفرع قلوب و اشباح
 کند موجود جناب عالی می گرداند و اخبار موالاة و مصافاة بر سالت شایم صبا و نمان سبات
 سده پد ره مثال می سپاند و از حضرت واجب المواسم بر ذره تفرع اقدار ان افضل
 آفاق و اقطار بالفضی و الایکار بخواند با جابت مزون **نوع سوم** شایم
 آیات فضل و افصال و دلائل غایات کمال و کماله لانا اعظم **نوع اول** علامه الام مفتی المذهب
 اعلم المشارق و المعارب اسن المتوین استاد المبرزین قدوة المحدثین و ارشاد انبیاء و المر
 قوام الله و الذین در انظار موال معادی لایح و نمانان و نواقب انار فضایلش که مزین و اویب
 و ذایل است چون جبره کشید رخشان غلصه نیاز مند و معتقد آرزو مند دعا که محبوب لری از دنیا
 و داد باشد و نزول در منازل ارادت و اعتقاد کند موجود جناب عال و سده سپای می گرداند
 و از حضرت رب الارباب سبب انظام امر که مستلزم عبادت طوایف جمهر است بتفرع
 و تذلل سوال میکند و الاستجابة علی من عنده **در دعا** **نوع اول** **در قیام**

فصل اول
در القاب و ادعیه و عطا **نوع اول** مجلس شامت ارشاد و محل اذاعت اسرار
 سداد و رشاد بپایان و جود مولانا اعظم قدوة الوعاظ المفسرين اعلم الافاضل المذكورين
 ظهير الله والدين تاج البرية اجمعين سالتنا ما تناسى من سبط انواع انوارى تاسى من خط الطاف
 آتس المستطشان زلال اشترشاد را از مضامین در پیش از غیب موار و حاصل و اداد فیضان آتس
 سخا و العامت ربنا بر و زکار شریفش ابدان متواصل بالنسب و آله برید معتقد و عالی ارق من النبی اکرم
 من السبیل و التسمی عجاب معلوم می دارد و بر تقایب از من و اوقات تخم ارادت و اغفلا
 در کل دل مبارک و امیدوار است که مقرر فراید و این و پنج منافع منزله باشد ان شاء الله تعالی
نوع دوم مجلس اشترشاد طالبان رشاد از میان ارشاد مولانا اعظم اعلم آیت
 العالم افضل المذكورين اکل الخشمن والمفسرين وارشاد الانبیاء والرسلین برهان المذوالین
 تاج الملوک وادی السلاطین محل زمستار باب قلوب مقام انکشاف موم و کرب الطایف
 بخانه را از اخطای بزر و ابر مواعظ آنجانب اختتام که موجب ارشاد بر ارق اعالی درجات باشد
 حاصل و سالکان مساک فحاه و بحاج را از استماع نفع من غرض آخر متوی و قور و امداد
 اینانی که مستجاب انان از وقوع در بوابین در کات و در این که شبهات باشد متواصل غرض معتد
 بنشر دعوائی که علامات اجابت باشد و معاین است علامات استجاب مقرر و معجزه از احاطه
 شریفی که در دو بر تو اترایام و پسات و تحاقب شهر و سنوات از حضرت صاحب الامرات
 و بحیب الدعوات دوام شرایین ایام ان افضل انام در میخواند باجابت مقرر بل **نوع سوم**
 برکات ابام اوقات و میامن تبشیرات و انذارات مولانا اعظم جامع محکام
 الاطلاق و اشیم افضل المذكورين اعلم المفسرين معتد الی بان ذین الله والدين سر اج الاسلام
 و السلب سب رشاد و ارشاد کاف انام بل فراید انفا پس بزرگوار و فراید مواعظ و می
 که در موجب صلاح و سداد و خواص و عوام اهل اسلام و آل الکرام معتد نیازمند و مالی که نسایم
 اعتقاد از اطایب رواج آن تنسیم توان کرد و بحقی که فواید اغفلا از معاطر عمار آن در محل
 استنطاق توان آورد و موجب جناب عالی و سده پهای که داند و علی و رالا زمته و الاوقات

استدامت برکات منبرکات ابام که موجب ارشاد و کاف انما است لمر حضرت که اجب الوجود و بفرع
 و تدوین میخواند مستجاب بل **نوع اول** **جهت و عطا** ابقی الله میامن ارشاد
 علی العالمین و زواج و انذاره علی العاقلین ادام الله برکات انفسه الشریفه الیوم
 الدين و ابقا لارشاده مبانی الاسلام و اعلاه نفع المسکین لازالت المنابر بر بوده
 مستبده الارکان و الارحام حکم المبانی ممددة القواعد والقوائم من وجوده

فصل اول
در القاب و ادعیه خطباء نوع اول زمیت منابر اسلام علی نفس النبیین و علی
 میامن وجود مولانا اعظم ارجح معلوم الخطباء اربع اکابر البلقا قدوة المفسرين والخشمن
 غر الله والدين تاج الاسلام والمسلمین فراید انفا پس نریده او موجب انتباه اصحاب
 غفلت و فراید نفع عید سبب از جوار اباب فراغت و سلوت **نوع دوم** رشاد
 متنا بر مین کار و اشاعت اسرار پسندیده که داری سالیان نشت می بود و مبارک مولانا
 اعظم قدوة اکابر الامم ملک ملوک الخطباء سید افاضل البلقا زبدة المبرزين نظام المفاکین
 میتر بار و عروج بر معارج ارشاد و منابر هدایت ذات شریفش مقرر بحق سید البشر
نوع سوم همواره منابر اسلام میامن ارشاد و افکار و دقایق تدکیر و تبشیر و انفا
 مولانا اعظم قدوة خطباء العالم اسوة بقاء الامم ترجمان الرحمن مقرر معتد آیران
 شرف الله والدين منس الاسلام ادام الله برکات انفسه الشریفه بروج سموات مساوی بلورای
 رزین و فکر و در بین اش جمیع آثار و مناقب عابز و عادی بنسب **نوع اول** ادام الله برکات

ادام الله برکات

فصل اول
در القاب و ادعیه خطباء نوع اول انفا پس سبب خاصیت مولانا اعظم ملک
 ملوک الاطباء فی العالم قدوة حکماء العرب والهم جالینوس الوقت اکل المتعذیرین و المتأخرین
 بخم الله فالدين طیبس اعظم الباطنی سبب شفاء اراض قلوب و ارواح و موجب ازاله
 اراض اجساد و شجای بل تو اترایامات آتس عجاب عالی بنسب انقطاع و تاس و تحاقب
 فیضان انوار ربانی کلفت کلین و ثوابی غرض معتد و عالی که چون انفا پس روح بخش مولوی هوا

بسترق کتاب محلا و افتار عمد و محلا باقی و آل و حضرت الطاهرین

فصل **در القاب و ادعیه و فواید** **نوع اول** **برکات کلام مجید و زکات خیرین**

روزگار مولا نامعظم ملک المظالم المودین قدوة الزوار المرتبین شمس الافلاکین
امداد تائید معاون و سبب توفیق معاضد و مقارن بجز و آل **نوع دوم** **برکات کلام رب العالمین**
امداد تائید ربان قرین روزگار مولا نامعظم ملک المظالم رب العالمین
استاد الزوار المرتبین عز المله والذین لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک
کتاب کرم موجب انتباه از غوایل رقعات و اصوات بلبل بر این بتایید کلام بزدانی
از مناجات غنایات باقی و آل **نوع سوم** **اسباب توفیق مولا نامعظم ملک المظالم**
طبع المناقب و المناقب و خطبه التزیل اسوة ارباب الفیض و الرسل ببار المله والذین لا اله الا انت
روزگار شریف مستزقی افادت طالبان کمال کلام ربنا و اوقات عزیزش معروف باوقات

مستفیدان آیات بیانات حق و البقی التلیل بالصدق **در دعای** **که بخواند نویسنده**
جل الله العلی بالقرآن سببا لعلو درجه و ادام علی الملبس و المستفیدین شریف برکت

فصل **در القاب و ادعیه و فواید** **نوع اول** **برکات وجود شریف مولا شایخ اکرم**

اعظم مقتدی اکرم ملا و لریب الفیض لجاه اصحاب الروة کاشف اسرار تحقیق بر شد
له باب الفیض و التذقیق عز المله والذین لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک
و تائیدات آسمان و اوقات و سبب توفیق مولا نامعظم ملک المظالم رب العالمین
ارواح اصحاب قلوب در امتزاج و انشراح باشد و از صدوران قلوب ارباب غیوب را انبساط
و ارتیاح از اید بر ساسی و مجلس علیه موجود میگرداند و همواره بخواند که باستعدادت و اوست
غیب از ان منبع محاد و آثار و معدن ضایع منافذ مخطوط و مخفی کتب قدس استعدا و لزیمات بر شد
و قد منش استر شاد کند بواسطه هر کوزه موانع از ان سعادت بحران مخصوص ماند حصول آرزو
نخل را انتظار میباید و میرسد باقی و آل و مجد **نوع دوم** **برکات کلام رب العالمین**

در توفیق

مولا ناصر امام تمام مقدار منافع منعم راس جویده اصحاب قوت بیت قصیده ارباب
اکرم و المروه منبع المکارم باجماع الاکارم جامع مثل الانام لاجتماع المناظم عا و المله والذین لا اله الا انت
موجب جمعیت اصحاب ارادت و سبب التیام و خذ ارباب محبت و مودت که روزگار شریف و شایسته
مست و بی مراضی آتی مترون و ذات مبارک از ورود آفات و نزول مخافه و کسب
و حصول باقی و آل الاطهار غلص سنای دعا و عی که از سبب اخلاص و زود و بر مرتفع اعتقاد و رفته
اعتقاد رسد بجا بجا بلاغ و ارباب میکند و از حضرت ذی الجلال عادت طاعات که افضل میباشد
و ارادات است بقرع و ابتهاج میطلبد عا قریب میرسد **نوع سوم** **برکات کلام رب العالمین**

قوت وجود مبارک مولا نامعظم شایخ امام اکرم قدوة ارباب الفیض کاشف اسرار المروه
ساکت ساکن التبحر العالم باحوال الکبیر و الرقیق تاج المله والذین لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک
و مرابر حالات ارباب غلص و اصحاب مکاشفات و غیوب بر باطن شریف و خاطر خیرش شاید
و معاین باقی و آل غلص مستند بو ظایف اخلاص قیام نموده لایزال خوانان آنت که در ملک رفقا
مخطوط و باز مره مردان و ملازمان مخطوط باشد و همواره اجابت ان مطلوب را از حضرت مزج اکرم
امید دارد و علی الله الاجابة **در دعای** **که باصحاب قوت نویسنده** ادام الله برکت استیج
نعمته ادر الله الیوم المحشر قد ادام الله بقاءه و تسبیح علیه نقاء جعل الله ایاک سببا
لازله و الرفقاء و مویا لهدایة الاصحاب الزمنا دامت برکت و طاعت ماله

فصل **در القاب و ادعیه و فواید** **نوع اول** **برکات کلام رب العالمین**

شیخ بزرگوار یکانه روزگار قطب الوقت بر شد العباد افضل العباد قدوة الزمنا و
و المنظمین المتوجه الی جناب جلال رب العالمین جلال المله والذین لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک
کافه معتقدان از اقرار به ابعاد بل و طو این سلام را از منافع افضال و ایشاوش اعذب
موارد و وار و باقی و آل الاطهار و الا ما بعد غلص آرزو مند و معتقد نیازمند عالی که از ریاض
ارادت و اعتقاد آید و در کمال ارجمین اجتناب و اعتقاد نزول کند بجناب ولایت و متکر است ملاذ
تبلیغ میکند و لایزال بخواند از موار و ایشاوش و ان افضل مبل و اکمل مبل و ادر الله و از بد منتقلان

من الاشیاء الاصلها

باقره اف زلال افعال که موجب سیر لای متعطلان بودی ناز و نزاع است مخصوص بخلو ط
 کرد و در سکستفیدان و مستر شدن انحراط و انشلاک یا بد بواسطه ورود و موانع و صدور
 حواجز و حجاب از این سعادت و دوستی اگر چهل جذب از جذبات ربنا که لازم ذات شریف
 در کردن ارادت این معتمدان دارند امید است که بمطلبی که از دیرپای باز و امن جان او
 گرفته نایز شود ان شاء الله تعالی برکات اوقات شریفه سبب نجات اهل اسلام باشد و آله
نوع دوم اعداد و تائیدات ربنا و توفیقات یزدانی معارف ایام و اوقات
 شیخ غابد و معتدای پاکت ناک قلب ملک الحود و المزیر بدر السحار التوجه و التوحید
 المنقطع عن کور است لانس المنزج ال جناب جلال العرس زین الله و الذین امام الکبلام
 و السبیز نامج البریه اجمین بار و خود و لایت بزر فیج او متواتر و متوارد و ورود و کرامت
 بسده منبع او متعاقب و متتابع و در ساق و محب صادق مقام شامی را بنحیث که از ریاض جن
 اخلاص انبساط یافته باشد عجبای کرد اند و بانسایم اسرار معاطع حمار متبسم جنبه کربم
 موجود دارد و لا يزال از طوایف اردان و فرق و افغان بکستند ذات شریف
 متبلی و پستانس کرد و میخواند با حنکف لیزا و بد کمره در صفا و راد و طلقه اذکار و اولا
 یا بد تا از مواید فواید افاس جان بر و در معانیض کستر محل او و فیض اکل اختصار کرد و ا
 ذکب علی الله بفریز برکت و جو و شریف با قیام ساعت باقی بار و حمایت و کلمات از دی حای
 و و اتی باینس و آله و وجه **نوع سوم** ورود و فیض یزدانی و نزول فضل سبحان جناب
 ولایت آتیب شیخ و شد و ساکت محقق خلاصه الاولیاء و الاقطاب الهادی الی مناج الحق و القود
 افضل المختبر اکمل الواصلین نظام المله و الذین بر تعاقب ایام و متابع شهر و اعوام بار و از دات
 شرافت اوقات سبب انجذاب لرباب اعتقاد و تاملات اعداد برکات موجب انجذاب اهل
 اصحاب ارادت و اعتقاد مجتهد و مرید ساقی بر وظائف دعایی که طیب و ارج آن معطر اوقات است
 مقامات و الهامات باشد و شرح فواید ان نور بواطن اهل ارادت در حصول مطالب و مراد است
 مواظبت نماید و از حضرت رب العالمین بپس که مغفرت و وصول بدولت و انحراط در سکس لرباب یا حیات
 باشد سوال میکند سبحان **دعای** **در** **مقطعان** و گوشه نشینان همان دعا که از باب

فتوٰی تقدیم یافت و این دعا نیز بر بن موجب جلالت ایام جو تیسبیا ارشد
المریدین و موجبات لدایة الحین و المعنیدین

در الباب وادعیت پیمان نوع اول توفیق آتی در جمیع حالات رفیق
مولانا معظم صدر امام مکرّم قزوینی در باب احسن بحسن الفکر والنظر الامر بالمعروف

و اما فی این امر باید و توفیق رفیق با ما میان کافه خلائق طریق نصرت مسکن
و قاعده عدالت مهذب و مستحکم دارد و در اجزاء خود و امر معروف و نهی منکر متابعت شریعت

ملکات رویه و ذمیمه ایشان با خلاق چسبند و تحریض طوایف اهل اسلام بر افتقار امر موقوف
و نهی منکر و تنبیذ احکام مولانا افضل صدر امام مکرم علی غایت قدس فی الایمان سید از باب الحسبه فی الملک و الدین اقام
اندر معالیه باره توفیق ایزدی در جمیع حالات معین و نامۀ از باب غنای نزع از تعرض او قاصد بخیر و آت

قدوة البرزین مظلوم الوقت علی الملک و الدین دامت فضايلة در تحقیق طالع چون محبوب
سیارات افلاک در لعان یلدا و اجادت افکارش در بنین طالع چون بر تو غور شد نشان
و خورشید می بیند و تابان در این اوقات شاد است که شرف طالع را

دوم خراج اتقاس بزرگوار مولانا معظم کما کما فوه البجین جاسوس

1. *Phragmites australis* (Cav.) Trin. ex Steud.

امداد فیض از حضرت علم حق و فیاض مطلق بذات شریف علی لایسم لرو الدوام تجرد و آل
 الکرام بحسب معتقد تمهید قواعد موالاة و اجابت پیوسته دریافت انتقا از حضرت کبریا سوال
 میکند با جابت مزون بار **نوع سوم** امداد فیض بخیراتها از حضرت معلا کبریا بجانب
 مولانا معظم ملک الکمال جامع قنون الفضایل افضل البهین انوار و ج المتأخرین شمس المله
 والدین منوار برادر دست تصدیق روزگار از ساحت بزرگوار قاصد غاصر عجب غلص
 دعایتی که مبر از شوایب ریا و بخش موال از عوارض احتلال و اغتراب بجانب عالی لرسا پی کند
 و ادراک حضور مبارک از حضرت ممدت مسالت به نماید و مو علی ذلک قدیر **نوع دوم**
در القاب و ادعیه شرا - نوع اول فیض امداد و توفیق آسمان در پستگاه غرایب
 الفاظ و استنباط باریع معانی قرین ایام و اوقات مولانا اعظم افضل شرا العالم نقاد
 الافکار الزو امر نظام اللایع ابواب هر سوختن کوز اصداف الکفاح من تیار قرین الزاخره مستنبط قیون
 الفضایل من مناجات الزاخره جمال المله والدین کمال الاسلام والمسلمین زاده روزگار طلعت
 حمایه نش قریر و رکشن و از مار انجبار فضایلش بخیرات ابکار معنای آبتن عجب مستند کبریا من
 ولا و داد و میامن محبت اعتقاد ان صدق زمان و خلاصه دار واکم ان مداومت و توفیق
 می نماید و دعایتی چون نتایج انفا پس بزرگوارش از شوایب که در ایت موال و مجلات صدق معنا
 موع و معلا بجانب معلا رسا میکند و از حضرت می چون سبب متغیر حصول ملاقات و وصول فیض
 ان از عوارضات باشد مسالت مینماید با جابت شفع و مزون بار **نوع دوم**
 امداد الهامات ربنا که فیاض افکار و بدایع معانیست بجانب مولانا اعظم نقاد الکلام با طبع
 الام حسن الکفاحان الکمال فاضل الشرا الکمال البلیغ نظام المله والدین منوار بار و فیض الی
 بی و صمت نقصان و تناسی بر نفس نفس و ذات مرکا، مکی او متعاقب و متوار و عجب معتقد دعا کی
 شوایب را غلط نباشد و بخش کی و ابطار دعوت بر ربط نگردد و محل انهای رسا توفیق ادراک
 ملاقات با نقایب ایام و انات از حضرت عجب الدعوات سوال میکند بجانب **نوع سوم**
 توفیق علم حق و الهام موفق مطلق روزگار شریف مولانا معظم علاقه الام جامع قنون العلم و الشرف عظیم

الطیفة الفضایل کرم التسم و الثمایل افضل کما بر الشراشمس المله والدین ابد المروم
 یلو امداد فیض معالی و استنباط متعابد من وقاد و خاطر نقادش منو اصل عجب غلص غنم
 از و صمت کلفت و دعایتی موال از شفت تصلف مروض رای شریف می کرد اند و از حضرت
 ذی الجلال امید وار و وصول بدولت و حاصل به باشد و لی ذلک العا و علی **نوع دوم**
که جت شرا نویسنده الهام من الفاظ اعذبها و من الکفاطیها جعل الله لال الفاظ فی الاذان
 کاشف و جواهر معانی جلاء للنظر المکشف ادام الله فضل و اغزر کلام و و بده
فصل اول فیض امداد و توفیق آسمان در پستگاه غرایب
در القاب و ادعیه شرا - نوع اول فیض امداد و توفیق آسمان در پستگاه غرایب
 امام ابده العالم استاد الا فضل والا کابر جامع قنون الفضایل و المتأخر قدوة ایران افضل
 جهان فی الحق والدین مثل حال کافه طامع معتقد صادق و جا کر ان شا کوی معتقد موافق با
 خدمت شتون با نواع اخلاص و اعتقاد و بخش بزیئات اعتقاد و ستم و بدو فضایل بنده لرسا
 می افتد اشتیاق بتبیل باسط کریم که مفتاح ابواب مبرات و مصباح ظلمات جهالت پیش از
 محدود غایبات و تقدیر نهاییات آدر اک ان امنیت بر وفق مطلوب مینماید و آرا لاجبار
نوع دوم فضایل ذات بزرگوار خداوند مولانا صدر امام اعظم اجل منضال اکرم علاقه
 الزمان افتخار اعظم ایران مولانا و سیدنا و استادنا نجاحی و المله والدین و الامام
 و المسلمین ما یوم الشوریوم سستید ان فایده رسا بل و بوار و کمالات عنقر و کایش کافه منطقت
 تمام راجون زلال جو بخش چشم جو ان شا کرد و جا کر غلص بر قدم ارادت ایستاده بر طینه دعا
 این یکانه و ج و شغل است و ازال خوانان و وصول شرف متولی و اجابت لز مطلوب لز خدمت
 عرت مامول القم اجب **نوع سوم** بجانب فضایل بنده خداوند مولانا اعظم افضل ابده
 الام و روح افاضل العالم جامع فضایل الثنایة حاجی و ایل الانسانیة قدوة البیون اسوة
 المبرزین مؤایران شمس المله والدین بک الاسلام و المسلمین ادام الله میامن لفتخار دعا کوی
 غلص منشا که مختص قدما تزی انتها و دعوات الی انضای رسا لشتیاق بشرف بندگی
 بعلم الله تعالی و رای تقریر بیان و تحریر بنات آدر اک ان مطلوب عا قریب روزی یلو

فصل دوم

در آفتاب ادبیت و پذیر خطاب با ایشان علی التوید باید کرد چه در دربارت در حکایت
بزرگیت و اگر خطاب چه زیادت باشد بابت نزدیکتر و از نوشتن نام و لقب اختصار نماید
کرد نوع اول باب به عباری که مخدوم علی الاطلاق الحیا و ملاذ باستحقاق چه هم بر بنده
کنند و بنده زاد و پسران نام و در پستام بلا و سبب کونظار و ترغاف از اینجانبانی
حضرت سبب اسباب بر سر تله و دام با بنی و آلا کرام و مجد الزوال عظام و سبب سنا مسود و
محل قبول سپاسید می آید ششانی بتقیل گفت کرد در آن مضایق که علی را لازم و الزام و الزور
و تحاقب الایام و العصورین و توضیح آن مشغول تواند شد اسباب در آن سعادت عازب
میتواند نوع دوم در بندگی مخدوم اعظم الوالد الا فضل الا کرم مدانه عظام و مضایق
بنده کند و طایف بندگی مرتب شسته از حضرت رب العالمین جل جلاله در آن سعادت
وصول شرف مؤول در میخواند و امید اجابت یی و در شتیاق بدست پیوست بجا بست که خاص
دو زبان بر نام و روی صد غریب و بیان عشر عشیران تنفی تواند کرد و با وجود و قوف
ضمیر مبارک هیچ موضع و مقرر احتیاج نیست جان بکام بار نوع سوم از و مندی بشرف
بندگی مخدوم باستحقاق و خداوند کار علی الاطلاق که عارف اند جل جلاله و مد علی البیظلا احاک
ظاهر و باطن این بنده کینه بجز را بر ایشان و رنج و رنج دارد و متمنا از حضرت الوهیت جل جلاله و
ذکر توبتی دیگر شرف و سبب سنا که از مطالب محبت آنست که مشرف کرد و آن مشاء اند بکار
فی

فصل فی بیان

در کتاب حق و بار این صورت نیز مشایخ و بزرگوار و تعظیم ایشان در خطاب واجب
نوع اول آرزو و شرف و دستپوش نمودن معطر سینه الطهرت جوده ام زید چشمتما
در این خطاب که قابل تزییر باشد دریافت آن دولت که از مطالبت بر احسن وجه
میسرید نوع دوم بعلم الله تعالی که از شرف و دستپوش نمودن معطر والد ام زید
رفعتا عارت افتاده لایزال خاطر نگران و باطن رشتانست جزا در اکثرف دستپوش
دیگر نه بغیر فعل از دیو را با صادق که اوقات جوانان از ان امنیت بدولت بایست پس امید

سعادتی و حصول جنات رضوان در آن است مما قریب تبدل یا بداند ولی ذلک والقادر علیہ
نوع سوم سایه دافعت و حفاظت و غرور و معطر والدیه ام زیدت است اقدار مایانی
 نامحدود بر سر بنده کینه و فرزند شتاق پاینده بل و جمیع انانات و حالات بر مقتضای
 ارادت دولت خوانان نجسته و فخر خنده بالایی و آله شتیاق بشرف پایوس در آن
 مضایقت که بنزیر و تحریر و تحریر که در دحق فرشته و عظم سلطان پیسی که متغیر ادراک آن
 امنیت باشد مما قریب لکن عیب باشد ظهور و پانده و مو علی ذلک قدیر به مسم
نوع سوم

در القاب و ادعیه عم و خال را ابتدا ایشان بایکدیگر متعارف افتاده و چون با هر دو علی
التو باید کرد با فراد و از لزوم ترش نشدیم **نوع اول** بهر الطاف و لطف
مخدوم علم زید قد ره بر سر بنده یک پشایان نامحدود و پاینده بلا اشتیاق شرف
و ستبکس که خلاصه مطالب و خواسته ما آرب است لزوم امکان تجا و زید پرفه دریافت
آن امنیت عا قریب حصول موصول به **نوع دوم** بخدمت مخدوم محقق عم و مخدوم
بند که نا محصور ابلاغ و لرسالی افتد اشتیاق بشرف و ستبکس چون کمال الطاف و وفور
اعطاف انجانبی نهایت است حق جل ذکره اسباب وصول بند که عا قریب میسر که طایر
بابی و آله **نوع سوم** اشتیاق برید از مبارک خداوند و مخدوم مخدوم عالم است
بعالی بیتی که پرامون نمین و توضیح آن توان گشت در این مطلق که لزوم مطالب عا قریب
بیشتر **نوع سوم**

در القاب و ادعیه و خال همان صورت باشد که به و خال نوشته و بجای مخوم مخوم

باید نوشت و خداوند بر قمار و بخت بازی زید قدره و غرضه زید قدره تا و غرضه یا
زیدت محمد یا دامت عنتها

فصل اول

در القاب اوصیه برادران بزرگ نفع اول شبنامی بفرمان خود آقا
زید قدره بازیدت دولت بالا از نظر لفظ خیر بیان و تعیین مستقیم معنای کلی منصرف
حلی

استعداد بشری و ستبوس ان سعادت عاقبت روزی با نوع دوم
 غایت عاقبت خودم اقام زیر قهره بر سر بنده کینه است انتساب تمام به
 و امتداد ایام خیر و شادمانی و اقامت عاقبت و آلاء العظام **نوع سوم**
 ابدله غایت خودم اقام عزت و رفاه در باره بنده کینه است انتساب
 به و تقابل بسباب کادانی و شادمانی و اقام کترین بنده کانه و ستبوس لی انتساب
 بجل انسانی بر پاد و از حضرت رجا العالمین جل جلاله است انتساب ایام مایون بطلبه شایسته
 و اگر چنانکه برادر بزرگ را مرتبه عظیم بزرگ و منصب عالی باشد شاید که برادر کوچک با خودم
 اقام نویسد بر خودم اعظم از آنکه انصار دولت با اقام دولت و اگر از او باشد
 اکتفا باید کرد و همیشه در حد و بذر و غم و خال ملاحظه باید کرد که اگر ایشان با
 مناصب بزرگ باشد و مناصب معتبره ذکر عم و جدم و پدرم و خالم نشاید کرد و خودم
 با و عاقبت کور باید نوشت و زیادت

فصل بیست و پنجم

در القاب و ادعیه برادران کوچک نوع اول برادر از اکرم قرة العیز قرة
 العظمی ابقاه الله تعالی سلام و تحیت و از آن تامل نماید شتیاق برادر عزیزش
 چون تخیل او با انواع ضعیف و کمالات از خود و غایات و نهایت مجاوزت از مطلوب
 عاقبت میسر و محصل به **نوع دوم** برادر از اکرم احمد طول الله عمره سلام و تحیات
 محرم است شتیاق بالقیاد عزیزش فوق غایات لامکانست و دیدار
 بهادرش هر چه زود تر روزی بلایه و آلاء الاهی **نوع سوم** شتیاق
 برادر عزیز برادر عزیز از اکرم خود ابقاه الله تعالی از خیر و نیکو

فصل بیست و ششم

در القاب و ادعیه خواهر بزرگ و کوچک میسر صورت که برادران بزرگ و کوچک نوشته شده باشد
 نیز باید نوشت بشرط ضمیر ذکر مونس مثلاً ای بنده الله ابقاه الله و بجای طول الله عمره
فصل بیست و هفتم

در القاب و ادعیه برادران نوع اول فرزند از اکرم قرة العیز قرة العین
 عبد العزیز ابقاه الله تعالی سلام و تحیت و غایت و نهایت خود را و نهایت
 به و حسن نکران و مغلقت و چون شتیاق آن فرزند تحصیل کمالات و تکمیل سعادت
 و اکتساب علوم دینی و قواعد یقین متواتر است با برادر و غایت متواتر است که در شتیاق
 و نکر این خاطر تراید و تقاضای باید **نوع دوم** شتیاق کمالات و ای جان بدر
 بموافقت کمالات خود و از او نیست عقل و اندک بهتر میسر شود شرح ذکر کمالات و بیان نیست
 دیدار عزیزش که محبت خلاصه آرزو و آمنت عاقبت میسر به **نوع سوم**
 فرزند از اکرم قرة العیز قرة العین الفواد غلظه الکبد طول الله عمره سلام و تحیت
 نهایت تامل کند شتیاق بقیاد عزیزش در آن نصابت که سعادت افلام و وساطت
 ارقام از عهده مشرعیان نفس تواند نمود **نوع چهارم** فرزند از عاقبت ابقاه الله
 یارب ز بریشانی من مست اکاه کوناد من بر آسمان سخت و زکریا من ز نوره بر کلاه
 آن آمنت که از آمان دو جهانیت عاقبت محصل بلایه و آلاء الاهی **نوع پنجم** مفارقت
 فرزند اکرم احمد عبد الجید ابقاه الله تعالی بر دل و جان بدر شتیاق از او و منده آن اثر ماکره
 که بتو بر و یقین متواتر و مبتیز گردد و اخبار شتیاق او به مات متواتر و با حلا و اشیاء مقابل
 می شود بجان عزیزش که ظاهر و در تکلیف آن نوردیده است این معنی از غایت
 و صوغ بران فرزند غنی **نوع ششم** نکس دارم ز خویش و پیوسته
 نمونس روزم و دل بند تو پنج بر دیره بزرگ بچایان پنج بزرگ یافته فرزند چو تو
 حق تعالی سبب که منفر در یافت دیدار عزیزش باشد از منک عبیب سهند ظمیر بهانه باقی و آله

فصل بیست و هفتم

در القاب و ادعیه دختران میسر صورت که میسران نوشته شد دختران نیز همان باید
 نوشت نیز ذکر شتخار و بجای فرزند از اکرم فرزند عزیزه کریمه و بجای طول الله عمره
 طول الله عمره و بجای ابقاه الله تعالی تبدیل ضمیر مذکر بزنش ضروری باشد

فصل بیست و هشتم

در القاب و ادعیه برادران کوچک نوع اول برادر از اکرم قرة العیز قرة العین
 عبد العزیز ابقاه الله تعالی سلام و تحیت و غایت و نهایت خود را و نهایت
 به و حسن نکران و مغلقت و چون شتیاق آن فرزند تحصیل کمالات و تکمیل سعادت
 و اکتساب علوم دینی و قواعد یقین متواتر است با برادر و غایت متواتر است که در شتیاق
 و نکر این خاطر تراید و تقاضای باید **نوع دوم** شتیاق کمالات و ای جان بدر
 بموافقت کمالات خود و از او نیست عقل و اندک بهتر میسر شود شرح ذکر کمالات و بیان نیست
 دیدار عزیزش که محبت خلاصه آرزو و آمنت عاقبت میسر به **نوع سوم**
 فرزند از اکرم قرة العیز قرة العین الفواد غلظه الکبد طول الله عمره سلام و تحیت
 نهایت تامل کند شتیاق بقیاد عزیزش در آن نصابت که سعادت افلام و وساطت
 ارقام از عهده مشرعیان نفس تواند نمود **نوع چهارم** فرزند از عاقبت ابقاه الله
 یارب ز بریشانی من مست اکاه کوناد من بر آسمان سخت و زکریا من ز نوره بر کلاه
 آن آمنت که از آمان دو جهانیت عاقبت محصل بلایه و آلاء الاهی **نوع پنجم** مفارقت
 فرزند اکرم احمد عبد الجید ابقاه الله تعالی بر دل و جان بدر شتیاق از او و منده آن اثر ماکره
 که بتو بر و یقین متواتر و مبتیز گردد و اخبار شتیاق او به مات متواتر و با حلا و اشیاء مقابل
 می شود بجان عزیزش که ظاهر و در تکلیف آن نوردیده است این معنی از غایت
 و صوغ بران فرزند غنی **نوع ششم** نکس دارم ز خویش و پیوسته
 نمونس روزم و دل بند تو پنج بر دیره بزرگ بچایان پنج بزرگ یافته فرزند چو تو
 حق تعالی سبب که منفر در یافت دیدار عزیزش باشد از منک عبیب سهند ظمیر بهانه باقی و آله

در القاب و ادعیه خواجه سرائان **نوع اول** دولت و اقبال و جاه و جلال
 خواجه اعظم پسر اعدا اکر موزب الحفزة السلطنة امیر المملکة افتخار و لشکر کش
 ایران معین الدوله والذین رجاء و قدر بر قدره نزد یار بار اولی منصور و اعدا منصور حق
 الملک القدر **نوع دوم** میهن تو فقی رقیق طوقی خواجه اعظم مزیب الحفزة السلطنة
 مؤتمن المملکة الامیر المملکة پسر اعدا ایران بدر الدوله والذین خواجه لولو بار اعدا دوله
 و سعادت منوار بزرگو و حفظ ایزدی در جمیع حالات معین و ناصر بزرگو و آل **نوع سوم** کباب
 خواجه اعظم ملک الخواص مزیب الحفزة امیر المملوک و ابلاطین امیر الدوله والذین خواجه جود
 زید اقبال دعوات و نجیات لیسالی و دوله شتیاق بالنتیج شریف بیرون از حد و غایت
 ادر اک آن امنیت عا قریب رقیب رقیق بار بزرگو و آل اکرام و محبة النظام

فصل در القاب و ادعیه و کتب **نوع اول** اگر دوست از افاضل باشد برین خوب
 باید نوشت مختار قشقه خدایه و اعظم ملک الافاضل جامع الفضایل و قوه البیون مخز
 ایران امام الله والذین ادام الله فضایل طاهر و باطن غلص شتیاق را در خلق و اضواء بی حد و
 اسباب وصول بدولت وصال عا قریب میسر باد این طایفه در هر مرتبه از مراتب افضل فضل
 باشد چون منصور و محبت و شتیاق و مدد کس و طیب و بزم و شاد و غیر ایشان بقی مناسب آن مرتبه
 باید نوشت **نوع دوم** اگر دوست از اعلی دیوان و ارباب دنیا باشد برین خوب باید
 نوشت بخدمت صاحب معظم جلال الوزر انکانه جهان نظام الدوله والذین تمام معظ
 دعوات موفور و نجیات معصور ابلاغ و لیسالی و افتد شتیاق با در اک فرخنده خدایان و نجیات
 که قابل تکریم باشد پس بخیر که در ضمن آن اند فراق بماند بر دو جهان دوله وصال اقبال و شتیاق
 از حضرت رب الارباب و سبب اسباب بسته حامی و دعا قریب حصول موصول بار بالنتیج حال
نوع سوم اگر از صدور و اعیان باشد چنین باید نوشت صدر معظم یا صدر صاحب
 اعظم قوه الاکاریر جامع المآثر خواجه جلال الدوله والذین دایم معظا بسلام و تحایا و اوان
 شامل فریاد و شتیاق بریدار و بر سرش فوق الغایات و النایات بسبب کتبش ادر اک القاب

از حضرت کبریا طلبیده می آید و من الله الاجابة و الحمد لله و من
فصل در القاب و ادعیه **نوع اول** اگر عزیز از طلب علم باشد برین خوب
 باید نوشت بجانب مولانا معظم ملک الافاضل جامع الفضایل انیس الملوک طیس
 السلطنة کمال الله والذین است فضایل فراوان نجیات ارسالی افتد شتیاق چون من
 مجاوزت و طیب مناکحت ان یکانه جهان غایت و نهایت ندر اک کمال الشیخ عا قریب میسر باد
نوع دوم اگر از اعیان و مشاییر باشد چنین باید نوشت صدر معظم ملک الله
 جلیس الامام انیس الاکاریر خوالذین احمد عام ملوه سلام و نجیت فراوان تامل و غافل
 خاطر چون لطایف کلام و محاسن نظام او و اولست و در هر مرتبه بر سرش عا قریب اوزی و
نوع سوم اتمام محبت و شتیاق خاطر بجانب صدر معظم قوه الاکاریر سید الله انیس
 الامان جلیس الغلان یاج الدین علی دام علاه چون عذوبت الغافل حسن
 معاینه اونه نهایت است اتفاق ملاقات بر وجه مطلوب میسر باد بانی و آل و عتره

فصل در القاب و ادعیه **نوع اول** بجانب صدر معظم صاحب اجل اکرم ملک التجار
 مؤایران معتمد الملوک السلطنة عا الدوله والذین تمام معظا فراوان دعوات
 و نجیات ابلاغ و لیسالی افتد شتیاق خاطر با نظام احوال ان یکانه فوق غایات لامکانست
 اسباب جمعیت و اجتماع بر وفق مطلوب میسر باد **نوع دوم** صدر معظم صاحب اکرم
 ملک التجار امیر ملوک الاقطار معتمد ابلاطین عا الدوله والذین تمام معظا بسلام
 و تحایا و غنیمت شتیاق خاطر با در اک ضرورت کمال یافته در یافت الشیخ عا قریب **نوع سوم**
 معتمد توفیق ایزدی در جمیع احوال ناصر و همیز صدر صاحب معظم ملک التجار قوه انساب
 الاقطار معتمد الخواص مؤتمن السلطنة تاج الدوله والذین بلا محاسن پسندیده او موجب ارضاء
 خالق و خلایق و زبان هر روز کار بزرگو و کمال طایفه و آل و عتره
فصل در القاب و ادعیه **نوع اول**

در القاب و ادعیه ابطال **نوع اول** ثبوت بزاد آن و تائید رجا قرین

رو و کما زکما لاکبر و الا بطلان مقدم مقام قدیم الرجال قذوة الشجاعت نجات الا بطلان
موصول و منزهات بروج نامول نجات و **نوع دوم** بجانب ملک الا بطلان
انج الرجال قذوة القعدة زعيم الجوش و العاکر المنصوره حسام الدين دام تائید
سلام و تحایا اربال بی افتد غلق خاطر و از دست اتفاقات ملاقات بر ابرو و به **نوع سوم**
مکما از جان مقدم النوار پس قذوة الشجاعت قاید العاکر المنصوره مؤید الدین حام القبا بیدار
رجا و توفیقات استقامت مخصوص و مؤید یار مشارب مایه معنی و سبب استقامت و توفیق و التوفیق
فصل **در القاب و ادعیه پسندیدار از نوع اول** پسندیدار اجل ملک الا کما بر قذوة الرجال

مقدم الا بطلان مؤید ایران حام الدین حام علوه بسلام و تحایا مخصوص کشته تعلق خاطر و توفیق
و توفیق استقامت ثبوت و تربیت و درجه قصوی دارد اما فی حصول موصول **نوع دوم**
بجانب پسندیدار معظم قذوة الا کما بر الرجال مقدم اما فی الا بطلان فی الدین معلوان و هم تائید
سلام و تحایا اربال بی افتد ممکن است بر ثبوت و تربیت و معصوم است و وضوح آثار و توفیق
چین جلالت کما کتبت او منصرف و موقوف و هو اعلم **نوع سوم** تائید و توفیق
قرین حالات پسندیدار کبر قذوة الرجال ملک الا کما بر الا بطلان مؤید الدین حام القبا بیدار و جمیع
ایمان معایر اطلاق که موجب مضامین غالی باشد مشمول مشکلات قضایا. اما حسن تدبیر صاحبش علی بن النعمان و البطلان

فصل **در القاب و ادعیه پسندیدار از نوع اول** پسندیدار کبریه ملک الا کما بر صلی الله علیه و آله

و المناظر مؤید ایران ظفر الدین موسی اودام الله اقباله در رعایت قیام و محافظت صوم و قیام
بندگی حضرت سلطنت غلظت حکمت ابد الدین مکرر بار و لا یرذل از ان حضرت بخت ثبوت و تربیت و توفیق
عنایت توفیق و منظر عجب معتمد با بلیغ نجات و تسلیم مزاج جناب کریم که در د و سموان بشری حامد و مستجاب
او اشتغال به تائید و از حسن مساعی در هر که بکفایت از امور رشد مکرر می گوید و در بندگی حضرت ملک
مقبول به آید توفیق حصول مقام قریب روزی **نوع دوم** حسن اجناد امیر معظم قذوة الا کما بر

جامع الحسن الاخلاق و عباد السبیم تاج الدین علی شاه دامت معالیه در محافظت قیام و توفیق
بتقدیم به رجا و در بندگی حضرت اعلی اعلاء الله تعالی مزین عرض می باشد بخت و مستکور
می افتد و علت از وصیت تدبیر مؤید و خیرترین تقدیر منزه و مبرا اربال بی افتد و ادراک
ملاقات از حضرت شوالیه کند با جابت مترون **نوع سوم** میان مساعی امیر معظم
سید ارجل اکرم قذوة الا کما بر مؤید ایران بخم الدوله و الدین ابو بکر دایم اقباله در رعایت
قیام و توفیق موجب ترغیب مکان و سبب اعلا شان او باو الطاف یزدانی شاه طالع
و اعطاف ربابه معارف حال و مال بحسب غرض شریف دعوات و کرامت نجات بجانب علی
اربال بی کند و ملاقات راجع بر آرزوی دارد و عا قریب روزی بل به بعد

فصل **در القاب و ادعیه پسندیدار از نوع اول** پسندیدار نظام معایر و مهات طایفه فلان

بیمز تدبیر کنایت ملک الامراء و الا کما بر سبب الدوله و الدین دایم اقباله در تربیت و توفیق
و جاحات ظلم و تعدی بحسن اهتمام و توفیق نجات و **نوع دوم** بجانب ملک الا کما بر
قذوة الا کما بر جامع المناظر نظام الدین دایم تائید و سلام و تحایا بلیغ می افتد استقامت نظام
مهام او و رعایت طایفه فلان که در اهتمام او اند و از دست قضا بجا اراوت با علل تربیت
متکثر و متوفی و آثار آن من قریب بوضوح خواهد انجاسید **نوع سوم** توفیق خاطر با نظام
امور ملک الامراء مقدم الطوائف قذوة الا کما بر جلال الدین دایم اقباله در رجحان است و ممکن
است معصوم و مطلع و مناجاد در حال و مال پسندیدار است با عدل بار به و سبب توفیق
فصل **در القاب و ادعیه پسندیدار از نوع اول** پسندیدار صوم و قیام

و المناظر مؤید ایران ظفر الدین موسی اودام الله اقباله در رعایت قیام و محافظت صوم و قیام
بندگی حضرت سلطنت غلظت حکمت ابد الدین مکرر بار و لا یرذل از ان حضرت بخت ثبوت و تربیت و توفیق
عنایت توفیق و منظر عجب معتمد با بلیغ نجات و تسلیم مزاج جناب کریم که در د و سموان بشری حامد و مستجاب
او اشتغال به تائید و از حسن مساعی در هر که بکفایت از امور رشد مکرر می گوید و در بندگی حضرت ملک
مقبول به آید توفیق حصول مقام قریب روزی **نوع دوم** حسن اجناد امیر معظم قذوة الا کما بر

در ایام مهاجرت
اوقات تجارت

لوح اشواق بر وجه ظاهر و باطن دل و دولت خواه را متعلق گشته اند که شرح نمودن آن بسیار
مؤثر و مؤثر گردد و بر باعث اشتیاق بر طریقه اجزاء و جود او را متوجه و مضطرب گردانیده که من
مهر که یکسان در یکسان و توجیه اخلاط باید بخت بام مبادت را بکدام زبان بیان توان
کرد اتم دوری و بیگانه است صوری علاج پذیر نیست و برست که دلتا نیازمند از متاع غایت
عزیزان در احتیاج است و جانتا در دو دهن از غل غل زبان صابر است بر جوان دوستان اشتیاق و غلا
شروع در بیان شداید اشواق و مکیاید ایام ذاق بهیج حال صورت و غنچه شود **در**
از و مندی و لاد حضرت غزوم خویش پیش از آن دارم که آید آدمی را در ضمیر
که هر گران نام بنویسم بکجه در بیان گفت و بیا این عروق شرح مری از ضمیر
فلسفیم احوال این مفاوضه از مقام معلوم اصداد افتاد از حضرت واجب انوار که منضم خبر
و جود است سرعت ملاقات را که از آنجا و اشرف مطالب مباحثت و الیه رود و امید است که
کل اجابت آید آن شادان و عاایم اعمار بتا بید مترون بلای من لایب شده **نوح سوم**
بعد از شرح احوال و بیان اوضاع محبت و اعتقاد در متاب آلام ایام غایت و معانی
شداید لیالی مبادت و مهاجرت متاع مولات اشتیاق و گریب موهبات احوال ذاق
بهیج شروع نمایی توان کرد و کمال گفت که بر آن مطالب و غنچه آن مآرب و دوشی از غنچه
بل یکی از مهر لرم نباشد فلم را و اگر چه همه تن زبانست و قدرت تزییر و تزییر بنان را و اگر
چه خادم تیانت به حال کن بت تصویر کاغذ دور و بیجا به علت قدرت شرح آرزو مندی و کنگه
و در دهن را جمل دوری و نیاز مندی **بیت** زبان خامه بصیرت اشتیاق را
صد مهر که دارم یکی ندانم گفت امام آلام مهاجرت و صوفیه دارد که هیچ سکن
سکنی که کف اشتیاق شداید اشواق و نکایت دارد که بهیج پستی ملوت نمی پذیرد **در**
مذکر می توانیم مودکم فیروزاد شو قاکلات مبت الراج بعد تم فذاب لجم بعد فراقکم
و علی حدیث اذ افتاد الراج اصلی بزرگوارم اذ انکست ناسپنا الا ان نذکار الاجه نسیج
عاشق ریح الاول داعی دولت خواه ترض این شوق نامه از مقام معلوم و احم مطالع و مایه
شد شداد مکیاید ایام عباد اگر بختش اید و اح بر علوم شریفه سخن نامه بفرغ و بر پند و رب

در القوا

الار باب سبیس که ملاقات شریف را منتظر باشد دولت وصال را ملتزم و متکفل عاقوب
لنمکن غیب بشهد ظهور و پند و صوالی و مایه کانیست

در اجوبه مکتوبات و صفت حسن خط و بلاغت عبارت

و مطالع مکاتبات که صفت قیص و سوغات اجناس **نوح اول** بعد از تمهید و توضیح
و نکرم و قیصل بلب غیل نظم احوال اشواق که در نظم کوه بار آورده همانا از زبان این
سوفت ذاق فست اشتیاق بوده و مضمونات آن نیز بر او متور و معبر و بالما او عرق
شد مع مذاکره جند آنجا بد بیان اشتیاق کست ذاق فرماید و ان لستمال ایام بعلو استیلا
ناید لکب دیده و سوز پینه این محب بخورده و مند و غلص و بخور پسته اخبار فرموده باشد

در اذ اراهم سنا برق بلوح دجی فاما شعل من نار اشواق
وان غلام یحون بزع دم فاما قطره من ماء آفاق
در تمای تو م طافت ازین پیش نامه بخور از نام نشان از من درویش فاند
در بیان حسن خط و بلاغت عبارت و بلاغت ترکیب و عبارت بیان شروع نمی تواند
کرد چه در مبالغت که کند و کوبد مقصد و بجز مقرف و مقرب باشد **در**

کن بکافا انجون السوا	و لفظ کمال الال الیه اگر
و نظم کاذا اعدا بق رو	و نظم کاذا اعدا بق رو
نامر خواندم که بوی او ز جان اثار داشت	بجز زلف و لیران اثار خطیاد داشت
لفظ جان بخشش جو بوسیدم مود و نظم او	قیمت در زمین و لولوی شهوار داشت
فکر معنیهای بکرش چشم کریان را	از بکر شب و شب عییدار داشت
م سواد او مثال طره جاتان نمود	م بیاض او نشان عارض دلاور داشت
هر سکن که از وی کشادم بوی مشک آید ز او	آوی از خطا و سسک آید او آثار داشت
یکدم ارصد بار بخواندم تو گفتی لفظ او	میخیزد از باد اول خوبرو بر بار داشت
کاتبش یارب ز غرضش بر خور و دار باد	خود چنین کس را خدای از عر بر خور داشت

در این کتاب که در این کتاب
چندین نکته و نکته و نکته

برای معالجه که بکسوت غرایب عبارات مکتبی شده و بخط جرم خود و بران زیبات
کتب یافته نموداری از حوطل بود و حتم از پهلان زلال به مبارک قلمی که اعداد را برده بود
بجای از آنکه کند و احباب را بنده و عطا باد استیسیه و **شعر**

واقلام حق الاقلام فازدیه لا عدای منها و للقره البسر

ولا جوت بالحد حنا طر و سما یثقت حنا ان خادما الذر

نواطق الا انهن سواکت یترجمن عما فی الضیر مکتبا

و در این معاوضه و افرینج الاخر از مقام طمان اتفاق افتاد بخت روزگار **نوع دوم**

آن پنج الطاف ذی الجلال و الاکمال بعد از توضیح آرزو مندی و بختی
سلسله نیاز مندی اعلامی و دو که مکتب بهایون و معاوضه میمون که آب جوی از خود

الفاظ حسن خط و برافت عبارت و سغفات سخنان متعطر و مترج بود در اشرف اوقات خلص
مشاق و شبیه نفاق پس اندر غرر معانی از درر مبدی ان پستگار شد و عنود لالی در خط

جوامع مثالان استخوان یافت ان اثر اقلام یوما یبعها انسا کل یکینه اثر حاصل
وان اثر علی رقی اناسله اقرب ارق کتابا لایام له

ای سرغام بحر سنج انگشت در نامه ز در نهاده کج انگشت

خط تو کلید در از اقی آمده و خاند آن کلید پنج انگشت

و اقامت بنا فلک خطا بر با عن طام و سپیداد

عجب ان ناپس من بیاض معان **نوع سوم** و ذاک النوا

بند که از وصفت اینها مراد و خیز از ششت افتخار منزه و میرا بجنبه و پس و نوا کوی
در پالیه افتد استباق بالثقا غره فرا و طاعت طالع کشاند در ان نصابت که و هم خیال

انگیزه منوعات خیالات بر آئین آن تو ای که در یافتم دور و ریزه اقطار و ارجاء از ادراک
نوا که **نوع** بر حال تو متور شود و در بود کار شود برده مارا سر و پیمان روزی

عشرین و جی این معاوضه از طمان مقام بعد از اقلان با افتخار مکاتبات و ابلاغ و اسلالت بحالت
اشواق و دل شتاق و نکات ایام فراق است و تری و تری با **نوع**

اسرار

را بگویش تو با بر حکایت از لب خویش در رخ باشد بیخام مایه دست رسول
ز نامه حال دل من بگو نه بر خواسته که آب و در کیمیا ز نام می شود

حق جل ذکره این ششت ایام بعد از گذر از ابره شابد و تقاد لیبی که بیض فضل نه در رخ
بلذت لیالی وصال طیب اوقات اتصال بدل که مانده و شرایف اوقات و ایام ان ظله

کلمات و مطرب معادلات و پیادات را تا انقضای ساعات و امانت در نشر فایده و قضایل
و بسط بسط مواید و نوا نسیل یاقه و دایم **نوع سوم** بعد از این خال

مودت و شرح معانی اخلاص و محبت معاوضه کردیم که بنوع معانی معاینه و سر
چشمه آب ز ند کلینه است بلب ارادت بوسیده بر دیده نهاد اگر معاودت از

عنه با دینا مکن باشد سواد فطش را این بیاض منزه ماله و برسن الفاظ که هر زایش صفا تصدیق
ماند و قابو پس از ادراک شاد و بافت بر امت از با بوس و مکتب پس **نوع**

طام تو زیند بهنگام انش سلاطین کتابت قابو پس و صافی بقابو پس و صافی در اخ و دست
اربی و بدو باین اری و صفا علم با مجاز الامور کاند مختلفات الظن بسم او بری

اذا اذ الازطرک پس ملت یمنه یکنج تو را او بنظم جوهره ان یظم الله لواله المنور مطلقه
و یثر الدتر بالاقلام فی لکبت و اما سورت لست باقی و شتاق آتش فراق پر و جی ظاهره

و باطن این پستند رافیه و سوخته کاشته اند که زبان را قوت قریه و تغییر و بیان را قدرت
تو بر و خیر نیست **نوع** اگر مکن بود روزی که شوق در بیان آید

ز هر صیف که بنویسم هزاران دایستان آید و بیش آرزو مندی بنارم کردی ترسم
که در دل شنیدن بر سبک روحان که ان یاد کار دیده آب و خشت و کار دل بر انش خالفت

سوزن و شکل مانی که دست را نه در چشم من میوان که منج است و نه در دل به توان جت
که منزه که آتشیت **نوع** در دل جسم خودت نمی جویم از انک

دوست در آتش و در آب نمی بارم هست منزلم خون دل و آتش سودا بگرفت
که که از کنی از محبت ما معذوری حق طلال ان کان فضایل ابا است و خدوات

و احایل پستند ام ماله و ادراک حضور مبارک که دل پر مرده را ماله نازک است و دل نیم مرده را

بار ذریکه هر روز در زمین و میان کرد و اندوخت و آرد الی آخر حتی حد و سوره الف
فصل
در احوال که پیش از ملاقات یکدیگر نویسند **فصل اول** بر علوم شریفه که منس
 کرد انده می آید که چون حق تعالی خواست که میان دو نفس طریقه ای باشد که هر یک
 ایشان اندازد که پیش از ملاقات بودستماع اخبار و استخبار اخلاق و عادات متعلق و معتد
 یکدیگر شوند و آن محبت خجسته است که از لطف حق تعالی باشد آن دو نفس اگر اهل القایل و اذا
 احب الله یر ما جده التی علی لجة للناس و حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
 ذکر این معنی ناطقت چیست قال حتی الله علیه وسلم الارواح جنود مجنونة فاعترف بها ابتغ
 و ما تناکر منها اختلف یعنی ارواح مردم لشکر اند و از آن لشکر با هم که ام با یکدیگر استنایی
 باشد الفت بکنند و انرا که استنایی نباشد با یکدیگر مخالفت و رزند و غرض تعارف از است که در
 روز الست بوده است و انداد آن انداد و چون این محبت بین شخصین در ازل ازل مقرر
 کرده باشند البته امارات آن در دنیا بوضوح انجاء و چون بار بپای مکاتبات و ابغ
 و اسباب سبوق نکرد و تاکید هر چه بیشتر و احکامی هر چه تمامتر باید و تاثیر آن در نفوس
 منجمن ابدال و همانند و غرض از این معنی آنست که در این مخلص و و تقوا و بویستماع حکام
 اخلاق آن یکانه اقطار و آفاق بخواند که طریقه محبت با آنجناب سلوک دارد و ابغ از محاسن
 و آثار ایشان شنیده و در تعالی و ارادت سپارد و الاذن بشت قبل العز احبانا بنا برین مقدمه
 ربع الآخر که در ربع محبت مودت با از دار الملک بریزد و اصد له افند از حالتی که ظاهر و باطن بر او
 انجاء بستزق و مشغول است و غلبه افکار بتدبیر ملاقات که از مرادات است معروف و قصار ای
 هست بر آن معروف **فصل** **در دیدن روی تو ذاریم امید**
 امید جانست که آن نیز بینم و ز خاطر ما بار بقایا امانی بر خیزد اگر با تو باشد و شیم
 و پوشیده نماند که تو و احباب و کثر اصحاب منیع فواید دینی و دنیوی است و تحصیل هر مطلب
 از مطالبی که مساوات اصحابی خلان ممکن نباشد و توجه بهیچ مقصد از مقاصد ملایست احباب
 و اخوان میسر نکرد و چون این قاعده تر است ایسان بدان از قضا یا دین و وصایا فرد باشد

اینگ دایم و تقوا را از محض ارادت و اعتقاد در خاطر آمد باصدا این خرافات بفرع پیش
و شریف جواب را حفظ فلما حفظ چشم انتظار بر راه دارد و امیدوار است که چون دولت آگاه
دست و پدشاد است مکارم اخلاق آنجناب زیادت بر پسمانهاست باز زبان حال گوید
شرح و صفت فلان سبزه ناک خیره و جد ناک اخلاصا لکن گفت توصیف
حصول مایه و مواد شگفتی مترون بوصول باک بایشان **نوع دوم** و در
عرض و ظایف دعا گوئی و شرح و اثبات مناخا پس بر رای شریف منی و مروض کردا
بی آید که حدیث نا اخبار مکارم و محتاجان عالی برین دو تقوا را لیست به رسید و الا بزال
خاطر در میجان نشسته نیزان لشیق در لغوان بوده تا رخپار این مطلوب از نجات اجباب
که برون آید و حال جهان آرای را در که ام وقت بر طاعت که عشق غایبانه و رزیده اند بطور واد
چون زمان انتظار نماید پی رسید و امام حرمان از ادراک آن امنیت بطول انجامید و یک سلسله
داد و بدست اهل اسلام و احکام ان ماعال لسنه افلام واجب فانت به در حدیث جمیع
رویت که اذا احب احدکم افاءه فلیله الی آخره بنا برین مقدمه این معاوضه که نخواستن بکن ب
اسواقی قرب و نفاق و نمودار بدست از هجده دود و محمد بخت او افریح الا فزاد مقام معلوم بطالعه
خبر بدست نیز تا احوال تجاذب و دوا و توافق کا از اینجا بوقوف میوزد و بعد از ان رای شریف
اینگ از تسلیل طرف السابغوب نازم سدک فرماید برین ابرام و اقدام مترقب اغاض است جهان
بکام و دولت بسته ام **نوع سوم** بعد از ایضاح معاد و اد و احکام قواعد محبت و اعتقاد
اعلام رای شریف گردانیده می آید که چون حق جل ذکره و غم سکره خست که این بنده را
از موارد اصطناف و مشارب افغان صفایران نه بخش و بدیده دل را بنور نجم و مجنون مهور
و مفضل که فاند از عالم غیب ارادت محبت آنجناب در باطن او نهاد و دل و درون
ملاقات آن کس رفیع و صد منبع گردانید و این صغیه هر آینه از حکمتی الهی عالی نیست چه در مرتبه
و مثبت که ارباب دین و دنیا ماهر لمران فایز شده اند موجب اعتقاد ارباب دنیوی و سیر طریقات
افرونی بوده و چون محبت من المخابره و مضافه هر آینه مؤدی باعال در جاست مصری بشرا
مقامات کرده و سعادت دارین و کرامت منزله در غم لمر خنق مادی و آن حال پشنگ از افلاک

و تاج و تاج و سلف صالحین رضوان الله علیهم اجمعین باشد بنا برین مقدمه این دو تاج و تاج
از جهت مودت انجمن بر ظاهر و باطن پسند یافته و دل و درون او را بکسرتاق
آن خون و پیوسته و ملو و غلو کرده اند و امید ملاقات در سوید آرا و تکیه و تکیه و تکیه و تکیه
و الاذن کالغیر یوم فی القلب کما صدق ان کسارت این مکاتبه در سبب رجحان از فلان
مقام صادر شده بشرط انظار پدید و امید اجابت از ابر و وجهی که نابر و شناسایی و پس
و منبأ سواق باشد سپاه فساد انظار که کند امید است که از غل و بیت این شرب و ارف
و پس است این منهل مکارم و هو اطف رای القلیل و محصول بودند ان شاء الله العزیز و
اتفاق ملاقات مشاهدات سموعات باشد و بعد از ان که **شعر**
غشتکم با شمع قبل اجتنابنا و اذا لقی لاشک تر فو کلا ف
و شوق ذکر الجلیس البکم فلا التبت کنتم فوق و صند
دولت و جمالیة و سعادت جاودانی میر و محفل با بلبله فلا الاطمن و جاکرام انجمن

فصل چهارم

در بیان که بیش از ملاقات نویسد نوع اول بعد از و صبح بر فی و ای اشعار
جانب افراخ باد و اج ابر است نموده می شود که حکمت بالغه ربانی در اجاد و کوه پس
در باب عرفان و احباب یان و ایقانت که و لما ایشان عمل انوار ایت و بنا باشد و برین
ایشان فراین اسرله و مظاهر انظار استخوان و آنج در تخان اکا بر آده است که قلوب الملوک فراین
الله این رقت و محبت کار بر بعد کار منی نوع نیز سرایت میکند و تنها بلوک سپاه نیز محبت
مصرع که از هر دل سوی حضرت در است چه نفس را بقدر انکسارش بر دقایق معانی
و حقایق بنیاد از ان شرب بذب شرب و از ان محفل ذخایر کرامت فرموده اند و ظاهر این
او را بر ان صفات سماط توشیح و تزیین داده و تکرری که مکرر و تکرر و تکرر و تکرر
او نهاده تا بران واسطه انسان و احد بقوت موافقت مظاهر جمیع که در و جسم نیز در و حاجت
بمطهرت و معاونت و قیام می نماید و تزد او بکر مندلیه مابنا برین مقدمه چون دای
شریف را ارادت اتحاد با این غلص متعانه است یافته و با بر پال مکاتبه که پس از ارادت و محبت

او را تحریک فرموده از جانب نیز تلق او امر شریفه را بر قبول امری دیگر در خاطر نمی آید
بیت بر اذنان و قار قار ف از لیت که بر در اذ در و نهایکان یکان دانند
چون حضرت صمدیت جل جلاله با کل عظمت بزرگوار می خویش می فرماید او هو لیستجکم
این غیر حقیقه را چه عمل مرتبت آن باشد که دعوت انجمن را بیک اجابت بگوید ظاهر برمود
و هو الاله منطویست باطن بر ارادت و مصافاة مستل و عتوبی و است اذ شریفه را بر رب
فرماید امثال اجبت انقیاد لازم **بیت** رضا که رضای الهی او تر و ترک سری فای اظهد
او اسطر رجب رجب است بر که این خدمت از فلان مقام مودع جناب عالی شد و شریفه جواب
انظار بر رود و دولت و جللیه قرین روزگار مایون بل **نوع دوم** بعد از
توضیح احوال و استعداری و ایضاح اخبار پسندیده کرداری بحال انظار سپانیده می آید
که ارادت که ضمیر میرشد و این غلص مایون مقام غلصت و مصافاة و مرتبت هو الاله و موقت
حلیه حاکم کتبات قلوب و تعاقب ارواح را اثری مودع تمام ترست این دو و نخواه لایزال بجا
که برین شرف شرف برین کرامت مکرم کرد و عرض ان بر صوابی ادای غذا و نری سپین
خدمت مذکور بود و درین وقت که انجمن جنابک در جمیع صفات پسند جان بر ممکنان رقت قدم
و شوق دارد درین فیض بزرگوار شرف قدم مبارک مسامت فرموده و این غلص ابو الاله و برین
شرف غلص که داند ازین طرف جز اتیان بوارد و او امری دیگر بگوید منظور شود **شعر**
فوقیل یکا بیکت صبا به بسوی شیت النفس قبل التدم و کن بیکت قبل فیق الیکما
بکما فقلت الفضل للمتقدم و عما نجانی انی کنت نایا اعلی بر داکری التهم
ال ان شدت رفاه فی حق کثر زود سبکما بحسن الترم من خود بواردم که تمنای توام
در حضرت سلطان که بر نام کدا بنا برین مقدمه این خدمت فرقه شعبان از فلان مقام مودع شرف
و بر مشتاق نیاز مند بر راه انظار و دل آرزو مند مشتاق بر پستای اخبار و گفتار **بیت**
را بگویش تا باید نکایت از لب خویش هر چه باشد بنام مابست رسول
بر چه او امر شریفه و ریه مابدا انقیاد و امثال واجبت موافقت لازم **بیت**
از ان طرف بندید کمال او نقصان و ازین طرف شرف روزگار ما باشد

بجاءت بساطت و دولت که است معاون و معاونت با این و آن نوع سوم
 بعد از اطلاع بر طوایف محادقت ان اطلاع صحافه و خلاصت اعلام
 و فکر میرود که دایره سیه آید که چون واجبه اراوت ملاقات خلص و تقوا بر خاطر مبارک
 استمال یافته و این ضیف انبشین مکاتبه روح افزایی و معاونت محبت نای شرف کرد اینده
 علم اند فعال که این و این سالیست تا طاهر و باطن محبت مندر را در میان به دارد و طاهر
 دل سناق را در طیران به دارد و این در خاطر بوده با یاد او داده
 با نایبان من عنی به کویه یا خد و عن از زبان بهمن به کویه
 مشر و اسطر ج الاخر این مکاتبه از مقام معلوم مست بلاغ و اسپال یافت ناری مبارک
 بهر اقتضا فرایده صورت ملاقات انبشید انعام اعلام از انی دارد تا بمقتای معین و سیاهی
 نور شرف العالی سر کله ان شاء الله تعالی محبت که بعد از وصول به دولت شهادت و ابایض صاف
 سموات و روایت باشد و زبان حال کویه و لشکر الاخبار قبل لایه فلان انبشاز انبش از انبش
 با

فصل

در طلب رجعت نوع اول بعد از تبلیغ راسم دعا و اخلاص نموده می شود که چون
 جناب شریف متوجه فلان جانب شد چند دقیقه که اتمام آن موقوف بر حضور مبارک استیلا
 و عارض گشت در بندیک حضرت خلص که بفرع راسم آید حکم بر بیع هایون نهاد یافت
 انجناب برودی رجعت نماید بنا بر حکم مطالع این مکاتبه از فلان مقام در فلان تاریخ اصدار
 افلاک تا چون بطلان شریفه بیرون دین توفیق متوجه این جانب کرد و تا مهاتی که موقوف حضور
 شریف است بساخته که دایره برودی رجعت و است قایم به **نوع دوم** بعد از قیام
 بر طایف خدمت دعا اعلام به رود که جهت انعام قضای جهان و ترتیب ملاقات که مندر
 معلوم فرامند بر و حضور مبارک اجتناب است از حکم اشارت این مکاتبه از فلان مقام تاریخ اسپال
 افتاد چون مخاطب معلوم شریفه که در روز برین طرف توجه فرماید تا مهات ابلیس بنیاده معلومت
 نایب سعادست ستم به **نوع سوم** بعد از تمیز و طایف دعا و تقدیر بر و استیلا نموده
 می شود که چون مبارک است سلطانیه فرموده می چند که بخاطر انجناب خلص دارد

بطلان داده و بر حضور شریف با تمام بیرونند و بالعز و ره فلان اجد حامل لرضاعت در فلان
 تاریخ خدمت فرستاد تا بهر جا که خدمت رسید مراجعت فرماید توجه بجانب سلطانیه و بر
 مندر که باشد مراجعت بهتر از آنکه با نوزع خیر زیادت تا کید احتیاج می افتد و در ستم

فصل

در تبیین مصلحتی که کاتب مکتوب الیه رجوع کند نوع اول بعد از ابلاغ وظایف
 اخلاص اندیشه رود که درین وقت ملک انجناب جهان الدین بنیادی که مضارب
 و ماکوست آنجا آمده و جذخ و ارقاش آورده است تا بران این مکاتبه سماع رضا
 از مقام معلوم مست قریب یافت تا چون بطلان رسید و آن افسه را در بیج آورد و کلا در
 تمناجیان بیرون تمناجی که در زمان قدیم معهود بوده از او مطالبت نمایند و توقع دارند
 دارند و او را برودی تمام متقض الرط و المرام بدین جانب روانه کرد اندام و لطفی
 در بیج برید تا کید حاجت نیست دولت در ترسیه به **نوع دوم** بعد از عرض
 وظایف دعا و نشر روایت شانه ده می شود که درین وقت معتمد شرف است
 جهت می چند که آنجا دارد و متوجه خدمت سپارش او را این مکاتبه از مقام معلوم در
 فلان تاریخ اصدار افلاک تا بهر رجوع کند وظایف اعانت و رعایت و باره او تقدیم
 افتد و این خلص بدان ممنون منت کرد و دولت جاوید به **نوع سوم** بعد
 از تمیز قواعد اخلاص و تا کید ارکان اختصاص اعلام می رود که صدر معظم ابوالدین
 احمد جذخ و ارقاش بر و کفایض این خلص تعلق می دارد بر عزیمت تبریز سلطانیه آورده
 مکر متفرخان و تمناجیان انجلی که دارند که تبریز آورد و بر و خشن جانبا الام می کند
 بران این مکاتبه اساطر مضان از مقام تبریز اصدار افلاک تا چون بطلان شریف بیرون
 قاش را بنیت تبریز آورده نوعی فرماید که تمناجیان سلطانیه و تواربان بحر در رسم جوار قانت
 نمایند و او را مانع نشوند تا قاش را تبریز آورد در حال این خلص ممنون منت کرد و در حدود
 شمول لطف لایکانه برید تا کید حاجت نیست دولت دایم و قایم به

فصل

چون واقف گردد و در احوال خاصه را بر سر زمینها و بناها و زنده و بمردگان مقدار تخم که در پاش
باشد از انبار خاصه یا اوجاب که در تارنخ و بهرج او رجوع نماید نمود و معاون باشد و بخان
سازد که در کار تجارت و دیگر مهلت که مکرات سبکیش رفت احوال خود و ناموجب نبودست
و زبنت کرد **نوع سوم** مخا از اموال ملک الفدور و الاعیان مقدم انرا چنانچه در
معلوم داند که ماعیات که مجموع غلات بجهل رسید و اگر مزاد عان از تقاضات بانبار بارور
و بهج حال از از تقاضات خاصه یک نرغله نرستاده باید که چون واقف گردد که آن مقدار است
تخم پاری نکار مامد نگاه دارد و بایه محمولات را از کندم و جو و کاه و کسپ و دیگر جهات
که از آن گرفته تمام را نقل اینجاب کند و کاه را نیکو حفظ دارد و اسحاق استر ان
رستاده نقل کرده شود بهج حال احوال نماید

فصل دوم در طلب خطاب از اک نوع اول سید الاثر که مقدم العاینه اینست و در سلام
خو اند تعلق خاطر و افرواندر در مهلت زراعت که در وقت حضور متعلیل منسب اجتناب
موجب در شغلت غمناک بجا آورد و اگر کم و احتیاج افتد اگر که خدایان او به خیل نشینان
آنجا است و نماید و او را ایشان از و جو خاصه که بیده است بجا بکشد و نوعی پیکان که نقلی
در کار تجارت و زراعت احوال خود و نامحلت بود و **نوع دوم** مقدم الاثر که انی
بحال الدین معلوم داند که درین وقت بجهت سبب خاصه در جهت مقدم الاثر که انی
می باید که چون واقف گردد و مرد و نوبتی متذکر او به و خیل خانه میسر گردد اند تا لازم او بوده
بسیار از ابر عظمی که بر نه و شب و روز بنوبت محافظت با ایشان بر و دی فرستاده شود
از سلطان و او را نوبت ایشان از و جهات خاصه که در اتمام اوست روز بروز جواب گوید و بزرگ
کشت که باشند **نوع سوم** قذوة الاثر که حاجی توقمدر سلام خواند خاطر متعلق قذ
درین وقت حاجی او بزرگ و بزرگ که در او به ایشان با هر کس دعوی شرعی آید می باید که
ایشان را با اتفاق پیش قاضی خیل خانه بکشد با قضایا ایشان بر سیده و بغیر رسید بر وجه شریعت
منقطع رسپاند و حق بر پیشی متوجه و نگذارد که هیچ آفرین بجایست در میان آید و مانع کهه بمن

فصل اول در خطاب اگر اد نوع اول مخا العنایر کرد و میر سلام خواند خاطر
که از خانه باید که چون واقف گردد و خانه و متعلقان معتمد تاج الدین که انرا در جهت
تو کران او اینجاست که تاج الدین طلق کرد و در وجهه باشد **نوع دوم** مخا العنایر
بسیار یا رتخا یا غنوم کشته معلوم داند که درین وقت معتد سبب الدین نمود
در ان حد و د که وجهی بر هر کس متوجه دارد می باید که فرما او را حاضر گردانیده و شخص قنایا
اشغال نموده چون سبب سبب الدین شرعاً بنوبت رسد در پستخمس او کفینه تسلیم دارد
و حق را در خطاب خود و ترورد **نوع سوم** مخا الاثر که مقدم العنایر که در شاه خوف
معلوم داند که درین وقت مخمور است احتیاج است می باید که چون واقف گردد و زودی
تمام در جهت قذوة متوجه شود و احوال نورزد مهم داند

فصل چهارم در خطاب اگر اد نوع اول مخا الوب سیدی احمد معلوم داند که درین وقت
نمودند که جمع از قبایل خارجیه را بر و ده اند می باید که چون واقف گردد و ان جماعت را
با اتفاق ملک انواص تاج الدین است این مصطفی آنجا آید حاضر گردد و بعد از بنوبت چهار
پایان را بپستخمس گردانیده تسلیم تاج الدین کند و عذر ناموجب سبب ندارد **نوع دوم**
قذوة الاثر که تاج الدین سبب معلوم داند که اتمام با نظام احوال او و اگر سبب می باید
بهم وجهی بنظر بر و ده در رعایت محافظت او احوال بخواند رفت **نوع سوم**
مقدم ابوادی مزب الوب سبب الدین علی می باید که قنیه که میان بودی **نوع چهارم**
بر وجه شرع منقطع رسپاند چنانکه بر هیچ طرف چینه نرود و راد و صد رحمت زلفت

فصل پنجم در خطاب قذرة ان نوع اول باوقات شریفین بزرگوار قذوة الخردین
اسوة المتقین لعلها الدین رحمت برکت بنوبت تمام بجانب حال امریت چنانکه مست
لازال پستخمس بریدان را از و جو و مبارکنش سپاه فساد قنوی خود و صفاتی بگوشت و مین

ان شاء الله تعالى نوع دوم برکات انجلیس شیخ بزرگوار شیخ وقت
 قطب الطائفة العلویة سالك پساك التزك والجوید العارف بقوانين التوجه والتوحید
 شهاب الملاءم الذین قامت برکت بهم منکفان زوایا، فتر منقطعان کوش توکل و خود را
 الطایفه که موجب احزاب عالم وحدت و سبب اتصال کل امر شاف کزت باشد حضرت فیاض
 الاطلاق باوقات شریفه او بر عادت مهور متواصل و مریدان و درویشان را از ارشاد درون
 بر نورش عروج بر معارج درویشی و توقف برسد الفتور فری و مبدم حاصل تابان و کسب
 از انش باطایفه انستگن با و مجاورت خیرسان خطایر قدس مستان التوفیق من الله تعالی
 نوع سوم امداد تائیدات ربنا و توفیقات یزدلیه قرین روزگار شیخ بزرگوار وقت
 المشایخ و ابنا کثیرا سوة المتطهرین مقدم الطوائف العلویة الذین متبوع الفتور المریدین شیخ
 نجم الدین ابوبکر با اوقات شریفه ان یکان اهل تزیید و تجرید مستغرق توجه و توحید باطوائف
 مریدان از عذوبت مشارب و صفاء موارد الفاظ کوه بارش سقاء سیرانی بخج حال
 کرد و معارج ار باب مدارج که مطاع انظار بگردان و سبب ارج افکار منتقلان و موزان
 وصول یابندان شاه الله تعالی طایفه درویشان و جوق مجاوران زاویه مبتکر بر مفاک
 مدد دهند و مطالب نمایند تا بر حسب طلب ایشان پاسخ گردد و ان شاء الله تعالی و اگر شیخ
 فطن در ان حج گزارده باشد در هر نوع زین الحجاج و اگر میرزا باشد

فصل ششم

در خطاب متعلقان و علما ن نوع اول متعلقان ملک انوار منور الکابرا
 تاج الدین علی اکبر خواند خاطر متعلق و اندام احوال که نموده بود و از عمارت خانه و تربت
 خرفخانه و اجار آب کاری و زراعت باغ اخبار کرده پسندیده افکار باید که برقرار سازن
 مهات که بزور رجوع رفقه مشغول باشد و این دانند که با تمام اتمام آن وظیفه جلالت و کثابت
 است لی انک بدین جانب اعلام کند پاسخ داده و هیچ دقت از دقایق تصرف و تدبیر مهمل
 و ناعمری نکند از جهل بر امانت و دیانت است و محنت جان و جسم که جهت مصالح
 در راست باشد از معجزه مریدان و یافته وصول بدست از جمیع احوال و محسوب افتد و می پازد که متواتر

اخبار کفایت و کار و این او باز رسد تا محنت بیرون نوع دوم **بغلامان**
 مبارک شاه معلوم دانند که وجوهی از جمله واجبات خاصه بموجب احکام و تمکات
 دیولیه بر فروع و از و سپاهال الذین احمد متوجه است او حجت باز داده در مدت ده
 روز جواب گوید درین وقت تمکات دیوانی و حجت او باز فرستاد و کشیدی باید که
 چون واقف گردان و وجه بیعادی که او معین کرده و حجت داده از او استیفا نماید و
 معذره هرگز و بافته وصول بستاند نوع سوم **بمبتغیان** سید انوار منور ان
 معلوم دانند که درین فلان را از ناحیه جبر انزود بیع شریع فریده ایم و حجت متعلقان
 ناطق و حکم دیوانه در یافته رئیس و رعایا حاضر شده و واجبات و حقوق و بهره مالک
 ان دیه را متور کرد و آینده پسا سال بعد ان خاصه جواب که بنده باید که چون واقف
 گردد در رئیس که غذا بایان را طلبیده حجت شرعی و حکم دیوان را بر ایشان نموده و بهره و حقوق
 مالک را متور کرد و آینده و حجت بستاند سال بسال با و کلاً خاصه از مجموع محمولات خاصه
 حوائج و جوابات و از شرعاً وظیفه مالک باشد مقدار جواب گویند و جنتها خاصه را با چار
 یک دارد آن متور نم که از عهده زراعت آن بیرون تواند آمد تسلیم ایشان کند و خود نیز
 بدین رود احتیاطی بلنج واجب طایفه مجموع ادای زراعت آبی و نیل را در نظر آورد و جهت
 عوامل خاصه با نگاه و علف معین گردانند و اگر در ان زمینها موقوفی را اصلاحیت نشانند باغ
 باشد و آب بران مشرف بخفتن کرده اعلام دهد و بهر ابواب رئیس و کوه خدایان و رعایا
 و زراعتان را با متما و دلسنگی و شفتت رعایت استیجاب مستظهر گردانند و بر عمارت
 و زراعت ترغیب و ترغیب واجب دانند و لا يزال مجاری حالات را باز نماید و این
 و توقف یافته تدبیر کرده شود و اندام علم

فصل هفتم

در خطاب متعلقان و علما ن نوع اول متعلقان ملک انوار منور الکابرا
 تاج الدین علی اکبر خواند خاطر متعلق و اندام احوال که نموده بود و از عمارت خانه و تربت
 خرفخانه و اجار آب کاری و زراعت باغ اخبار کرده پسندیده افکار باید که برقرار سازن
 مهات که بزور رجوع رفقه مشغول باشد و این دانند که با تمام اتمام آن وظیفه جلالت و کثابت
 است لی انک بدین جانب اعلام کند پاسخ داده و هیچ دقت از دقایق تصرف و تدبیر مهمل
 و ناعمری نکند از جهل بر امانت و دیانت است و محنت جان و جسم که جهت مصالح
 در راست باشد از معجزه مریدان و یافته وصول بدست از جمیع احوال و محسوب افتد و می پازد که متواتر

و اخراجات را او مضبوط و منج کرد و اندوخته و منتهی نمود و از بعد از
تأمل و سلام دانند که جهت ترقیب و نگاه و سرپرده و بزرگوارش احتیاج است باید
چون توقف یابد و نیز فراش امین حلقه تعیین کند و مواجب معین کرد و انبوه و اجبار و
اول جهت خود و جهت ایشان از وکیل خرج بستاند و یافته وصول دهد و بزودی ایشان را
استصحاب نموده بدین جانب آمد چهار سر اولان بهادر احتیاجی تسلیم ایشان کند **نوع**
سوم ملکات خاص امیر سودا الین معلوم دانند که باز خانه زیلو و شیرازی
احتیاج است باید که با اتفاق خواجه جمال الدین وکیل خرج پنج هشت زیلو و ده گزی و پنج
زیلو و شیرازی و پنج زیلو و بخاری و پنج آورد و با اتفاق هفت مظهر عشاء بر ایشان بار کرده
بدین جانب آورد و دیگر آلات را نیز که گشته ایم باز خود دارند و الله اعلم بالصواب

قصه

در خطاب **ساربانان** **نوع اول** ساربان معظم ملک الخراسان حال الزین
غیر از سلام خواند می باید که از جمله شتران خاصه ده قطار شتر بیس که را در روز یکینام
نویسد و در رعایت و بنارداشت سل بیخ نماید چنانکه بوقت حاجت فریه باشند موجب
شتر بانان بر محله کافور حالت رفتن از دستاند و یافته وصول بدید ما محسوب افتد **نوع**
دوم ساربان مکرم خوالدین احمد معلوم داند که جبل محل از نعامات بدینجانب
بشتران احتیاجست می باید که این از شتران فریه و موت باشد در محبت شتر بانان اینجا که هست
باقی را اینجا که محظوظ و مرغی حاله نازود فریه شوند موجب شتر بانان اینجا داده شوند **نوع**
سوم ساربان اجل جلال الدین معلوم فرماید که وقت کوچ تنگ در آمد و اکثر
جماعت شتران را به آورند می باید که جمیع شتران را دروغز مالیده بعلف کدانه باجون
طلب و لایم پنج توقف حاضر گردانند انی شاد دانه حال

فصل

در خطاب فرزندکان **نوع اول** آفوسلار اجل آخی بهادر الدین مرشاه
بعد از تامل سلام و تحیات معلوم و اندک درین وقت ده قطار اسب که از بخار فرنگ خریداریم

در محبت معتقد ایتمه و پستاد و شدی باید که پنج ریس باشد چار دار و نهاده تیمار داشت که
و جاندار که از آن و جان سپاند که بزودی فریاد شود **دوم** آفرینش از مقدم
افریخته معلوم داند که از جمله استرآن خاصه که اختتام است **یک** قطار استر جهت خاصه
جهت فرزند او اگر م عبد الوهید طول اند عمره تمیز کرده ایم و او نوکر بطیب او و پستاد و پیا
باید که یک قطار استر داده نیکو تسلیم نوکر او کند و جمیع آلات استر آن نیز بواسطه **دوم**
سوم بدو آن مظهر آفرینش از خود بداند که در این وقت جهت آلات و باز خانه نیز

قطار است نیکو احتیاج است به باید که چون واقف گرد و با اتفاق خواج صدرالذین وکیل
فرج بیخ قطار است نیکو کرید. نیکو خرد بهار او بود و بر دفتر ثبت کند و اندام

در خطاب کاروان سالاران نوع اول بملوان معظم مقدم القوافل اخي بيارالدين
 تام تا بين معلوم فاند که درين وقت قدوة التجار حاجي خمس الدين بجانب بغداد
 متوجه است به بايد که در رعايت جانب او و متعلقان واقعه و چهار پايان او سخن ببلغ مقدم
 رساند و او را با جويج کاروانيان رعايت و محافظت واجب فاند و جهت احتياط نوکران
 طر مشيخ با خود دار و مادي فحوا ميان و دزدان مشغول گردند نوع دوم
 بملوان اجل قدوة الرجال مقدم الابطال اخي زين الدين علي معلوم فاند در بن وقت
 استماع جمعي و اسيان در فلان راه که او هموان آنجا تردد مي کند خواهي کيري مشغولند ملک الا و
 فلتخمد در آباد و بست فتر طر مخد مشيخ و پستاده شده مي بايد که ابشان را بمواضي که مکاني
 و اسيان فاند دلات کند که دمار از روزگار ابشان برارند و بعد اليوم تجار و قوافل ابدان
 راه تا بيني تمام توان برد برون الله حسن توفيقه نوع سوم جمعي از تجار خاصه از فلان
 موضع به آمدند فتر بر گردند که در فلان محل جمعي دزدان در شب برشان زدند
 و بمال و افس و چهار پايان برده و او را به پستخانه آن سبي نمود و بباراه داران نيز در آن
 مباهتي کرده و اين بنجي را مست به بايد که چون واقف گردد باتفاق را امداران بتفحص دزدان
 مشغول گردد واقعه و چهار پايان را که برده باشند به پستخانه گردانند و تسليم کند اگر احوال در

در او عهده او باشد تا محبت داند و بعد از آن با مخالف مقدم لشکر یان که در آن عهده و بنا
گرفته بدو آن آورده تا برای ایشان بر وجهی که اعتبار دیگران باشد داده شود و بدین

در خطاب سوز و غمزد نوع اول اجل او حد فراغت حاجت الدین او حد معلوم ماند که

در خطاب سوز و غم و نوح اول اجل او حد فرج تاج اذین ما و حد معلوم طایفه که
درین وقت می آید مصری و پیکند رانی و دشمنی و پست و کمندی باید که اگر
بوقت حلول بیا که قه نا آفتد مندی باری و کرنا و شیرازی و اصفهانی و روی عارضه کند و بعضی
غبطه این جانب بر می باشد و از باب غیرت پسندیده دارند که در معاملات دیوانی بدین نشانست
ذکر رفت حاجت می باشد و طالبان آن بنسب از طالبان تخلص مصری پیکند ربه و دشمنی تا و اند

نوع دوم رسید الکفایه خمس الدین عبارت است باید که چون واقف کرد و جهت
نزد مقام و توکران که در دستارده ایم جامه آری تا بستاند موجب شد متصل بهای موافق بود

و تسلیم دارد و بشارت و مصلحت و خیرات را بجاوردان خواجها و جلال الدین و کیل خرج ادا کند و بفرج
سوم قدوة الامثال خواج غم الدین معلوم و اندک بخت حوائج خان بدیهه و خواجها و حوائج خجسته
و سید الخواص و حوائج و در بدین آمایه باید که آنچه او الناس کند بشارت و موافق بشارت عدل
فرجه مشروح و مصلحت بنویسد و تسلیم او کند و الله اعلم بالصواب از درم فایده بسیار

در خطاب بخانی از ملت بسلام و طایفه موسویان و عسریان طایفه اف

موسویان از اخبار و معلمان یهودی بر بنیوجب نویسند سبدا الاخبار و قدوة المعلمین
و در مداه الله باقدوة الاخبار مقدم الطایفه حسیل ارشده الله الی صراط المستقیم طایفه
عبسویان یکفور کبیر و کر جیان و نصاری و لرمت و اقربج بر بنی موجب یابد نوشت بکفور کبیر
پادشاهان آن طایفه است فایس یو پس اعظم فیلمو پس اکرم افخار و دودمان پس کندر طایل
پس کفور کبیر پس لاذل معطای و بر حصار حاضرم طبر مکرم سبدا نصاری قدوة الاساقفة مقدم الطایفه
العسویه طبر داود و امیر کرج امیر مکرم افخار آل بزلط سبدا لمر کرج و انجار قدوة آل سیح یو پس
و قهیسان و رحبان قدوة القیسین فخر الیما نیز یو انیس ماندم الرقة للیجر سر کس و نصاری

سید الشارعی اوک و مارا امد و فرنگ نیز بچین و دعا بر انج که جت موسویان بوسند
تمام شد مرتب سوم از کتاب دستور الکاتب فی تعییر المراتب بزم و پیر و زی بر بندک سلطان اسلام
خلا اعد سلطان مبارک و مومن و غیبت و حاجون بدان سنه ۱۰۸۵

مرتبہ چہارم

از کتاب دستور الکاتب فی بیان المراتب مکاتبات سرمایان پلاطین و ارباب و وزرا و خواجه
و خدم و ارکان دولت و ملوک و لایات و پستقا و مشایخ و قضات و غیرهم و مضمونات آن
و عرضه شد رعایا پلاطین و جواب آن و مجامع و اجوبه و شرط نامه که نواب و عمال پلاطین
و جواب و تذکره که بپای او و وزرا و اعلاط ملکات نویسد و اجوبه آن مشتمل بر بیست فصل بود و بدو
صورت مکتوب و جواب و هر صورتی مشتمل بر یک نوع مجموع صد نوع باشند

فصل اول در مکارمات امرا بزرگی و راز و راز استیضاح
 مازکی بیخشا در فتحه ملک

فصل سوم در مکاتبات با دشمنان و وزیران

در مکانات خوانین پادشاه بیکد یک
در مکانات خوانین پادشاه و خدم

هفتم در مکانبات و ذرا و خا و این پادشاه

هشتم در مکانبات امرا و وزرا

در مکانات و در ابله بکر
در مکانات و در ابله بکر

باز هم در ملکات و زوا و اصحاب و بان
 و ملکات و زوا و اصحاب و بان
 باز هم در ملکات و زوا و اصحاب و بان
 و ملکات و زوا و اصحاب و بان

سیر در مکانات اصحاب دیوان یکدیگر
چهارم در مکانات وزراء و حکام دیگر

فصل **پانزدهم** در مکاتبات سادات و شایخ و خضای بوزرا
فصل **ششم** در مکاتبات وزراء و نواب و ملاک خاصه
فصل **هفدهم** در عرض طاعت رعایا بسلطان و جواب آن
فصل **نوزدهم** در خط نامه که از نواب حضرت پادشاه در بعضی در موقوفه باشد
فصل **اول** در مکاتبات اوآ، بزرگ ما و زرا، منتظر تارک بیا پادشاه در فتح ملک و صورت کتبی و جواب
نوع اول مکتوب اوآ و زرا بپادشاه
که منتهی بسبب سعادت است و بنیاد است فاقات حضرت شاهنشاهی که خفیت بایست
او یار مراد عز و رفعت معارج شرف و بطلت سرور و اعدا در مدارک جوان و معادک
خدا لان و خیران منکوب و مقهور حق الملک الغفور بشارتیه که از ورود و وقوع و نصرت
و سنبلاطیکر چاکر بر سر فلان ملک بندگان و دولتمندان کسبه سبب تو انرا له بهجت و موجب
تغافل و سپاسگاری و مسرت شد و در مبادی حال که الویه و لایست کبر و رابات جهانشان
لا زالت منصوبه و بالفتوحات مخوفه عنان عزیمت بر صوب شیخه اعدای امارم الله تعالی معظمت
کشت بنا بر شاه امداد و قوه و ظفر و نصرت از لوازم موکب میمون شایسته است ان فتح
مشاهد و معاین بود و برای العیز مملو نظره و مرقع بهر کشته امید بالطفی نهایت شرف
عزت جنانست که مجموع ایل و یافعی در غوره ملک و تصرف مساکر منصوره آنحضرت بدین احکام حکم
منارقی و مغارب بلاد و اقارب ابا بعد عید را در رسیده و اقباد از نرمان شاه تعالی
آفتاب نصیبت با انراض عالم بر خوارق جهانیان باند ما و اردان جلال و اذان قبول اقبال
بدرگاه جهانیه آیین بانی و آله و محمد **نوع دوم** خطه الله ملک و سلطانه و اعلی الملک

الارض شاه چون مولف نامتاس حضرت آلی قرین روزگار یکی از بندگان خاص او کرد و احوال
واقعال و حرکات و سکنات در جمیع احوال بیامین و غیاج مترون کرد و اندوید کلی امور او را در نظر
و محزون طالع هر کار بخت سپرد و دولت یار ابد الوهر مظهر بود و او در همه کار
بتر فکرت جو در آرد بکمان تدبیر در جاری عرض فرق شود و تا سوت قمار
و احواله و المنه که در فریفتی که رای دولت نمایی و رابات جهانشان لا زالت حضرت فیتز الله
و انشاید فرموده و مساکر منصوره متوجه تیغ فلان ملک کشته قاید ظفر و بیل سپاس نصرت
قرین و عدیل بوده و بنه قهارم سوف اسرار و قاریع اهل جان بکنار و اعمال سعاد
و فریکه اخراج و جلال فتح ملک که پستقار از فتوحات ربابا و پستقار از تایدات آسمانیت
بر ایستاده دست داده و انال آن بلاد و بقلع بالهام سعادت بر هر خطاط و طبع موافقت
نموده اند و احکام قضا مضار انسل منکر که چون بشارت از این اخبار بسامع بندگان و دولتمندان رسید
می خواستند که از سر قدم سپاسه متوجه درگاه آسمان بنه که دند و وظیفه تسنیت خیرات کنند
بر ابط کبر سن و سبلا و تخوف که از لوازم غایت هایون باور کون و اسطوره و باطن از تحقیقات
خویش از ان سعادت دوم و منیع کشته و ضعف مزاج نیز اضافت ملت شده بود **و شش**
ان التائیر و بختها ارجح من ال زحمان با ضروره برین جزایست خسارت اقدام نمود و بنمون
قصد اخلاص و د و تحوای را خود بر عرض آرای علیه نشیان حضرت ملک رفت کرد اندید تا میرت
مطامعت بندگی ایشان را بر عرض سپاسیدند و عذر تا خود توقف فرامند قلم بنده حضرت
نواست کسید قلم شوق و ارادت بهر آمدن بیای و ولت که بعد از دات فریق مزید و میزان
باشد قرین حضرت سلطنت بنه و بارگاه عالی ملا و باد باقی و آله **نوع سوم** خطه
ایام سلطنت و ابدالی یوم البعث النور و ام ملک بر رای جان آفرین و فکر صواب فرمای
مروض و منی کرد اندید می آید که چون حضرت اجب الوجود و توالی آلاؤه و تقدست استخوان
خواهد که علوشان و فرخ مکان یکی از بندگان خاص بطو این شرف و خواص نماید روز
بروز المارات سعادت بر عنوان احوال او ظاهر و ایل کرد و اندید سپاسه و علامات اقبال
دولت قرین الویه و اعلام و تحادن خافعات رابات او که اقامت او موجب بکن و سلطنت باشد

و عزیمت او متعزیه و نصرت و انجمنه و المنه که این صفات از لوازم حضرت سلطنت پناه و لواحق
جناب جلالت و ولایت است حضرت شامشامیت و در فتح که فتح ابواب کامکاری و لازم
حالت سعادت و خیر است و لیا و اعدا با سبلا و استغلا، آنحضرت فایله و ذکر تر بر نوبت
دولت و مراغت و سعادت است که اگر شرف از حدیث ظلمت جبار کلمه و الامن دار و انتر فریم
و العیش عیش و المناجیح و الجوظق و الریاح النسیم و انجم سعد و الزمان سعاد
و الرکسم و العود و السیم این توفیق بر وضعی که دست تقدیر روزگار مسترض انکساک آن
نوازشد لایزال بود و نهیب سبب سلطنت و ملک بر موجب دولت خواه بندگان
حضرت را از منتضیات ایام و لیال بحق حقه کیست لطفه

صورت دوم

در جواب پادشاه با آواز و زرا نوع اول روایت دعا و خدمت و وظایف شتا
و عبودیت هر ماده بشارت که خاطر اقسام ظان با اعلام آن مبارکت و با ناساقت
نموده بود در این اوقات و ایره حالات لحاظ علوم و مستوعب مفهوم کشت امداد و و توفیق
و افره دعا گوئی در نماز و آن مندرج بود و لکن طاعت و محمول و کپسته اری و متابعت
آن یکا که پستند نمود و اما قیله فقی که دست داده چون اعانت توفیق و اداست بانه از
حضرت از نب العالمی و سلطان و بهر ماده در باره باز بادت از انست که بشارت قلم و طست
رقم از عهد و عشره غیران مع توان نموده و کرات این منایات و عاقلست مشاهد و مبارکت
در بن باب باطنی به اجتناب شرقی مشا بر قنا و طلمت طلبنا و کم من فاست کسند و ک ملک لک
اگر پایال خوا فریکر ان جان بهای و نکا و ران آسان فرسای و باد با بان زمیز نور و خورشید
کرد و بر خم سنن آید و سهام جماعه کرد و در ضرب شمشیر کایران و اعمال راج و سنن و مد
از روزگار ایشان بر آورده شود و عیب با عضا کلب الارب و اما عادات ایت الارب
می باید که در و تخوانان را بکست امت آن دولت که پستند از نیم نفعت مدست و در جزو امله
لسطهار متواتر باشد و سبب اشتیاق به از انکا باز که کماج خردی فاس مرق کردی باشد
نظر امتحان و عزیمت دولت را موافق اقامت یافته ایم و عن انکس لافکره پیش با بطنی

و من التوفیق و التامید **نوع دوم** خلوص عقیدت و صفای طریقت که فلان نمودن
صورت بواسطه تجارب احوال و اعمال و افعال و اقوال او بر حضرت شریف مکتوب
بود درین نظر که بچه بر بزم عرض رسانیده و توفیق طاعت اری از زیادت شد و عذری
خواهسته و ضعف و زجاج و کسن مری و کمر و شجاعت باغ خود مانسته مقبول و پسوج چون
مار ابلجیات خنایا و جلیات و ککات و سکات عاقلست حاصل است او را در تاف و توفیق معذور
دانشتم به باید که بر قمر و طایف صواح اود عید قیام نموده بر ریاض دولت و جانیان کسنا
امطار رحمت عاقلست از حضرت در جل جلال واجب مانده هر آینه با جابت به نود و انکساک

نوع سوم

نماید است رباعا که منوره را افاق افتاده بهجت و مسرت نموده و در بشارت
بشارت افزوده از کمال و کپسته اری و محمول و خواص و و فخر مطاوعت و موافقت و صف
متابعت و انبلا او پستند و پستند نمود و آخ از خلوص عقاید و صفای سرای او را معلوم بحق
و مؤثر شدن زبان نوری از عهد و تبیین و توضیح آن نفس نتواند نمود و یالست که قدرت توج
بر بجانب میسر شدی و از میان تعلیم و برکات اشرافات او بجز و اضلی موز و نفس موز دست
دادی بهر حال از توج خیر و کشتن و تا فرائد اوقات پستند و لست شارب و و و توفیق
از اثر ما باشد ان شاء الله تعالی باید که با اعلام سواغ قضایا و عوارض مهات که انکام
آن موجب از سبب سلطنت سبب رونق کارخانه ملک کفو و صلاح بندگان خزان کما
بدان منوط و موقوف باشد اهل نور زد و اندر یوایه بنصره من بشارت

فصل دوم

در مکاتبات پادشاهان و امداد و صورت مکتوبت و جواب

صورت اول

نوع اول امیر شیخ جو بنایات با خصوص کشته انکس
و تعلیق خاطر و انکساک و باید که بهی که موسوم شده بعد تمام استعانت نماید و او را انکس
و انکس با نراست تمام داده بر پستند فلان ملک باجت و عرض کفو و اگر یکجا احتیاج افتد

و دیده روزگار مثل آن ندیده باشد امید است که پسندیده رای جواب فرمای که در آن شایسته
 و چه مصالح عمارت درخت و نصیری بدان راه بری یا در جهان بحکم **نوع سوم** غرض
 که سلطان و اعلیٰ فی ممالک الارض شاه که بنندگان روی برخاک نهد و غرضی دارد
 و جماعت که کیراق بر ولایتی حاکم است رفته پیش از آن در وجه واجب جمعی از اراذل و کریان
 بنامه بودند و ایشان تفرق کرده بفلان موضع با شارت همایون رفته اند و روات دیوان
 که کیراق راجع گردانیده بر موضع دیگر از غایت ده روز دیگر وصول بودند و آن شاه که بجهان
 فرمای

فصل
در مکاتبات بادشاه و ملوک و لایات و صورت مکتوب و جواب
صورت اول

مکتوب بادشاه به ملوک **نوع اول** ملکه اعظم شمس الدین بدانکه که غایت درخت
 سال حال اوست و مستحق بر تقویت و معروف و موقوف می باشد که محافظت لایت
 و رعایت رعیت مشغول باشد و در ترجیح احوال خزینه و نسیم لصلان سی که مرغ و بیخ ازین معلوم
 دانده که به حضور مقرر شده بود که جهت مساعدت لشکر منصور و تومان و لشکری حاضر و بیک
 و لذوق تمام رتب گردانیده بر نشاندن غایت انتظار بر روی باید که چون واقف کوه
 بروی که التزام نموده و تومان در رتب مستعد را بر روی در محبت یکی از برادران و فرزندان
 انبارد تا بلازمست کوچ و ادون شغل باشد **نوع سوم** امر مظهر الدین معلوم دانده که
 درین وقت جهت ترقیب یکا منصوره بروی چند احتیاج می باید که چون واقف کوه بیخ
 از متوجحات کیلان و اجیان سال او را بدیوان می باید که چون داد بر روی ترتیب کرده و در میان
 انبار

صورت دوم
جواب ملوک و لایات به بادشاه **نوع اول** ابراهیم ملکه و خلد سلطنت کتوب بنندگان

زمین حضرت بلباوب پسندیده بعد از اقامت نفس بر عالم دولت مشغولت بنده نوری
 و عاطفه که اقامت اقلیم گیرند از جربان نموده اند از عاطفت آنحضرت بشده ذانت بر حسب حکم
 مطاع و فرمان واجبات اتباع در محافظت لایت رعایت رعیت اعمال فی و روز و جو با شایسته

بنندگان از دربار عالی مقام علامت

فرایض

لصلان تسلیم گردانیده ام و این طرف بروی و دوطا و دانی همایون بپاخته **نوع دوم**
 خلد سلطنت کتوب بنندگان و مرغ علی الشاکرین غلام و سکان کترین بنندگان
 زمین حضرت بوسیده بو طیف و و لغز امی شولت بر حسب حکم مطاع بیت نر لرسو از مشیرین
 منبج رتب گردانیده نایب روز دیگر در محبت بنده داده بمرغ نر لرسو پس رسیده باشد
 امور سلطنت بروی رای جهان با فروز پاخته بلایه و **نوع سوم** امر اعلیٰ الدین علی الزقین
 قدومه و غنیمت این فقیه امره کترین بنندگان روی برخاک بنامه از حضرت صوبت و ام
 دولت روز افزون که مقارن مراد بلایه سوالی که مستجاب بلایه عرضی در سپاه متوجحات
 این سپاه کیلان بنده بر موجب حکم مطاع باوه عتد جاره مصری و بنجاه مر لب کیکلی محبت
 بدر الدین حاجی بد رکاه جهانپناه فرستاده شد امید است که عمل قبول نواب حضرت عالی
 اعلاء الله تعالی بادشاه اند الویز جهان فرمان بلایه

فصل
در مکاتبات خواتین بادشاه بیکه بیکر و صورت مکتوب و جواب
صورت اول

مکتوب پادشاه به نوع اول بخواب همایون خاتون منظر کله الملکات
 لیکه الآات الصنات بانوی ایران و نوران زیدت مصمتا خدمات رسانیده می آید که
 آرزو مندی بانقا شریف در رجالات اتفاق دولت ملاقات عا قریب بالبدت
 با اخبار پلماتی و محبت ذات شریف باز رسانیده اند باغ لشتغال با بورکاری با توفیق
 که فساد و معتد ان بر تقاب آید و روز و از جاری حالات اعلام و مندر اخبار محبت و سلامت
 و رفعت کرامت باز نمایند تا موجب تسلی خاطر باشد جهان بحکم **نوع دوم** و در کاتب
 مد اعلیٰ خاتون منظر کله الملکات خات العلی و السعادات بعین الزمان مد بخاتون و در لزمانی
 جان محمد الدین و الدین صوره الاسلام و السبلر زیدت غلظتها بر سنار کینه و ایت بد کل حال
 می کند و بدل و جان خزان شرف کینوس می باشد و از حضرت رتب العالیز جل جلاله ارکان
 آن انیت میطلب عا قریب میسر باد **نوع سوم** امر اعلیٰ خاتون کله الملکات لیکه الآات

سلطان خواجه ارمان فاطمه الزهرا ان صنوة الدنيا والدين هو ان مژده و لست و سعادت
و متكا اهل طاعت و عقلت لاديا حضرت منصور و اعداء فلكت متوجهي الملك الفخر جاريه و عقلت
بندك اخلاص قيام به نايه و دوام دولت عزيزه جاه و شمت از حضرت غرر مطلبه باجابت مژده و باو

صورت اول **نوع اول** **جواب**

بر دیده نهاده اصناف آن خدمت اخلاص بود مهاد اهل به که دانستنی با دراک
التا از جراحا حاجت دریافت آن امنیت که از آمانی و جانبیت سر ج او در میترید
نحوه و آل **نوع دوم** مکاتبه شریفه خرم خاتون معظله ملک الملکات زیدت عظمتها
در بهترین اوقات سپاسیند نمود آن مکرم و قبل طلق یافت اصناف دعوت و اصال
بی افتد لستنی حاجت قرب الهی ثابت پذیریت ادر اک امنیت ملاقات عاقریب محفل میترید
بایش و آل **نوع سوم** منا و ضد شریفه خاتون معظله بانوی جهان مکمل ایران و تور لر است
الزمان زیدت دولتها و عظمتها در اوقات و اکرم حالات ادر و واصل شد
و بود آن اهل لایستنیار تو اتر و توارد یافت دعا و طهرت فراوان برپایین می آید که
استیاق با دراک شرف حضور مبارک چون مکرم اخلاق و عاقریب صوری و معنوی آن کماذات
نهایت نذر و سپاس با التا بر وجهی که مطلوب مرغوب است میترید و متیایار بلنظا ابلال

فصل ششم **در مکاتبات خواجه ارمان و خدمت و صورت مکتوب و جواب**

صورت اول **نوع اول** **مکتوب**

بر و سپرده ایم اجتناب به باید که چون واقف گردد بر موجب تفصیلی که دستاوه شد
مرصعات و اجناس را که بختیاب نموده در روز متوجه این جانب کف و اگر او را مانع باشد محبت
مستوی که با مانع بار پند برسد **نوع دوم** مستوکا فور بداند که چون موسم بار
در آید و ذیها خاص را عمارت و زراعت اجتناب به باید که چون واقف کف در روز بهات

باغات خاصه مشغول شود در زراعت آورد و مجموع جوابات ذریع کف و نوبل سپارد که از نوب
و کنایت او روز بروز ظهور نماید تا موجب وید فتویست تربیت کف **نوع سوم**
معتد با قوت بداند که درین وقت خود کند که بعضی از مستغلات املاک وی و این ستاده و رده
بهستنیاران رعیت به کند به باید که چون مکتوب به در روز بهات باغات و عمارت
و دکا کین مشغول کف و وجه عمارت او و وجهی بخوبیل اوست بهصرف سپاند و اگر بزایدت
اجتناب افتد از معتد آن جوهر و کافور بستاند و یافته وصول بدید خزانة این معمار بر سر آن کلا
باشد و صدر الدین بنکی بکسب جمع و خرج را بخلم عنوظ و ضبط طالع ناخصل اتفاق بنده معتد با قوت
مواجبت میر و شهری ایشان چنانک با فواجات و لایف باشد مژده کرد اند از جمع او عصبانیت

صورت دوم **نوع اول** **جواب**

بندکان رسید بوسیده بر سر شمشاد و بر موجب فرمان آلات مرصع و اجناس بر دست معتد
قلعه قاهره ستاد مشبه به بند کینه را بواسطه فطرت برصحات باقی و آلات در استقام او
بمال اصول شرف زمین پس بود و در فطرت کزیر دیگری اعتقاد داشت این عذر در عقل
قبول باد و جهان به کام باقی و آل اکرام **نوع دوم** زیدت معتد فرمان بنده نوز
بلب ادب بوسیده بر بده نهاده و ضد سپاس دارد که پیش از آنک کم مطلع و اصل شود
و مایان را طلب کشته مجموع و زمینها زرع کرد ایند نه امید است که بفضل حق کما و بزرگوار
ابر پونز محمول این پهل زیادت از سال گذشته باشد ان شاء الله تعالی جهان به کام **نوع سوم**
مستور زاد اند معتد بنده فرمان اعلی را اعلاء الله تعالی طلب ادب بوسیده بر سر شمشاد
استار به که در باب خواند مستغلات و عمارت آن فرموده و جذان خواند نیست نامع مذامان
و بنایان و بخاران بکار مشغولند و وجه عمارت بنده از جمیع خود مرتب قاف و خرج می کند
خواجهکان خزانة این معمار و صدر الدین بنکی ملازم اند و او او شرف را مطیع و متقاد و دوم
روز بروز و ذیستاستان عظمت بر دوام و پستوام بار

فصل هفتم

باغات

در مکاتبات و زرا و خواتین و شاه و دو صورت مکتوب و جواب است

صورت اول

مکتوب و زرا و خواتین نوع اول
ایران و توران ماکه المملکات ذات العلی و السعادات همان ملوک اکابر دین و دولت و عیال اعظم ملک ملت بل در کتب سلامت فارغ البال و بیکسکالان و تیرخان و خدایان بنده و ببال و آریه آل بنده کین زمین حضرت بوسید و عرضیه دارد و بجنب حکم بر این مایون خلد ملک بهارت برای مبارک که جت بندگی ممد اعلی پادشاه شود و شرف است امید است که من قریب بر حسب ارادت خاطر شریف با تمام رسید ان شاء الله تعالی تا بنده از سگزار بارگاه جانتان قریب عمارت و ضبط مهابت شمر و ایت بر دست و خدمت داشتن در دست و در نظر جان بکام بل نوع دوم بر ادق جاه و جلال خاقون خواتین جهان ملک ایران و توران ماکه زمین و زمان

بلینس جهان آب و دران تا قیام ساعت ملاطیف طایف و سعادت طبقات منادید جهان بل بنده و دعا گوئی و تو خواه زمین بارگاه و رفیع بوسید و عرضیه و لودکانشان که در باب وجوآت آن حضرت فرموده بودند نقد کرده و معروض اب فرجه منظم انوار ریحان فرستاده امید است که مسامی بنده کین منگو را اندان شاء الله تعالی جان بکام بل نوع سوم

استاد دولت بنده خدایکالان ماکه المملکات ماکه الخواتین العیالات خدیجه العیالات طاهر العیالات النبیا و الزین در محرم حضرت و غلت پهایان نام و دو و سد و ل بل او لیا منعمه و مقبول اعدا منور و غز و لحن الرسول و النبوی کین بر عادت معهود و بولیده و عادت دولت ابر پوز و کین در بین مدت بواسطه ترتیب وجوآت فرزند از ملازمت رکاب مایون بنده که حضرت اعلی آلاء الله تعالیان مخصوص است بنیت و تربیت زیدت عظمتا ابد و ارست که هر خواه بنده کین که در پاهای خاتمان در خط و و است حضرت آلی بل

صورت دوم

نوع اول جواب خواتین و زرا
فرموده در باب عمارت برای مبارک و ضبط ولایت نموده بود و بوقوف بر دست و جونا غلک

جبل و حسن اتمام خدمتش و از دست و احکام بنیان و نشیبد لرحان و اجاوت او ضایع و کین و رضای که دایره خواهد بود ترتیب و خفا و اجراء آب بر جاری که سبب کان برای نرف باشد بنا کید و صیبت احتیاج بی افند خلقت خاص بر سبیل سیورغال و کستاده شد نوع دوم مکتوب صاحب اعظم سلطان الوزرا و خواتین و بوسید و برفعمون و توفیق افند و جی که بر دست صمد ریحان و کستاده بود و کسباید و نکوت مترون کشت اما ترویج بولیه و جوایز خاص که بر جهت تفاوت است از تقاضات موضوع و زوایا و ابواب کسباید و تحمیل و عقید باشند بزیادت تاکید حاجت نیست نوع سوم امر الی که صاحب اعظم زید قدوره عمل انصار پانده بود و در بندگی حضرت اعلی اعلاء الله تعالی بفرموده رسید و چون سبب تا فوازل از ملازمت تدبر و جوایز فرزند بود و اعذاته عمل قبول یافت نوع چهارم که و جوه فرزند برودی نقد کفایت و توجیه استحال نماید

فصل ششم

در مکاتبات امر او و زرا و دو صورت مکتوب و جواب است

صورت اول

مکتوب امر او و زرا نوع اول
مدبر امور المملکت نظام و انظار جان المصومین و اطراف حضرت است از محض و اجتهاد تاج الحق لایون غزت انفراد و لایعجب غلص خدات نام و دو ابلاغ و لایسپال میکند لشباقی با نیتا شریف چون و فور مکارد و معالی خباب عالی و اتمام مهام بندکان خدای تعالی بنیت است

صورت دوم

جناب شریف صاحب اعظم سلطان الوزرا و خواتین و بوسید و برفعمون و توفیق افند و جی که بر دست صمد ریحان و کستاده بود و کسباید و نکوت مترون کشت اما ترویج بولیه و جوایز خاص که بر جهت تفاوت است از تقاضات موضوع و زوایا و ابواب کسباید و تحمیل و عقید باشند بزیادت تاکید حاجت نیست نوع سوم امر الی که صاحب اعظم زید قدوره عمل انصار پانده بود و در بندگی حضرت اعلی اعلاء الله تعالی بفرموده رسید و چون سبب تا فوازل از ملازمت تدبر و جوایز فرزند بود و اعذاته عمل قبول یافت نوع چهارم که و جوه فرزند برودی نقد کفایت و توجیه استحال نماید

خواج غیاث الحق والذین کارسپاز جهانان و مادی مستطار عالمیان به امور دین و دولت
بر وفق ارادت رای شریف سپاخته و روزگار مغلط و طالت بر مقتضای فکر مشکل کنای
بر دافعه بابنی و آله اشتیاق با دراک دولت ملاقات که از مطالب اشرف آرد بنگار
الامکان در یافتن امنیت عاقرب میز و محل و اگر احوال اوایل مکتوبات که بوزرا
نویسند بر عاقتصار گذشت ذکر القاب از افتخار و ضاعت اقتدار نویسنده مناسب

صورت دوم
جواب اول **نوع اول** شریک غلبه از که از جانب عالی نوبین

اعظم اعدل خسرو ارجان **نکبان** شکر کش ایران ز دولت مودت جمعی و خواهه جبار
شع از اوقات و اکرم ملاقات ساینده چون مصون آن شتمل بر حصول و اداست تکبیل
محامات بود مکر تواتر و تعاقب یافت خدمتی بهر از شوایب ریاضه و عانی چون با فنی بصدق
وصفا و جویبار است پناه که داند می آید که اشتیاق بفره غرا و طلعت ملک سیمانه
نهایت است در یافتن آن طلب که اشرف مطالب است عاقرب میز بابنی **نوع دوم**
منا و ضو و حی که در نوبین اعظم خسرو اعدل اکرم و ادای زمان **نکبان** جهان **نوع سوم**
معدله در خوشترین وقتی و غریبترین ساعتی غلبه و خواهه و اصل شد از وصول آن
امده بهت و سرست قوازی یافت و بود و دان اصناف آمو مال متوازه و متواصل گشت
خدمتی از شریک اصحاب عالی و غرضات اخلاص و اتقا و عالی آنجانب عالی لربالیه افتد اشتیاق البتة
کریم چون امده فیض یزدانی که در بان آنجانب متوازل است نهایت است سبب احوال
بر احسن اوضاع و احوال میز بابنی **نوع سوم** منا و ضو فیض کسره و غلبه فضل و در
خدمت نوبین اعظم خسرو و کاموان **نکبان** زمین و زمان دارای بصیرت و در زیت
عظمت و دولت حامی و خواهه را با صد اران مشرف که داند از دست فساد و در اد که نفع آید
و اد و اتصال امال عبت اعتمادیه که در حصول بهت بود و آن با فوای مکر مملکت یافت لغز و
آن اصناف بهت و سرست امده فرج و غلبه متوازل و متعاقب شد خدمتی که غلبه و در اندیشه
ان نشیند و دغایی که جلال دیده از دیده اغیار میزند نجاب دولت آب اطاع و لربالیه که می آید

لشبتانی بافتا شریف از چیز تبیین و توصیف خارجت در یافتن امنیت قریب
میسر به بابنی و آله و اگر وزیران از القاب او اعراض نموده بر ادام الله دوله
و باز ادا الله دوله اقتدار کند و ابا باشد و الله اعلم بالصواب

فصل
در مکاتبات و زرا بیکد و صورت مکتوب و جواب
صورت اول **نوع اول**

مکتوب سیم **نوع اول** **نوع اول** **نوع اول** **نوع اول** **نوع اول**
الوزرا معاذ جابر الوری مدبر امور الممالک التک من طرق المعالی و فخر المملک
نظام و اقتدار جهان طاد و طجا اعاظم ایران خواج سعید الحق والذین تاج الاسلام و المیز
دست انصارد و لته غلبه بین دعا کویان و خواهه و طایف بندگی و اخلاص لربالیه میکند
لشبتانی بافتا طلعت طالع کشای و لقای جهان ادای مذ در ان نصابت که بکر اطوار
و نکشاد و ارا ز عده تبیین و تقریر عشره مشار ان قضی تواند نمود و سبب است که غلبه
ملاقات که افضل مباحی و اشرف امنیت عاقرب حصول حصول بابنی و آله **نوع دوم**
نوع دوم **نوع دوم** **نوع دوم** **نوع دوم** **نوع دوم**
الوزرا فی العالم غیبت طوائف الامم مدبر امور الممالک مطاع کل ملک و ملک صف العبد
از بر الشرق و الغرب خواج تاج الحق والذین غم الاسلام و المیز بافتا از زمان ملاطفت
جهور و ناظم مشتمات امور بل غلبه و خواهه و عانت که از شوایب رباعه و مبر از غلبه صدق
وصفا و جویبار است پناه که داند می آید که اشتیاق بفره غرا و طلعت ملک سیمانه
نهایت است در یافتن آن طلب که اشرف مطالب است عاقرب میز بابنی **نوع سوم**
منا و ضو و حی که در نوبین اعظم خسرو اعدل اکرم و ادای زمان **نکبان** جهان **نوع سوم**
معدله در خوشترین وقتی و غریبترین ساعتی غلبه و خواهه و اصل شد از وصول آن
امده بهت و سرست قوازی یافت و بود و دان اصناف آمو مال متوازه و متواصل گشت
خدمتی از شریک اصحاب عالی و غرضات اخلاص و اتقا و عالی آنجانب عالی لربالیه افتد اشتیاق البتة
کریم چون امده فیض یزدانی که در بان آنجانب متوازل است نهایت است سبب احوال
بر احسن اوضاع و احوال میز بابنی **نوع سوم** منا و ضو فیض کسره و غلبه فضل و در
خدمت نوبین اعظم خسرو و کاموان **نکبان** زمین و زمان دارای بصیرت و در زیت
عظمت و دولت حامی و خواهه را با صد اران مشرف که داند از دست فساد و در اد که نفع آید
و اد و اتصال امال عبت اعتمادیه که در حصول بهت بود و آن با فوای مکر مملکت یافت لغز و
آن اصناف بهت و سرست امده فرج و غلبه متوازل و متعاقب شد خدمتی که غلبه و در اندیشه
ان نشیند و دغایی که جلال دیده از دیده اغیار میزند نجاب دولت آب اطاع و لربالیه که می آید

نویسنده کتب
نام

با دراک شرف ملاقات چنانکه از امکان و خرسامی متجاوز است دریافت آن امنیت
بر وجه مطلوب و وضع مرغوب میسر و مینا بل باینی و آن

صورت دوم

نوع اول

بر این نوع اول منافع و غلصه فواخذ او نه صاحب اعظم سلطان
الوزراء ملاد اعظم الوری مدبر امور الملک صلاح العالم مستخدم ارباب النیفة العلم نظام
جهان المؤید بتایید الرحمن خواجه عاد الحق والذین عن الاسلام والمسلمین عزت انصار دولت
که چون ایام جولیه موجب مرت بود و چون لغا آنجا ذوب سلوت از تبلیغ مبلغان احوال داد
و ایصال موصیان اخبار و محبت اغفل به عاکوی دولت خواه رسید موردان با نواع تکریم و تنظیم
نظم یافت بر اکتساب اخبار و محبت سلامت و غفلت و طاعت و نظایف و شکر و تربیت و طاعت
گشت خدمت میرا از شواهب ممکن و موا از عوارض توفیق و تعلق بجناب جناب با بلاغ و ادب
بکنند به افتخار شروع در بیان لوائح استیاق و نوا من و حش ذرات مع غار با الارواح و بیجا
للاشباع بهیج وجهی توان کرد ضمیر انور و خاطر اذهر برین دعوی کواکب است امیدوار که
شرف التی که باطن را در ارتباج و ظاهر را در ابتیاج می دارد میقتضی که محاربان سعادت
پسند و ان که امت معاضد کردن شاه افند علی سبب نظام امور دولت و سبب انصاف
رفت و خدمت بر وجه مطلوب مینا و بیشتر بل باینی و آن **نوع دوم** مکاتبه شریفه فواخذ
صاحب اعظم مدبر الملک العالم مستخدم ارباب النیفة العلم مستخدم اصحاب الحش و العلم کافل
مصارف الجواهر کاشف معضلات الامم سلطان الوزراء الخاد الوری اهل من جبل من الماء والطیر
الحق والذین عن الاسلام والمسلمین ضاعف از جلاله و مد علی العالمین ظلالة که چون طلعت
شتری و کشای بود و چون طلوع آفتاب غنای خلعت برین دولت و توانان برپایند

جاری فلش را چون پیش لب بر دم برای بود ز ترک ادب بر نشیدم
بی بر و نهادم نبردش ز غار بر آتش بنادم زمین بکسیدم
اصناف آن بندگی اخلاص مودع جناب ملک مدد کرد و اندید می آید و بر توان از من و احوال دوام
دولت و بقاء ایام عفت و مسرتان مدد سعادت و منیع فیض کرامت از حضرت عزت بر او بود

باجابت مترون بل بندگی چون بجا و اخلاق انجذاب عالی معطر و خرم چون مضطر مکارم متوسل
معبر بجناب دولت آسایا بلاغ بر رود و از حضرت امیر المومنین مستعد قی و وصول بندگان
می کند مترون اجابت بل **نوع سوم** مثال واجب الامثال از جانب جناب جلاله و مد
مدون مثال و رود و وصول یافت چون لغا آنجا حجب کراخی بود و چون ایام مرد و نکای
سبب دراک شاد و نماینده غلصه رسانیدند بایرادان اهل بخت توفیق یافت و بایصال ان
اسباب حشرت قضا عین بر رفت و اصناف بندگان و اخلاص بجناب رفیع و سپیده منیع که مقصد و توفیق
بلا و مورد اکابر و اعظم بقاع و اصناف است ابلاغ و لیسای که کند استیاق با دراک شرف
بندگان که منتها مطالب و قصاری آمال و امنیت از دست نماند قی و یافت سبب منفر و مد
بندگان باشد از حضرت سبب اسباب احوال و در واجابت مشغول و مترون بل و اگر وزیر اکتوب
باجواب از اطباء القیاس و اراضی نموده بود و عاقد و ایل مکتوبات اقتضای کند و اغراضه انصار و
اسبغ الله علی العالمین یا ضاعف از جلاله یا امثال آن دعوات دیگر نویسد مناسب بر باشد

در مکاتبات ارکان دولت بیکدیگر نویسد و صورت مکتوبه جواب

صورت اول

نوع اول

مکتوبه به نوع اول بجناب امیر اعظم قرة الاوار الاعظم جامع القی و الکهارم سپه دار ایران
شکر کش جهان بین الدوله والذین دامت دولته دعوات
نامور و در بخت ناعده و تبلیغ به افتخار استیاق با دراک شرف ملاقات از تصور غایات و ضرورت
نیایات خارجت دریافت از مطلب غایب میر بل **نوع دوم** محاربان سعادت
الوزراء الخادیر ان اعدل اکابر جهان خواجہ امیر الدوله والذین اصل الاسلام والمسلمین زید
قوره خدمتینه انتما و بحسبینه انتصار پسندید می آید غلبه نزاع و نیاز با دراک طلعت شریفه و مد
نیغ چون مکارم اخلاق ان بجهاد افاق از آن غایات انتها نیایات استیقت سبب حصول این
طلب سیم محاربان از بل بالی بل **نوع سوم** مجلس عالی امیر معظم قرة الاعظم امیر العالم
جامع احکام الفرائد و انیم صاحب سبب العلم شمس الدوله والذین امیر مکتوبه کرامت الله و

دعای چون عاقل صفات احسن ممت خدمتش از ثواب کدورت معنی و خدمتی چون فضایل است
ملک مثالش از عواطف انعامه ابلاغ و لیسالی به افتد استباق بالحق شریف در مرسان
نیکی کند در بافتن آن نیست بر وجهی مطلوب خاطر و مرغوب غیرت مخلص بل

صورت اول **نوع اول**

سبب دار ایران نگارش جهان تاج الدوله والذین امیر علی زیدت دولت در بهترین اوقات
دارد و اصل شد موردان با انواع افزون و اکرام تلقی یافت الطایفه که در ملک قلم کشیده و
غایت و کمال عنایت و توقیر و پست اصناف از خدمات و عهودیات ارباب یافتن
و نشوق بالحق شریف در جبهه قضوی دارد و وصول بدان امنیت و کسین توقف و توانسته با
نوع دوم منافع جان برور و مکاتبه فضل کسکه از جانب جناب امیر اعظم سپیدار
مترجم جامع المناقب المکارم قوه الاغاطم و الاکارم افتخار ایران غیاث الدوله و الاکابر
زیدت دولت صاحب شده بود در وقته چون موسم بار جان اداری و در موضع چون ریاض الزمار
نشاط افزای خلعتین دو و تو امان سپاسید نواز و در شریفش امداد غفلت کشادی متاثر
اسباب عزت متعاقب گشت خدمتی از شرف انتباه و صمت اصحابی نیاز و وجودی متغیر
متر لاکرام و افزون بجانب ملاء صد لری افتد استباق با در اکل امنیت ملاقات لزج عبارت
بخا و زست دریافتان مطلب بر وجه مطلوب میسر بل **نوع سوم** مشرف غلص نواز
که از جانب صاحب اعظم و نه اکابر العالم کافل منافع الخواص و العوام تاظم مصالح الانام است
الاتظام افتخار ایران کمال الدوله والذین لازال معظا بخلعتین دعا کو یان اهدله فرموده بود
در این اوقات سپاسید نواز باراد این انواع استنثار دارد و اصل شد و اصناف استنثار
آمد خدمتی که زبان عامه متر بر آن قیام تواند نمود و وجودی که بنای بیان از خدمت تحریر لیزون
تواند آید بجانب عالی طول الایام والیبالی لیسالی به افتد استباق چون و فور مکارم و صنوف
باز شمع کمال و معدن فضل و افصال به نایت است سبب التبارک پس و جو بهینه و منیا بل
فصل

کتاب

در مکاتبات و زرا و اصحاب دیوان و صورت مکتوب و جواب

صورت اول **نوع اول**

مکتوب و زرا با اصحاب دیوان **نوع اول** صاحب معظم تبار ایران خواج سواد الدوله
والذین دام معظا به از کامل سلام و تحایای به باید که بتد بهر وجه مات فزانه که مبلغ آن
بیست تومان است بر بلوکات و بر و روات بران تا طلق بحد تمام شغل باشد و شب و روز
کنته بروج و تحویل سپاسید بر دست متمدن انجا که گشتند جاسا فساد احکام مایون نزد نهاد
بطلب آن وجه نافذ کرد و بدین تاکید حاجت نیست **نوع دوم** صاحب معظم جلا
الوزرا خواج شمس الدین به باید که چون واقف گردد و فائز دیوان مساس را که در عهد او
باز و است حاجت به مات مساس از دیوان بر ولایت اطلاق رفت برودی اینجا آورد **نوع سوم**
صاحب معظم ملک اکابر خواج تاج الذین معلوم دانند که درین وقت متعین مقامات
و افزای عباسات بلوک او واجب بهال کشته حضور او اجابت می باید که هر شکفته
از پروا بخت بر و است و احکام و غیران تمام را استصواب نموده اینجا آید و وجهی نیز که
بخیل او و نوکران او متر شده باخ و آتور و جبه فاضله انظار می رود

صورت دوم **نوع اول**

جواب انتخاب دیوان بوزرا **نوع اول** مثال واجب الانشال را اعلام افتد تکرار
طلب و ب و اطاعت و انقیاد بوسیده بر جان بین نهاد و کشد اشارتی که در باب نهی و ب و مات
فرازه جود و بافتن مبلغ ده تومان موجود بود در محبت متمدن قشور بجانب مایون لیسالی که فاده
تومان بلایه را حسلان فرستاده به تمام ترویج و تحویل می کنند امید است که مادت بیست روز
دیگر نقد شود و تسلیم فزانه رود و ان شاء الله تعالی که برین بندگان یک ساعت لیزن بران سمات
خافل نیست امید است که مسای جلا او در انجا بگوید و مشکو افتد ان شاء الله تعالی **نوع دوم**
افزای انصاف و ضاعف افتد اره که برین بندگان عرضیه دارد که اشارتی
که در باب و فائز دیوان مساس و بر و است ان که بر ولایت اطلاق رفت صادر شده چون بنده
دور از ان حضرت عارض روی نموده و فائز بر و است و بر دست خوالذین اجد بیدکی و کشتار

و چون بفضل حق و یمن دولت اجدید و محقق گرامت کرد و مشیای علی را پس بندگی نشین بداشت
انتهای جان بکام بار نوع سوم ضاعف اند جلالت و مدخل العالیه ظلالة اشارتی که در کتب
مستخرج معاملات بلوک بند و پال گشته واقع شده صد و ریاضه مجموع دفاتر و تمسکات با
استغاب نموده متوجه بندیکست چون مهر مبارک شاه در توجیه سبقت نمود و محو بسا و این حضرت
بموضع پند رای مایه نون برین معنی عبط کرد و عظمت جلالت با قیام پست بل

فصل در بیان احوال و سیرت امیرالمؤمنین علیه السلام

مکاتبات اصحاب دیوان و ملوک و لایات و وصعت مکتوب جواب

مکتوب صاحب دیوان بلوک و کتابا **نوع اول** بجانب شریف صاحب اعظم ملک الوزرا
 اقتدار و نظام ایران اهل اعظم جهان خواجه جمال الحق و الذین مذکور و غیره و غیره
 و تقوا و وظایف اخلاص ربیب و ادب و لایزال استقامت احوال صحت سلامت و رفت و کرامت
 انجمن شغولست و وصول مکاتبات شریفه را تا در اتمام مهام صرفه مع و بذل حد و اجتناب از منتظر
 دولت سزایم با **نوع دوم** بجانب خداوند ملک معظم اهل ملوک العجم نظام و اقتدار ابرار
 اکرم اعظم جهان و اولاد و اولادین زید قدوره و دعوات شکر و و نجات ناصحه و ذابلاغ و رسان
 می افتد تعلق خاطر بادر اکس صوفی شریف خاتربا اعلام می رود که و جوهری از جلد رسوای بلوک
 خداوند اطلاق فرموده اند و نوکر و مستخدم و تحصیل کرده شده اگر کن است تمام انجمن بزرگ و بی
 حصول بودند و نوکر شریفه را حاجت گذارد و فورجا که نوازی می بیند اند و اقبال بفرمانی برقرار
 ایام و یالی با **نوع سوم** جانب دولت لشبان خداوند ملک اعظم اهل ملوک العالم
 اکابر الربیع العجم اکرم مشاوید الامم نظام و شهریار ایران شمس الاولاد و الذین بجم الاسلام و المسلمین با **نوع**
 الطاف لایزال ذی الجلال ابد الحاط و محفوف با و مکاره زمان و طوارق هر زمان از مساحت معلما
 و مسند و الاحرف و فانی و آل و محب غلصترین بندگان و تقوا بر و وظیفه بزرگی و اخلاص و امانت
 نموده دوام انیام دولت از حضرت عزت میطلبه مستجاب و لایزال و رود و اعتدال شریفه را چشم
 انتظار بر ره است تا بهر اشارت که مامور و شارایه کرد و بکر انجمن بزرگ میمان بند و در وظیفه

این مورد در تاریخ علم و ادب و
حققت بکند از موضوع معلوم
موجبات عالی میگرداند

مطاعت آج ممکن و مقذور باشد بجای آورد جهان بکام و دولت مستدام بل بند و نه

صورت _____ دیوہ

[illegible]

جامعہ اسلامیہ اسلامیہ
قلمدار و ام

شادمانی طراز علیہ

صورت اول نوع اول

مکتوب - نوع اول بحضرت خداوند صاحب اعظم دستور اعدل اکرم
جلال الوزراء الوری جامع انواع المکارم متوج اصحاب العالی من اکابر و الاکارم افتخار
ونظام ایران علاء الدوله و الذین زید قدره فزون خدمات و ضرورت و حیاتیات تبلیغ می افتد
اشتیاق بانتهاء کرم چون اشتیاق بنایت ندارد و اگر اکمل مطلب التماس و منیا با نوع دوم
حضرت خداوند مولانا اعظم ملک افضل الوزراء نظیر الوری افتخار و نظام ایران اکرم و اهل العالم
جان بخش لا اله الا انت والین جلال الیلام و البلیز زید قدره و غرضه بنده غرضه خدمت
غبار عوارض اعتراض بر این دامن آن نکرده و قذاته شایب دعوت و کوروت و اذیت
و کدر نکرده اند ما سیم اصحاب و بخت ملک متدلل بر سپاسی که اشتیاق با زیادت ضرورت
مکارم اخلاق ان افضل اکابر و اکارم آفاق بنایت بذریست ادراک آن نیست غرض منیر
معی التبی و الاظهار نوع سوم بجناب رفیع صاحب اعظم ملک الوزراء و اکابر الافاق
الفضایل با اشتیاق و توجیح الدوله و الذین زید قدره انواع خدمات طبیعت از آذین سبک
و دعوات بجهات تبلیغی افتد اشتیاق با دراک منور جناب بخش لزجرا اصحاب و زست
الادب با اشتیاق وصول بدولت وصال ما قریب قریب رفیق گرداند و حق من لای غایت

نسب آنجناب
جانب خصان

صورت دوم نوع اول

جواب - نوع اول مکاتبه کرم خداوند صاحب اعظم مولی الفضل اکرم
که الوزراء الجاهل طوائف افتخار ایران افضل اعظم جهان معز الدوله و الذین غیر الاسلام
عز نمره در اکرم حالات اوقات کسباید غلق آن بکرم و تعظیم و احوال تقدیم واجب است
ان چه دیات خدمات با قوافل اقبال بجناب جلال لرسپالی که اشتیاق بانتهاء کان مکارم
و محال و معذور اعظم و اعالی لرحم امکان بیرخت توفیق التام و توجی و تیکو و توجی منیر
والا نوع دوم مناد و منی که جانب جناب جلال خداوند صاحب اعظم ملک افضل الدوله

جامع مکارم الاخلاق افضل اکارم آفاق افتخار نظام ایران خرف الدوله و الذین زید قدره
صورت شده بود و اوقات کات بر اعلی و توجی کسباید غلق آن بکرم و تعظیم و احوال تقدیم واجب است
و کرم غلق که در اضعاف آن خدمات بود جناب و پس و صده مایه پس که داند می آید
بتجیل انامل اکمل بخش ادبی ابادی برای پیش از حد و احادیث است و تعلیم و تعلیم
مرغت التنا از حضرت کرم یا پسند عابد رود با جابت مزون بل نوع سوم مشرفه
و دودان روح را آسایش و دیدن مایه پیش بود از دست برد اعتبار سلامت و اید احوال
بر ماکو و دودن مایه کسید بوز شرایط غیل کرم بله احوال منظم قبل که داند اشتیاق بر ریافت
از حد و دعا بابت و احیاء بنایات تجم و زست توفیق ادراک التماس قریب روزی بل منور

صورت اول نوع اول

مکتوب - نوع اول در بندگی جناب ملایون غلام جانیان استظار
عالمیان ماده غمت اسن و امان ما غمت جلاله و پسج علی العالمین ظلاله و عاکو می و توجی و توجی
بندگی اخلاق لرسپالی که از حضرت صمدیت جناب جلال اهدیت و ام دولت و غایت
یطلبه با جابت شمع و مزون بله و اسباجادی الاقرین ضراعت لز تمام معلوم صورت و غایت
ام اسپاکن این بتد و بیاد کان این رفیع روی در تراج نهاد است نزد یک که از فرزند
م ادست فیل بند فواب در شهادت است افتد و خپاران دارند که بولج و بولج مشغول کردند
و چون فریب شلج خود را در شلج ریخ اندازد جس که بیش منون خسواری نمی دانسته اکنون در
پایان روی سواری می کند و بر کسان تازی چو کاندازی ناچار سواران را با دود و توان کلان
لی پسر مایه باید بود غایبانه بر عاود و است مشغولند و امید و ارغون عیم و کرم مستحسب فریاد
پس این شش منیف حال کرد و دود و منیر ان بوادی سرکشکی را از یه خذلان و خران غلام
ان شتاده تعلیم جان بکام بل نوع دوم به مایه فریبندگی غلام جانیان
پناه عالمیان سپا را رفت و رفت حضرت سید زوان بر سر سکان ریح سکون و االی اقام عالم

بوقلمون ایدالو مرید و در بسوط بلد و امور دین و دولت میمانند تا بر جاگیر و صواب
 از این ملک از ای منوط و در بسوط بلد و امور دین و دولت میمانند تا بر جاگیر و صواب
 و معوض گشت احوال اعیان این ولایت بواسطه تعدی مغلیان و تعلق منهد بان روی در احوال
 نداده و واجبات سخنی که از دیوان بخوبی و محض است و در فائز مثبت متفرقان مستاد وضع
 کرد اینده اند و در باب لیسحق را و هم که گشته دعا کوی و خواه بکشد اما ایستادن
 این جماعت سخن این خرامت محل در ضعیف سپانید امید است که از القاطع سعادست بخش امور ایلی
 از مشایخ و موالی خواص و عوام بل بسیار طبقات نام تعدد انطاس و بنا جیت ایشان بناز که
 اسحق می یابد با مکنان با مذاق بعد طاعت الله تعالی و اب و عاکول حضرت طایه اعلاء الله تعالی
 نمایند هر آینه با جابت مترون کرد و ان شاء الله العزیز توفیق کتاب خیرات رفیق بلو
نوع سوم جناب دولت آید که غم و جهانان ماده نفت این ولایت
 کامیاب تا یوم التور ملاد و منهد لر باب حاجات بل و روزگار مایون مستور قاتل کمویات
 و کتاب حسنت بابنی و آل الطاهرین و از واجبات ابدت دعا کوی کینه بوض ارض
 که او فرقم احوال از موضع متروضیه که و اجم مطالع مایون یه شود بل ایلانی سید کون
 بموجب احکام مبارک حکومت قضا و تولیت امور شرع این ولایت بنده و توفیق خلق کفر
 جس از مغلیان به وقت در کار قضا مدخل یه سازند و تحاکمان را بجابت یه گیرند و حقوق
 محال و اگر ان استر لری یه یابد و داعی دولت خول به حال ان جماعت معاوتی تواند
 و دفع تعلق ایشان قضا میسر یه شود واجب دید بوض این خرامت از اجم مطالع ملوک
 و لر عنایتان حضرت اعالا مرین سوال کردن یا افعال منکد منصب قضا که بروقی احکام
 شرع تشیت لر یه تواند و ادای منغ مغلیان لر شروع در قضا یا بیده با جوار و انصار و اهر
 دین و احکام اسلام بر موجب فرموده شارع علیه الصلوة والسلام قیام تواند نمود
 ملتبس از انجانب یکی لرین و و امر است و توقع دیگر دولت و غفلت قیام بیاعت
 باریه بل و حفظ از دی حاقظ و واریه بابنی و آل یحی حق

صورت

جواب و زدا نوع اول ^{معدای نسیج} **جواب بیاد است** یادداشتی که از
 من سبادت بنه صادر شده محل توقف پوست و موردان بنکرم و تقدیم اختصاص یافت
 احوالی که در باب مغلیان و بر مالی و سپاکنان انجا نموده تحقیق رسید و ان صورت در بزرگ
 حضرت مدینه افتاد حکم بر پنج مایون نهاد یافت که بعد ایلوم بهج آفریده از مغلیان مزاج ایلی
 و سپاکنان انجا نشوند و یک سر موی تعدی و تطاول نکنند و از مطالبات نا واجبه و فحاشات
 ناوار و عجز و جنب بکشند و هر کس لر خواص که از قدیم باز نا غایت بهمن و مصلحتی مشغول بوده
 و خلاص از و راض بر قرار بهجات خود استحقاق نمایند کس مزاج مجر و ضعیف نشود و همچنین
 متور شده که حکم را از و زود در سبقت از آد آریضه بر سر جمع بخواند مرفعه اعظم یه باید که بر قرار
 با تمام مهام انام این معتمد را استتاض واجب دانند تا بر موجب اشارت حکم خدمتش
 مهات مثبت بدردان شاه الله تعالی مکان سبادت که متوسل است بوجه و شرفیش یالیان
در جواب **نوع دوم** ^{مشیخ} **مناوذه کرات**
 شمار که از جانب جناب لایت تب سبج الاسلام اعظم سلطان المشایخ المحنیز مرشد طبقات
 ان لکیز کشف الحاج و احو میز منند ای اهل ایمان جهان المله و الذین شرف الاسلام و البلیز
 دامت برکتها در شده بزیه منند سپانید منندم این بصوف ادا دت نقل یافت دعا و طوخت
 فوادان لر پسان یه افتد و مموان با ستواد صمت بخواد استظار تر ایز و تصاعف یه یابد
 احوال سخنی و ولایت که مرقوم اقلام شریف شده یعلم الله که تا این غایت معلوم نبود چون انعام
 فرمودند منور شد که چنگی معتمد از دیوان بدان ولایت آید با ستوایج متفرقان متفرق نشود
 و واجبات سخنان را بر موی که بد فتر در آمده و موامره بران مشتمل است و اد نمود و یکم سخن
 کند و چون خیانت متفرق بشود رسد بعد از نادوب و باز خواست بزر و در و طرد و قلع
 اختصاص یابد و موزول باشد در جمیع احوال اعتماد بر کمال النعات جناب ولایت بنه است و اگر
 ماده استظار و وجهیه فاذا امید و ارست که در وقتی که لی مع امر وقت عبارت از ان باشد
 بر شمر عنایت این معتمد را لوط نظر شریف کرد اندنا از حد چنین امری خطرو مصلحتی حکم کل
 احوال مکمل اجبا آن شده تفعی تواند نمود بر کات انکاس شریفه شامل حال مردم اهل اسلام بلو

والا لاطرين ومجد الاكرم نفع سوم **در جواب قضای احوال که مولانا اعظم**
 اهل الفتاة والحکام افضل ولایة الاسلام فی الایام مخیر و معتزای ایران علی الملک فالدین
 لازال معظا اعلام فرموده بود بوقوف پوست دعوات و تحیات فراوان نایل ناید بلکه چنانکه
 در باب متغلبان نوشته و شروع ایشان در احکام شرع بر طریق طلبیست لایان کرده معلوم
 و در بند که حضرت اعلا اعلاه انه تعالی کل مرض رسید حکم یافت که بر قرقر قضای آن ولایت به
 مولانا اعظم مقرر باشد و متغلبان و هیچ آفریده از اینا قان و نوکران بندگی حاکم و اصحاب دیوان
 و یار خویشان و تخکان و ایلیان و غیرم قلع و اصرار امور شرعی داخل سازند و اگر سباحت باشند
 مولانا اعظم با اتفاق کار بر شهر لزمواد و مشایخ و موال و غیرم داخل نمند و بعضی ایشان مالکات
 نمایند و بمن و دفع و بهر وجه که تواند مشغول شوند به باید که متواتر اخباری حالات اعلام فرمایند
 و بتویت اینجانب من کل الوجوه بظهور باشد معالی و فضایل جاوید باد

فصل در مکاتبات و زرا و مال و لایات دو صورت مکتوب و جواب **اول**

نوع اول مکتوب و زرا بمال ملک معظم خواهران جلالتین معلوم فاذ که
 مدبست نا اورا بحکومت و مشورت فلان موضع نصب کرده و پستاده ایم و ما غایت دعوات
 قط اولی الخالات نازک مستوق است نرساده از کمال کنایت او در تمام پستیله نو دیه باید که
 چون واقف گردد در توجیه پیشی بوده نوعی سازد که عسلان بزودی تمام متضی الحاکم را حجت نمایند
 تا در بندگی حضرت عرض داشته موجب مزاحم و عواطف گردد و زیادت بجا نیت نیست
نوع دوم ملک اکابر شرف المولد و الذین حاجی عام معظا معلوم فاذ که در بندت
 سر اورا بحکومت فلان ولایت پستاده ایم مالی آنجا از طریق معاش و شکایت از پستاده
 این معینه پسندید نیست اگر در بند که حضرت بوضع رسید و وجه نداد که سد و کردی باید که این نوع
 معاش گرفته مالی و پککنان را بکارم اطلاق و کمال شناق و وفور نصفت معدلت راضی که فاذ
 والا بواخذت بلین موافق و مخاطب گردد و ما حجت فاذ **نوع سوم** ملک اکابر قلع و اصرار

بعد از تمام معلوم

بر اند که در بندت که اورا بشکلی فلان ولایت پستاده ایم اگر چه بعضی و در منشکی اند
 اما بعضی دیگرش که ندیغ باید که از نر کلیه بر وجهی کند که ممکن با اتفاق از و راضی
 و شاکر باشند تا موجب وزیر تقویت و تربیت کهه ان شاء الله تعالی جان بکام باشد

صورت دوم

نوع اول جواب عمال و لایات بوزرا خلد اند جلال و سبع علی العالمی ظلالة
 کمترین بندکان زمین بکسید و خضریه دارد که مضمونات او اشریف و احکام عالی
 بلب تعظیم بوسیده تاج مارک بساخت بر موجب فرمان مطاع و حکم واجب استماع و لایات
 بتدبر و ترویج و وجومات به تمام مشغول است امید است که عاقرب در عوره حصول آید و بخوان
 و خدام و اصل که و دان شاد الله تعالی جان بکام **نوع دوم** اگر اند انصار دولت
 کترین بندکان بلم مواتع اقلام کو هر بار مشرف شده و نیز حضرت می بوسید اشارتی که فرموده اند
 و از شکایت مالی اینی اخبار و اوجب طپت صورت حال آنست که بیشتر مودبان اموال
 و بواسیة این ولایت در او آرزو و وجه نکاسی نمایند و با عذار نکس محو بند و چون لر حضرت
 وزارت بنه خدمت با فروع الا لا و آیت بالظفر علی الامراء بطالبت ترویج و وجه اشارت
 مایه نقادیه باید بالفرو و در تحصیل از نه و بجهتیه باید بود و بان جماعت را بواسطه سوء
 معاملات محل ان مطالب نیست باشد و شکایتی که کند اگر جمع که با دیوان معاملتی نداشته باشند
 و هیچ حال بنده را با ایشان خلقتی نشکایتی کند بنده را تا جاز طرم باید بود و بار خاد این جماعت
 قیام نمود اما این قسم وجه و ندارد و مکتوبی که اکابر و اعیان شهر در باب بر است ساخت
 بنده نوشته اند معذرتی لر عرض داشته که در و بر نژد و لست با پوند امید است که به امری بر خلاف
 قانون عدالت در اوستی از بنده در وجود نیاید ان شاء الله تعالی ساه مایه بر سر عالمیان ابد الدهر
 بایند **نوع سوم** ضاعف اند جلال و مد علی پکان الارضی ظلالة بنده کینه بر عادت مهود
 و طر بپسند بر نیت بپس قیام دعا و ولت بهر دیه که و اند اشارتی که در باب شکایت
 بعضی پکان و ولایت شکر فم کو هر بار رفتن عین قاعد مطو دست و دو ضم چون بجای کم شرمیت
 نیز به و ندیکی راضی و یکی ناراضی بیرون آید چون بنده را بهجات یار خویشی این ولایت تبیین فرموده

بعضی دیگر بر

از اجتماع منکر و شکایت جاره باشد اما چون احوال و رای همایون را از استحضار و در
ساخت و کوتاه و پس و کم طبع معلوم کرد و هر آینه مشکبان بیازخواست مبلغ موافق کردند
بنده چون کاشته و فرو کاشته انجاست بلکه نه امری را که مخالف عدالت و مناقض رای
همایون باشد از کتاب تواند کرد و با خود بر کوشه خاطر تواند کرد و این **شعر**
بفرار بر من توان بستن بهمار قضا جنس این بد سیرت یا مثل این بد کوری

دولت و عظمت و جلال و تاقیام پاست با بانی و آد الاطهرین و وجه اکرام الزاهرین

فصل شانزدهم

در مکاتبات و زرا و نواب و وکلا خاصه و صورت مکتوبه و جواب

صورت اول

نوع اول صورت منظم قریه الاکابر شش الزینیه بایک

و پانچن مهات اجناس که در وجه نامش این منظم است و در عام اقبال و احوال که در ایام پس

و اجتهاد و بلخ بتقدیم سپاند و وجهی که بر و دی حاصل کرد و داد و استکر نوکران متواضع و متواضع

باشد تا نکوت بوزد و **نوع دوم** اجتهاد با نظام احوال قریه القدر و الاکابر جمال

الزینیه تمام تا بیده بدرجه کمال طاعتی که از هر کوه بخاطر او رسیده معلوم شد و مکمل است

بر نوادک و صرفت به باید که به پنج کرد و دوز را نه اند که بر تلاشی خسارات و امان نوادک

نوع سوم مکاتبات الاکابر و انحراف غیر الدین بسلام و تحایر خوانده خاطر نوکران حاضر

باید که در عمارت خاصه و تحصیل و جومات مضارب و دیوان با تمام اوست و اجتهاد

میند و پنج باشد و وجه من قریب به حال عمارت و دیگر مهات که نه آن شرح و مفصل است

پست و قریه کای آن چون بر کتابت و کار و ادنی و اعتماد تمامت بزیاد تاکید حاجت افتد و عمارت

صورت دوم

نوع اول اجزای انصار دولت که در بنده کترین بنده کترین

حضرت بلب ضراحت بوسیده و ضریه خانه که اجناس که بامیر منظم است و در احوال و در

بودن تمامت نوکران او و سپانده شد و یافته وصول بود و است و بنده کترین اجند و او که در هر

در عمارت
بنده کترین

بنده که با تمام مامور و مش رالی که در د با نیباری نموده میهن مراضی ان حضرت باشد است

انده صاحبان بکام بار **نوع دوم** خط انده جلال و مد علی العالی و طلا و عمارت

و بنده نوازی که از جناب وزارت بنده خنت با انواع البه و السوا و در باره کترین

بنده کان صادر شده از موافق و احوال ان حضرت که عالیه ان حضرت معلوم حال کترین است

و چون در جاری اقامت شریعت و بیز تلایه رفت یکی از سبب تلایه تدبیر و جیت که بر

تمتاجیان بوجه و رسوم بنده حواله نموده اند و ایشان در محاسبه بوی کاشته در تسلیم

تعبیریه کند اگر حکم مطاع صادر کرد و که تمغایان و جوه و رسوم بنده را بی مزرع و اب که کند

در دعا و دولت و از اید جان بکام بار **نوع سوم** ضامن انده ایام دولت و سبغ

علی العالی و کوا فل فته کترین بنده کان بتبیل بواقع اقامت شریعت و تلایه و فرق و فرق

از انده حضرت خانه که در باب عمارت عالی آنج از مپای جیل و کشت و فتن می شود و جوه

مضاربان جت این کاشت و بنده زمت مصل و دفع می سپاند بصل حق و تقوا و بوزد و است اید و

امید است که عمارت عمارت بنده اتفاق افتد و حاجت مستجاب و مضاربان بعد از تقی افکار

و تدبیر انظار در غریب رسوم و بدایع اوضاع و بهج و به تعبیر کرده اند و آنج بهتر از ممکن

نیست بجای آورده و بنایان و بنادر نیز بحد تمام در کار نه مبارک و میهن و خجسته و حاجت

و موجب تمتع نه نهایت ان شاء الله تعالی اما محصلان و جومات دیو لیه نیز اعلام داده

انده که درین ایام می آیند و جومات می آیند و اینست و در کشتن جلن بکام بار

فصل هفدهم

در عمارت کشتن رعایا بسلاطین و صورت مکتوبه و جواب

صورت اول

نوع اول عمارت بسلاطین و ابقی ابقار المحدث

بنده کان کینه امالی و رعایا هر که در عرض می سپاند که عزای و وطن و بیکن ایشان است

بر شارع عام افتاده و در زمان قدیم بسلاطین داد کرد و با دشمنان عدل کسر نظر بر رفیعان

رعایا و ضعیف و زیر و پستان کاشته و بهج آفریده را از او آرزو و بزرگ و الجیان و نوکران ایشان

مضاربان جت
انصار دولت

قدرت ان بودی که برون حکم که نزد دیوان اعلیٰ اجازات ایشان بر متوجحات دیوانی بتندی
 بیکد انگ زد و یکم گاه از رعایا توقع نداشتند و اقامت ایشان بدار خان سیل بودی یا در حوا
 بر ملطو از جند سالت که این قاعده از منج بستم مودلت اغراف یافت است اکنون احوال این
 صادر و وارد که بدین خرابی رسید از لاد خانها که خدایان و رعایا فروری آید و با انواع متهم
 ایشان بکشد و در قلعانام حکم و بر و است دیوان ناد دست و است نسکی باشد که بوقت رفع
 محاسبات برض پس ایند و جوی افتد بر ند و این از تقدی و تطاول مکن و متحد و باشد بجای بی
 آرد و بعد از آنکه ملوف و علف و اغراجات و توقحات ایشان نسیم هر کس از ایشان در مرغان
 که فر آمد هر از آلات و ادواته کیی باند بری گیرند و این بجان کان عاجز و پیش لری را در
 و از دست شدند بزیاد این چنین بکین عاجز پس بد و حکم مطاع از این فاشتن که از دیوان است
 هر کس از احوال این و صادر و وارد حکمی و بر لایه رسند و اغراجات از وجه دیوانی معین
 نکرد و اندیکه انگ زد و یکم بار متهم چه آفرید و نکرده مر آید موجب ذکر جیل و سبب او بویل خواجه
 بود و بندگان کینه در دکانی و دو توخا می آفریند و الا الزام لا بطاف من سنن الرسلین شکست
 با ضرر و ره جلا و وطن کرده مانی را که در انجا از جنین مروضات پام باشند پست آرد و بگونه شاید که
 در ایام دولت و مودلت آنحضرت این در ایشان شکست حال خان و مان محدود و دست پادشاهی
 که از ند و ترک ملک ریزه موروثی و کنشی که ماده معاش آن دارند که در ترک ارک متوخر ابرام حضرت
 جان بکام نوع و در اعلیٰ اندیشه و رفعت علی الشاکر مکان بندگان کینه مالی بخوان
 از تقدیم و طایف و دکانی و دو توخا می مضرید و ادخ که در زمان قدیم مال و متوجحات
 ایشان بر مبلغ میزد که ناغایات و دفا تر دیوانی مثبت بطله است متز بود و بندگان ال تکلف
 از و حام محضان و ابرام از باب حوالات با ضرر جوابی کنند و او توالات دیوان بزرگی که پیش
 و برون ان بزیاد و حوا رض و نگارند اغراجات باج آفرید و خطاب بی رفت گهر و ولایت معمر
 بود و مالی بپاکان در فضا طر بطله و ادا و جیت و زو زل ساعت ساعت متواتر و متعاقب
 چند سالت حکومت و متفرقی از ابطالی متدی که خون و مال بندگان خدای تعالی را بر خود مباح می
 و در عرض یکدیگر متوجه علی الاقل است و بنا را از رعایا می پستاند و احوال کرده اند و جی نیز که خدا این فضل

تاجتایین شهر صاحب یکی
 تصدیق ده اند او

بسیار بسیار بود که جمع فرات
 در این شهر و ولایت ایشان شکست

تقدی یا او موافق و متفق شد این نوع بی راسی ارا به باز داده اند و ان تقدی بخود و متواتر که در این فصول
 ایشان هر چه خوا میی کند و فوایه شهر بخانی رسید که بجز انگت خراب شد و قاعده صفت کثرت
 و ملک ان خانها و اب در اطراف مالک هر کد ان و نه خان و مان بی کرد و در رعایا نیز جلا و
 کرده اند و آلات و امتداد که در آن بخوان بود و ولایت حضرت ملوک و سپاهین کللی را فقا و ضاع
 ان در اقطار جهان متز شد و در این شهر که در مجموع مالک بعد از بغداد و تبریز متز شد مثل نزد
 ند بود و در هیچ کوش نشیده بشوی ظلم و تقدی متفرقی باک و حاکم ثاب سناک اکنون خراب
 و بایست که آفریده بتدارک و تلایه ان اهتمام بی نماید و این ابیات در صفت خرابی آنجا گفته اند

چون بیاد ارم دیار یازد احوال وطن	دید خون افشان شود بر برج و اطراف
برخ درویشان و لریشان محنت دیده را	چون کم تر بر خون بار و ز قریات من
بر کز این صلاحت از هر زمان زاری کنم	بر بدلی حال خود بار بر خسته وطن
مسکن من چون دلم شد خراب از بهر آنک	خاطرم از امتحان جرخ و دوش شد محقر
نخو ان نقش جهان بودی و از حکم قضا	کشت ان نقش جهان منزه که کک ازین
مور او شد مار و مارش اثر در آتش نفس	بش او کشت بل و پهل او شد که کون
حاکمش محکوم حکم عدل شامش نیست	ورند هم رسیدی از انواع ظلم خوشن
دعوی زمان روایی ولایت می کند	زیر حکم آورد اصناف رعایا مردوزن
لا جرم ند بر بار و کرد و در نا بر نشاند	تا خام او شود این ز تشویش و فتن
مندی چند ند با او متفق در هر فیهو	هر یکی دزدی سزاوار سردار و کسن
دخ مظلومان بکند ان ظالمی دین و داد	زینار ای ساه عادل بخ ان ظالم مکن
ضرر او در دفع ایشان متی بر خلق ند	تا ز انت رسید هر ساعتی از ذوالنن

یش ازین اگر شخصی بظلم و تقدی در شهری و ولایتی شهری یافتی او را در دفع او بر دست نیست
 فریاد و استی و بدان سبب حضرت رب العالمین جل جلاله توسل جستی اکنون که فریاد استعانت از ظلم
 و تقدی او با شما رسید بر قلم او را بکومت متفرقی ان خرابی نیز فرمودن در کار خاز مودت
 بگونه روا باشد اگر جت و اوم دولت و زافزون این بچارگان مظلوم را از ان حاکم ظالم

و منصرف بایر خاص نمیشد یعنی موجب دوام دولت و سبب ثبات مملکت و سلطنت کرد و این شاه
 قتل و الا این چهارگان در اقطار عالم آوا و سرکردان خوانده میشد و جواب سوال حضرت رب
 العالمین جل جلاله در زقیات هر آینه حضرت سلطنت بیک گشت و الامر میبذره جهان بکام
نوع سوم خلافت الزمان مملکت و اعلا لا اعلا کلام الحق و استاذ الهذین الخلق
 شریف در بدنه بندگان کینه الملی و رعایا سر آن عرضیه دارند که بعد از آنکه از هجوم اواره
 و نکران این فرایه و قوا بر روی خوانده نموده بود و امور معاش بر مالی و پیکان منبتی
 تمام قمر قمار علی الاطلاق جل جلاله رسید و افراج می کرد که جدا اند و جی متواتر گشتند که باغ
 ناب فرسید و رخشان شدند و جمیع عز و هرات را بطن آوردند و جزو سائر شهر و ولایت گنید
 حیات با رفاهات گشتند از بقایای جان و خان و مان کل با بوس گشتند و بعد از رحمت حضرت رب
 العالمین جل جلاله کلماتی را که از عهد طاهر که امامت و سلطنت تمام و طلب منولت شیع آورده و در
 بنک حضرت غلام که افتخار آثار جهانداران قدیم واجب و نسبت به ایشان و فرامانداران ترمز
وحکایت نیست در زمان عهد طاهر فرج می بود و ولایت او پس استلا
 یافت و غلات و ارتقاعات را اقتصاد بکمال ظاهر شد و خطایق از غنای برقیات مافز گشتند
 و در سپاندن فراخ بخور و خورد و حال برقرار شد اما منی طلب ال باقیه که در رعایا چون
 در ماند صورت حال نوشته بهیچ عهد طاهر سپانیدند و بنظر نوشتن علی اولی بصفا و بود
 من الریه و قد امرنا بوضع الخراج علی من دوسم یعنی باهماننداری می از رعایا سزاوارتریم شایع
 بر انجلیت که از خروج ممالک و بیت یک جبر فرج و منولت خوانند و هیچ کس رعایا را قرض بر سپانند
 چون حسن انجام عهد طاهر باضمان برین موجب بود و لاجرم حمایت تواریخ بد که عاقلان و عاقد
 علی و زینت ان اثار تا قبل علیا فایز و ابد تا الی الایثار اگر بندگان حضرت سلطنت
 نیز رحمت برین منوال در حق این چهارگان از رای فرماید عهد طاهر و الناس ضایع نکرد و ذکر
 جمیع بنای الایمان بلای ماند و اجر جزیل را خود نهایت نباشد توفیق الکتاب خیر است
 و اقتناء موقوفات رفیق حضرت ملک رفعت بایستی و آرد و صعب

صورت دوم

این
 یازدهم

نوع اول

جواب سبب این بر رعایا احوال که الملی و زخم نموده بودند و لرز و طاع
 امر از اینجهان و صادر و در شکایت کرده بودند و قوت پیوست و محنت برادرک و تلافی آن
 و منصرف گشتند به باد که خاطر آسوده دارند و توفیق و نزد و خود راه نموده و مقرر شده که بعد ایوم
 هیچ آفریده از امر او با نفعان و اهلان و بزم که انجا گشتند تا حکم و دیوان بزرگ نمایند که بنام ایشان
 از متوجهات آنجا نمیدهند و میباشند که انک در مالی و خارجی هیچ آفریده نمیدهند و چون آنجا رسیدند
 یکشب بخترا قاتل گشتند و اگر موسوم طلب باشد بخواهند و در قطعه خانه رعایا و فریاد و گریه
 و سپاند رعایا با تفاق حاکم جواب شغل شوند و اندیشه نکند و برین موجب حکم دیوان مکتوبه که
 بلخ و تهید و باز خواست و لغت بر دست محرف فرید و فرساده شد تا بر انجلیت مترد است
 از فقر و تبول این باشد **نوع دوم** احوال که الملی بخوان نموده بودند و از ظلم
 و تعدی منصرف و رسوم نهاده او شکایت کرده و تحقیق پیوست و حکم رفت که او را در
 روز نر او جزا او بر سپانند با جمیع ظلم و متدیان جبرت گیرند و جمع از اکابر مملکت که سخن ایشان میشد
 مسوم و تبول بوده و در او شفاعت کردند و قریب بر انجلیت دادند که منصرفان موبلک باز و منند
 که بعد ایوم ترک تصرفات فاش گرفته زیادت از متوجه دیوانی از رعایا طلبند و ایشان را
 بهیچ خطاب غلط و بهیچ طلب مطالب نکردند و اگر خلاف کند مواضت و عقوبت بر وجهی بود
 مستحق نیز باشد چون غران بزرگان محل اعتماد و منصرف موبلک باز داد که زیادت از متوجه و دیگر
 از رعایا مطالبی نکند و رحمت هیچ آفریده نمیدهند بهیچ جلت مترشد اگر از عهد این شرط کرده
 و موبلک باز داده بیرون آید فهو المطلب ایشان را بر و اعتراض نباشد و اگر خلاف کند سزاوار
 بر وجهی باید که موجب اعتبار بر ظلم و متدیان باشد و قایم مقام او یکی را از مزبان
 عادل نفس و کرم منت باشد و بوفور مکارم اخلاق از معدلت و نصفت و رعیت بر روی نفع
 ترسی و کم ازاری و کم طبع موصوف باشد و سزاوارک ایام گذشتند و واجب طاع و محلا را
 ثنویت و تربیت کنند و دست ظلم و متدیان و عهدان بهر وجه که صلاح فایز کو نامه کردند
 تا این مع حقیقت کنند و خواند احوال عاقلان حکام و متصرفان با رعایا بر سپانند تا بران و قوت
 یافته حکم ان بنده بر سپانند **نوع سوم** وضع داشت که الملی بران نموده بودند و از آن

ط

و خدایه که بدان سبب اتفاق افتاده اعلام کرده معلوم شد باین معنی باشد و چون چندی
 بسیار نیز از حقیقت آن حال اخبار گردید موجب شد که در محکمات آن ملک از حاکم آن
 ظاهر است ملک هیچ نسبتی از نسب درین معنی متصور نیست و مرام و عواطف و آثار و خواص آن
 کافه بر ایا تقصیر عامه رعایا در جزدانست که رحمت او و ماکه ظل العیم خود را بضافت هیچ
 جزدانست مزار و از قرآز رعایا به دایم اموال این پسران ایشان بوی و محبوبست هیچ آفریده
 از حکام و متصرفان و از باب حوالات و محصلان و اموال آنجا نکردند و زحمت ایشان بزمند
 تا بفرغت خاطر بشارت و زراعت و آبادانی شهر و ولایت و دعا حضرت بشمول خود بفرستاد
 بر آینه بایام دولت و بجز موصول بآید آن شاه از نظر دولت مستدام و مستقیم
فصل اول در بیان نوع و جواب پنج نوع اول مطاوی این مطهر و غاوی این مطهر است
 بدو که آنک در بدو حضرت سلطنت پناه خلعت سلطنت چندی که از اساس ایشان خوشی
 و آفرین و کرامات خواص و عرصه کارند که چون بکرات حکم جهان مطاع نهاد با فایده
 جمع را که بپشتن خلق منصب فقار و حکومت و اوقاف و اصحاب و امر و معروف و نهی منکر باشد
 بر عرض رسانند تا این مهمات را ایشان توفیق رود و منی رای جان آرای بی که فایده که از جمع
 قضایه که درین ولایت متصدی منصب فقار و تولیت امر شریع بوده اند مولانا اعظم اعدل القضا
 و افضل طلال الملة و الدین است که اذیال عرض او بلوت اطاع و دس توهمات ملت نشسته
 و از منتقدان امور و قف که مباحی او در اجراء شروط و اقدان ممکنان را معلوم و تحقیق نموده مولانا
 فلان الدین است و از مباشران شغل اصحاب مولانا فلان الدین است که این جماعت مباشران
 مهمات حبیبه نه و طلبا رضایه کرده اند اگر حکم جهان مطاع بنام هر یک خود توفیق نهاد یا بدو یا بآنها
 آن وظایف که بعد از این با جمیع اشکوره و عادات اتم است پسندیده و رده قیام نمایند بعد از آنکه در
 در مترو و قمر گرفته باشند بندگان کینه در وظایف و تقوای افزایند و مرامی بپشتن بکوه لر
 علی کامل و نور شایع نیز در خدمت شغل آنها رسانیدند و از مزلقه و لا ینتموا الشاده و بکنها
 فانه انهم قلب احقر از خود و رفع شهادت کردند و ما شهدنا الا با علی و ما کن للیب با فلی و انهم

ما قول و کیل حضرت الوصیت جناب جلال ربوبیت جل جلاله پادشاه بسلام خدایه که راجت از آن
 حق و انصاف صدق پیاپی بیاری انتقاد و قربت از انصاف باریه و دایم قار له باتنی و آله و صحبه
 من الشوری با فیه فلان بن فلان و فلان بن فلان **جواب** شاید که بآلاء محض نویسد
 با بر نظر ما که از حکم از دیوان بزرگ که برین یا انتقاد باشد با جابت آن مطالب و فقر از جماعت
 بدین مناصب نافذ و صادر که **نوع دوم** حضرت ملک رفت بدو که پادشاه بسلام
 خدایه سلطان و رفع لا زری الزلقه مکان بدو از تقدیم و طایف دعوات مستجابات بندگان
 کینه و ضریح دار عکاسه دار الملک تبریز از مضطرب ملک بسلامت و محو آن حکام و سلاطین کمال
 و مقام امر آرد و تبار و وزیران و دولت آثار و شایع بزرگوار و علما شریعت شعار بوده و از اقای
 باد و جماع اعظم جهان و سران دکان و جود و متوجه انباشتن بکتاب فواید دینی و دینیو لشغال خود
 و از مواید موارد آن با عنا مشاربتم و اعذب مناهل فضل که کم فایز شدن مودیه مدیر است
 بواسطه استیلا آب رودخانه مراد و در وقت فراغ تمام از دور و کسب با بظلم و باطن
 شهر عاید کرد و و چندین هزار خانه خرابی شد و اثاث و آلات و نفوذ و اجناس در میان
 کل آب بتلفیه رسید و ملک بجان از لایست طاعت خود عمارت خانه های ماند و چون سبب
 این محاله لر باب خبرت و پیران قدیم سوال رفت گفتند در اذیال مراد و بود و فرسنگ
 شهر بدی بر رودخانه بسته اند و آب را بر مینا دی که در لرزه و دلمه بر نه و بدو پنج زبان
 یک رودخانه که محو آن از اسباب بر بر و تراکم گشته اند و رودخانه بظلم و باطن شهر شرف
 گشته است و در قدیم این پسر که سیلاب بدیک رودخانه را با سلیه برده و بهیچ جای آفرین
 رسید اکنون بواسطه دیی عورت شهر با قدیم چون تبریز که همیشه دار الملک پادشاهان بوده
 خراب شد و این دین قنوی گشته اند که جنت محصلت شهر این بنور انوار آب توان که نادر بر
 با نایا شهر رسید و عرائع کیل سربایت نکند ممول متوقع از صدقات حضرت سلطنت پناه آنست
 حکم برین معاینه نهاد یا بدو که بر انموجب ابدین قنوی گشته اند که بندهم رسانند و آن بندها
 کسب خوانی شهر است بکشاید و خواب که طایفه و اگر دومی که جنت عمارت تزلزلست و جنت
 عمارت در خانه و منزلت بنیز فرایند ما آن نیز موجب آبادانی شهر که در دعا دولت ازین

شرایط امانت و دیانت بر می خیزد و رعایت غبطه بندگی حضرت واجب طاعت و باجماع آری در نهان
متفق شود و حضرت خیانت نموده و کلاه در یکدنگ در یک کز جامه از مال بندگی حضرت تلف
و انچه از پاسبانی چیل ممکن و متد و ربا شد بجا آید و اگر جهت ترتیب مصالح کز کیر اقی و شغال باقی
بسیتر اضر حاجت افتد و جنس را هیچ آورد و ناچار بر ضا بایع بهار کران بادر غریه و بنده بگریه بها
مصرف باشد امید بر ارم و عوطف بندگی حضرت خلک که جان دارد که در جهان عاقلان و احمال و افس
در حق بند قبول فرماید و غریب این اجپس بهار کران بر تقیر بنده قبول نمیده ترتیب مصالح کز کیر اقی
بطور ریاست و از هر وجه که ممکن باشد بر آن قیام می باید نمود و چون بنده کینه از عهد ماین شغال
بر اسن و جو و قفسه نام غایت و رحمت و ابرار و رسوم و تقیر بنده رنخل در حق او و طایفه و ارم و طوا
آنحضرت خوانند و اگر و العیال بانه تقصیری کند و با حال خوب شود مواظبت از این حضرت سلطنت بانه
خلک که اگر حکم برین طمع لا زال نافر و مطاعا متد بینه اعمال نمیده کرد و حکم آن غیر حکم توبین
اعمال امانتی باشد و بر بنده پیش از آن ذکر از عهد ضمان و مخاطره کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب
ناتوان بر سبیل مرجع بنا بواب بندگی حضرت خلک حضور لمرکان دولت داد مکشد و جوی ذلک

بنه اناریع المذكور جواب **باب** بر قرار سپا بق

فصل بیستم

در تذکره که با واد و وزرا و اعظم مملکت نویسنده و ابرو بنده صورت

اول

تذکره با واد و وزرا و اعظم مملکت نویسنده و ابرو بنده صورت
کترین بندکان ان چند فصل محل در من می رساند و شریف جواب را امید واری باشد **اول**
اول آنکه حکم انقا مبارک صادر شده بود که بنده جماعت او آمده هرگز بزرگ را حاضر گردانیده
حکم شریف بر ایشان خواند و انکار بمان خود را مرتب کشیده بولجاری که اشارت مایون صدور باید
غریب منصرف بر نشیند بر حکم مطاع او او شریف بر نشان رساییده و شنو اند نامت هر خطرفان
نهاد و در یک مرتبه مدخو و مشغول شد تا امید است که بولجاری که از جناب مایون لا زال
بالغروالتا بید اشارت مرتب میسند با جبر و جبر و جبر و ازوق تمام حاضر کرد و در بوطینه کجایش

و کج و دادن قیام نمایند ان شاء الله تعالی **جواب** پاسبانی چیل او که درین باب
نموده بود قوف بپوست و هر آینه از بنیانب تربیت و توبت اختیار خواند یافت **دیکر**
بجل عرض می رسد که حکم مبارک صادر شده که بنده کینه پیش از وصول او آراء صحت بر بنویسند
و بمطایقه که اشارت رو و قیام نماید صورت حال آنست که توج بنده موقوف بر وصول و جوی بکشت
و از وصول بر واتی که امسال توج و ارم بنده بر ولایت بلوکات خاصه نوشته اند زیادت
چیزی و اصل نشده و بنده روزگار با فقار و احسار می گرداند اگر احکام شریف بر مقرران و بلوکات
قائم آتینا بهر دور ماند که واجب بنده دانسته عذر جواب گویند بولت و وصول بر سوم بی توقف بندگی
پستاندان شانه **جواب** احکام انقا بولت و ولایت بلوکات بیالفت تمام نوشته
شد مدت یکماه دیگر و اصل شدن باشد اما بولت و وصول توقف نکند **دیکر** و جوی که جهت کیر اقی
خاصه حواله نموده اند بینه رسید و بینه موقوف است که در ان باب نیز احکام صدور را مد کنند
توفیاد اکند تا که کیر اقی بزودی مرتب گردد و رای مایون و از جناب احکام و نوکر لمرکان در باب

صورت

تذکره بوزرا و جناب وزارت آید غلام جانیان خود انچه جلال و ذل علی العالیتر ظلالة کمترین بندکان
این چند فصل محل انلیه رساند و شریف جواب شانی و تدبیر کار را انتظار می رود **جواب**
آنکه چون حکم انقا مبارک بنده کینه بنده این ولایت موسوم شد چون اینجا رسید اگر حال نیکان
که جهت تفاوت منسوب بود و در بواسطه خودی حاکم سابق که مشایک کرده اند از مهاتی که ناخایت
کشیده اند اضر اض نمود و در حضور ایشان آنست که بنده نیز بر همان سیرت و عاشای هر ذلک مینویسند
حضور ایشان می نشست بی نام و با پسمالت بنده بینه در کاری آیند و بینه که حکم مطاع نهاد باید که
پسمالت نام ایشان نویسنده و با فروع بسططر کرد و اندام بر قلم بر بوطینه و مشغول شود و ابد است
می از پیش توان برد و جهات تفاوت و اعمال ان ولایت بزودی انتظام یابد ان شاء الله تعالی
جواب بجمع استمال و طوش نوشته شد اما او بی باید که انالی ان ولایت تحمیل حال
و نیکان را بولت و عدالت و منول کمر متعهد خود کرد و انچه تا بار اودت و رتبت بهات او قیام
می نماید **دیکر** و جوی که بوجوب احکام برین بولت و مایون جهت لمر باب و الایست بنیز فرموده

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين واما امام المتقين وقادوا الخلق
عنه المصطفى وعلى آله وعترته الطيبين الطاهرين ومجمل النجيين اجمعين آمين يا رب العالمين

فصل اول
از كتاب دستور الكاتبة في غير المراتب در احكام ديواني و تفويض اعمال بار آرمول و در اوتوا
ديوان سلطنت و استنفا حاكم و انجني و نظارت و اشرف و حاكم و انشاء نيابت و وزارت
و دفتر داري و حكومت و منصرف و لايات و قانون و پاسبان و تفويض و در و غير و احصاء
مواش و قوت و روستا لاري و امارت محس و ملك التجاري و ممری و صاحب جمع اموال
و مناصب قلی و لايت و عمارت بارات و كار و انشالاري و رياست و توليت خضابا و شريف
از قاضي القضاة حاكم خضابا و لايات و قضاة القضاة و حكومت او قاض حاكمه و او قاض
حاكم و امارت محس و فرج و تدریس و خطابت و احتساب و عبادت و قضاة و شيخ خانقاه
و اثبات صورت در خانقاه و پاسبان و پاسبان و كتابت و دار القضاة و ايسنه آنجا و مورخ و في كتاب
و عاقل زكوات و حكومت بيت المال و منصرف جزیه و تفويض امانت و اذان و احسان و قضا
و عاقل و تدریس و سياست بزمان و لوازم و لواحق آن مشتمل بر دو و يكس و يكس

باب اول
در تفويض اعمال و مناصب بار آرمول و اصحاب ديوان بزرگ و خضابا و شريف و فرج
که ذکر رفت مشتمل بر سه مندرج

ضرب اول
در تفويض اعمال و مناصب بار آرمول و اتباع ایشان و مهمانی که از لوازم و لواحق است
مناصب و اشغال پند مشتمل بر دو و از دو فصل

فصل اول
در تفويض امارت الكوچ
فصل دوم
در تفويض امارت اوکا

از لوازم و لواحق
آید شد

فصل سوم
در تفويض امارت تومان و منزه
فصل پنجم
در تخیل و لايات
فصل هفتم
در جمع کردن امر آتش
فصل نهم
در بولا و بولا
فصل يازدهم
در بورخی

فصل چهارم
در تفويض امارت بارغو در اوکا
فصل ششم
در تفويض کن بت مغویا عسان
فصل هشتم
در تفويض اقطاعات
فصل دهم
در باب وری
فصل دوازدهم
در بارغوچی

ضرب دوم
در تفويض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب ديوان بزرگ و اشرف و حاكم و انشاء نيابت و وزارت
و احتساب و عبادت و قضاة و شيخ خانقاه و اثبات صورت در خانقاه و پاسبان و پاسبان و كتابت و دار القضاة و ايسنه آنجا و مورخ و في كتاب
و عاقل زكوات و حكومت بيت المال و منصرف جزیه و تفويض امانت و اذان و احسان و قضا
و عاقل و تدریس و سياست بزمان و لوازم و لواحق آن مشتمل بر دو و يكس و يكس

فصل اول
در تفويض وزارت ممالك
فصل سوم
در استنفا ممالك
فصل پنجم
در نظارت ممالك
فصل هفتم
در ممالك
فصل نهم
در نيابت وزارت

فصل دوم
در تفويض نيابت
فصل چهارم
در انجني ممالك
فصل ششم
در اشرف ممالك
فصل هشتم
در انشاء ممالك
فصل دهم
در دفتر داري ممالك

فصل	فصل
هفتم در تقویم احتساب	فصل
فصل	فصل
هشتم در تقویم شیخی خانقاه	فصل
فصل	فصل
دوازدهم در پادشاهی بهارستان	فصل
فصل	فصل
چهاردهم در امینی دارالقضا	فصل
فصل	فصل
شانزدهم در عاملی زکوات	فصل
فصل	فصل
هجدهم در متفرغ جزیه	فصل
فصل	فصل
بیستم در تقویم اذانت	فصل

باب دوم

ضرد

فصل	فصل
اول در احکام مختلفه شمل برد و ضرب	فصل
فصل	فصل
دوم در احسان و رعایت ملکه	فصل
فصل	فصل
سوم در فتح توکلناک	فصل
فصل	فصل
چهارم در تقویم سوم	فصل

فصل	فصل
دوازدهم در قانون یا سایش تقویم	فصل
فصل	فصل
چهاردهم در احصاء مواشی و قوتیور	فصل
فصل	فصل
شانزدهم در سلسله ای	فصل
فصل	فصل
هجدهم در ملک انجاری	فصل
فصل	فصل
بیستم در صاحب حق اموال	فصل
فصل	فصل
دوم در سوار و سوارخانه	فصل
فصل	فصل
چهارم در دیات	فصل

ضرد

فصل	فصل
اول در تقویم مناصب شریع با محاسب آرد و لواحق این لشکر شمل بر بیت فیس	فصل
فصل	فصل
دوم در تقویم قاضی القضاة و ملکه قضاة وایات	فصل
فصل	فصل
سوم در حکومت اوقاف و ملکه	فصل
فصل	فصل
چهارم در امارت علی و دزد ججاج	فصل
فصل	فصل
ششم در تقویم خطابت	فصل
فصل	فصل
هفتم در تقویم نوربسی	فصل

در تقویض اعمال مناصب در امر آه منول ولوازم و لواحق مشمل بر دوازده فصل

فصل اول

در تقویض امارت الوسیه ب نفع

استان و ممالک ایران زمین را در هر که ملک و تصرف آورد و دور و نزدیک و ترک و تازی یک سر بر خط مطاعت و موافقت ننهد و فرمان خصامضاً با مثال و اقتیاد تلقی واجب نیستند رای جواب فرمای و فکر شکل کشی با بعد از امان نظر در احوال مالک و اتقان تامل در خطاسا و تنقید فکر در ثبت کلیات امور و تدقیق نظر در مقامات جمیع بر اجماعت و فکر گرفت که کنگل جنبه اری عظیم و تعلق جنبه مع خلیه جسم که جز با عانت امر آه صاحب فکر صایب دای که از قدیم الهند بلازمت پادشاهان ماضی انار افند بر اینهم قیام نموده باشند و داخل و خارج قضایا و کیفیت تدبیر و حکم کلی تحقیق آن بخار ب عقل ایشان را معلوم و محقق شود و مطاع و نظار و مطارح افکار از اولاد خدمت ایشان پادشاهان از سر اعتقاد و جانباری و اقتیاد و دوستداری باشد و مانا بر کلی و جزوی امور نام و رعایت مصالح امر عوام و دفع یاغیان و متقلبان و وضع مشندان و متردان و تقیم نعمت و نصرت که غرض کلی از قلم سلطنت و مملکت بخت است نظر داشتن تا از میان تدابیر ایشان امور ممالک منظم و در نظم و هدوان ملوک گردد و ذکر جمیل ابو جزیل ذخیره ماند و این معجزه تقییر امر الوسیه که کفایت و حراست الوسیه و عوایس قیام نمایند و ابواب مخالفان را ببندد و مخلوق و طرق معاندان را سد و دو متعلق که داند پیشتر نشود بنا برین مقدمه از ابتدای سده شصت و پنجاه خالی مطابق باشد احدی که سبزه کسب نماید جوئی راه امارت الوسیه در مملکت ایران زمین از حد و دهر آشامی و ادای آمویه و از سواحل هر سو ز با باب الالباب بامیر بزرگ خان تقویض فرمودیم و در او در حل عقد امور امارت و بسط و قبض و رفع و خفض آن فرمودیم و مطلق گردانیدیم تا بر وجهی از راه صایب و فکر ناقص و نیز در رعایت رعایا و محافظت سپاه بر پایا و دفع ظلم و عدوان و منع جور و طغیان و قطع و قمع یاغیان و متردان و مستیصال کلی ظلم و متدیان بشمول کرد و در تخرق قضایا کافه انام قیام نموده نگار که از امر بر امور و لزما حکم بر محکوم و از غایب بر مخلوق و تقیید و تقیید و زور و زیادتی در دو و اعتبار اخبار معلمان و معتمدین کرد و معلمان تقویت و تربیت ابر طاند

فصل اول

ششم در معانی و پستی

فصل اول

ششم در دفع فو اشر و منکرات

فصل اول

ششم در ظلمات و لایات

فصل اول

دوازدهم در ستمگر داندن غایب

فصل اول

چهاردهم در امان دادن غایب

فصل اول

شانزدهم در عارت بایر است

فصل اول

در افتاد بخیلان بخت بحیل و جبهه

فصل اول

در تخفیف متوجه است در وایه

فصل اول

ششم در ابطال قواعد و میمه

فصل اول

ششم در تدارک ماغات از خسارت غیران

فصل اول

پانزدهم در پستتات رعایا

فصل اول

ششم در عقد بر مایه

فصل اول

پانزدهم در قره شمس

فصل اول

در افتاد بخیلان بخت بحیل و جبهه

صورت دوم

در تدبیر بر مان و منع ایش و شش فصل

فصل اول

دوم در استرداد حقوق مظلوم از ظالم

فصل اول

چهارم در تبع عارت و ثمنان

فصل اول

ششم در اخراج متردان از فرجامی

فصل اول

فصل اول

در عزل اعمال متقدی

فصل اول

سوم در حبس و قید ظلم

فصل اول

در دفع مشندان و حرامیان

باب

و در دو غم آن

و خندان را ترک و ترجیح از لوازم و اگر نفع از مقدمات بر جریر اقدام نماید که مستوجب باشد
 کرد و اگر شناخته حضرت باشد عرض داشته بر موجب فرموده بتقدیم رساند و اگر شناخته حضرت
 نباشد بر مقتضای شریعت بعد از آنکه انصاف و انکسار یا ساقی بطن رساند و چون بدین هم قیام
 باشد از اصل مال و متوجهات در این ملک و بپس مبلغ ده تومان در رایج که صد هزار و بیست و
 پسرل بر سر مقرر نماید بر آن سبب این حکم بر ریخ صادر یافت تا در آن توامانات منزه
 و صد و سادات و قضای و حکام و نواب و مشرفان و دیگران و صدور و احیان و اکار و صراف
 و ارباب و مشاییر و عموم اعیان و جمود متوطنان و ولایات و آب و در مذکور و نقطه سطر امیر بزرگ
 فلان را مقصدی امارت الس و خاتمت حضرت باشد در جمیع قضایا که بصلحت امارت در کتب
 رعیت و دفع ظلم و مستبدان و قلع و قمع باغیان و مخالفان و دفع اضداد و متردان نماید کرد
 و رایج باشد رجوع کلی با و نواب و کاشکان از کند و اوامر و نواهی ایشان را که هر آینه بقانون
 عدلیت و قاعده نصرت باشد بطاعت و اعتقاد تلقی نمایند و از مخالفت و بیجا بخت بزرگوار و مقرر
 و اجتناب و رزق و رسوم که از اصل مال متورشن بر آن موجب که احباب دیوان بزرگ
 ولایات ملک مخصوص که دیندار بر اوقات بکوشند و محال است که در مهال سال بزرگ آن
 و مستدان او جواب گویند و چیزی قاصر و منکر نکرد و اند چون با چنین فرموده باشیم مخالف بگونه
 از سر خود نترسد و نیز **نوع دوم** امر آن توامان و منزه را و صد و باشتاقان
 و ملوک و حکام و سادات و قضای و نواب و مشرفان و دیگران و صدور و اکار و صراف
 و معارف و ارباب و مشاییر و عموم اعیان و جمود سبککنان و متوطنان و ولایات ملک و
 بدانند که چون خفایات الطاف لایزال حضرت دینی بجلای بقدرت شامل و عظمت کائنات
 خفایات رایات سلطنت دارد مشارق و مغارب بلاد و ابعاد و انوار عباد و حقوق و انبیا
 و خواص عوام انام احکام قضای مضار و فرمان و قدر و قدر را امتثال و انقیاد نمودند و با حق
 و علم مطلق جل جلاله و عم نواله از طرق الهام بارادشاد فرمود و بر زبان زمان گفت که ملک
 امیر و مکنل مغلطات معراج جمود و معادنت و معاصرت و پست و ادب و شاکسته نکرد و شاکسته
 علی البز و التوی و لا تقا و نواله لایزال و العودان بهترین متبکی و جتی و شرفترین برائی

و شریف است و انبیا صلوات الله علیه اجمعین با و جو و عظمت منصب نبوت و جلالت و رتبت
 بی امان و انصار منقطع دعوت است و متکفل اظهار نبوت و رسالت نمی شد و این طایفه
 بر ترتیب وجود انبیا بلوک و کسلا طین اسرار و انفا کرد و ایشان نیز استقامت و استقامت جمع
 اطوار و ار و اجبه لازم دانستند و جهت رعایت مصالح خلائق که منضم از خدا حضرت
 خالق است آراء عادل و کار و امان کامل نمیز کرد و خدا اگر با دشمنان را در بعضی اوقات
 بحال استعمال با و ر رعایا و عامه بر ایان باشد امر انبیاست و اشارت ایشان متکفل صلوات
 و مقصدی انعام بهام خواص گردد و در مصالح انتظام با و در مناظم اتساق بدورد و چون این قاعده
 در تشبیه ارکان سلطنت نمید قواعده ملکات اری و اجبه قضیه محلیست منصب امارت الویس
 و و پس بر امیر بزرگ فلان مقرر گشتیم و این امانت ما خطم را که حق شما با سپرده با عتاق و انوار
 و نظرا اتمام احوالت کردیم و دست او در کل و جزوی سمات انام قوی و مطلق گردانیدیم
 تا بر وجهی که از عدالت جلی و نصرت ذلیه او مهور دست از احابت دای و اجادت بکرا و
 معارف بر ترفیع عموم خلائق خصوص اهل اسلام قیام نماید و در دفع مستبدان و تفریک مستدان
 و متغلبان سعی که مقرر شد و نواب و معتمدات بوم المنصب المآب باشد بجای آورد و قلع و قمع باغیان
 و مخالفان و اضداد و معاندان واجب فاند و در هر هفته دو روز در کرباس معظم مانع و در
 و قضای و لمرکان دولت در دیوان نظام تنصن قضایا مشغول گشت بر موجب شریعت و عدالت
 و یاسا و یاساق بطن رساند و داد مظلوم از ظالم و حق محکوم از حاکم پستاند تا بی
 جیل او خدا خالق و انکسار بختن و منکر افندان شد و الله تعالی بر این حکم بر ریخ
 از این کشتیم تا از ابتدا اسندت و خمیر خایه امیر بزرگ فلان را مایب حضرت و امیر
 الویس و و پس حاکمیت قضایا و عظمت سمات ملک رجوع کل بارای رزین و منکر
 و در بزرگوار کند و او را و نواب و کاشکان او را بر جمیع احوال و قضایا ملک و قوف
 و اطلاع داد و جری بنیان و پوشیده ندارد و او را و لکن باین نب و روز یکشنبه یا غیره
 و اسبط و ازوق نام برستند و بخارا و حاضر شوند و در دفع باغیان و متردان و مستدان با او
 متفق و موافق بوده هیچ حال انفراد و پسنداد بخیرید احباب و دیوان بزرگوار اصل از و متوجه

و حقوق دیوانی و جوس که ذکر می رود و المبلغ که از برسیل رسوم باو و خواب و نوکران
و معتدان او جواب گویند و جنزی قاصر و منکر نکاحند و بر مواضع مرجع الحصول دولت
کنند چنانکه بایست بدیشان رسید و کتب بالار الحاکم تملک نوع سوم را
اولکها و توانات و منزلها و صد او باستان و ملوک و حکام و سادات و قضات و قضا
و متصرفان و جنگیان و صد و روکا بر و احیان و معارف و ایالت ملک و و یک به اندک
چون امیر بزرگ فلان از مدینه مدید باز بلازمست آفایان نکوی اقیام نمود بخت و بدل راست
وظیفه بانیاری بجای آورد و از حد هر هم بزرگ و محلت فطیر که بد و تعزیز و محالت
فرموده اند بر این وجه تفسیر نموده و بوقت ذکر بکوب عبا که از کتاب اخبار و احوال
بر خود واجب لازم طایفه و در جمیع احوال محالت و نصرت را شعار و شمار روزگار خود
ساخته و هیچ حال بحال ظلم و عدوان و جور و طغیان بار نداشته اصابت رای خروانه سا
مستغنی تنوین امارت الکس بجانب او شده تا بدان موجب که از محاسن غامات و کرامت ملکات
او دیده و طایفه ای که در رعایت کاف رعایا و عامه بر ایا و حفظ ملک و صیانت مساکین و دفع ظلم
و زجر عصاب و خفا و دفع خصمان و متغلبان و قلع و قمع اضداد و مخالفان سیاسی جلیلهای
آورد و اینچنین از کمال کنایت و وفور در ایت و وقوف او بر دقایق امارت معلوم
و عتیق شده بتقدیم رساند و ملک محالت را که از شریف خلقی است بر قدر مملو و مکر موقی بصره
که تاند و از اجداد قاصد ملک سازی و مقنون رعیت بر روی دکنی موقوف و دستمزد علییه
تاند تا حسنات اعمال و طایات اقبال و افعال او عذاته و التماس نمود و مکر که در ان مشاهده
تعالی در ان بسیار حکم یرایع نقاد یافت تا ابدای این پال او را مقتدی امارت الکس
و متغلبات امور ملک بر وجهی که ذکر رفت تاند و او امر و فوام او را که هر آینه بروقی
احکام شریف و مقتضای محالت و نصرت و فنون یا سا و یا ساق باشد باطاعت و اتیان و تالی نمایند
و از مخالفت محرز و جنب باشند و در محافظت ملک از تعرض یاغیان و قح قادمان و طغیان
و افلاکندان و سد ابواب ظلم و عدوان و خروج کل بارای زمین و فکر دور بین او کنند و او
در جمیع احوال شتله پستد شناسند و امثال او را در احکام او را در خیر توقف و قدر نزار نمودند

امرا و عبا که منوره در دفع مخالفان باضداد او حاضر شوند و در معاونت و مساعدت بن
چند و صرف و سخاوت لازم شمرند اصحاب دیوان بزرگ و پال از اصل مال و متوجبات
بلیغ که ذکر می رود و المبلغ که از برسیل رسوم بر مواضع مرجع الحصول بنام او اطلاق کنند و
نوع اول قضا و سادات و حکام و خواب
و متصرفان و جنگیان و کاف و متغلبان و متوطنان فلان ولایت بدانند که چون احوالی خولین
آبشار و تراج املیه و پالکان از وطنها و ف و پکن مهر و دست مجرم عبا که یاغیان و مخالفان
و تعرض پکنان غلبه غارت معلوم شد ممکن است بر تدارک و تلافی آن مصروف و مقصود
کشت و این معینه و تنوین شفع که سماعت و غم و اصابت غم و وفور محالت و محال نصرت
و کثرت خول خدم و نکات لشکر و حرم موصوف باشد جهت انجا صورت نه بست بنابرین مقدمه
راه امارت آن او کما بلکتم که از اکابر امر آرا زانست و حوام مستفک کار و بزرگ بود
تنوین فرمودیم و دست او در حل و عقد امور و قبض و بسط مصالح و جمهر قوی و مطلق گردانیم
تا بر وجهی که از کمال کنایت و وفور شامت و فرط صیانت و مراعات و مهر و دست بضبط
مهمات ولایت و اصلاح احوال رعیت و جمع موقوف و ضبط متبذ و تدارک خلل و کلافه زلال و دفع ظلم
و متغلبان و قلع و قمع اضداد و مخالفان و طرد و ردع یاغیان و یاغیان شغال نماید و نگرد
که یک سر موی هیچ آفرین و تقوی رود بدان بسیار حکم یرایع نقاد یافت تا ابدای این پال
او را امیر او کما و آن ولایت نموده و جمیع قضایا که ذکر رفت در جمیع کل باو و خواب و کما
او کند و از غر و صواب دید ایشان که متغیر و دفع متغلبان و متوطنان و بسبب تالی پستصال کل بغداد
و مخالفان باشد بیرون آیند و پال جهت خود و اخراجات او و امر آرا صد و لشکر باین که ملازم
باشند و جو می که ذکر می رود برین موجب المبلغ که از انزال و متوجبات انجا باو جواب
گویند تا او انظار وجه مصالح خود و اخراجات او را صد و لشکر باین بناده بر دفع مخالفان و ثلث
کله و نپ می جیل بتقدیم رساند امر او و لشکر باین که در ان حدود و حوالی باشد بهر وقت که
مصلح کل ولایت و دفع اذیت از جهت طلب ایشان تر پستد و توقف بر تالی تمام بنشینند

او نیز باین حد ارتقا یافته
از ذیل آن متوفی متعقد
و کتب فی فلان

تا به استیفاء و صرف آن بمصارف سبب ملازمت مشغول گردند بدین سبب حکم تفویض
 تا از ابتدای تاریخ مذکور را و را امیر تومان آن منزل را و صد ما عیبه در جمع قضایا که بمصلح
 تومان و دفع معاندان و مخاصمان عاید و راجع باشد رجوع کند و از سخن و صواب
 او تجویز نماید و مبلغ چندین هزار دینار که بوجه رسوم امارت تومان بنام او مقرر شده از
 متوجهات فلان مواضع با او جواب گویند تا در وجه اخراجات و مصالح امارت تومان بعد از
 و بوقت که بکسب کار حاضر که **نوع سوم** درین وقت امارت فلان تومان با میر
 سیور غایتش که بکفایت کار عینی شمره تمام حاله و قدمت خدمت او ثابت و معلوم
 تقویض رفت تا بعد بر مهم آن تومان و تقویت امر آن منزل و عده و قیام نموده در محافظت
 منزل را و صد ما و غیر آن سعی و اجتهاد لازم قانده و از آن کور و مو جک کاسته که وظایف
 و جاکیات لشکریان که از دیوان مقرر شده بنام با ایشان جواب گویند و محاطات واجب
 و تکلیفات ناوارد با ایشان خطاب کنند و در رعایت امر و لشکریان باقی انقیاد و الامکان
 که شد بدین سبب این حکم تفویض یافت با امر او و منزل و عده و در لشکریان آن توالت
 او را ابر و خدمت در جمع قضایا که بمصلح تومان عاید و راجع باشد رجوع کند و از سخن
 و صواب و دوا و تجویز نماید و رسوم حدود با او و نوکران جواب گویند و کتب بالامر
 الحال و ام تفاد من در باب امر آن منزل و صد ما برین موجب باید نوشت و مقدم حکم
 رجوع با امر آن عده و دهم کردن و در باب امر آن منزل و رجوع حکم باید کرد
 و دهم کردن و از ابتدای تاریخ مذکور که در وقت متامل نشی از نوح اول نقل کنند
فصل

در تقویض امارت یا رغو **نوع اول** امر آراء الویس و وزرا و نواب دیوان بزرگ
 و حکام ولایات بدانند نظام امور دین و دولت و قویم مصلحت ملک بر آراء
 و ام شریع حلیه و قوف است و انکار آن از یکدیگر حسب و منیع روزگار مستور اول تقویت
 امور شریع و تثبیت احکام اسلام است و اما ابدال قیام الپناه و سپاه القیام و دوام افتخار
 آثار معدلت و افتخار سنت و میراث اصحاب نبوت اگر یکی تا ازین دو امر فتوری اتفاق افتد

بالغیر و در احکام سلطنت محل اوضاع مملکت مهمل اند و چون تمهید قواعد یا رغو است که لغیر محلات
 دولت جنگل خارجی و سپاهیان مقرر بوده و ایشان در تثبیت آن مخالفت بر وجهی کرده اند که
 احکام از این قانون را پسستی بقتل کرده اند و از اشرافیت خود سپاه و متابعت عدل انصاف
 بنیایات مدراج و بنیایات را بپاییند بنابرین مقدمه تغییر صاحب بودی که بجهت و بخت
 و معدلت بحول و منظر باشد جهت نفس قضایا یا رغو است که امر او مقرر لشکریان ایشان را از دست
 لرزان نیست لزوم لازم می کرد و در وجه این امر بایان بر نور کفایت کار دانی و درایت رسوم
 و قواعد سپاهیان و امر او مقرر و دانستن یا سپاه قانده و از آن کور و مو جک کاسته که وظایف
 سران است راه امارت یا رغو و تقویت قضایا مقرران که فطرت و نشأت ایشان برانست بدو
 تقویض کرده شد تا بر وجهی که در قوتات و بیک جنگل قانده و خوانده و از آن کور و مو جک کاسته که وظایف
 بجهت نفس قضایا مقرر مشغول شدن بیک سر و از قاع عدل و انصاف تجاوز نکند و قضایا را
 میان خصمان بزرگم باقی بماند و چون تمهید یکی از خصمان معلوم کند یا رغو نامیده و در
 مابینک نگاه داشته اگر ختم نوبتی دیگر مزاحم شود او حکم یا رغو نامیده جواب قیام نماید و دفع واجب
 حال بدین سبب این حکم تفویض یافت تا ازین تاریخ او را امیر یا رغو می آید و بی معظم عیبه در آید
 بدین وظیفه تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کند و از سخن و صواب دید او تجویز نماید و متوجهات
 امر او مقرر تقویت که در قانون یا سپاه یا ساق جنگل قانده برسد و بقطع سپاهین باز نگردد و دیگران
 بتخصیص مشغول شوند مخاصمان که بدیوان یا رغو حاضر آیند رسمی که مهمل است با او و نوکران او
 جواب گویند و کتب بالامر آن منزل و صد ما برین موجب باید نوشت و مقدم حکم
 رجوع با امر آن عده و دهم کردن و در باب امر آن منزل و رجوع حکم باید کرد
 و دهم کردن و از ابتدای تاریخ مذکور که در وقت متامل نشی از نوح اول نقل کنند

نوع دوم در تقویض امارت یا رغو
 چون اقوام مقرر را بر حسب وضع که در قدیم داشته اند قانونی میسر و در قضایا را میان
 دو شخص بران موجب بقطع می رسیده اند و بنی که است که بر هیچ طرف حین تقدی و زور و زیاد
 رده و آن قانون را یا رغو نام نهاده و همچنانکه اسلحی سلام در اختلاف احکام میان ایام رجوع
 با شریعت شریع حلیه و قوف است و انکار آن از یکدیگر حسب و منیع روزگار مستور اول تقویت
 امور شریع و تثبیت احکام اسلام است و اما ابدال قیام الپناه و سپاه القیام و دوام افتخار
 آثار معدلت و افتخار سنت و میراث اصحاب نبوت اگر یکی تا ازین دو امر فتوری اتفاق افتد

تمهید یا رغو است
 قانده نمود

فصل اول در تنویض نمک - نوع اول پادشاه و قضاة و حکام و متقیان و کجیان

و معلوم نماید آیه بدانند که علیک از جمله اعیان زمان بدست کناری و راست کرداری
موصوف و مشهور است و برست سبزه و طریقه حیدر او پستقن افتاده و عل و ثوق و انفا
شدن و آن لایت شمع عادل که بر جواب احوال متغلبان و آینه و روزه قاهر باشد علی طریز
تاریخ باز راه محلی و باسقاء انجا بد و تقویض رفت تا بقدر قضایا یا رغبتی که سیده بر وجه
معدلت و یاساق بیع رساند و در نقض قضایا شرعی که وظیفه قضایا اسلام باشد داخل نشاند و داخل
محلی و بارغو مکرر کند بر آن سبب این حکم نگویافت تا از ابتداء این تاریخ او را نگیرد و باساق آن
ولایت مانده در جمیع قضایا که نقض و تحقیق آن وظیفه نگیرد باشد رجوع کلی با او کند و از سخن او که
بر قانون معدلت و یاساق باشد تجاوز نمایند و رسمی که مهور قضایا محلی است با او جواب گویند
تا در وجه اقرار باشد و بمهر رسانیده برین هم خیره قیام تواند نمود و اینر باید که از حیف
و میل و خدشه و رشوت محذور و محتجب باشد و در حق بدولت هیچ آفریده نبیند و جان پنازد که ظایق از
چین معاش او شاگرد باشد تا محبت بوند **نوع دوم** چنانچه که در قانون مدنی و در
بر وجهان دیده است و از بدو نیک قضایا با خبر بود و هرگز بر چنین میل تقدی و زور و
وزیایه اقدام نموده و این را می نامند باز نداد محلی فلان ولایت بد و تقویض رفت
تا بقدر قضایا یا رغبتی که سیده بر قانون معدلت و یاساق بیع و فصل آن قیام نماید و کلی گناه
در گناه نیارد و عوامان و اعیان را پیش از در راه نهد و بتول اصحاب عرض هیچ آفریده
شتم نکراند و بار خو غوغا اند و تادیب بر قدر کند بر آن سبب این حکم تا در شتاب از ابتداء
این تاریخ قضایا و حکام و مستطابان فلان ولایت او را نکاشند و بر آن و شخه و مانده
قضایا یا رغبتی که رجوع با او کند و احکام او را که بر قانون معدلت و نصف باشد مطیع و مشکو
که در رسمی که مهور محلی است با او جواب گویند تا بدان قناعت نموده و قریع زیایه نکند
نوع سوم درین وقت پناهات و قضایا و حکام و صدور و اکابر و اعیان و محافل
از تقدی و این را می نهند که بر سر ایشان است شکایت کرده اند و خواستند اطلاع و فرا
توقعات او را که بر قدر قدرت و اندازه استطاعت ایشان نبوده و در چیز عبارت آورده و پستقن
نقد عادل و نیکو نهاد که در دوزخ و خدشات ایشان بعد از ترو و بود و جمعی از اعیان و مشایخ

احکام خانگی

وہابیہ

ازین مع ما بذر املات
یار خود را ردوی معطر کمال
سخت است کار دانی او تنویر
و او را درین بیاطل العساکر اکید
بجوابش اگر که از غلط قطع
کنیم بر وجهی از صواب ای او
صودن خود رضا ایضا بنماید
و تحقیق اینست که بر قانون
یار خودی قاعده یا ساق قطع

و در وجهی منتهی شده و بدان واسطه بزام دعوا اطفای سیر و غاشبات کرم و مخصوص بوده و بعد از ایشان در ملازمت حضرت شرفه شرایط نیکو بندگی و جانباری بجای آورده و بدل رشت نموده و کوچ داده و بر وقایع کلی احکام مغولی و قوف تمام یافته و بامانت و دیانت و کم طبع و راست قلبی شهر و موصوف بوده ازین تاریخ باز راه کتبت احکام مغولی بدو تفویض نمود تا در آن باب این شرایط و محظوظ باشد هر عملی که شایسته است بطریقه از طریق مغول بر موی که مسود است بر روانه و یا سامیشی امر آرد و آن رسیده باشد و طریقه امانت و دیانت و خط و دیوان رعایت که بدان سبب این حکم نهاد یافت تا امر آرد الویس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و او را در کاه و توهمات و منزلت و صدا و جماعت مغولان و اتراک از لشکریان و مویشیان او را بتسلیم احکام مغولی ناپسته در هیچ قضایا که بدین شغل کشته باشد رجوع کلی ناکند و رسمی که مسود و مبتدا و کتبت است با او جواب گویند و تغییر و تقصیر و تقصیر بزام و معارض کردن اصحاب دیوان بر سبب که بنام کاتب مغولی نویسد در رفتار مغولان مقرر بوده باشد سال بسال با او جواب گویند و از مطلق و دفع و غیره و منع محض و عجب باشد و هر سال تا او بدین وظایف مشغول باشد احکام و خط و کتب بالا را در عالی مقام تمام **فصل سوم** چون قلع و غاشبات از قدیم باز بلازم است و دیوان بزرگ مشغول است و بامانت و دیانت و کتبت احکام مغولی مستقال کشته و صاحب بوده و بر وقایع کتبت این نوع از احکام و قوف یافته و بامانت و دیانت شهر و معروف شدن ازین تاریخ باز کتبت احکام مغولی بدو تفویض رفت تا در آن باب این وظایف و قوف نظر و تقی و تفریق و کمال امانت و دیانت باشد بجای آرد و سمات جماعت مغولان و اتراک و ادره آن تومان و منزلت و صدا و لشکریان و مویشیان در کتبت احکام رجوع با او کند تا بر این وجه و بامانت که داند و وقایع شغل معلوم نامری نگردد و چنانکه هیچ دقیقه از این غشیان دیگر ملاحظه لزوم ناپسته اند و فرست نشود بدان سبب این حکم نهاد یافت تا امر آرد و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و او را در کاه و توهمات و منزلت و صدا و جماعت لشکریان و مویشیان را برسم در هیچ ولایات و ملک و و پس رجوع کتبت احکام مغولی با او کند و مرام تغییر و تحیل هر چه عاقلانه در سوسی که این شغل مامور دیوان مقرر بوده و منتهی و قاتر بر کتبت شغل نظر

با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف نموده بمشیت آن مشغول کف و کتبت **فصل دوم** در جمع کردن امر آرد **لشکریان نوع اول** امر آرد منزلت و صدا و دیانت تومان شیبیان قلع و لشکریان که در حال و اتمام ایشانند بدانند که درین وقت غنای غنایت بر صوبه بنجر فلان ملک و ولایت منتقل کرد اینده ایم و بجمع ملک الیجان بختصار امر آرد و لشکریان دستاورد بدان سبب این حکم نهاد یافت تا چون واقف گردند تمامت امر آرد منزلت و صدا و آن تومان و لشکریان بترتیب پسندیده و از وق تمام بعد از پنج روز از تاریخ و چون این حکم متوجه شدن بر پنجاب آیند قوف بحال نماند **فصل دوم** در جمع کردن امر آرد منزلت و صدا و دیانت که در تومان او داخل اند بدانند که درین وقت است فتح فلان ملک بمحض ایشان احتیاج است و امیر علی را با تومان او بدان صوبه نام زد کرده و منتقلی در پستاده ایم بدان سبب این حکم نهاد یافت و بر دست یک دستاورد شتابان واقف گردند روز بروز بترتیب پسندیده خود مشغول گردند چنانکه بعد از پنج روز حرکت بخیزد یک بزیب تمام متوجه فلان ملک شده باید عمل ملحق گردند و در طریقه سی و اجتناب از غلوه جانباری و کوچ و دوان آنجا شود و دست بجای آرد و چون بسادست ایشان آن ملک سفر کف و فتح که مطلوب است دست در غنایت و رحمت و سیر غنایش در باره ایشان زیادت بر تصور و توقع ممکن باشد و اگر تخلف کنند و مخالفت ورزند مواظبت و مراقبت باشد تا محبت و اندک **فصل سوم** در ملک محمد معلوم حال که درین وقت احکام بر اینها جمع کردن باید که منصوص کرد در ولایت و اطراف متفرق اند نهاد یافت باید که واقف کف با امر آرد منزلت و صدا که داخل تومان او بی باشد ملک و بابت نویسد و وصیت کند تا بترتیب پسندیده مشغول شود و بجمع چهار پایان را بملک لرد که از آنجا فرستند و بعد از چهل روز متوجه اینجانب گردند تا بهر مقصد که توجه افتد ملازم باشند

فصل هشتم در تعیین اقطاع **فصل** در عرف پیستوفان آنست که پادشاه را واجب است که بزرگان را

استطاعت بپسند او از نادر رسیدن و جوهر مرسوم امتیاع نمود چون اصحاب دیوان تضرع رفت
و تصدیق سخن او کردند و معلوم شد که سبب توقف او عدم استطاعت بپسند او است و لزوم آنست
و اینک ما وجود کثرت در باب محالات کسر احوال او نیز نگه و بالغه و رده فلان موضع را احوال
فلان ولایت بود اقطاع او متزکر گردانیدیم تا آن را مقرر و مزروعی داشته محصولات مزروعی متوجه
دیوان را بوجه جاکمی خود و مواجب لشکریان که در اتمام حال مستغرق گردانند و پان سال
از اینجا تصرف نمود و از ملازمت باز نماند بدین سبب این حکم فدا یافت تا از ابتدا این پال
حکام و متصرفان فلان جا آن مواضع را از نذر و اهتمام خود و جمع مزروعی و موضوع چاپست هیچ وجه از
وجود و بر اینجا برات نویسد و حواله نکند و محصل فرستند و قلم و قدم کوتاه و کشیده و نذر و با تصرف
معدان و کاشتگان سلیمان بهادر گزارند و ایشان را متصرف اینجا فایده ایچیان و نوکران خاصه حکم
از اینجا احوال و علوفه و سایر اوقات طلبند و مزراع شوند و این باید که رعایا و مزارع را از استظفر
گردانند و زیادت از متوجهات دیوانه که بقانون متزکرش باشد با ایشان خطای نکند و متزکران و التماسات
داد و ما وطن مالوف آورد و تجارت و زراعت مشغول گردانند و مزروعی و تجارت نکند و مزراع نکند و
و مانع نشود **نوع سوم** حکام و متصرفان و بیچیان فلان ولایت بدانند که از ابتدا این
پال فلان موضع را بوجه اقطاع مزروعی و شیخ علی مخصوص و مستغرق گردانیدیم و در دفاتر دیوان
اقطاع بنام او ثبت و بطلان کثرت بدان سبب این حکم فدا یافت تا از ابتدا این پال آن موضع را از آن
ولایت مزروعی چاپست با تصرف او و معدان او و مزراع و تجارت و زراعت می کنند و مانع و مانع باشد
بجای آورد و پال پال محصولات مزروعی و متوجهات دیوانه را بوجه جاکمی خود و امر آراء که در عهد
مزموره است و لشکریان آن مزروعی به تصرف بپردازد و بکری بر او نکرده و مزراع و مانع نشود و رعایا
آن موضع هر جا که رفته باشد با وطن مالوف آن تجارت و زراعت و آبادانی مشغول گردانند و مزروعی
بجایست در میان نباید از جواب و الله اعلم بالقواب **بند** و سبب لطیفه ذکر

۱۸۸۸

در توفیق یو کما و لی لشکر یو کما و لی شخصی را گویند که بعد از اتمام آقا او بزرگ طوایف لشکریان
باشد و راه او انک بتدبیر مصالح عمارت و ترتیب لشکریان و ایصال و طوایف را هم که نزد او

از اعمال آنجا مال و متاع
و حق و برائی و محصل زندگی

از کتاب
مجله
مجله
مجله
مجله

و بشنوا و جمع حقیقت از وقایع آن مقامات معلوم نماید و بعد از آن سبب این حکم فایده یافت
 نامرأه الویس و وزیر را و اصحاب دیوان بزرگ و امرآر توکانات و منزلها و صدقات و جماعت
 لشکر باین جمع ولایات مملکت و سپه ازین تاریخ باز ایامی را یا سپاه و یا سپاهیکر
 منصرف نمایند و از یا سپاه پیش او عدول بخیند و تجاوز نمایند و امرآر که او جهت او لشکران
 در صورت محارک میزند کرده باشد جای دیگر نزد و سخن او را منقول علیه باشد اصحاب دیوانی بزرگ
 مرسوم که در وقت بنام یا سپاه و بی و وزیر باشد سال بر مواضع مرجع احوال و حالت کنند
 تا یا سپاه بدو رسد و اگر در عرض مرسوم موضع دیوانی باشد مملکتها انما سکنه ماضی که در یا سپاه
 مرسوم خود و مباشران آن موضع و تمام استغنائها و منقول باشد و مقرر و پس ممانعت و از
 دیوان برانجا حرکت کنند و خام نشوند **نوع دوم** چون توغایار از مدتی دید باز
 میان کارها یا سپاه و امرآر بوده و در وقایع احوال لشکران و وقف یافته و یا یا یا یا
 کرده و قاعده و قانون آن دین و ولایت برقرار راه یا سپاه و لشکر که بشنودان مملکت
 موجود اند و در وقت رفتن روز و صفت صنوف فعال و منکام خانه و جاد و جماعت او و لشکران
 را در موضع که مسود ایشان بوده باشد اسناد و مکره که هیچ آفرین از غلغله و تجاوز نماید
 و در آورد و مانیز آن ولایت و مری طالع و غم و بنظر اشعار و دمار خود و یا خسته شرايط و لوازم
 این مهم قیام نماید که انار یا سپاه و وزیر و وزیر و وزیر و وزیر و وزیر و وزیر و وزیر و وزیر
 این حکم فایده یافت نامرأه الویس و وزیر را و اصحاب دیوان بزرگ و امرآر توکانات و منزلها و صدقات و جماعت
 از سخن و جواب دید و تجاوز نمایند و از مقامی که او غیر از مقامی باشد جواز نشود و در دفع ضمان
 و معاندان بایکدیگر موافق و متفق و معاون و معاضد بوده هیچ حال انفراده بخیند و یا بپشتان است و
 متنبه شوند اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یا سپاه و بی و وزیر که در وقت دیوان برکت از شش
 سال سال با او جواب گویند و از قصر و تنیس و تفریح و شکار باشند **نوع سوم**
 چون توغایار یا سپاه و معاون در میان کارها بزرگ بوده و توره و قاعده یا سپاه پیش او
 ارد و و یا سپاه منصوص دین و ولایت و هیچ حال از منج یا سپاه و یا سابق عدول نموده و تجاوز
 نموده و احوال و اقوال او بر قانون مودلت و راستی بوده و بدان واسطه لحاظ نظر یا سپاه

و او را و وزیر اگشته و سپهر غایبش و نوازش اختصاص انتساب یافته راه یا سپاه و بی و وزیر
 معظم و لشکر منصوص بدو و تنویض رفتن در آن باب آن جوان از طریق حمید او محمود و دیگران
 آورد و در طایفه را از طوائف او و اینان و و یا سپاه منصوص در اماکن و مکانی که او غیر از
 و باز دارد و یا سپاه و مکره که از آن تجاوز کنند بدان سبب این حکم فایده یافت نامرأه الویس
 و وزیر را و جماعت اینان و امرآر او و لشکر توکانات و منزلها و صدقات و یا سپاه و
 ارد و و لشکر ممانعت در توقیر و احترام او کوشند و نیز یا سپاه پیش او تجاوز کنند و در صورت
 محارک مانع از دفع ضمان و معاندان و مخالفان شغل کردند و از یکدیگر افراد و پست و
 بخیند اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یا سپاه و بی و وزیر که در وقت دیوان برکت از شش
 سال سال با او جواب گویند و تنیس را بدان راه نموده و او بر مصالح خود صرف نمود و شیت
 آن هم شغل باشد و اندا علم یا تنوای

فصل یازدهم

در تنویض یو رنجی یکی از معطلات امور سبب مملکت و ترتیب مقامات سلطنت آن است
 پادشاه را در بیلاق و قشلاق و هیچ مراحل و منازل شکارگاهها و در هر موضع که نزول کند
 یو رنجی میزند که چون پادشاه از او کان و امرآر و وزیر او اینان و لشکران دولت و اعوان
 حضرت تشریف رت را در نظر آورند هر کس از ایشان داند که یو رنجی است او بجا فرستد آید
 و یا یو رنجی پادشاه میزند و یو رنجی ایشان نیز میزند که در مثلاً پادشاه از او کان بر دست راست
 نزدیک پادشاه فرستد و امرآر الویس نیز بر دست راست که از او کان فرار گویند نزول کنند
 و وزیر او اصحاب دیوان بجانب معاونان فرار که دست چپ یو رنجی پادشاه باشد و از او کان
 در حوالی پادشاه و از او کان دولت اگر از او کان بپشت یو رنجی امرآر و وزیر او از او کان بپشت
 یو رنجی و وزیر او بپشتان و سپاهات و قضاة و اید و موالی پیش سجده و فرستد که یو رنجی
 برابر یو رنجی پادشاه باشد و چون احوال یو رنجی برین جمله مقرر است یو رنجی یو رنجی با لوازم او خارج
 مملکت کرد و در قاعده یا سپاه یو رنجی یو رنجی یو رنجی یو رنجی یو رنجی یو رنجی یو رنجی یو رنجی
 یو رنجی از قدیم باز بخدمت ملازم یا سپاه منقول شغل بوده و در وقایع یو رنجی و وقف فیت

و دانسته که در هیچ مواضع بیلائی و قیاسی در تمامت راه ندارد و پورتهای
پسندیدنی با آب و علف بسیار و در از مواضع مزروعی و دیها و پورتهای حیوانی
کجایی باشد و راهی بر روی مسلم بد و تفویض رفتن با بران موجب که همان بدان هم
مشغول بوده بهر وقت که در بهشتی لزجیات و طریقه لزاطراف اتفاق غریبی افتد و در مقدم
بر دیوستان و ان فرزندان امرا و وزرا و سایر ارکان دولت موجب
و اذا اعست نزل بر عظمی از آن زده و جنبه پادشاه و آباء و اجداد و اگر بجای سیلاب رود
فاندا و معین کرد و اندک تا هر یک از طوایف مذکور که بمنزل رسند و اندیشانشان را کجا نزل یابد که
بدان سبب این حکم فدا یافت اما آراء الکویس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا و توکلمات
و صدق و مزمار و غیره از این تاریخ مار حاکم را بر روی مسلم حاکم در این بین هم
تعلق با رجوع با او کند و یکی را مجال مشارکت و مداخلت ندهند و دست او قوی مانده بکن
و محترم دارند و از یورسی که او قبضه کرده باشد تجاوز نمایند و بجای دیگر فرو نیایند اصحاب دیوان
بزرگ و رسوم یورجی بوجی که در دفتر دیوان معین باشد پال سال با او جواب گویند و در
معالج و بمصرف رساند و نیز باید که قبضه بر دست نرود و رتبه مولان و صاحبانشینان و وزراء
رعایا دیها و در باشد و انجا فرو نیایند و زمینها و مواضع که بهر کس موسوم و منسوب باشد بر قدرشان
متر مانده بر امون انجا نکرده و در تبصص املاک ملاک مگوشت و قبیله مردم ندانند با رتبه مولان
افتد **نوع دوم** امرا و الکویس و وزرا و اینا فدا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا
او کما و توکلمات و مزمار و سایر طوایف بدانند که در بین وقت راهی پورتهای اردوی
معلم با میر علی یورجی تفویض رفتن تا در مراحل و منازل اردو مواضع با بلای قیاسی اول
یورستان و ان فرزندان امرا و الکویس و وزرا و اینا فدا و لکران ملک در مواضع
پسندین معین کرد و اندک تا از مزروعات رعایا و دیها و جماعت خیل نشینان و پیکان اوها
و حیوانانشینان دور باشد و زمینها مردم را بشتاقی بر دست منحصرا نکرده اند و برین علت از هیچ
آزمین توفیق ندارد بدان سبب این حکم فدا یافت تا او را یورجی اردو و مواضع مواضع و کتاب
مانده ابو اب مشارکت و مداخلت دیگران با او کند و در ماند و جانب او را ممکن و موثر دارند

و از یورسی که باشد تجاوز نمایند و بجای دیگر نروند و اصحاب دیوان رسوم یورجی بر وجهی
کیت از در و فخر و طوطی باشند نام او معین کرد و اندک و بر سپاند و تقصیر و اعمال نور و نفع
نوع سوم در بین وقت یورجی پورتهای اردو در جمیع ولایات ملک و سپهسالار
قلعک تفویض رفتن جهت نزول مایه رتبه پسندیده و آب و علف بسیار در با لایق و توفیق
و رعایا و جماعت امرا و وزرا و ارکان دولت و لشکران معین کرد و از رتبه رعایا و وزراء
دیها و جماعت مولان و حیوانانشینان را بشتاقی ناموجه داخل پورتهای نکرده و در وقت معین
ند بدان سبب این حکم فدا پورتهای امرا و وزرا و اینا فدا و ارکان دولت و جماعت لشکران
و غیره او را یورجی پورتهای با بلای قیاسی و بسیار مواضع دانسته در این بین و طبق
خلق دارد و رجوع با او کند و از یورسی که او معین کرده باشد بیرون نروند و بجای دیگر نروند
کنند و سخن او را معتبر و محل اعتماد نشاندند اصحاب دیوان رسوم یورجی پال سال با او
جواب گویند و جزئی قاصر و منکر نکرده و اندک و اعلم بالصواب

فصل در بیان انواع دیوانی

در بیان رنجی یا رنجور و فاقه و فاقه که از کویند که از اخذ او نداشتند چون غلام و کنیز
و چهارپای و رنجور و فاقه که از کویند که او را از دیوان بزرگ قبضه کرده باشند و وقت
کوچ بزرگ دارد و بانو کران خود در مواضع پورتهای مردم نرود و کند تا هر کس را که غلامی یا
کنیز که با چهارپایان از اسب است و شتر و گاو و دوازده گوش بر جای مانده و کم شدن پیش خود
برند و محافظت نمایند و اگر دیگری باید پیش او برسد و بسیار دوا و در نگاهداشتن آن کم شد باید
ناید تا آنگاه که غذا و ندان بیدار شوند و ثابت کرد و اندک از ان ایشانست بعد از ان تسلیم کند و بعد
بر در خانه و بر دست خود و علی فرورده باشد مردم بدان شان خانه و پورتهای او را باز یابند
و پیش او نروند و کم شده خود را با رستنا و مادر بنیچه نفع از فرایب دیگر کنیم
نوع اول در بین وقت راه یا رنجور اردو و نامتوجه قاهر الت رفتن کم شده
مردم را بدست آورد و بخدا و خودش سپارد و رسمی او متوجه و هو و باشد بستاند بدان
سبب این حکم فدا شد تا امرا و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ جماعت پورتهای حیوانانشینان

و با نذر بیان و اقوام مغول و ماچک غیر هم او را بکار غوجی آورد و داد و پسته در لوازم آن هم
 در جیبها او کند هر کس را که غلام و کینزک و چهار پاتان کم شد باشد بیورست او و نه که آنجا علی
 علی الاوام فرورده باشد و کم شدن را از او طلب دارند و نشان نمایند تا او چون بحق کرد
 راه خود بستاند و کم شدن را بسیار و اگر کس بکار غرتی گرفته باشد و بیش او نبرد و بدو نپردازد
 کند آید اصحاب دیوان مرسوبه که بنام بکار غوجی میزدند و در فاقه بشت پال سال با او جواب
 کو بندند و در مصالح و اخراجات خود و نوکران صرف کرده بدین مهم مشغول کرده و او را بدو که بعد
 از کوچ آورد و نوکران را بیورتنه و او را و وزیران و سایر اطراف از ترک ماچک دست نماند
 و بیش کم شده مردم مشتغال نموده بیش او نبرد و او بر عایت عاقلان موقت ظهور فزاید
 آن قیام نماید درین باب نصیری نکند **نوع دوم** درین وقت راه بکار غوجی را دو
 باشد غفتمو غفتمو بعضی رفت تا لایزال او و نوکران او در بیورتنه و در موضع او را و نوکران
 و سایر جهات و اطراف گردند و کم شد تا مردم را از برده و کسان و استران و شتران و گاو
 و دراز کوشان بدست آورند و بیورست خود بر نه و نگاه دارند و خداوندان ترک شد
 بیش از علم که در بیورست بکار غوجی فرورده باشند بیش غفتمو و در بیورست بسیارند
 کم شدن ایشان چیست نشان نمایند و راه او بدوند و کم شدن را بسیارند بدان سبب این کم نموده
 تا او را و وزیران و ارکان دولت ازین تاریخ باز عاقل غفتمو را بکار غوجی آورد و داد و پسته و پالاق
 و پسته هر کس را از مغولان و مارکان و ترککان و جماعت بازاریان و انالی خیل خانها و غلایه
 و کینزکی با چهار پاتان کم شدن باشد بیای او و نوکران کم شدن را نشان داده و از او طلب سال و انجمنی
 کرده و نشان کم شدن را از خداوندان خواسته چون ثابت شود راه خود بستاند و کم شده را بسیار
 ممکنان برین جهت مقرر چایه تغییر و تبدیل نکند و دیگری را با او مجال شارکت ندانند اصحاب
 دیوان مرسوبه که با اخراجات او و نوکران و فاکند در فاقه بشت کرده اند بسیار سال با او
 جواب کویند ما بوجه مصالح خود و نوکران خرج کرده و بیش آن مهم مشغول تواند بود و در آخر
 برین جلد سوز و اعتنا نماید **نوع سوم** چون در پست شاه مردی امیر و معتدلت
 و همچون بهم بکار غوجی در آورد و او را عاقل بشتغال کنند و در آن باب شرایط احتیاطات

علم

بجای آورده و از عهده با حسن وجهه تقصی نموده بجهت بر راه بکار غوجی آورد و داد و پسته
 و بشتلاق و تمامت راه که او را دارد و بر و مقرر گشته شد و نوکران او و شخص بکار غوجی از نوکران
 و چهار پاتان مشغول شوند و بدست آورده بیای علم خود بر نه و عاقل نمایند چون صاحب
 شده بیاید و نشان نمایند و بیش او ثابت و عاقل که کس است آنج در ایام عاقل بر آن کم
 شدن خرج کرده باشد و بیورست تواند بسیارند و کسی که او را صحر و دست بستاند و کم شدن بیش
 بسیار و بدان سبب این کم بخت بیورست ما او را و وزیران و ارکان دولت و اصحاب دیوان
 بزرگ و جماعت مغولان و ازراک و تارکیان و بازاریان و پست شاه را بکار غوجی آورد و داد و پسته
 در لوازم و لواحق لر سخل و کوچ با او کنند و دیگری را با او مشرکت سازند و نشان بپسند
 خداوند بکار غوجی طلبیدن کم شدن بیای علم او و نشان کم شدن خود نمایند و هر کسی که او را
 رفته باشد و ایشان معلوم کنند تا کسی که او را صحر و دست با او جواب کویند و کم شدن خود را با کشتن
 بهنج شلتاق و جماعت مغولان تسکین نمایند و حق او را موقوف نمایند اصحاب دیوان بزرگ
 مرسوبه که بنام بکار غوجی در فاقه دیوان بشت باشند بنام او مقرر چایه سال بسیار نسیم
 او کنند و در تقصیر و تبغیر بسیارند و در مصالح خود و نوکران بمصرف رسانیده و بیش آن
 مشغول شوند که او بر باید که شرایط و لوازم آن مهم مشغول نمایند و علی الاوام لازم باشد
 تا اصحاب کم شدن بزرگ و دیوان بپسند و او بهیات ایشان قیام نماید و در عهده اب خوف
 و خشت ایزدی را محظوظ دارد و در حقوق مردم بکند و بر پیشانی نهوشاند و الا باز
 خواست باید تا حقیت داند بنده و سه لطف و کرد

ضرر
 در تقوین اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب دیوان بزرگ و ذکر فضا با مناسب تشریح بیست و پنج فصل
نوع اول در تقوین و وزارت
 در تقوین و وزارت و در تقوین و مناصب و شراعت و کتاب حکمی که بهشتی نقلند
 و بهشت مباشرت آن باشند بهشتی و در آن که و لاه امر که با تیان با آن عیست نمایند و در عیست

بادشاهان صاحب شوکت بد بر و منیع آن اهتمام فرمایند تا آن مساوی نکرد که نقل مصالح
 کافه اتمام و تکمیل مهم خاص و عوام باصابت رای و تیرگی که مجاری انصاف از بیاض طبیعت
 زخار او باشد و او را در محاب رای صواب از فیض خلقت و غلام عزیزت مدد را او تفویض کند
 و دست او در حل و عقد امور مملکت بهر بطن مصالح ملکی ملت قوی و مطلق گردانند و هر حکم
 بادشاهان دین دار و ملوکان عدالت شعار را بنفشه و مباشرت باید کرد برای دین و فکر صیفا
 او باز گردانند و او را میان خود و عامه رعایا بل کافه بر ایا و سبط و وزیر پادشاه و پادشاه و عوام
 اتمام باشد چنانچه شوق و زور از و زورست و وزیر پادشاه باشد و در اتمام مصالح اتمام بر حضرت پادشاه
 که ایشان را قدرت و رضای آن نباشد و متوسطه و دوا و بدان واسطه امور مملکت منظم
 و مصالح کافه مطابق مضبوط و مرتب گردد و تعیین و وزیر در مملکت مخصوص ملوک و پادشاه و وزیر کار نیست
 و اخلاص و امانت از علم اجماع نیز بر وزیر گرفته اند چنانکه حق قرآن عظم اند جلالت حکایت
 موسی دم اخباری کند جیش من قال بر من قابل رتبه شرح لی مددی و بنرلی اری و احاطه عتده
 من پس بنفوق و اهل یله و وزیر من اهل حرون اخلاص و با ازی و اشرفی اری کی بکل
 کثیرا و نذر کر کثیرا انک کت بنا بصیرا و سلیمان بن داود و علیها السلام نه اصف بن برخیا
 وزیر کرد و انید و عیس و هم نیز عواربون باشند و بنفیرا و مصلح صلی علیه و سلم فرموده و وزیران
 فی السما جبریل و میکائیل و وزیران بر الارض ابوبکر و عمر بن کثیر بر پادشاه و مملکت بنبر وزیرا
 اتمام نمودن امری واجب و فیه مخم و لازم تا مصالح پادشاه و رعیت بود و ایشان اهتمام
 باد و اموالی بسکنا و متوجبات و یوانی بس و تدبیر ایشان مضبوط کرد و وزیران آبادان را
 و اینا قان و لشکریان مر فدا کال باشند بنا برین مقدمه چون صاحب اعظم خواجه شمس الدین از اقام
 جهان بسد او و قیامت طبیعت و من فیت فی نقار سر برت و برت پستی و عمارت
 و از خنوا ان شباب الی بو مناد که بعد از کولت مقصدی کار نامه بزرگ بوده و از عین مر مملکت
 پادشاه اسلام بد و رجوع فرموده اند بر احسن وجهه نموده و اجساد وزارت مالک ایران
 زمیر از حد و مصر تا شامی وادی اتوبه و از سواحل مدینه تا بابا ابواب بنات رای کرد و
 و احابت تدبیر و فطنت او تفویض کردن و این منصب را که اعظم مناصب مملکت بود و بطور وزارت

قوله تعالى کلاً
 لا و زمره

و از و رشا و دانی و رجعت
 و غوازی فضل و زانای
 و رصانت فکر و جودت

و درین کتاب در اندیشه و نظر و عقاید و اصول
 و فروع و مسائل و احکام و قوانین
 و در بیان و تفسیر و تشریح و توضیح
 و در بیان و تفسیر و تشریح و توضیح

مقدس و متر عالی و پسند ساس او مشرف و مشرب این تفویض را پس بر عال حکم برین
 خاص و دولت طلا و کرم صبح و آل و سخن و طبل علم و نقان معنی و مناکر دانند و بازر
 که مقتضای رای سدید و فکر حمید و علوشان و ترفع اوست و لا در جمع امور و احوال نظر مدلی
 حضرت ذی الجلال کشته خلایق را که و دایع خالق اند در جرم صیانت و عز رعایت بنا فطنت
 و کینست بر ایت عظمی و مری فایده و نگار و کبیک سر موی بیج آفریده را از خنقی قرض و لزمه
 تا نمی رسد بعد از او آفرینش صلوات و واجبات طاعات و فراغ طبیعت نه پسند آملان و اشغال
 کمال یک لی از اهتمام بهام بندگان خدای تعالی فعل و دایم نباشد و تقوی و امانت و روح
 و دیانت را شعار و دثار خود و دوازده ولایت ممالک کسرت کتابت و بمن نه بر معهود آبادان
 که خاند و هر موضع را بر قدرت و استقامت رعیت و متوجبات معجز کند و ما ر قوی و ضعیف
 بنده از و مجموع و او بن را از دیوان بزرگ و خزان و مسایس و کبر اقی و کارخانه و اختا
 و دیگر دواب و مطبخ در نظر آورده بکفایه کتاب و دایه شبکیان که بدایت دیانت رعیت
 و امانت موصوفی مغل باشد و اکت کند و ضبط جمع و خرج تاکید و حینت از جلاله از مژده و کوه
 بلوکات ایالت لایات بر دم صاحب و دو کانی کاروان مستطیر منوش که خاند و تحافظت
 بندگان خدای تعالی نهایت غایت و احب خاند و از خنکان که بموضع و پستد موی کاسا و
 زیادت از این از دیوان بر مملکتی است ایشان بمنز که ده باشد از ولایت و رعیت پستاند
 اگر خلاف کند یا خواب و نوکران ایشان بسبب دلی اقدام نمایند و از کس خبری ما واجب
 رسانند در گناه آیند و هر آینه آید پستد باشند استر و او نموده تسلیم سخنان او و در همه
 ابواب جهان پسا و که خاطر فطیر ما احسن محاش و خدای ترس و کم طبع و رعیت بر و ریج کل
 داری او مر ف و پستد باشد و روز بروز از او رعیت و تقویت در بان تضاعف نماید یا بد
 و بنبر خاند که این امانت رعیت که حق تعالی را شکست رعایت و متکده حافظت آن گردانیده بدو
 حواله کردیم و ایم و چون حضرت رب العالمین جل جلاله روز قیامت و ان بابا زاموال فرمای
 ما حواله کردیم و فراموش که نامه و خاچم الب هو ال حضرت عزت دارد آخرت ماده و التوفیق من
 اند قتل بران سبب این حکم برین نهاد یافت تا امر آد الو پس و اینا قان و امر آد تو امانت از لرزا
 و حرا

مکان

بنام ایشان اجرا و امضا کند و چون اگر در عوض رسوم و بولی و داده باشند و ایشان
در عمارت و زراعت آن کوشیده و رعایا را خوش دل و مستطرد داشته و سکر باز رسد بقاعده
مقرر و مسلم و دارد و ولایات و بلوکات مالک ابردم امیر کار و ان کلیه مقول شخص
تقوی بن کند و بر مال مقرر جهت بسته و محوط دارد و موجب است آنرا که ولایت رعیت و ز
وز بادیه کرده باشند و بیرون آن از و بولن تغییر یافته از ایشان گرفته و مواضع و محاسب
کردند و در هر هفته یک روز بانفاق امر آراء الکس و قضاء و اید و در بوان نظام شخص قضاء
مردم از مقول و تاجیک و غیره لشغال نماید و بنور دسیوه و او مظلوم از ظالم بستاند و هیچ
ابواب حق را بر باطل غلبه و در جان و دماغ مسامی جلا و غدا و النکس خود و مشکو و مرض
و مبر و اقتد و در بن تقویض عمارت و کرجیل و نیوی و ابر و جیل افرو و در فرماندهان شایسته
تعالی این سبب این حکم بر بنغ نفاذ یافت تا از ایندای این سبب آراء الکس و ایشان فان و آراء
توانات و ارکان دولت و امحاب و بوان بزرگ و باستان فان و سادات و ملوک و قضاه و حکام
و نواب و متصرفان و میکان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و اداریات و مشایخ و عوام و امیال
و جمیع موطنان و ولایات مالک و کسب و جماعت و انشینان از مقول و تاجیک و انرا که در
و اگر او و اعراب و و میالاران و خیل نشینان و سپاهیان و فلجان طراد فاطمه از حد و دهر
ناتعلی و ادوی آمل و از سواحل و موزنا بابا ابواب صاحب اعظم سلطان الوزرا و اوجه
غیب الدین محمد را ویر و مسئول مسند حضرت شاهان و در غلطان امر عظیم و خطب طیلن جیم بکن و نزد
بشناهند و در کتب و جوئی مصالح بلاد و عباد رجوع مارای حیایب و فکر ثاقبا و کنند و از سخن
و صواب دیداد که در باب مصلحت مالک و اصلاح احوال رعیت و دفع فتنان و متمردان و کوبیدن
نیاید و مال و متوجهات حقوق و بولی و ولایات و احوال و فرج و حق التزیر و توقیر و احوال
و احالات او جواب گویند و تمامت مروتات و ارکان دولت و اینان و امحاب و دیوان
بزرگ و ادارات و معایش و وظائف اصناف الناس و دیگر افرجات موزری که بموجب احکام
مقرر باشند و در قاتر مثبت اجرای او و جری و با مضاف او معضات منظران مناصب دینی و دنیوی
بنصب و منصوب و عزل او موزول کردن متولیان او قاف خاص و عام در جمیع مالک و کسب

حکامات تصرفات با نواب و روشن و متع کردن اند و چیزی پنهان و پوشیده نذارند که احکام
ولایات بروایت او را که در باب حق التزیرات خود که نسبت بهار و وزرا و دیگر واجبات
و بولی و جت هر کس نویسد تمامت را و بی و موزر فایده و محلمان جواب گویند و چیزی فایده
نکردند از جواب این **نوع سوم** چون مولانا صاحب اعظم سلطان الوزرا و اوجه
جمال الدین زید قدس **باعتلاء و ارج و انواع معارج و ارفاق مناصب و انشاء مناصب**
مراتب از اعظم و کوچک سبقت ربوده است و در ساز و سوری و عراض بدل پروری و دیار
دادگری و قضاء فضل کسری بغایات ارباب بستند او و نهایات اصحاب اجتهاد رسیده از قدیم و املا
باز بملازمت در شکوی انفع اند و بفران قیام نموده است و شرابطه نگوختی و و فایق جانبیاری
بجای آورده و از حد هر هم دینی و دنیوی که بد و حواله نموده بر لعل و ضاع نفس خود و طاووس
بر ایل سبوره احوال و کرامت شریفیات و کرامات اختصاص یافته و صفت نیکنامی و وفاداری و کسب
پسندیده و طبع و نیکوکاری او با عد و اقرار و مغارب و مشارق رسیده و مارا نیز بر کمال
امانت و وفور در ایت و قبول شهادت و صیغ صراحت و اعتماد کلی حاصل شد و وزارت مالک ایران
زمین از حد و در مصر ناشامل و ادوی امور و از سواحل و موزنا بابا ابواب بر و از زانی شایسته
ایم و بر حاجت عقل و فرازت فضل پسداد رای و رشاد و ریت و تقویض کرده تا بر وجهی متفق
رای قریم و نظرت سنجیم و ذمن و قادی و طیت نهاد و است بفضیلت صاحب ملک ملت و در بطا و ابد و بن
و دولت و عمارت و غایب ملک و جمع شناسات و صفت و کثرت مال و متوجهات و تمیز محمولات و لزوم
قیام نماید و واجبات خاصه حضرت مارا که ترتیب تدبیر که کبرای و تنبیق سپاهیهات بران
موقوفست بر سپاه معالی مقدم مالد و همچنین با جرایم و اجبار او و تقیض اقطاع ایشان و وظایف
اینان و موزبان و جامعیات ایشان و لشکریان بر وجهی که در کفایت و ای و در ایت و افر و
مسو و است مشغول که و بفضیلت و این و در و فی کارخانه و مالد و مسایس و غیر آن اتمام هر چه تمامتر
نماید و ولایات مالک و کسب را بهمال کنایه و نواب و مالد و متصرفان امیر و مقاطعان صادق
التولی بضمایر و معاطله و در و نرا ایشان و در و نرا ایشان که بر ولایت و نایت تغییر کند موجب است
ولایت و رعایا را برزاید و عوارض و افر واجبات بی راه و موات و واجب ارام و منقض نکردند

و تختگان زیادت از اینج در دیوان بنام ایشان از مال و خارج مال تر داشته باشند تصرف کنند
و توجیه ندارند اگر خلاف کرده باشند در گناه آیند و در جمیع احوال جهان پیرایه که آثار دیانت
و در استعداده بر و کفایت او و وزیر و زعمایان را و افصح و ابلغ کرد و ما موجب نزد نفیست
کرد و درست شود ان شاء الله تعالی که به ان بسیار حکم برین نهاد یافت تا از ابتدا آهسته آهسته و خیر است
امراء الویس و توهمات اینان و اصحاب دیوان بزرگ و لرکان دولت امراء حضرت امراء
بزرگ و صاحب و صدقات و یاسافان و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضات و نواب و متصرفان
و بندگان و صد و رو اکابر و اعیان و معارف و لر بایست مشایخ و عموم انالی و جمیع متوطنان و لایات
مالک و و پسر از هر یک و ترک و ذیل و منول و نایب و لور و خلیج و ترک و پسر و محو انشیان
و هر چه پاداران و غیر هم مو لا نا صاحب اعظم سلطان الوزرا جلال الله و الدین زید فدن را و وزیر
حضرت خانه در جمیع قضایا که با امور ممالک و عاقلات و لایات و رعایت رعایا و دفع مقدمات و رفع
و قهر متغلبان و اناء احوال و متوجبات و اکثر و محمولات و اوارتفاعات خلق باشند رجوع کل با او
و نواب و کشندگان او کنند و رای رزین و فکر و صیر او را در تدابیر امور مملکت و قواعد مملکت
و تفریر قوانین و دولت دستگیری و فوق به و قانون منول علیه باشد و از غرض و صوابت
او و در کلیات امور که متفرع بر جمیع امور باشد یک بر موی عدول بخزند و بخا و ز نمایند اصحاب این
بزرگ و قضات و ملوک و حکام و سخا و متصرفان و کتاب و بندگان و لایات مالک و و پسر و صاحب
و عزل خود و برای منوط و منوط شناسند و حکم انفعالی او مباشرت بر منصب شریعی از
دیوانی و جمیع امر از امور کلی و جزوی نشوند و او را بر جمیع ابواب المال و وجه و تفریات و تفریات
و خوف و اطلاع دهند و جمیع فیض از قضایا مالک از او پوشیده و بنیان ندارند امراء الویس و
در هر هفته یک روز در دیوان بزرگ پیش او حاضر شوند و با اتفاق او و خاص قضات مالک نور
قضایا در باب عاقلات اصحاب غلات رسیدن و نفس و تفتیش کرده بر قانون شریعت و عدولت و است
و نصرت منقطع بر پانصد و حق را در مضایب خود قرار دهند و چون در ترویج و وجه حق التزیر او بر و آ
بالتون تمنا از دیوان طلاق گویند و متصرفان و لایات بی مرفق و شعیر با اقام نمایند و جراحان
او تسلیم وجه کنند و کتب با لار العلیه و الرسوم النافذ و ام فاده بر حلقه و ملایک و کتب

او

فصل در تفویض نیابت سلطنت تفویض جلا بیل مناصب بکس مناسب بود که در مضایر معالی کوی است
از افران و اکثر بوده باشد و از حد کلیات است که به و حواله رفت بر آهسته و توجیه
نموده و چون خواجده جلال الدین خود و از اکابر مملکت بود و رکن است و درایت و کار دانی و دل
کسری شایسته است و هموار احوال و افعال و محل و ثوق و اعتبار بلکه در مقام انکال اعتبار
بوده و امانت و دیانت و در زانت و شهادت و عدالت و صراحت او معلوم و حق شن راه نیابت
سلطنت در جمیع ممالک و تفویض رفت تا بنور احوال بلاد و عیال رسیده نگردد که بر جمیع از جنس
و قیدی رود و در تفویض کلیات و جزوایات قضایا کرده بود و در عدولت و نصرت بطریق پست و از جمیع
احوال استخبار و استعلام کرده و حقیقت و حقیقت آن خانه با اتفاق و وزیر بیکوی و اوضاع حاله تا
ندارد که آن بر احسن وجه کرده شود و در حد ابواب جهان پیرایه که صیت داد کردی و او از
فضل کسری او و ایشار و قواعد عدل و اخاف و اجتناب از مزاحم و اعیان و بیام و در و نزد یک
و ترک و تار یکت ناموجب نزد نفیست و تربیت کفو به ان بسیار حکم نهاد یافت تا امراء
الویس و وزیر بیکوی و امراء توهمات و بزرگات و ابناء و اصحاب دیوان بزرگ و پست
قان و حکام و متصرفان و بندگان و لایات از ابتدا آهسته آهسته و خیر است تا جلال الدین را مستقر
منصب نیابت سلطنت خانه در جمیع قضایا که بمصلح عام خلافت و دفع عظم و قیدی خلق باشد
رجوع کل با او کنند و از غرض و صواب دید او که در باب اسرار و حقوق و اعیان آن بستان و دفع ظلم
و عدوان و منع جور و طغیان گوید بیرون نمایند و او را در جمیع قضایا و اقل مطلع گردانند خبری
بنیان و پوشیدند از اند و هر پال و جوی که ذکر کرد و دالمیخ کلا از متوجبات و دولتی
بر سیل رسوم با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود و صرف نموده برین مهم طبع و صفت
فقط قیام تواند نمود و کتب با لار العلیه و الرسوم النافذ و ام فاده بر حلقه و ملایک و کتب

فصل در تفویض نیابت مالک استیفاء اسباب جهان داری و استیفاء ابواب سلطنت شریاری و لایان
فصل بر و خروان عدل کسری و قیام میسر شود که تفویض امری و غیره صاحب جودی علم خبر کنند

و قلیدر منصب علی بنی که در جمیع قضایا شارب ار باب مج و معایا باشد مخصوص که و انذنا از
 میامن ان نویض ثنائیه موید بر روی روزگار بلایه و از خایج این قلیدر ذکر کی غلیخ
 الرور و الزمان پس از نریا بر و حق در مرکز خود قرقر کیر و **شعر**
 ومن قلد الابرار الخیر رجالد یسیت فریضه قارعا و موآمن
 که لک من دام الحسن لایری سوی عند من یزیر الی الحسن
 و چون خواجه جلال الدین طاهر نیز اکابر عاکب بدنا و کیاست و ذکا و کتابت رای
 صایب حدس ثاقب نفی نظار و ندنی افکار پستین و مرجع الی است و در فن
 سیافت که مدار جمیع و فرج ملک بران است و رونق کارخانه سلطنت از پس نهالان
 تعانیف کتب کرده و تامل بلنج او بشنوع اقسام تشبیه بار مسری و منفی کشته مستوف
 زمان سر بر خط ملذ او نهاده اند و از فرایده انکاس و انکاس انکاس افواج مکار
 و مذاقت کرده و او بزرگ مبت علی را با فضیلت علی منعم که دایند و خدای ترسی است
 و دیانت راست قورا و درست قلی و کم طبع را ازین و محلی اوضاع غریب ساخته و در نفی
 سخنان و ترسب سندان با قاص غایات از باب اجتهاد رسیده و مطلع نظر و مسیح فکر حصول
 راضی حضرت الهی قلر شانه که موجب رضا است کشته لاجرم بسیر غامبش با چشمان
 و نواز شانه خروانه لایزال اخصاص یافته و به باب و بهر بر سنیاد مالک و کوبه از حدود
 مصر تا شاط وادی امویه و از سواحل مصر تا بابا لایو اب بکمال دیانت و امانت کسوف
 درایت و کتابت و وفور شمان و برزانت او توفیق رفت و دست او در حل و عقد امور
 ملک و قبض و بسط مصالح ملک و طبع و توجیه متوجعات و اطلاق در اسم و معاینه ادرات
 بر وجهی که مستصوب رای روشن او باشد قوی و مطلق که دانیدیم و مورد این نویض و شرب
 این قلیدر را از غیار مشارکت و شتاب معارضت اختیار مصون و معنی ما شتم تا او بر وجهی
 مقتضای فکر حمید و رای مدید و ذمن و قادی و خاطر قناد و امانت وافر و کتابت از علم
 و ابنه و عمل از اس اوست بضیاط کارخانه ملک و رونق روز بار بار سلطنت و تدبیر مان متوجها
 و تغییر و جومات و تکثیر محمولات قیام نماید و مطابق را که و در جمیع حضرت خالق اندک کارم اخلاق

راضی فشنود که داند و در اعمال و اجابت پستین بر وجهی که غبطه و انب مرید باشد
 که مژنه و ثواب و منج غوز در متقلب آت باشد جای آورد و در جمیع احوال جناب از قضا
 عادات و کرایم ملکات و معهود است بجازاه و مکافاه حسنات اعمال از حضرت ایزدی
 و شرط باشد و بچین بند و جومات فزانه و کرکیراق و ابوا و مر سومات امر اولی که بان بر وی
 قیام نماید که اموال مو فورو اصحاب و احباب شا کر و س او مشکو باشد بالحدث و نذ و ان
 اند تملک بران سبب این حکم بر بلنج نهاد یافت امر آ و الی پس و توانات و اصحاب و دیوان بزرگ
 و امر آ و الی کا و نه لرحات و صدقات و بایستاقان و ملوک و شایخ و حکام و بکات و قضاء
 و ثواب و منصرفان و بنیکیان و صدور و اکابر و احباب و معارف و لر بابی شایر و علوم آقا
 و جهور متوطنان و لایات مالک و دوسر بر وجه مذکور و غلط بطر خواجه جلال الدین طاهر را
 مستوفی مالک و امیر نایب و معتد حضرت شریفه ما تانند و دیگری را کانیان کان درین مهم نبل
 اسم و معنی طیل اقدم با او شریک منافع نشنا پسند و دستا و در تصرف و تدبیر اموال و تنقیح
 و لایات قوی و مطلق تانند و در افرغ محاسبات و تبیع معاملات و کتب احکام و بروات و اغل
 و مقاضاة رجوع کلی با او کنند و در جمیع ابواب با او موافق و متفق بوده بهی حال از اد بخویند
 و رای او را در حل و عقد امور و بسط مصالح جمهور رکن موفوق به و قلی داریل و اندک و بشکین
 و عمران دیوان ملازم با او بوده و در سپار قضایا و بهر بکشد و شجاده قاتر پیش او بر نذر او را
 بر جمع و فرج مالک و اقف و مطلع گردانند و چیزی بنان و پوشیده ندارند و اعلاشان و ترغ
 مکان او را از جانب حضرت شایست و ارتقا فزون نشکند و در پال از اصل و متوجعات
 دیوانه مبلغ بیست هزار دینار در رای و رسوم خارجی که معهود و پستوفیان بوده با او و ثواب
 و کما شکان او که در هر طرف از اطراف ولایت با سنیاد بنی کزنده جواب گویند و اگر او را
 ارادت باشد که متوجعات موافق رجوع احوال محاصره و سترق که دایند پال بسال از انی
 تصرف نماید بران موجب بنظم رسانند و اجابت علقس او از لوازم ثمر نوع **ع**
در سنیاد مالک و امیر نایب و ولایات احاطت شریاران داد و کرد و خروار و نقل کسر و
 بر و بر بار احوال ملک و جانات قضایا سلطنت و قلی باشد که در مدخل اموال دیوانی معارف

متوجهات سلفا نظر شدنی و شامل و این بجای آرند و ضبط و نسق آن و ماه کنایه کاروان
 قول و قلم ایشان عمل و توفیق و اعتماد تمام نمیزند مابین ابوالمال کیت و دخل و خرج
 قیام نموده بهنگام استغلام اعلام کند و در وقت استراحت بوضو بپوشد و بدین تدبیر امور
 مالک بر احسن اوضاع انظام گیرد و قواعد چهارگانه او که استوار بر دو چیز هم از یک
 مقام مملکت معظلات است سلطنت فوت نشود بنا برین مقدمه چون خواه جلال الدین هم از اعظم
 روزگار بود و کرامت در ایت کمال کار و این ولایت داری پستی و ممتاز است از
 عنوان شهابیله یونان از استقلال معظلات جلال و شرف و کرامت امور و اعمال بوده و نیز
 صد آن باعانت قبول پسنداد و طاعت پسند او بر احسن وجه تفرغ نموده و درین وقت نسبتاً
 مالک از هر دو معتمد شایسته و ادبی امویه و از سواصل و امور موز با بابا ابوالقلم و از و قلم
 و این فصل زاهر و فیض زامی و تقویض رفته و او بر وجهی که پسندیده خالق و خلاق باشد
 در ارضاء خاطر خلائق کوشیده و هیچ حال ضبط و روان فرو و جانب رعیت داری مکن و طرفت
 ولایت می مکن و از جمله منقرعات او در پستی و مالک و پست مملکت عراق هم است از آب
 و زمین که برای جوهر مشهور است مگر مانند آن کرمان و ارجواری مامدان و اعدا و در کرمان
 که درستان و او راه نیابت و قایم نماینده خود در پستی مملکت بر خواجه جمال الدین سپاه و کبیر
 شریف ضایل و ضروب حمدان حایل طهارت نفس و عمارت ضل زکاء و خضر و قناعت و صوفی
 و محبت و از ذایم ملکات و ردایل عادات منوی و تحلی و توفیق کرده و دست او در حل و عقد
 منصب خیر و عمل پایه جلیل و منصب قول سنیان و ولایات قوی و مطلق گردانیده و اعتماد
 بر قول و قلم و امانت دیانت و کوه و پستی و کم طبع او واجب نیست تا او بر وجهی که در کمال کفایت
 و وفور شجاعت و معهود است متعارف است بضمیمه اموال و ولایات و توفیق و توفیق و وفور شجاعت
 و وفور شجاعت و وفور شجاعت و وفور شجاعت و وفور شجاعت و وفور شجاعت و وفور شجاعت
 بدان ولایات مامور شده معنی احاطه با حجت و مجتهد جامع که به مستوفیان را حاضر گردانیده
 و بنور مستعد است راست قوی و درست قلم ایشان رسیده و با سخا و خیر و استغلام و علم شده
 مستعدان نیز را توفیق و اثبات کند و ما پسند ان خابن را ابعاد و افراج لازم نموده و در وفور

و مواریث و وسایل و روزگار را با زبند و شیخ معاملات و افراج عیال است نشان
 نموده حق را در مرکز خود قرار دهد و از جنس میل غریز و جنب باشد ادا و سکر اهل آن
 و مملکت بر احسن معاش او توفیق و خاق باشد و در آید بحدت عز و انقدران سب
 این حکم نهاد یافت تا از ابتدای سنی و فسیخ فایه ارا و حکام و نواب و منصفان و نجیان
 و صدور و اکابر و اعیان و معارف و اهل و بیگان و ولایات عراق هم بر وجه مذکور و نظر
 بر بور از قبل خواه طایفه ازین خواه جمال الدین است و مملکت عراق هم ازین خواه جمال الدین
 و طایفه و محاسن و شرف و دهر و قزوین و ری و رامهر و سپاه و آو و قلم و کشتان
 و ضیاع نظر و حمدان و سید و لور کوچک و کر و پستان و سپاهان بلاد و بقیع و است
 و بکری را کاشان کان جمال شرکت و مداخلت تصور کنند و دست او در تدبیر این امور و شجاعت
 قوی و مطلق شناسند و بر اسم نگین و توفیق و توفیق اجلال و تجل بر می دارند منصفان اموال و قلم
 و موفقت و پسند و کشتار است او را در هیچ قضایا معتمد و ممول علیه مانند و توفیق از او
 صواب افکار او را در تدبیر امور و ولایات و مملکت معتمد و شناسند و بر و اندوختن او بر حکام
 و بر این و یار غوث از جمله لازم نمرد و اصل و مکتوبات و موافقه و بروات و بار غوثان
 و خاصه مخلصان او باشند و بکری دران دخل نیابد و بر امور نگردد و در هر قضایا
 او بر مصلحت و یونس چون توفیق و پسران و جنب و توفیق و در و غرض و غیر آن فرموده و خرفان
 بانفاق متابعت و اجب مانند و از مخالفت محذور باشند و آنچه ایشان را در تدبیر امور و شجاعت
 و حجت و حافظت ولایت روی نماید و بدوریت و بخوبت معلوم کرده باشند بر عرض کنند با مصلحت
 و متابعت ان رسیده چون بر قانون حق و قاعده عدالت باید او ارضا و اجب مانند و بخیر از آن
 و معاینه مسلمات و مطابق با مصلحت استحقاق را بر موفقت و صواب و بدو و معارف و خوب است
 و قول و قلم او را در سپاه و قضایا موفقت و ممول علیه نمرد و بر خلافت داری او اقامت نمایند
 و مرسوم مالی و رسوم خارجی که بنام سنیان و ولایات در دفاتر و ثبت باشد اسوه بفرمان
 المستوفیان را و مستعدان و کما ششکان او را معتمد و متابعت با پسند و طایفه ازین خواه جمال الدین
 رساند حمدان و جرات و تحلی و جوهر بروات و خیر و صواب و در او توفیق و قلم و حجت
 ایشان

میوز کرد اند راضی باشند بیستو فیان و بیکیان آن ملکات اتفاق پیش او آیند و او را بر جمع خرج
اموال متوجحات لایات و توفیر اموال و غبط دیوان و افق و مطلع گردانند و رفیع عیانت
تغوا و استیضاح او بر ده یکد انگ زر و یکین بار بنیان و پریشیده نذرند و خود را بنصب
منسوب و بزل او موز و لشناسند و در هر ایوب با او موافق و متفق بوده و انفراد
و سبب او بخیند ما او محاسبات آن ولایات را موز و غ و متغ کرد و اینده و در دفری و انغ و در
نوشته بر یوان بزرگ آرد و بوضر رساند و حکم آن بر قانون مودت بتقدم سپیدایش آنه حال

فصل چهارم

در توفیق آن شیخ مالک چون آلائی بنده انتقاء احدی و غمائی بنده انتقاء سرمدی در بان مازیات
ازانت که تامله ستر بر آت و قانون اندن و یا فاعله بتتم تر مشغول فرادند شد شکر این جلالت که
از کواقل عطا یا حضرت لایزال و کواقنی غم نامشامی خباب جلال ذی الجلال است بزرگست
واجب لازمست و یکی لر اسباب اتیان بهوار و شکر زرب لر باب استعداد و تقوی و احسان
پستخاق و توفیق کرام اعمال شرایف مناصب و لشغال بدیشان مانده چه امر که بشکلیشان
انتساب مابد در اشرف حال حلول کند و هر منصب که بنگل ایشان انتما برود در اکرم متار قرار
گیرد و چون از ان شت نداشت مراد و شرب لر توفیق لزومت لغایت عاقبت نمره و میرا
باشد و ثواب بیز الدین از سر آمدگان اعظم و هر دست همواره لزوم و فیض ربا اعتراف و انصاف
بزدانند کرده و از منابل عذیب فضائل احدی استنزال فضل بنایت سرمدی واجب طریقه و کرام
مناصب پستیلا و بر شو اسی و ابستلا بافته و از حد تکلیفات امر بر وجهی منفعه شن کهن
استقام او عند الخالق و الخلاق و در رضی اقتاده و میامن اجتهادات در نطومات که از غرائض
و کرامات است در حضرت عاکاه لر سموعات و مرویات و کاه لر مشاهدات لر مراتب شده
و علی کلا التذکرین بپشتن و مقبول آمد و موجب توفیق جلایل مناصب بجانب او شن بنابرین
راه آن شیخ مالک و بپ از حد و در مراتب مل وادی امویه و از سواصل مهر نر با بابا لاد باب
بکمال عدالت و وفور امانت دیانت و قبول شهادت و مراست مسیح کثابت و کفان و توفیق رفت
و دست در بن هم خطراتش و مصلحت جسم طیل قوی و مطلق کرد و اینده شد بر وجهی از انادات رای کاد

نکر او محو و دست بفضیلت قضایا و اموال و متوجحات دیوانه مشغول کرد و در سواصل
و عوارض تمام جهیزه اصحاب دیوان موافق و متفق بوده در از دیاد اموال و غیره امتیاز
عمال بر اعمال و فانی تخط و بخت مریدان و در فانی جمع و خرج را در نظر آورده و جانات
سپازد که بوقت از حد و جواب برین تر اند آمد بران سبب این حکم نهاد یافت
تا از ابتدای این سال امر او کواکبات و ناو لکات و اصحاب دیوان بزرگ و لر آنز و
و صده و حکام و منصرفان و لایات خواجیز الدین و الی بنکی مالک و و پست طریقه
قضایا و بولید رجوع کل با او کنند و مراسم تعظیم و تقدیم حرج داشته است و ابستشارت
او را در کلیات مهمات توفیق به و معتدله مانند وید و قوف و موغلتا و در جمیع مداخل
نپازند و دست او در مداخلین منصب شرف قوی و مطلق شکست و ثواب او را در ولایت
که از قبیل خود تعیین کند نایب مناصب و کاشنه و قایم مقام فرود داشته او دانند و توفیق اعمال
و غیره اعمال بر جمیع مالک و و پست و قوف و موغلتا و نکند و رسوم مالی و رسوم خارجه
که این منصب را می و متر باشد و در دفاتر بنام آن بیکیان سابق محض و ثبت شن بر همان
و لر با او ملک شنگان او جواب گویند و بروات بر مواضی اطلاق کنند که ارادت او باشد
برین جلالت رنده و اقتدار نمایند کتب

فصل پنجم

در توفیق نظارت مالک پسند است ایام جانبها و استقامت امر بکشی پستیا بنفوی کسند ان
و تربیت سخنان منوط و مربوط است و مهمات کارخانه دولت بتبشیت این معنی منظم و مضبوط
به تخصیص پستین بشرا این اعمال و معظلات لشغال بر حسب بادار و ملک و سبب تر ذ احوال
رعیت و ولایت است و چون بطوع الهی میامن تدبیر ایشان نمود و مرتب کلاه سر آینه ذکر
جلیل بود و او جز بل غله درین توفیق مترقب و متوق باشد و التوفیق من الله تعالی و چون خواج
علاء الدین طراز اعظم ملک بصدر وسیع و مکان رفیع و علم وافر و فضل ایزد و عقل زاهر و تدبیر
زاسی و رای پسند و فکر جمیع پستنی و متازست و هموان مباحث کلیات تمام و طبایع مصالح انام
بوده و لر حد آنز بر وجهی که شرف توفیق فصحاء و اعانت صلحا و فقر باشد تنفی نموده و صحیف
اعمال و شرایف اقوال او در حضرت شریف بنای شیخ بوسند و موثوق با و معتدله کشته بنابرین

بر وضع که سهو و مقادیر است در ملک تزییر و تخریر کثرت و مطالب ابر و ضعیف بیان کند که زب
 انهم باشد و از تکلف عبارت و حسن استعارات اجتناب ورزد و حد و سطر معی باشد
 مطول علی موجز علی توبین و نهید مثل منج کز لاجمیع طالبان انشاست واجب و اند و مجیز در کتب
 احکام و دیوانه و فرامیز سلطنت و ادعای رانی در ده و ناموس حضرت سلطنت دیوان امارت
 و وزارت در کتابت رعایت کند و نمایان مطالب بر طبق اینجاست ممکن کرد و از اطنای و استیسا
 غمز و عجب باشد و تکرار الفاظ و متاثر بهر وجهی قطع و فحش فاخر و استمال الفاظ غریبه صلی
 پستعل و مصطلح نباشد مستکر و سکره نمرود مثل من غنفت قد استندف را طم فاطمه و مرقی طر
 دار و نامر ابرو اب قول و قلم او از زائق اعتراض و مدارک استدر اک معون و مامور ناند و از
 حضرت ماستویت و تربیت اقتضای یابدان شأ، اندک بدران بسیار کم فناد یافت از این بیخ
 باز امر آ، الویس و تومان و اصحاب دیوان بزرگ و امرا، منزله و صد و حکام و متصرفان و بکلیان
 و لایب مملکت و سب بداند که از ابتدا آ، این سال مولانا صاحب اعظم سواد الله و الدین شیخی را
 منشی دیوان بزرگ در جمیع مملکت کاتب السحر حضرت شایسته و بکری را درین مهم اسم و صلیت اقدم باو
 شریک منازع و عدیل و تمام نشاسند و در توفیر و تعظیم و اکرام و تکریم او کوشند و در کینت
 مکانات سلطنت و احکام دیوانی رجوع کلی با او کنند و مستغواب او را درین ابواب عمل استیاق
 کلی و اعتماد جلی باشد و بر رایج و فکر مدید او مزیدی در خاطر بنارند هیچ آفریدی اذن و بشارت
 او در انشاء دیوان بزرگ مدخل پیدا و نواب دیوان اعلی مرسل از اصل بالی و متوجهت
 مواضع مرجو الحصول مبلغ چندین دینار بر سبیل رسوم با او جواب گویند و همیشه قدر از خارج مملکت
 حق الانشا حکام و متصرفان و لایات بموجب غیر دیوان بزرگ بوقت کنت احکام در باب متصرفی بلوگا
 و ولایات اینچنانند تسلیم کند و عوض در ولایات تخصیص کرد و نسبتا نمایند و بهر ابواب خانیانند
 که او بزرگت فاطمه ثبت ان شغل بخله قیام خواهند نمود و تا بجزت بودند و اتم

فصل

در توفیق نیابت وزارت و لایات معظمت امور و اعلان شخص که نمید تواند ان غیر
 و درایت و فایق و تحقیق ان علم باشد از بنات ارضاع سلطنت و کلیات و کس و زیبا کینت

به بواسطه خبرت امور و تحقیق احوال و اقوال و متغیر مصالح و جهو باشد و سبب علم بدقایق احوال
 تمامت اعمال او پیشتر مشکو افند و چون مولانا اعظم شمس الله و الدین از جمله صاحبان دان
 و زکار در بن صفت پسندیده موصوفه در بن سمات حمیده موسوم است و از بدایت حال
 غایت وقت مباحث کلیات قضایا و مقدمات معظمت مصالح عامه بر ایا بود و از عهد آن بر
 وجهی پسندیده خالق و خلاق است نقص نموده و بسبب خلاق نگار آ، بزرگ بر عنوان محلیت
 احوال او طاهر و لایع و باهر و واضح شین نیابت و زلف است در دیوان بزرگ و جمیع مملکت و در
 بر و توفیق کرم و شکر و دست او در تصدی این امر انشیل مصلحت طیل قوی و مطلق گردانیده آند
 تا بقدر قضایا دیوانی در رسیده و تحق و تحقیق بلنج کرده و موارد و مصادر آنرا در نظر آورده بود
 عدالت و نصرت بفتح سپاند و مجیز با اختیار مهابت دیوان بزرگ استتعالی نو و مدافعت و ادب
 و دبایر و در و زناجات را بطالع آورده و بر مدخل جومات و مصارف و جومات و اف
 و مطلع شد و حق و باطل و غش و غیره و قیله و واجب و نا واجب که رسید بزرگای و زب
 و بعضی سپاندنا ابرو و امضا از ابر و وجهی متعوی که که اندامان حق در همان آید و غیرت سره
 باطل پیدا آید و هر چه در متو خود قرار گیرد و غیر واجب و موجب توقع نا و واجب نکند و بر امر بی آید
 اقدام نمایند و جومات خواند و کیرق از انقض احوال و افند متوجبات بوصول سپد و انار
 کفایت و درایت کار دارند و کم طبع او ظهوری تا بخر باید تا موجب نریز تقویت و تربیت کرد و ان
 بشأ، اندک بدران بسیار کم فناد یافت تا امرا، الویس و تومان و اصحاب دیوان بزرگ که امرا
 منزله و صد و حکام و متصرفان و بکلیان و لایات مملکت و سبب مدو و آورد و ی معظ و ادب جان
 و تبریز و اران و موغان و بخارا و عراق و عرب سلطانی و عراقی هم خصوصاً از ابتدا این سپال
 مولانا صاحب اعظم شمس الله و الدین را تصدی نیابت وزارت دانست در جمیع قضایا رجوع
 با او کنند و نیز استغواب و پشمارت و در جمیع مهم از مهابت دیوانی شروع نمایند و وقف
 و معرفت و بر و اند او بر مسودات و نشان او بر احکام و بروات و امثل و مکتوبات معتبر
 و معول علیه شناسند و توفیق و لایات بحال و متصرفان بکنکاج و صواب و دیوان کنند و ار
 مضمون آرا و مکتون ضمایر او که مشغل بر مصالح مملکت باشند و ول بخویند و قبا و ز نمایند و بر قیله و تبدیل

منزلهات

آن اقدام با بزرگوار و رای رزین اوراد سوری موثوق به فکر زمین و اوراق نونی معل
 علیه مانند و نجات مجموع و قاتر و بواسطه رای ران او و دند بکران و افعی مطلع باشند و چیز تیان
 و پوسین نزارند و هر پال از اصل مال و متوجه ملک مبلغ جندین دینار زر را به پسرین هم
 نیابت و زارت بر هر موضع که ارادت او باشد اطلاق کنند و پال بسال به پسران نازا باز
 که در جمع ولایت جستان منصب فخری تر باشد بود و اوقات خفیه صرف نمود و نهشت آن
 مشغول شغل که و کتب بالامر العالم عام نعلی

فصل در فزاداری مالک و دیوان و فزاداری میز بود که جهت تخمین حق الزان ستمی چون
 ادرار و بخت استقامت و مردود و احسان و املاک و در موم و نهشت کسیر غل و غیره
 و اجبات هر کس که در قریه حاجت افتادی در هر شهری و ولایت که بودی رجوع با او کردی
 و او قاتران ولایت طلب صورت و اقرار را بوزیر و اصحاب دیوان باز غنوی و دفتر هر
 پسانیدی با جمیع آفرین را بشکلی شبیهی نماندی و تفریق فزاداری دیوان از صواب تفریق صاحب
 سید شهید مغفور و از شمس الدین صاحب دیوان جوی رجوانه بود و پیش از و دیگری ادو ذرا
 سلاطین مشغول و فزادار نداشتند از صاحب موم شرف الدین موم و مستجاب رفت که او گشت
 در آن وقت که پادشاه جهانگیر بود که خان ملک بزاز و اوقار عرب را گرفت و در حق تصرف
 اوج ملک ایران زمین لرزد و در مصر تاش علی توفیه و از اصول موم بزاز با ابواب تاش
 کرد و مدت پسر پال دیوان را ضبط نمود و مال و متوجهات ولایت را صاحب سید و از شمس
 الدین صاحب دیوان خصایف را از حرم و الخزائن میر و است و در مصالح که کیراق پادشاه و خواهر
 و شتر اوکان و امرا و لکران استقامت نمود و بجز یک کله و پادشاه نیز پیش ازین توفیق داشت
 و جمع زیادت بر خرج بود و بعد از پسر پال و از شمس الدین اندیش کرد که مباد که جمیع اراض
 در حق او محضت پادشاه تصدی کنند و ازین ضبط دیوان و عدم و قوف و خرج احوال عام
 و بعد صاحب عامل حاجه حال الدین منشی که ضایع بسیار بختیص در حق حساب و کسایف استقامت
 و تدوین دوا و این ضبط و قاتر و پسر و بواسطه علامه جهان بود درین باب شکر که تا بعد میر

این میخوایم که اشتغال نماید رای بران و لکر گرفت و لایات مالک به هر موضع که محصل است
 برده و احکام التماس را بر ستم احکام و متفرعان تر غر و ولایت و قصبه و ناحیه و سر جای که پسر
 رفت و مجموع بروات را که در این پسر پال بریشان نوشته بودند بر دیوان بر کمر او و در دفتر
 صاحب شمس الدین صاحب دیوان علی الدین و الرضوان و رضی کرد و در خواجه مجموع این بروات را
 غیر اوجال الدین منشی پسر و مضبوطه دیوان و محاسبات از امور و منشی کرد و اندو او مدتی
 مدتی دید بران مشغول شد و بروات پسر پال بموجب فوارخ که در هر بروات مطهر بود که
 و متوجهات هر شهر و ولایت ناحیه را که غنای دیوان ولایت داشت ضبط کرد و ایند و جمع و خرج
 ماه بام و پال بسال در قاتر اثبات که و از آن هر ولایت در هر پسر پال و فزادی جدا گانه مشتمل
 بر جمع و خرج که در این پسر پال اتفاق افتاده بود و نوشتند و از شمس الدین صاحب دیوان عرض
 که نیابت پسندیده افتاد و بوابل انعامات که ایام تشریفات مخصوص و خواجگان و قاتران و دیگر
 پادشاه بیوش پسر پال و موزر کرد که در سال چهارم پناه تومان مال بود و مصالح پانجا و خواهر و شتر او
 و امرا و لکران بصرف پسر پال و پادشاه بدین واسطه او را سید و تاشمیش نامزد و خلعت خاص
 از لایه داشتند و خواج پسر پال چهارم بدان موجب که گفته بود و بکای آورد و در پسر پال غم چون احوال
 و افزو و مامد تومان کرد و آنچه از کبراق پادشاه و خواهر و شتر اوکان و مصالح امرا و لکران
 و مساس فاند و اخفاخانه و دیگر مقامات زیادتیه آید در غریبه جهت پادشاه مضایقه و بدان سبب
 دیگر بار سید و رغبتش تمام یافت و پادشاه را با این وقت توفیق بود و در پسر پال شتم باد و بیست تومان
 کرد و در پسر پال منتم بایسد تومان و جندین پسر پال برین موجب موزر بود و بعد از آن پسر پال بسال
 زیادتیه شد تا جندین هزار تومان رسید که اکنون در جمیع مالک ابل و یاغی برین حجت موزر است
 در انشاء این احوال که دیوان مضبوطه احوال و متوجهات مالک موزر و منشی و تدوین شد و دفتر
 بسال از آن هر ولایت در دیوان موجود بود و خواج صاحب دیوان طاب فرامه جهت ضبط و مزب
 و قاتر و محافظت از منشی سید صدر الدین حمزه را طاب فرامه که بجهت شتم است و بیانت
 و راست قوی و درست قلی مشهور و شتر را لیه بود و خواج را با برادران او سوابق محبت که لودا
 محل افتاد تمام باشد و فزاداری دیوان مالک بجز فرمود و او در آن باب از راستی و محبت آنچه
 ممکن

و مقدر باشد چای آورد و بعد از آن خواجه برقرار و دفتر دار او بود و آن منصب را مجلس استقام
 و این تمام بدو کار و کار با و شاه منور غازان خان انار که بر نماند که در این عهد خواجه
 میرزا مستوفی سید صدر الدین حمزه را ملازمی و صاحبی و قور و ایند و از قبل خود دفتر داری
 نبین کرد تا روزی خواجه شرف الدین غزنوی که وزیر بود و پسر پادشاهان غازان خان بر فکر
 بجای شد و از خواجه میرزا شرف الدین طلب کرد و او را سید صدر الدین حمزه گفت سید فلان دفتر
 بیاور پادشاه غازان خان چون نام سید شنید و او بخایت دوستداران بود و گفت چون
 سید است از قبل میرزا الدین و او باشد بعد از آن حکم بر لیغ من دفتر ملک سید حمزه باشد و مار
 اقامت بر و مقرر شد و بعد از آن مراد شاه آقا خرد آن منصب بر و مقرر بود و چون
 دیو لیس در بغداد و اصفهان و دیگر بلاد عراقیم و در تبریز و غلغان و دیگر ولایات بود
 مصالح و فقر خانه را که قلم و قلم و جبر و جلد ملازم که بساختن دفتر و طواری و روز نامجات
 و غیر آن بودی و غیر دیوان و زیاده و صد و قمار و فقر و فراشان و دیگر ملازمان و شرفان
 جهت نخل آن آلات تمام و بستن کرد و ایند ما صرف او و فرزندان او داده بود و چون
 دفتر خانه بجایت مضبوط و مرتب بود و عالم و وزیر ملک اکثر اوقات میفرمود دفتر خانه کشندی
 و خوران و دیوان خود و لایزال در دفتر خانه بود و خبر و کتابت مشغول بود و سید صدر الدین
 حمزه دفتر داری دیوان بزرگ بزرگ او سید حمزه شرف الدین حسن کسید و او نیز بر هر روز
 و امکان میسر در آن باب می نمود و سید علاء الدین امیر علی که پسر دوم سید صدر الدین حمزه است
 خود در حال جوانی بزرگ ایام غنیمت جوانی او بود و از نامت احوال و مشغال دیوانی ابراهیم بود
 و سید مبارک چادر رفت و فریضه بکار و از آنجا بدین رفت و بزیارت هزار مقدس روضه
 مظهر و ترست منور خاتم النبیین و قبادی الخلیفه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم شرف مند و چون
 معاودت کرد و در راه بود و در راه از یال مرغاب نیز بپا خیزد و منزه گشت و با اتفاق برادر
 کمتر خود و ظیفه الدین امیر موسی که در آنجا طلعت عبادت حق می کرد و کار دولت روز افزونی
 بنما الله تعالی مشغول با بابت مترون با و بعد از سید چپش چون ملک را بدو کرد و در هر
 صاحب بلوک جهت جمع خرج و لایق که در اتمام کارند او و خاتر نوشت و دفتر آقا قدیم بارم

که در دفتر سید صدر الدین حمزه
 در دفتر سید صدر الدین حمزه

دفتر داری ملک بیکبار که مرتفع و اند اعلم و اکرم و احکامه اولیه و افرم
فصل اول در تقویم حکومت و تقویم چهار نوع
 سادات و شایخ و قضا و عد و در کتب و موطان فلان ولایت بر اند که جاعتی که جعت
 تقویم تحقیق احوال آنجا موسوم شد بود و در وقایق احوال آن واقف گشته و بر تقویم
 احوال اطلاع یافته و کما فی حالات و تصرفات متصرفان پیشین بدو له سبب اطلاع و کشف تمام
 معلوم و تحقیق کرده و عرض داشتند که ولایت خواست بود و مهمات محل و مصالح و معایب
 متفرق و بر ایند سنو و موطان از غایت شدت امور متردد و غیره و بجای سکون و آقا
 و از امکان جلا و وطن و رطبت اجساد در کار آن ولایت نظری کرد و تمام شدن کردن
 و رعایا را بتدقیق و احیای نظر کرد و ایند و غایبان را طلبیدن و در آنجا بضاعت و نظام و حفظ
 و انتظام شهر و نوامیس باید باشد اهتمام از ایند فاشتن بخاطرین مقدمه لایق این پانچ
 سال حکومت و متصرفان ولایت ملک شمس الدین که در افراس کفایت و درایت و رعایت
 از اشیاء و اندام و ممتاز و مختار است و تقویم کرد و شد و معالیه تقلید مهمات آن خطه کف
 کفایت او نهاده آمد تا جانک متقاضی رای مایب و حسن ناقت او باشد در کار ولایت از
 خراج و دخل و خرج و اصل و ثمر و توفیر و غیر آن در بی نظر کند احوال و متوجهات دیوانی را بشیر
 عدالت در محل مرقع موزر و معین که خانه و در جمع نخل موطان از نمودی و سلم نجابت امکان
 گشت و غایبان را پسالت داده و او را وطن لوف آورد و تجارت و زراعت مشغول کرد و اندکی
 پان که گشته بخاطر کن و نویسنده کان ولایت سرفراخ کند جاعتی که او مواضع زراعت کنند باز
 بیند و اجابت دیوان برایشان متوجه باشد نسبت نماید و متعلبان را دست کوتاه کرد و اندکی
 مرد و معاودن باشد تا در زیادت رنج و اینا گشتند و متعارفان توبت کند و اقویار متعارفان و بیج
 حال از محلیت دیوان و ولایت اصلاح و حیت اصلاح مناسد و تدارک کفایت و عافی عیال و
 نکرد و در طبقات ما از شریف و وضع و داخل در مرتبه منزلت خود دارد و تمامست
 امور ادینی و قواعد شرعی را مقرر و مرتب کرد و اند و چون برین امور و شر و طایفه نموده باشد سبیل

و اصفاف طایفه

جهت مرد صارف ضروری خویش مبلغ جذین دینار بر کسبیل رسوم تصرف نماید و در داد
 منتفی اجتناب و زرد بدان سبب این حکم نهاد یافت تا از ابتدا این تاریخ مذکور تا مدت
 سال او را حاکم و تصرف خود و انبیه در هیچ قضایا دیوانه رجوع با او کند و او امر و اوایی
 او را مطیع و متقاد بوده مخالفت نوزند و در تعظیم جانب او و کاشکان و رعایت معتقدان او
 کوشند و در سوانح قضایا و عوارض مضلالت که او را پیش آید همه و معاوی شذ و از غایت احوال آن
 ولایت و کیفیت داخل و معاوی و وجه و پستمار و طرف استقامت او را اعلام دهند و هیچ وقت از
 و خایق آن بنیان و پوشیده ندارند و بنده برات و نشان و حواله او یکبار انگ زر و یکبار نقره آویزه
 نهند و مال و متوجبات و حقوق دیوانه تمام و کمال او جواب گویند تا او بخواهد و است و احوالات و برکت
 بمصرف رساند و در قاعن و ضابطه که از او وضع کند و متفرع مصلحت ولایت و رعیت باشد بر اعلت میدهد
 و پستروا نند و در دفع آن بکوشد و صلاح و فساد از او بر و بنویسد و نیز باید که در همه ابواب مراقبت
 جانب حق نکند و رعایا را در کنت رعایت و شفقت نکند و در علی قانو و در آبادی و عمارت و از است
 من بلنج نماید و جهان پناز که در همه ابواب اثار جلالت و کثابت و بطوریه نوزند و در محل محبت
 و رضا و موضع قبول و ارتضا افتد ان شاء الله تعالی **نوع دوم** **در متصرفیه حکومت**
بقیان و متعلقه سادات و قضاة و انیة و علماء و انبا فلان ولایت و توابع و مضافه و لواحق
 و منصوبات آن بدانند که از ابتدا این سال حکومت و متصرفی و سایر منتهیات دیوانی این ملک
 بمنزله این تنویض فرمودیم و تنویست و واجب گفتن خبر و وجهی که از کمال کنایت و درایت و شمول
 کار و این « رعیت بروری او و مودت بدیر امور ولایت و اصلاح احوال رعیت جمع متفرق و بی
 مند و در کار خلط طایفه زلل قیام نماید و مال و متوجبات و حقوق دیوانه و حق التزیر را در غرضه
 حصول آورد و چنانکه بخت باز داده و بیروا و حواله دیوان بزرگ جواب گویند و غایبان را بگو
 آورده و بمارت و زرد است مشغول گردانند و من کل الوجوه که در سبب ابواب غلظ و جور و ظلم و کوشش و عیال
 باستقامت و استعطاق راضی خشنود گردانند و در تنویست ضمایع و اقصای احوال قویا پس میسر بدیم
 رساند و در همه احوال اهل و پیکان را بنیم نیت عدالت و شفقت برده و سبب دارد و با محبت بوزند
 بران سبب این حکم نهاد یافت تا از ابتدا سال مذکور تا مدت سال او را حاکم و متصرف آنجا بماند

و ترقیه

دیگری را کاینان کان بحال شرکت مد اظمت تصور کند و رجوع قضایا دیوانه با او و کاشکان
 او کرده از غرض و ابواب دید ایشان که هر آینه متفرع مصلحت رعیت موجب آبادی و ولایت جمع
 اموال و در اعمال است و در احوال با وطن با لوف و اشتغال ایشان با اتفاق حاضران بمارت
 و زراعت باشند بیرون نیایند و مال و متوجبات و حقوق دیوانه و حق التزیر تمام و کمال با او
 جواب گویند و جزئی قاصر و منکر نکرده اند و او را بر کمال حالات شهر و ولایت و اصناف مردم و قوف
 و اطلاع و از غایت بنیان و پوشیده ندارند و در همه ابواب جهان پناز که بفرز است قاطر بنیست
 امور و مهات آنجا قیام تواند نمود و با محبت و ارتضا مزون افتد **نوع سوم**
در تنویض متصرفیه قضا درین وقت مرصه داشتند که قضاة فلان شهر در سبب انک متصرف قضا
 و کلمه موجود نیست اگر احوال آن در محل نیست افتد و بکنان و علمه خاین بدل خود تصرفات بی نمایند
 و اجبا بدین اکر است تمام نمودن بنا برین مقدمه از ابتدا این سال حکومت و متصرفیه آن قضا
 بر سعد الدین سلم و بد و منوض که در پیشگاه او لا بکنان و علمه خاین را امر دول کند و عیال ایشان
 مردم امین صاحب کنایت را بمنزله کرد و اند و پستمار و در مابضط مال و محصول قضا مشغول شوند
 و در شب رفتن مثل بر جمع و خرج بد و دند و او را بر جمع قضایا و تعیالات و اوقاف و مطلع گردانند
 و جزئی بنیان و پوشیده ندارند و در همه ابواب با او موافق بوده انرا و بخوبی بدان سبب این
 حکم نهاد یافت تا از ابتدا این تاریخ مذکور او را حاکم و متصرف قضا و مذکور ماست دیگری را
 کاینان کان بحال شرکت مد اظمت تصور کند و مال و متوجبات و محصول قضا تمام و کمال با او
 جواب گویند تا او چنانکه بخت باز داده و بیروا و حواله دیوان بزرگ بمصرف رساند و او
 نیز باید که در ضبط اموال ^{مستحق} استیفا از تجار و سبب اجتهاد و بلنج بجای آورد و اگر بعضی از تجار با او و استغ
 و افتد و بخلاف و بیکرند و بنافز و شنود چون بران واقف گردند بر طریق عدالت ایشان طلب کنند
 دیات از حقوق مهور و سبب مذکور متفرع شوند و بر قور بر ترو و انکند اشتغال نمایند و اموال
 قضا منکر نکرده و بچیز و لالان و جماعت را کاینان و عالمان متوسط باشند و رعیت کنند و امار
 بخار و امن و افتد مردم امین متوسر و الا در کوشند و از عالمان نفسانی و بابت اجتناب
 نمایند اموال تجار در محل کف نموده و با آنج و زخته باشند از عالمان بزرگ و دی استیفا و بکلمه تجار
 کند

فصل سیزدهم

در فرض و تخمین هر از ازی و ی لغت تقدیر کردن است چنان قیاس کردن و این حکم در صورتی
نویسد که متوجه موضع مرز و محل متفرق باشد و محبت نیز رسیده باشد که بایست خدمت و قرار آن
بر پسران روز و نزد و تقدیر و قیاس و گمان متوجه معین گردانند و صورت حکم برین موجب نویسد
پادشاه و قضای و حکام و مضر فانی و پنجهان و صدور و ارباب معارف و کفر ایمان و مزارعان
و رعایا و موطان فلان موضع و توابع آن برانند که چون وقت جهت مصالح عساکر منصوب بود
احتیاج بود و محتاجات و بویای و ولایت که بموجب قانون متور شدن بود خواند و کرکیرانی و احتیاج
لرا و اخراجات متور می و دیگر که بایست و االات بسنوق گشته و نامایات محتاجات آن موضع بموجب
قانون متور شده و چون روزگار تغییر قانون و ضبط و تعدیل آن بسنوق می کشد و حاملان آن محکمت

مصلحت وقت منتهی آن شد که متوجهات آن موضع را بموجب عز و تین مقرر و معین گردانید بدان
موجب ملک و وزارت عاقل جواب گویند بنا برین مقدمه خواجه معین الدین را که کفایت و جلالت
و امانت و دیانت و راست قول و درست قلمی موصوفی موسست و پستاد و شایسته موصولات
ان مواضع را بر طریق عز و تین اعتبار کرده بران موجب حواریان و لرباب قدرت تعبدی کنند
و او را عن ایشان مقبول و پسوج آید از مودیان اسبغا نماید و طریق را پستی و مودت مملوک
مانند از جنه قدی و زور و زیاده و محترم و مجتنب باشد و مخمتمی و رشوت ملتفت باشند و امانت
و دیانت و زرد و جهان پاز که اطراف و جوار این از حسن معاش او راضی و شاکر باشد و بار تقاضا
مرد و نافرمانی بسیار این حکم فدا یافت تا ازین تاریخ آغاز را مباشر عز و تین معنوی تجزیه و زواریت
ان ولایت دانسته و بکری را مشارکت مقور نکند و لایح بدین شغل تعلق کنند مرجع ابد او را دانند و از
و صواب دید او تجاوز ننماید و متغلبان و هر کس را که وجوه با تخار عز و تین بنوعی کرده موجب
را پستی با او جواب گویند هیچ آفریده بجاییت زود و با حکم که هر باب معاینه و منشی و منواری
پسندیده باشند شک بخیزند مگر چه که ظاهر را که سخاقت باشند و ناخایت و جوی بدو بران داده
و احکام یا عفا و افریزان صادر شده بر فراموش و مسلم باشند ممکنان حق الوزری که صوب
ولایت است با خواجه معین الدین جواب گویند و چیزی قاصر نکرد دانند

فصل اول در بیان احوال و حال

در انحصار مواشی و قریبهم ارا، تومان و منزله و حده و حکام و متصرفان و دیگران و صدوق
و اعیان و جماعت و اشراف و ولایت ارا و موغان و ارسبار و حاریرت و سردشت
و کت و نابل و قریح و مضاعف و لواحق و منوبات این بلاد اند که چون درین سال جهت مصالح ارا
و لشکریان و ترتیب لشکریات ایشان بوجبی احتیاج بود و سبب هم که کوفت فزات و احوال
که درین ولایت و مملکت واقع شده در هیچ شهر و ولایت و بلوک و ناحیه ای و منوبات و اعیان
نمانده واجب شد بشمار مواشی و ولایات مالک قیام نمودن از هر یک هر چهار یا پنج شمره بوجبی
ذکر خواهد رفت جهت یوان بستن و از ارا و لشکریان نهادن ما را به مصالح خود کرده
و ترتیب مستوفی شده از ملازمین و متصرفان و اعیان و مواشی و اموال و اموال و اموال و اموال

در تقوین سبب سلازمی مالک امر آه الوس و وزیر او آه توالت و اینها کان و امر نهی
 و همه امور حکام و متصرفان ولایت مالک و و سپه بر اند که چون زمین الدین علی از جمله ملازمان
 قدیمت و پیوسته بملک کار آه بر زرک اشتغال داشته و عبادت و شجاعت و کفایت در ایت
 فیه و بوده و بزرگ و عواطف اختصاص یافته و کمال حزم و اصابت حزم عقل و ثوق و اعتماد
 کل سلسله راه اسپه سلازمی مالک و سپه بد و تقوین رفت تابر و جکی متضای فکر بلخ و نظر
 بقی اوست که کفایت او ان علوم خلاقی پیوسته و متضای بوده چون رجوع قضایا باید دیوان یار و نکند
 او توسط نموده بر قانون مصلحت و در ایتی تسلط رساند و نگار که بر هیچ طرف زور و زیاده
 رود و از میل بد امانت و قدرت و رشوت محروم و محتجب باشد و برمان را بر قدر کما با خوا
 نموده نشدیدی را که زیادت بر جری جرم باشد از کتاب کند و خوف و خشیت از وی را نصب
 الی غیره اند نادر دنیا از اسپه سلازمی و در آخرت از رشک کاران باشد بدان سبب این حکم نهادیت
 تا از بن تاریخ باز او را اسپه سلازمی مالک و سپه حاکم در جمیع قضایا که با سبب سلازمی متعلق
 باشد از جمیع با او کند و دیگری را حال شرکت و د اخلت نمند اسپه سلازمی و ولایت و شرف
 مالک و سپه از قبل او باشند و نه مکتوبه اجازت او در اسپه سلازمی مداخلت از فرج آفرید
 از حکام و متغلبان زور و خوف و وایه را حاکم نکند و تمامت بنو کران اسپه سلازمی را از
 دست خطان و از نا از قبل ایشان باشد و رسمی که هو و سپه سلازمیست با ایشان جواب گویند
 تا با سبب اب او بهر ف رسانند به ثبیت آن اشتغال اشتغال تواند نمود

فصل
 در تقوین امارت سپه سلازمی بن بملوان و الدین احمد سپه سالار است دیوان بزرگ قیام
 نموده و از جمیع مردم که بد و تقوین رفت بر وجهی پسندیده بیرون آمده و عبادت و کفایت
 مشهور و موصوف شده راه عسری ارد و بازار بد و تقوین رفت تا نو کران طلعین کرده سپه
 محاطت بازار مشغول کرد و اگر کسی را از زور و او بپوش برزد و بید کرد بفساد و زور و او
 تخمین حال آن کس مشغول شده اگر عمل نعت باشد موقوف باشد تا دیب و باز خواست بلخ بجائی
 و اگر مردی بسکار با از نعت و در باشد هم عسری سنده را نکند بدان سپه سالار حکم نهاد یافت با اجابت

و که خدایان و بازار باریان ارد و بازار از بن تاریخ باز بملوان و الدین احمد را مقدری
 امارت سپه سلازمی و انبیه ابواب شارکت غیر مسدود و شش پست و در بقضایا که به سبب سلازمی
 باشد رجوع با او کند و از حق و مواجید او تجاوز نمایند و هر کس که با سبب سلازمی شود که در و با او
 و نو کران جواب گویند او نیز باید که نو کران را وصیت کرده نگار که مردم متبرکات از خدایان بازار
 از نواب و معارف و مشایخ را از ارام و متوض شوند و بعلت غرض و طمع خود و مطالبه
 و از باز خواست نواب حضرت ما انوبت کنند بد و

فصل
 در تقوین سبب سلازمی امر او حکام و سپادات و قضایا و نواب و متصرفان و بکشان و ولایات
 مالک و سپه بر اند که احتیاج و وجود تجار جهت آباد این مالک در غایت خدمت و در قیام
 که از اسپه سالار طوالت افتد و امتد و طبیعت است چون تجار در اطراف ولایات تردد و مشغول
 کردند غلایرض و عسرا و ال خلاقی بپرسید و جهت آنک مطالبات ایشان مجموع بر قانون
 شرع و سبب سلازمی و اخلت اربع سوکر و معدوق آن بعد بشیخ من اراد الیایا فلیتجر به که
 و سبب حکم و از میان مطالبات شرعی ایشان هر آینه مردم را داده معاش و وجه انتفاعش حاصل
 و چنین طایفه را از شخص مقدم و پیشوا ایشان باشد تا چار افتد تا بکلی و جزوی قضایا ایشان سپه
 بر قانون شریعت و مصلحت و عرف و عدولت تسلط رساند تا برین مقدمه راه ملک امارت
 تجار در جمیع مالک و سپه خواج زمین الدین علی تقوین رفت و او را بطور این منصب طویل
 ممکن و موقوف کرد و ایند تا بر وجهی که از کفایت در ایت و مصلحت بضایا احوال تجار اشتغال
 نموده و جمیع معاش و مصالح ایشان در محاکم شریعت و دیوان بزرگ بر عرض رسانیده بر مقتضای شرع
 و عدل سپاسخ کرد و اند و نگار که از جمیع آفریده بر جمیع یکی از ایشان زور و زیاده رود و حقوق
 ایشان بر هر کس که ثابت کرد و سبب سلازمی که و انید و تسلیم کند و عذر و دفع تا موجه نشود بدان
 سبب این حکم نهاد یافت تا از ابتدا این سپه سالار و مالک تجار و مشایخ طوالت بزرگان
 مالک و سپه سلازمی دست او که غلبه این شغل قوی و مطلق شمرند و بر ارام بکسر و احترام و تحویل
 و اگر ارام بر امن و جود بر می دارند و چنان سپاسخ که بفرافت خاطر بر غایت و عاقلیت تجار اطراف

قیام خواهد نمود

جماعت بخار مالک به باید که او را مقدم و بشوای خود و ملک التجار دانسته و جمع قضایای خود
با او کند و این مستغنی است از درج مهم از مهمات تجارت مدخل سازد و او امر و خواهی او را
مطلع و متفاد باشند و در هیچ حال دعوی استبداد و انفراد نکند

فصل نوزدهم

در توفیق حکومت دار الفرب و میری چون مولانا شهاب الدین از مدینه مدیه باز بلازمست
ما قیام نموده است و از همه حکومت و میری دار الفرب که بدو حواله فرموده ایم برهن
و به متقاضی شده و امارات و دیانت و راست قوی و درست قلمی بطور سپاسین و ذکر
جلیل باره افزونی نظام کثرت دنیوی نداده و در غبطه دیوان و رعایا کوشش و محاسن اعمال
و احوال او پس من و قبول آن بر خراسان حکومت متصرف و میری دار الفرب مالک بدو
توفیق فرمودیم و حق الثمر تا مجموع آنچه اکبر را به دار الفرب آوردند بسبب که بخیر و معجز و مشکلی
گشته متصرف و کد و اندوختن آن را و امور عده و وضع کرده مال و متوجهات دیوانی بروی
حجت باز دادیم دارد و بعضی احوال قلابان و آنچه بران که اموال خلافت را بخشودن و قبلی
کند و از نفس هر بشت هر سال اهل کرم و در غایت از شد مشغول گشت بر قانون مودت است
باز خواست و اجب طاعت و از آنکه با ساسا باید رسانید عرض گشته بود از حکم یا ساسا پانزده
ابواب جهان پس از آنکه احوال و اعمال او خود و مشکله افتد با محبت بود و بار خضامتون
افتد آن شایسته از قلم بدین سبب این حکم نهاد یافت نام او و وزیر او اصحاب دیوان بزرگ ساکن
و حکام و خواجگان متصرفان و بیکسان ولایات مالک و سپه و جماعت عده دار الفربها و سوت
و حتره از ابتدا این سپاه مولانا شهاب الدین را حاکم و متصرف و میر دار الفربها مالک غایبه
در پنج بدین و غلبه تعلق گشته رجوع کل داد و کما ششکان او کند و دیگری را کما بنام کان بجان شایسته
و داخلت نموده دست او در تصرف و تدبیر امور و محاسن دار الفرب قوی و مطلق دارند جماعت
کرامت آن پنهانگان و طبایع و صبر فیان و قاطعان و کذا کنان و قیامت عده دار الفربها از قبیل
باشند و او امر و خواهی او را مطلع و متفاد کردند و از سخن و جواب دید او بخا و زنیانند و بی اذن
و اجازت او در کار طلاق و غیره شروع نکند و متوجه دار الفرب بر اوستی جواب گویند که

فصل بیستم

در توفیق صاحب جمیع اموال دیوان چون خواجہ امیر الدین بابا است و دیانت و وفای مسموت
و او از کونا و دپستی و کم طبع او استیلا رفت از ابتدا این سپاه صاحب جمیع اموال
دیوان بدو توفیق فرمودیم تا بر وجهی که از امانت و دیانت او معهود است نسبت این شغل
لشغال نماید و در محافظت مال دیوان با قس الفایه و ابلغ التباه کوشد و به برات و حواله
دیوان یکد انگ زر بهیچ آفرین ندهد بران سبب این حکم نهاد یافت نام او اصحاب دیوان بزرگ
و متصرفان ولایت او را صاحب جمیع اموال ولایت مالک و دیگری را درین و غلبه با او بر یکدیگر متنازع
ندادند و دست او در محافظت اموال قوی و مطلق است پس این اصحاب دیوان هر سال مبلغ ششصد لردینا
در راج بوجه رسوم صاحب جمیع اموال از جمع او بری و محبوب دارند بران علت او را عاقل
و مطابق نگه دارند

فصل بیست و یکم

در توفیق صاحب قلم درین وقت چون عرض گشته که عاده الدین حکامات بر دی امین
و معذور است قول و در دست قلم است و در قلم کتابت غلان موضع و ولایت طریقه را پس است
و دیانت پس که گشته و ممکن از این محاسن احوال او و ثوق و اعتماد کنی بوده بر ذریه
کتابت اخبار و متور گشته شد و ابواب مشارکت بدو و شکست ما او بر عادت معهود ضبط
جمع وضع اموال قیام نموده و کثرت بروات و از افع حسابات و تنوع معاملات شرایط است
و دیانت بجای آید و در قیامات و تخصیصات و تحولات و تحولات امر و ایلجیان و صادر و وارد
از منج انصاف مدویله بخوبیند و ضغائر با قویانگر دانند و صورت جمع و خرج را مضبوط و متع بر داشته
سپاه سال بدیوان بزرگ به آرد و بر عرض به سپاه با بعد از وفوف حکم آن بتقدم رسیده بدین
سبب این حکم نهاد یافت مالک و سپادات و قضاة و متصرفان و صدور و اکابر و اعیان و محاسن
و ارباب و مشایر اخبار و قلمر سپاه و ارباب و امیر اموال مالک در متعلبان این وظایف
رجوع کل با او کند و او امر و خواهی او را که موافق مودت و مطابق خدمت باشد مطلع و متفاد
کردند کتابت تغذات خود را از قبل او دانند و هر شب از فوج محاسبات پیش او برند و او را جمیع
داخل و معارف مطلع و واقف گردانید پس بنان و پیشین دانند از رسوم معهود و با او جواز

و معلوم شدن که هر التزام که کند از عهد بیرون آید راه کار و انسالاری را بجا نهد
و عراق و بلع ساب و حورستان و لرستان به و تنویض رفت دست او در آن باب
قوی و مطلق گردانیده شد و بر وجهی که از کفایت و درایت و کار دانی و جلالت و شجاعت
او معلوم است بر طبق کار و انسالاری شغل کرد و دو جهان که التزام نمود و مکتوب بر یوان باز
داده در محافظت رعایت قوافل سی و اجتهاد بلخ بجای آورد و دفع دزدان و حواریان واجب
گشته قوافل را بسلامت بخشد سپان بدین سبب این حکم نهاد یافت با جماعت کاروانیان را احاطه
مذکور و اکابر و اعیان تجار و غیره تاج الدین علی را کار و انسالار و بزرگ قوافل را احاطه
گشته از سخن و صواب دیر او بیرون نیامد و او امر و نواهی او را در باب رکوب و نزول
و خط و ترحال مطیع و متقاد باشند جماعت سواران و پیاده اران که در کار و ان باشند در وقت
دزدان و حواریان با او و نوکران او متفق بوده هیچ حال از او و پیستند و بخیند و باقصی
الغایه و الا مکان کوشند و چون او را از برای محافظت قوافل و جمع بسیار و برتریب فر
و نوکران ایشان اتفاق افتد باید که مجموع اهل قتل رسمی که مهور دست با او جواب بگویند و محبت
ایمرو و زرا و سایر متعلقات و هیچ عذر و شقاق نمیکشند و او را از او وجه مصالح خود و ملکان
بصرف رسانند برین هم خیر است و مواظبت واجب است بر مملو و اعیان و **نوع**
دوم درین وقت چون جمعی از اعیان تجار و اکابر قوافل عرضه داشتند متوجه مملکت و سپان
و مازندران و ان نواحی شوند و بواسطه اطلاع طریق و حواریان که بر راه گذارند از آن عزیمت
مستذریه کرد و التماس نمودند که اگر یکی از مشاییر اعیان با مارت قتل و کار و انسالاری
مارد گردانیده صاحب ایشان بجانب خراسان گشته مارد راه رعات و محافظت ایشان
و مباحثه لزوم دزدان و حواریان اشتغال نمایند و بسلامت بقاصد و بطالبه اوطان ایشان
رسانند و عا کوبی را از این جهت متعین ایشان مارد و قورچی را که صدمه دشکری سوار
بسلامت دارد که در عهد و اعتماد دارد و حواریان بکشت خراسان و ان ولایت متردد بوده و با
فلاح و حواریان متانست عاریت معصومت متارعت نموده با مارت قتل و کار و انسالاری
کرده شد تا بر فساد و قتل مشغول شدن کاروان را بقاصد و مسکن خود رسانند و در موضع غرق کردن

میز که داغ نموده شب نوبت و کنیک دارند بدین سبب این حکم نهاد یافت با جماعت اعیان تجار
و اکابر قتل مارد و کاروان سالاران قافلند باشند و در توفیر و احترام و تحیل و اکرام
او کوشند و در همه مهم و محصلت که ایشان را ساخت و عارض کرد و با اتفاق پیش آورند و بر عرض کنند
و از سخن و صواب دیدار و تجار و نوکند و رای او را در فر و آمدن و بر بن معبر و معلول علیه دارند
در کسی که مهور دست و بد بکر قافل سالاران رسیده با او جواب بگویند تا وجه افواج خود و مصالح
و نوکران و چهار بایان ایشان بصرف رسانند برین هم اتم شغل کرد و امر آ توامانات منزل
و صد و حکام و مضرقات و ولایت جماعت حواریان از اردوی منظم مملکت خراسان و قوش
و مازندران باید که بر وقت که مارد و قورچی راجت دفع دزدان و حواریان بدو نکرجت
افتد و جار کنند و روز ماکند نوکران جلایه ادر نرسند معاونهت مساعدت قیام
نموده در دفع حواریان و قطع الطریق باقصی الغایه و بالغ الغایه کوشش نمایند لزوم جواب بر مملو
و اعتماد نامه **نوع سوم** درین وقت راه کار و ان سالاری کاروان سلطانیه و هفتان
و بزرگ و سپاه و عراق بجم سینه الدین مقلای تنویض رفت با جماعت قتل را از غار و غیر
بدان را احاطه دلات کند و بوقت ظهور دزدان و حواریان و هجوم ایشان او بنوکران جلایه را از
منبع که دارد پیش باز رفته بدفع ایشان مشغول گردد و نگذارد که بتوافل رحمت خسارت
رسد و ایشان را بسلامت بتمددی که متوجه باشند رسانند بدین سبب این حکم نهاد یافت با جماعت
مازکانان و اعیان قافل سلطانیه و عراق سینه الدین مقلای را کار و ان سالاران قافل
مانند در جمیع قضایا که بصلحت کاروان تعلق داشته رجوع کل با او کنند و از سخن و صواب دید
او که در باب رکوب و نزول و خط و ترحال و اخبار مراحل و منازل کوچه بیرون نمایند و رسمی
مهور و کاروان سالاران را جواب بگویند امر و حکام و ولایات و جماعت مقلان و حواریان بر وجه
سینه الدین مقلای بصلحت کاروان بایشان رجوع کند و معاونهت مساعدت قیام
در تنویض ریاست چون عزالدین رئیس از مدتی مارد بریاست فلان دیه شغل بود دست
و در رعایت دمایا و آبادانی کوشیده و آینده و روزگار را بر آسین و جوه جواب داده و در

نقض بر عایا و ضعیف شدن بر قریه ریاست انجامد و تقوینش متابعین سابق المالی ساکن
را محافظت نموده سویت و راستی میان ایشان نگاه دارد و زور و زبانی نکند و جو
و بر و است و حوالا دیوانه بنیکو تر صورت از عایا حاصل کرده و محصلان و دوا خواجات
دیو را بر راستی بر رعیت قسمت کند چنانکه از قوی بر ضعیف نشود و آینه و رنده را بر پوست
روان کرده و اقدار و جی که عایا را زخمی رسد و بنفش خود بر سر زخم و عات رود و زار عان را
در دود و دما عات را برابر که داند و از جیف و بلع عایا با احتیاط نکند و زنگنه پیش کرد
سبب تر جیب کنان باشد که در آبادی دیو و عمارت و زراعت کوشند و در همه احوال طالب
حق تعالی و محبت دیوان نگاه دارد و بدان بسیار حکم قنایافت ما را بایستی که عایان و رعایا
از زار عان و از ابناء این پال بر قریه او را ریلین و میثوای خود داند و از سخن و صواب
و بد که منفر عیال را عایا و آبادی دیو باشد بیرون نیایند و عرس و موسیقی که ریاست را
متر بود و با اتفاق یکدیگر قسمت کرد و پال بسیار با دودم است که بکند

فصل در انفراد محصلان جهت تحصیل وجوه

شریف الدین و بهاء الدین را جهت تحصیل وجوه مذکور این بر موجب که روایت با التوفیق از کرات
ناطقت انجامد و بدین بداند بسیار حکم قنایافت با چون آن وجوه بود آتش و اخراجات
خواب و موجب عیب که منفر و مینویز کند و عمارت کی قنایافت دارد و در و از تخفیف و توجیه کرده
بیش صاحب جی امین متوجه طارند و بعد از اتمام سبب ایشان کند و از هر یک از زمین و دیار
دیناری حق تحصیل غایج بایشان جواب گویند و علف و دغذ ایشان از این مبلغ عرس و عوب
باشد و بزودی تمام ایشان منقضی احاطه مار کرد و انداخت

ضرب در تقوین مناصب شرعی و لوازم آن مقرر شد

فصل اول در تقوین مناصب قضایه شرعی و تقوین فاضل القضااتی مالک

اعطای بر اعالی درجات سلطنت و ارتقاء بر معاد معارج مملکت جز با علایم و احکام احکام
سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و ائمه اربعین است و و افتاد بسبب لوک لسیاف و اعتدایا نوادر
اعظم و اشراف جز با بایست متابعان اسلام و اعانت متابعان ائمه اربعین علی الصلوة و السلام
دست نداده و مباحث سلطنت نباید نشاید و عایم شرع پیغمبر است حکام مابد و قواعد مملکت بی شادست
قوایم دین و قوم شکم کرد و عظمت دین حق اگر چه زیادت از ان است که سوا او در ان مقام و ادان
باز با لجلال آن خواند رسید اما بنویست سلطان اسلام افلا و لمرتع با بد و جمال و کسین
مملکت اگر چه در انظار او و لو الا بصار و رتبی حرج بیشتر و اندامان است مشاط شرع
و مرین دین بزمین آن مشغول نکرد و در لایست و جان فزایی نواند کرد

دین نگیرد قرار شرع قوام قانی بر زهد و شاه نظام
بشد از ملک راه دین با ملک با دین بود قوی و
قوت دین ز ملک شاه بود ملک دین حق تبار بود
و برین تقدیر که احسن عباد برست عالمیا فرامی نه جهان افز و ز حدیث صحیح که نقل در اری
کو اکبر و میفرانوار قنایافت است احسن ملک و الدین تو امان ظاهر و با هر دو و
که و علی الجلسام این مطالب و قنایافت این معاصد و قنایافت معاصد اخراض شوند که جریان
امور بر قانون که استحقاق باشد و فیضان قنایافت بر قدر شایسته کند او تار و زبر و زار
سلطنت و مملکت نظام گیرد و دوم در کارخانه دین و دولت انتظام برید و اهتمام تشریت
این معنی و وظیفه سلطان دین دار و مفضل لوک دولت شعار و التزم با دستان داد و کرد و عتقا
شهریاران شرع بر هر فصل کسرت سر پر سعادت ایشان عاس زده و عرسید رخشان کرد
و نایج خردی که عکاس غرق کسرویت با اوج کیوان معاصد نماید و ذکر جلیل انوار اوداد
دابر و اوجو یل و عاقبت قرون و اعصار بسیاری و پارس و انداخت و چون منصب قاضی
القضاة مالک و پادشاه افضل اعمال دین و اجل مناصب لایست و احتیاج کاف انام لکبایا اهل
اسلام بمتابعت احکام شرع و مطاوعت شرایع شرع صلی الله علیه و آله و سلم در قیامت و ضوح و شکوه
مملکت از تعظیم قدر شریعت که پیغمبر از وصف بیان و در انجا مملکت از ثنوبت از ممد الارکات

و علی را با وجع افلاک کسپانین و منصب قضا، آن ولایات مع ما بسما و یکتا و بیاض بها
وینبیا لهما بکمال امانت و دیانت و شمول تواریخ و وفور تصوف و تدین او تقویض فرمودیم
و این دبار را بشرف این امر و نواهی او که مستفاد از قانون شریعت مع مسیح از قواعد کتاب
و سنت است مشرفه زمین کرد ایمیم و معا بد قضا یا شرعی و منافع حکومت دینی در گفتگافیت
و نیز دیانت نهادیم تا چنین از قوانین نفسه آن مجید و حدیث مصطفی صلوات الرحمن علیه
علیه معلوم گردد آن احکام را بنیز التماس پیش کش کرد اند و قضایا و دعاوی بران منج بفضل فضل
و پند و چون عموم جهانیان در اقطار و اطراف عالم و ارجاء و انحاء مملکت قبول و قلم و فتوی
و لرشاد او بزرگ نسکی جویند و اعتصام به کتاب الله تعالی و سنن رسول بهر حال مترس نمایند
جلس شریعت را در بند گیر شروط و حدود قضا که بر عادت و رسم مندرسلان و بابا شیر و امثالها حکام
می نویسند احتیاج نیست عمل مردم عن الطوف بما تناسب حاجت شب تجلی را بدان سبب این
حکم تفاد یافت ما امور و ملوک و حکام و پادشاهات و مشایخ و قضاته و ابدا و اعیان و معارف
و شاهیر و عموم انالی و جمیع متوطنان و ولایات مملکت روم عموما و دار الحلبا پس و فراغ و لوا
و مضاعفه و منوبات آن خصوصاً مولانا اعظم الشرایه لازان مغل را قاضی و حاکم امور شرعی و اول
و منوال احکام اسلام آن ولایت مطهره در تعلیم و اکرام و تبحر احترام او باقیه الغایه و الامکان
گوشتند و در فصل مراعات و قطع غاصبات و کتب و تابق و جلات و عقود مساطاب و محافظت
بیت المال اموال یتام و غیب و منها و خاله و قضایا و وقف و ابواب عبرات و بیوت غیرت
و تمام امور و مناصب دینی رجوع کل با او و نواب و کاششگان او کنند و او امر و نواهی ایشان
که هر آینه متفرج او آحق و امتنا صدق باشد قبول و اتیان تلق نمایند و لزراغت محترز و محتجب
و تعظیم حکم شریعت برویی بجایی آرند که عظمت دین اسلام و عزت شریعت مصطفی علی السلام
افضل الصالح و ایلام جهانیان را واضح و لایح گردد و در جمیع قضایا شرعی بحکم ایشان حاضر شد
او را و نواب او را جهت فصل مکرر سلطان و در همه ابواب هیچ دقیقه نزد قاین تجلیل و اعظام نگین
و احترام و توقیر و اکرام جانب کریم او و نواب و کاششگان سهل و نامر می گذاردند با قدرت و ارتقا
مزون اخذ ان شاء الله تعالی بر علوه و اعلام

و منه نوع سوم

اخراجات او بمهر فربا نداد رارات و معاش و مسلمات و وظائف او را که در جمیع ولایات
 پشدینه شایسته اختزال و احتلال و عارضه اشغال و اعتلال رسپانند و املاک و اسباب او را
 از جمیع تکالیف دیوانیه و اعمال و متوجبات و سپار مولیات و مطالبات معاف و مسلم دارند
 و وزارت عاقل او را از تقسیمات و تخصیصات و خرجات و عوارض و مزاحمت و سرمار و غایبها
 و باغ سمار و قوچ و روسایر سافص و معارضات مزاحم و معارضه نکرند و جهان سپانند که مولانا
 اعظم بفرافت خاطر تمیشت این امر خفیه و شغل حسیم که محفل اعیان و متکفل افعال ان شمس است بر این
 وجه و ایضا و ضلع قیام تو اندنود و تا بحدت پیوندد **نوع دوم** **در تنویض**
بنصب قضا اهل معظلات مهمات که تدبیر آن از واجبات و تخیل آن از مضر منافع است
 تمیشت امر دینی و تهید قواعد شرعی است که یک قبی مضبوط کرد و که کار شریف مستقیم
 باشد و کار دیوان انگاه متسی کرد و که جریان امور دارالتصا بر ترتیب تعظیم و توقیر و تکریم
 بود و این مرد و اگر بصورت بر خدام و خدمت منواق اند و از یک اصل منسبتین و از یک
 منسبتین و ضالدین و الملک نوانان صدق و موکدان کشته و اعظم مهمات دینی منصب
 قضا که اجتناب کلاه خلافتی و عامه بر ایا منافع ان در عات و منویض است و رفع منازعات
 و حرفع غاصات ملز میان مردم بروچی که غایب و مغلوب را رضی فشنود و باشد جز با حکام قاطع
 شرعی و امار اجمار مادیست که مخالفان دین از یزد و خاری و عید اضم در فصل قضایا فافنا
 بر قول و قلم قضاة اسلام دارند و اموال احکام و املاک خوش بجات و صکوک و وثایق ایشان
 موکد و مستقیم ی گردانند و چون دارالعلایس بواس خلاصه مملکت روم و محمول فکلکان
 دیار است تدبیر کار قضا آنجا که اسم مهمات انام و اعظم امور است و واجب جنایک در ان
 خط ظنر ان منصب اشکوی هر چه تا متر باشد و بار و قتی هر چه وافر تر و با غفلت و اقبال بن
 حق بر عالمیان محقق و مکشوف گردد و او بار جانب کمر و نور و انهدام مبانی شرک
 متور و معور شود و چون مولانا اعظم مفتی العالم افضل المنفذین و التاویین و ارشاد علوم الانبیا
 و المرسلین قلب المذ و الدین او ام اند معالیه در فنون قضایل بر اند اهل سلامت و در انواع علوم
 نقل و عقل مشار ایه ابام و علم و فضل اعلیه و رع و نقوی نخل کرد این و هر دو فضیلت علی

و حل و کوفه و لسط و بصره و اعمال و اعان و دجله و حدنه و صیت و انبار و لایت
 از و بجان بریز و مراد و مضافه و لمحاقه آن ضوفا و تولیت و حکومت و قاف و طس
 و عام و نصب و عزل مباشران مناصب دینی و احکام اسلامی و نیابت نشان و توقیع و ضبط
 و بوان قضا و اعتبار عدول و کتاب و مستندان و قضا و احتساب و خطابت هر ملک و عس و نوازه
 و استقلال و قضا و جری و رجل بر قریب سابق و تولیت محاب و امانت حکم و تاریخ کتب شرعی
 بجام مالک و و پس بتر رفیع و صدور و شیخ و جناب پس و مجلس عالی او بزرگ توفیق رفت
 و دست او در عزل نصب و تنفیذ ابرام و حل و عقد آن اعمال و مناصب قوی و مطلق کشت و ابواب
 مشارکت و منازعت و طوق مجادلت و مداخلت من جمیع الوجوه مسدود و منقطع گردانیده شد
 تا بر وجهی از رای صاحب و محس و اقب و امانت و از و دیانت و افی و رزانت زاهر و میانت
 را من در راحت عقل و عمارت فصل او و هو و دست تنفیذ و تدبیر این مناصب و اعمال و مهام
 و مشغال کا حد من سته السیده و سیره الحین قیام نماید و ثبت حق و توفیق صدق را مطاع
 انظار و مطاع الحاکم و در دست و امانت و فصل غاصات و قطع محاکمات و کتب مجلات
 و تواریخ و توقیعات و عقود و مناکات و تعیین کتاب و اعنا و عدول و ارا القضا و محافظت بیست
 بیت المال و اموال ایام و غیب و شت و ارتباط و تخط و تخط و ذ قایت ترقی و توفیق بر می دارد و در
 بحق حقوق در محال و مر اگر ان ابد از حسن اجتناد و کمال سعی و احتیاط ممکن و متد و دست بجای
 آرد و هیچ حال نگذارد که از غالب بر مغلوب و از حاکم بر مظلوم و از آمر بر مأمور
 حین و قدی و زور و زیاده رود و در اجراء حقوق و ایصال مناسبت و ایصال احکام بر وفق
 شریعت خیر الامام علی افضل الصلوة و السلام پس ای جلیل بتدبیر سپاند که امانت و دیانت و عز و کرامت
 ترس و کورتا و دپستی و کم طس و پر مین کار بی او عالمیان را ظاهر و لایع و با بر و واضح گردان
 شاه از مثل و بچین امور و قوفات در جمیع ولایات هم بخلاف نیابت و هم با خلاف بکسایت
 می که منر ناد و ثواب و شیخ امان از عذاب و عتاب و موجب فوز یوم الحساب و الاحتساب باشد
 بجای آرد تولیت و قاف را در نظر آورده و بر کسیت و کینیت آن و قوف یافته افتاد آثار شروط
 و شروع در ان بر وجه مشروع و مشروط از لوازم شمرده و عمارت و رفعت را بر سایر مهمات مقدم داشته

و ظایف از باب استحقاق بعد از عمارت جواب گوید و باعتبار احوال و متولیان و مباشران
 امور و وقت مشغول شدن ثبوت و اثبات اسناد و عزل و ابعا و خاینان شرعا و اجب باشد
 و مواضع و رفع را که در دست رسنا که باشد ماحره المثل و مان المصروف تا شروع اسراع
 و سخلاص نموده بر طبق معزز باشد عموالات را بمصارف شروع بپسند که فایده و در جمیع
 احوال جنان پس از ذکر سپاسی جمیده و عذرا و اناس پس نمود و مشکو افتد و موجب ذکر خیر
 و سب عاقبت سعید باشد ان شاء الله تعالی بدین سبب این مکتوبه قلم آمد با حکام و سادات
 و قضات و متصرفان و نظار و بنیکمان و صدور و واکا بر و اعیان و معارف و در باب من و مجور
 و بناء و جاب و جمیع پائکان و کافه مسلمان و متوطنان و ولایات مالک و و ستم و اوراق و غریب
 بغداد و حل و کوفه و و لسط و بصره و اعمال و امانت و انبار و حدنه و کسایت و کسایت
 و برادر و درین و خبری ملک و عس و جری و در حل و جاد و در بجان بریز و مراد و مضافه
 و مضافه ان ذکر اولم و ذکر بر و اولم و بر و اولم و اعظم طایفه العالم فاضل قضات و مالک اسلام و لایع
 و لایع از و الاطام الشریع الشریع ما صیالوه المله الحینه المینه افضل المجتهدین اوریع علماء الزمان
 مشافى الزمان و ارث الانبیاء و المرسلین و طال الله و الدین و لمرث الانبیاء و المرسلین و طال الله
 جلال الاسلام و المسلمین حسین الاسدی ادام الله میا را یام الشرایف و صمد الامامات و الایمان
 را خلد و خلافت این خیف فاضل القضاة و والی الولاة و مقصدی بسیار مناصب شرعی و احکام
 دینی مانسته در فصل مر افحات و قطع غاصات و کتب و ثانی و مجلات و عقود و الکو با و لی و مع
 الولاة قیصر عدول و ارا القضا و کتاب و امانا و محافظت بیت المال اموال ایام و غیب و شت
 و تولیت و حکومت و قاف خاص عام و بپسند و متصرفان و استر و اد و اجاب و فنی لرایع
 و بسیار رسنا که و متولیان و صرف ان بمصارف شروع مشروط بر رجوع کلی با او و ثواب و کسایت
 و امانا و مقصد ان او کند و دست شرف را در حل و عقد و نصب و عزل و رفع و نصب و ابرام
 و نقص جمیع امور و مهمات بر وجهی که ذکر رفت قوی و مطلق شایسته و دیگرى کایان من کان با او
 حال مشارکت و منازعت و مداخل مجادلت و معارضت نمند و در نظم و توفیر و تغیل و دیگریم جانب
 کریم او کوششید جمیع دقیقه از و قایت ان محل و نامری نگذارند اعمال و کسایت و کسایت و قاف خاص
 و عام

امیر علی و امیر سیاه و در انقیاب التبت سیادت و جمیع انواع سعادات و سیادات و انبیه
 را هم بکین و نظم و در قایق غیل و کرم و شرایط احترام و توقیر بجای آورده و در قضا و سادات و جمیع
 اشباب ایشان و مادی و مریک بخلاف و نسبت آن رجوع کلی او و کاشفان او کند و او را و اولاد و اولاد ایشان را
 در هر ابواب مطیع و مستاد باشد متصرفان و بیکیان و ارباب سیادت و اوقاف آن در جمیع ممالک
 و ویه اشک و مکتوبات و پروات او را که در باب وظایف سیادت نویسد بعضی و بوی دانسته
 او را در احکام او را باطاعت و اقتیاد بقیه نماید و از مخالفت او را از اجتناب و زنده و نه موقوفات
 در ارباب سیادت و محمولات آن بر پستی نوشته بشود او را در او را بران و قوف و اطلاع کلی و محذور
 بپای غیر محمولات اوقاف و ارباب سیادت بر هم حق التولیه باشد آن او جواب گویند و خبری که مکرر شده

فصل

در تقویض حکومت اوقاف ممالک ابراهیم اخیرات اکابر اسلاف و امضاء اوقاف اعظم اکابر شرف
 مقببات و مدخرات ایام جوده طلبان از حسن الثواب و مرامن و سل العباد و بالانکساب
 در مدای صرف کرده باشند و جهت اجور و موقوفات افروزی فراموش و منافع دنیوی را بکسب و نشانی
 کلام ربنا و ما نذموا الا انکم من غیر مجذبه و عند انک موخیرا و اعظم اجزا بر خود اموال کرده و مختار
 حق تعالی است و اما او که و بیل و زیارت باشد و اجماع آن با قدر او و اخر او و العاطفین
 با قدر او افزا و او چون رسول علیه افضل الصلوة و السلام فرمود و ملک من مالک الا
 اکت فاقلت اولبت فاقبت او صدق است پس وقت بوجوب حکم و شریعت از امانات
 این آدم استعلا الا عن لث صدق باری او علم خست به او و او را صلاح و عول از موقوفات طریقات
 باشد و هیچ عمل خیر که دلا ابر در اتیان بدان تمام نمایند با جزا و خیرات که ششکان مساوی کرد و در حال
 علی انک کما عده و بمنانک از عمل خیر بر سبیل طیر و اجبت بر جمیع نیز بتقویض و تعلیه ایشان قیام نمایند
 و متعوی کرده اند و اجبت تا در ثواب شریک باشد بنا برین مقدم چون مولانا اعظم قاضی القضاة
 للملک و کل ملوک و کما مریع الزمان فغان الا و ان یقندی اهل الایان تاج الملک و الدین شیخ علی او انتم
 میباشن انعام لاشرف بیکمال دین داری و وفور بر چیز کاری و شمول را بیکاری که داده بیکاری است
 از اعیان زمان و اعظم جهان شرف پسند و اعتبار یافته است با عانت فکر بلند و از همه دای است

بر ذره و به محار و ستاد و فضایل ثاوه و غذای ترسی و کم طلی را بخار و دثار و روزگار خود
 ساخته و در تعلل و طل اشتغال که ابرام امور و غیر اینها عال بواسطه تحمل استعداد و پستی
 و سنجاب حاصل کرده منصب حکومت اوقاف ممالک بجا نبست شریف و پسندین و امانت و از
 و دیانت شامل و شریع و این و تقویض مدای و توقیر و از و تدین با سر او تقویض رفت و است
 در حل و عقد و قبض و بسط و ابرام و تقصیر منصب و ذیل امور و وقف و متولیان و مباشران قوی
 و مطلق کرده اند اما بر وجهی که اندر زانست رای و رعایت نکرد و امور دولت بقبضه موقوف
 موقوفات شغل شدن مساوی قط آورده و بختی اوقاف کرده و اعتبار متولیان و غیره
 واجب دانسته ابراهیم آن بر قانون شریع و شروط و احقان کند و عمارت رفایع بر جمیع مصالح
 و وظایف مقدم دارد و علم بر ترقی ضروری و امانت سر و سپاسناست بعضی و بوی که دانست و متولیان
 مدین متشرع را تقویت واجب دانسته و موقوفه دارد و متصرفان خاین را بعد از استرداد و ادب
 و صرف از بیعارف شروع و ایجاد و افراج لازم نمود و منادات کند که ایشان را در چهار لزوم
 شرعی مدخل نه مند و هر موضع از مواضع ابواب سر است بهوت خیرات و جمیع ممالک و کسب
 با متعوی و صلی و متعوی متشرع تقویض کند و در هر ماه یکبار باعتبار احوال و اعتبار افعال ایشان
 اشتغال نماید و با ساز و داده و مری و تحریف و وعد و وعید مخاطب کرده اند و مجتهد را
 موجب بر بند افتاد کرده و در متصرفان را بسیار از طر و اترع باشد و در جمیع ابواب قول و فعل و
 مطابق حق و موافق حقیق اقتدا در دنیا و عقبی لزوم است و خجالت و وقعت ضیعت با من و حصول
 کردن ان شاء الله تعالی و ان سبب این حکم نهاد یافت تا از ابتدای این سال مولانا اعظم
 العالم قاضی القضاة الممالک و الامام من جانب الممالک شریع الزمان تاج الملک و الدین شیخ علی او انتم
 اعظم حاکم دیوان اوقاف ممالک و پسندین و ابرام نظم و تدبیر و ذقایی بکرم و کرم و کرم
 و حریه دارند و طرف بنا است مطلق و ابواب مواظبت مند و پدید و کشف و کشف و کشف و کشف
 صرف و تدبیر امور اوقاف و صرف محمولات و اوقاف و اوقاف از بیعارف شرعی قوی و مطلق مانند
 متصرفان و مباشران امور و وقف و علم و بر ترقی بقیع خیرات و ابواب بمرات خود را بجنبه
 منصوب و بر ل و موزون شود و احکام و مستکلات بدو نمایند با بران و قوف یافته ممالک و خجالت و

و افضل فتوی شاعر امام علوی و نجوم سماوی لاف تقاول و تساوی زده طلب علوم
 اقتباس فراید نوایران فقه متبرکه که با دو فرخ غلط و اقسام فایز شدن اند و هر طرفه لاف
 که توجیه نموده سر آمدان صوب و شادمانی آن طرف بوده و چه مبارک مقایسه که در مداحان
 شیخ امام ربنا و عالم عامل محمد ایوب ابی فرید زبانی صاحب مدد پس روح العزیز نور
 آن اشهار یافته و بعد از وجع الاسلام در الایام و اقیالی با فادست سقیدان در دنیا
 نوی مراضی از روی واجب طپسته و حطب کر مایه ری که لزمش میرا فاضل جهان بود و نیز
 در اکتساب انجاسه و کما بر اید کابر ترمیم متبرکه که محل فانیان مجتهد و مقام علامه و متصدقا
 اخار و مرع کار بر آید بوده و بزرگان دین و دنیا از موارد و اید ترمیم غلبه مبارک بود
 و از مناسبت فضایل مزایا شدن و چون درین وقت آن اشرف بقیع لزوم و مدرس فاضل
 و عالم عامل فایز بوده فکر با دشان و نظر خرد و اندام بر ترمیم صاحب جو دی که شایسته تدریس
 ان مدرسه باشد و طلب علوم پسای را بر قدر بر قدر استعداد لرش و کند مصروف و حضور
 کشت و چون مولانا اعظم علامه العالم افضل علامه الاسلام خلاصه نتایج الایام من اللغات
 اعلم المشارق و المعارب فی الملة و الدین جمال الاسلام و المصلی محمد بن طهر الحلی منع از طلب
 العلوم الاسلامیه و ام حیات الشریع باجماع فاضل الانام و اکل الایام و نفا و شوق و احکام
 فضیلت علم نافع فیمیل عمل صالح کرد این و شمه لرش و دهمان افادت را مار و روح اثر پسینه
 و لایزال بشر علوم دینی و معارف فقهی اشتغال نمود و از ماسوی اند با کلیه اعراف کرد و در
 لایسن آیت منصب تدریس مدرسه مذکور بود و فضایل و غلرت معلومات و کثرت متون
 او تفویض فرمودیم مادران بعد میط بسط افادت و نشر محنت دایت و تکمیل ناقصان و اکران است
 ان مشغول کرد و اعتبار پسند ادت طلب آداب کرده هر فرد را از او پسند ان بودی
 عا قریب بر کند و در فنون علوم تخرج نماید ترمیم اجب طاز و جهان پس از که از نتایج انعکاس
 بزرگوار او پسند ان و پسندان کامل طالبان مطلوب راغبان مرغوب کرد و نامعلوم کمال را
 و من افادت و بزرگ باشد و چون قاعن جانت که بیش از وظیفه تدریس بمن کلام عید عظم اند
 شانه مشغول تواند در اعتاب جماعت بر موجب نصیحت عیب کل ختم و عود مسجاة بوطنه دعا

دولت قاهره ما اید با الله اشتغال نماید و مستطاع و زحمت روح مقدس است آن بنوعی که
 واجب داند چه بر آید با جابت نغرون کرد و ان شاء الله تعالی بران بسیار علم نفاذ یافت
 ابرار و حکام و ثواب و نظار و بیکمان و منفردان بغداد و متولیان او قاف عموما و وقف
 مزرب نظامه خصوصا از ابتدای این پان مولانا اعظم علامه العالم افضل المحقق اکمل المتدبرین و المتفکرین
 فی الملة و الدین محمد بن طهر الحلی ادام الله فضایل را در پس ان در پس فاضل و توفیقهای
 آورده و بگری را در اتم و مشارک نشناخته و الله اعلم قدر و تقیم ذکر و رفت نشان و بسطت
 مکان او باقص الغایه و الا مکان کوشیده متولیان او قاف مدیست نظامه و فیلد که بشرط و اوقات
 سید جزاه اند خیر از نقد و غلبه بر سبیل ما و د و مشامره و مپان دجت مدریس موز و در کتب
 روز بروز و ماه بماه و سال با معتقدان او جواب گویند و جزئی قاصر و شکسته نگردانند
 و وظایف بعد ان و طبع بفرقت لبست صواب او پس اندام ایشان بفرات خاطر ملازم مدر
 و افادت مستعدت علوم دینی اشتغال نماید و اگر مولانا اعظم طاعت برکت در عرض
 مرسوم و وظیفه موضع المسحات و یا از دستکات الفاس کذا ما بستم و استنار ان
 مشغول کرد و بروز و موف و مقرر دارند و در همه ابواب نظر بر مراضی او مصروف و موقوف
 که فاضل و جهان پس از که ممکن نام بزرگ علوم پسای در ان سعده مشغول تواند بود و ملتوت بودند

فصل ششم

در توفیق خطابت چون مولانا اعظم قدوة مصداق الخطباء اشرف الملة و الدین محمد بن طهر الحلی از
 جده علامه متدین و فضلاء مشرع و بنون فضایل معالی رتبت امتبار یافته و صفت حسن صورت
 و صفت جود ساداد او بملع روحانیان و پسانین و از عذوبت الفاظ و وقت معلی
 او ذکر و ایر و خبری بسیار در آفاق و اقطار منتشر گشته خطابت به جامع بزرگ فلان
 شهر بجانب مزیر او توفیق فرمودیم تا در ایام جماعت ملازم بوده استماع حاضران را باجماع
 ابات کلام خیر عظم الله جلاله و نفوس احادیث رسول کریم صلی الله علیه و سلم مزیط و مشفق کلام
 و را افران مراة غفلت الزحلام منام خواب غلبه که داند بنور لانا و اراشاد و هدایت
 دپاند و آید یا ربنا الذین آمنوا و انو دی الخاوة من یوم البعث فاسعوا لی ذکر الله و ذروا الخ

تا بر وجهی که مستند از علم شایسته فیضی است بر اعداوت در پس طلبه و انیس نماید
 و بهیچ وجه از وقایق لشرش و سهل نگردد و اگر در پس را در اعتبار پسنداد است
 طلبه سومی افتاده باشد و در طرف لشرش از کثرت و مناسب هر طبعی افتاده معجز شد ملوکیت
 نظر و حدت نفی و کمال نور پس و دود و فور مباحثه و مذاکره بران واقف گردد و مستند او کمال
 زیادت بران در پس یا کمتر لزان و اندر پس اعطای داده تغییر و تبدیل بر لشرش
 واجب شناسند و طالب را بر روی که پسنداد او و عقل تصور آن و قانای مشکل که مانع
 و تعلیم و تهیم بر قدر استطاعت معلّم و مستفید کند و نعمت لشرش را بر جهال موفّر و برستان
 منقض و مکرر نگردد و اندک شایسته و با جوهر گردد و امام شافعی رضی الله عنه درین معنی بر آنجا است
 زده آنجا که یه کوی و منیخ اهل کمال علما اجماع و من منع المسجون من العلم و این سبب
 این حکم نهاد یافت احکام و قضاء بند او و متصرفان او قاف ایجا و متولیان و نظایر بدین
 و نظایر ازین تاریخ مارمولان جمال الدین علی بن ابی طالب این در پس و نهیستند آن و نهیست
 در تعلیم و توقیر و تحقیر ذکر او کوشند و شرائط رعایت حافظ بجای آرند و دیگری را از مشاغل
 او مانع شوند و در پس که بشرط واقف سعید بنام معبد متور باشد و در و نهیست علم از نقد و غله
 روز بروز و ماه و سال و سال با او جواب گویند و در وجه مصاح خود و صرف کرده
 بمنشیست این هم شرح لشرش حال تواند کرد و موقوفات آن امام مایون دولت روز افزون
 با و از قریب سعید و در آن مدخل کرد و دانست آنجا که و الله اعلم بالصواب

فصل در تقویض فقاقت تقویت متعلّان علوم اسلامی با موجب اخبار مملوآت دینی و سبب
 اعلاء مقام شریعت کرده و در ذمت و ولایه امر و جوامع پیغمبر دین و ملک واجب از دست
 چون امام صدر الدین عذر دین پسند و متدین و به صلاح دین و سدّ او شهرت راه بکنز
 قناعت در در پس بگیرد و تقویض رفت مار با جاد و رست علوم اسلامی مشغول بود و کین
 سس و من اجساد خود را بر آب مناقب و در ارج اصحاب معارج اسپاند و بعض حدیث
 فان قیتا و اعداوت را غاشلی الشیطان من الله با دستگیر و ده مضمون آن را نصب العین

کرد اند و جان سپرد که تریقه امر و زری او بر مرایه قضایلی بادت ارور کرد شده
 باشد بلیغ من لسنوی یوماه فومنون مخصوص نکرد و دعا قریب بدرجه از باب کمال
 الحاق مابدان شتاء الله تعالی بدان سبب این حکم نهاد یافت احکام بریر و متصرفان
 وقف عام و متولیان در پس مجرب به امام صدر الدین عذر را ازین تاریخ مارمنصوب راه بکنز
 قناعت حانند و محافظت او و نسب بسیار طلبه بجای آرند و مانع از او در تحصیل علوم دینی بیشتر
 باشد رعایت بیشتر کند و وکلید که بشرط واقف است مکنز فقه از نقد و غله متور باشد
 ماه به ماه و سال به سال با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکر مکنز حانند او در وجه
 ضروریات معاش نهاده بزاغی غلط معلوم و دینی لشرش حال نماید و موقوفات آن بزرگوار
 مایون ما و روح مد پس واقف اصل کرد و دانست آنجا که

فصل در تقویض شیخی خانقاه اخبار معال خیرات و رونق معاد مرات با جلا پس قوی در نهیست
 که جت ایشان بنا کرده باشند و آن که باره ایشان از این فاقه دمت تحت شمران
 داد کرد و ملوک عدل کسر از عدد و اجابات بل لشرش فقاقت است و چون کین بزرگوار
 نظام الدین اردبیلی از جمله مشایخ دین دار و متور عان تنوی شعار شریعت مارست و از کار
 بر ارشاد مریدان و افادت مستفیدان معروف کرد و آینده و آثاران بر صفات احوال
 طالبان یوما فیو با موضوع انجاس و او را رقت پسند ق الشیخ فی قومه کابنی فی امت حاصل
 شد راه شیخی خانقاه ابوابا لشرش غایب از این شنبه بر کمال توریع و تشریع و ثنول نمون
 و تدین او تقویض رفت تا بر وجهی که مستند از انجاس منبر که اوست بشکلی ناقصان و لشرش
 طالبان و اشراف بران در خلوات و سی در تحلیه باطن و تحلیه ظاهر ایشان و نقلی بصنات صناع اوقات
 و تحریض بر انتیاج مناجات تا مودی بر ایت لرباب قریات و موصل با عالی درجات
 اصحاب و مصلح که امانت باشد واجب مانع و در را طلبه سومی آنکه که موجب نقد و معاد و سب
 مکنز مطالب و مقاصد است لازم شود و مانع دینی منضیل متاضل و مرشدی کامل مکنز کرد و دانست آنجا که
 تعالی بدان سبب این حکم نهاد یافت تا از ابتدا آن این سیال متولیان و نواب و کاشفان و بیکان

و حق خاص غازی است که بزرگوار نظام الدین از دیلی شیخ خانقاہ ابواب ابر شریف خوانند
در تقییم قدر و تقییم ذکر او گوشند و بیامین انفس متبرک او بزرگ و دین جسته از عوالم
اولیست او نموده سعادت قصوی و درجه علیا از آقاوند مشایخ و پیانند که بشرط واقف
سیدان را اندر نامه جهت شیخ خانقاہ هر ماه و هر سال مقرر باشد و وقتیکه بر کثرت کینیت
ان مشغول تفرق و در آن شرعاً حال با مستندان او جواب گویند و چیزی قاصر نگذارد و از اورد
افواج و مصالح و صرف نموده جماعت طالبان و مریدان را از مشایخ عتیق و عرفان و موارد
ترقیق و احسان بر پیشانی حیات زندگانی که موده عاقل و دانسته اصل که حاند و این عطیسی
و عارفان ایشان بکسب و مهیا و مؤید و غلظت با ناکار ان شاء الله تعالی

فصل یازدهم

در اثبات صوفیه در خانقاہ پیوسته طالبان کماله که متوجه با کمالی در جاست باشد شرف و رفاه
و منج تجار و نجح کسب سبب سائن ایشان از وجه طلال ما موجب سائن بنوشن از باب
کمال کمال بر ذمت و لاه داد که در عاقل فضل کسب و اجبه لازم و چون شیخ صالح از این جمیل
مردی نزد نفس و طیل قدرت و صلاح و پاک دامنی و طهارت و نیکوکاری و صوفی و نقل
راه بکنز صوفیه در خانقاہ ابواب ابر شریف غازی زجیم اندیشا شب بتر بر بزرگوار کشید
تا بقضی از خلوات خانقاہ آبی متکلف و منزوی کشته شرایط ارتیاض را با رشک شیخ خانقاہ
الزام نموده و توجه بجناب ذی الجلال که بهترین معاشرت بگوئی مطالب طالع و باطن را
لزامی اند تملی و ظاهر را علیحدت و در خفا تسلیم تملی که حاند و نجاه آفت و ضمن
آن صوفیید ما عا قریب بر ایت صاحب کمال وصول یابد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم
تلا یافت با ازین تاریخ مارنویان و متصرفان و بنیکیان وقف ابواب ابر شریف غازی
شیخ با ازین اسماعیل استصدی راه بکنز صوفی در خانقاہ آبیان پسته و طایف رعایت حفاظت
موظف و مرتب کارند و در لرحضه خاطر عزیز اند که کوشش و فطنه که بشرط واقف سیدان را اندر بران
جهت بکنز صوفی تر شدن باشد و وقتیکه بران مشغول روز بروز و ماه بماه و سال با او جواب گویند
در وجه سائن خود صرف نموده بطاعت و عبادت و دعا و دولت ابر برون با شتاب استخوان

فصل دوازدهم

در تقویض سپاه غری بیگستان چون نشر فواید طیب بر طریق علاج موجب صحت مزاج است
و حضرت رسالت علی مشرفاً افضل القلوات و اکمل النجات فرمود العلم علان علم الابدان
و علم الابدان به بدن بواسطه علاج امراض و ازالت امراض صحیح و سالم باشد صاحبان بر
نعم علوم دینی و تقییم آن بگو قدرت یابد و چون شرف معلوم بدین ثابت باشد شرف عالم
تقریب ان معلوم بالغروه مفهوم و معلوم کرد و بلکه در غایت مزاج کمال و مراتب جلال
باشد و چون مولانا غم الدین در دانشن علم طب شار الیه اطباء وقت و در قانون علاج
و تدبیر صحت مزاج معمول علیکامه و در منصب سپاه غری و دار الشفا طانی بر و تقویض فرمودم
و دست او در غلظت آن امر خطیر قوی و مطلق که عاید نماید و چنانکه از و فور در ایت شمول افت
و مهارت او محمود است باعتبار احوال اطباء آنجا قیام نموده هر کس را که در طب علمی و عملی جان
و ماهر و صاحب تجربه و اثبات کند و دیگران را از علاج و افواج ماهر و متر خود تر کمر کرده
و موجب ذکر جمیل باشد به ان سبب این حکم عاقل یافت تا از ابتدا این سپاه نو بانیان و متصرفان
دار الشفاء مذکور مولانا غم الدین در اسامی آنجا پسته در عزل و نصب و افواج و اثبات
اطباء و کالان و جراحان نماید و کند و رای رزین او را درین ابواب موفوق به و معتقد علی
حاند و در توقیر و احترام و تجلیل و اکرام او بغایت امکان کوشند و دست او در منعم ام
و صحت اقدم قوی و مطلق کارند و در سویی که از نفع و غلظت بوجوب غلظت واقف نام سپاه
در و تقییم سپاه باشد ماه بماه و سال بسال با مستندان او جواب گویند و چیزی قاصر
و نکر نگذارد تا در وجه افواج خود صرف نموده نمیشد این شغل خطیر و لازم
باشد و مشایخ ان بابام دولت روز افزون و اصل کمال ان شاء الله تعالی

فصل سیزدهم

در تقویض کتابت دارالافتا چون مولانا غم الدین بعد از آنکه فاضل علم و جواد
اکابر فتنه با نیت و دیانت و راست قوی و دست تملی مخصوص و مشهور است و مهارت
او در کتابت بیچ دیون و مباحات و ملوک الماک و قبالات و معاملات محکمان رسیده و محل افتما

اعظم دین و دولت و اکابر ملت شدن درین وقت راه کتابت دارالتقضا مالک
 محسن درایت و ین دینت او تقویض رفت و ابواب اشترک و طرق داخلت بالکلیه
 مسدود و دکت ماور وقت کتابت بقدر قضایا عامه برپا رسیده بود و چون منتقا
 علم و از فضل زافر زامه است و فصل کتاب کریم بذكر آن ماطن و لیکن حکم کتابت
 بالعدل در قلم آرد و آن صورت را در دفتر منته و روزنامه روشن ثبت کرده اند عند
 الاحتیاج مرق و ملحوظ باشد بدان سبب حکم نقاد یافت تا ازین تاریخ باز اراک
 دیوان بزرگ و حکام و قضات و لایات مالک و سپه مولانا ضیاء الدین جدای کاتب
 دارالتقضا فایسته در تعظیم و تجلیل و تقدیم او شرایط اجتهاد مرقی قارند و دیگری را با ایجاب
 شرکت نمزد و بداند که دوست او در تعلیل این منصب رفیع و ضعیف مؤید و مساعد است و کسی که
 در کسبت محکوک و حج و قبالات و سایر مکتوبات شرعی معهود است ما و جواب گویند
 ما و وجه مصالح خود بمعرف رسانیده مثبت ان شغل کاین شغل کرد

فصل چهاردهم

در تقویض ایمنه دارالتقضا چون نمود مذکور لانا امین الذین بکمال کفایت و دیانت و روح
 و تقوی لایس بر اید ممتاز است و همواره اکابر مملکت را بر قول و حکم و تشریع و تدبیر
 او و ثوق و اعتماد کلی بوده راه امانت الحکم دارالتقضا بقدر احتیاج و تقویض رفت
 ما و در ان باب پسای جلیل بتقدیم رسانیده امیر اموال ایام غیب و شهادت و در شرایط
 امانت و دیانت مرقی مکتوب در عافیت و پستماران اجل مسامی بدل کند و ضبط امانت
 و غایبان رعایت کند و از تقصیر و اعمال محرز باشد ما افعال و اقوال او عند الله و الناس
 محم و مشکور و مرضی و بر و زو موجب مرقی تقویض تربیت کرد و ان شاء الله تعالی و ان
 سبب این حکم نقاد یافت تا ازین تاریخ ماز قضایا و مباشران امور حکم بقدر او را امیر دار
 التقضا فایسته مرق و محترم فایسته دیگری را بحال داخلت مشارکت نمزد و جس که از و
 استراض اموال ایام غیب کرده باشند در و عن امور و با و آ آن قیام نمایند و الا چون
 او پستمار و مستقامت انک شرمبار و واجب است بر وجهی شرعی مشغول کرد و واجب فایسته

مالک

قضاة بغداد رسمی که معهود امانت الحکم باشند از اموال مذکور ان برو مرق دارند
 در پستکار و از و یا و ان کوشند

فصل پانزدهم

در تقویض مورجی حج و زیارت لایست چون مولانا شمس الدین مرقی امین و راست قول
 و درست قلم است و از مدار ارباب یونانند ابیاب شریعت امور شرعی بر وجه فرموده و شایع
 مثل ان جمله و سلم قیام نموده و افعال و اقوال او عند الله و اهل بیت قبول و پیروی افتاده و راه
 مورجی حج و قبالات و محکوک و وثایق در دارالتقضا مالک بر و تقویض رفت و این شغل
 خطیر را بمن مباشرت او پس حکام داده اند تا مجموع جمیع قبالات بمایعنا و دیوان و معا
 و شکاکات و سایر قضایا که در هر ولایت که واقع گردد و در امر بر بوالف تقضا مالک و غلام
 جت هر ولایت و شهر آ آن دفتر علی من بنویسند که و از ابر و رب و در و از این مرقم
 و جویب که در این صورت آن قضایا اول بر دفتر ثبت کند و بعد از ان تاریخ سپاند و بر
 و رقی اول ما بر طر مد و دفتر بنویسد که دفتر طران ولایت و اسمای شهر ما در زیر آن
 ثبت کند اگر در بعضی از امور مرجع احتیاج افتد او از دفتر احتیاط کرده باز نماید و چون
 پسای ولایات و خطرها و مرقون و جویب و مرقن کرده باشند با سانی بر سر مقصود و رود
 بدان سبب این حکم نقاد یافت تا از ابتدا این تاریخ امر آ الهی و تقاضی القضاة مالک
 و نواب و حکام و اصحاب دیوان بزرگ و سایر ولایات مالک و سپه مولانا شمس
 الدین را مورج قبالات و مکتوبات شرعی از وثایق و کتب مالک و مصرع المالک
 و وثایق دیوان و معاملات و مایعات و شکاکات و غیر آن فایسته دیگری را کایان کان
 بحال شرکت در داخلت تصور کنند و دست او در نقاد این امر خطیر و منصب و قدر جلیل قوی قارند
 و در این بلا و از م و لواحق آن تعلق داشته مرقع الهی او را شناسند و رسمی که کسبت توابع را امور مرق
 باشد با او جواب گویند با مضار فی مرق و دی و مصالح مایش متوق که فایسته مباشرت آن مرق اهتمام تا

فصل شانزدهم

در تقویض عاملی زکوات چو اداء زکوات اموال از مناطق و صامت بر مرقولان ما بر مرق

نفس بدینست البند و تخصیر الاموال صیانت مال خویش کرده باشد واجبست و حدیث
 صحیح داء امر اکمل بالصدقة و حصوا اموالکم بالزکوة و بحق آن وجه بطوایف ثانیست که
 کریم و قرآن مجید عظم از جلال انما الصدقات للفقراء و المسکین و العالین علیها و للوالدین قبلکم
 المراقب العاریز فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله فریضه و محرم و یکی از مستحقان مذکور
 عامل باشد چه او داند که زکوة را بکدام طوائف بدهد یا در تحقیق احوال ایشان بی اطلاعی
 بلیغ نماید تا حق در متروک قرار گیرد و لکن بوی آن بزرگ تحقیق است پس بیست و یکم است و لایق است
 او را نیز عامل زکوات گویند و داند که وجهی از زکوة را بکدام طوائف بدهد یا بیست و یکم است و لایق است
 و صوات اموال بکودیه باید کرد و اجتناب از وقوع بگردد و یکی از توایف است بسلام بر وجه حکم شریع
 علی الصلوة و السلام است باید و اجراء و مضایق و حکم آن در بیان بزرگ برین موجب شود
 چون موالی عظم سیدی الاله و العلماء امیر المذاهب و الزین و نواب المذاهب و الایام قضایا باریات
 و در است علم فقه شریعت تمام دارند و بطریق تقوی و قرین و ترویج و تشریح ایشان بکمال م
 و بحق راه عامل زکوات و لایات اران و موغان بدیشان تقویین رفت بابر موجب غفلت
 و حدیث بیست و یکم است از صدقه فطر و مال تجارت و شریک و کس که بخواهد چنانکه کتب بر آن
 مشتملست قیام نماید و صد عامل است خاصه و مقرف کنند و بوی آن را بیست طایفه بانی پیش
 بر وجهی که مورد این حسد و مشرب این عارف مستحق است و مکررات و عظیم سخنان شریف
 و مکرر شود و اگر یکی از اباب اموال که شرعا اداء زکوات بر او واجب باشد داد
 احوال نماید با محاییت مغلبان رفت و تقوی آن از و بسوچ خوانند و بر وجه حکم شریعت
 نمایند و اگر با اعلام ابغیان حاجت اعلام کنند بابر وجه شریعت حکم کرده شود بدان سبب
 این حکم فساد یافت تا امر او حکام و سپادات و قضاة و نواب و متصرفان و جنگیان و صدور
 و اعیان و محارف و مشاهیر و ارباب علم انالی و جمیع متوطنان و لایات اران و موغان
 از شهرها و دیها و محانشیان و اوبها و غیران موالی عظم سیدی الاله امیر الزین و لکن
 عامل زکوات آن لایات حاکم بر هر کس که اداء زکوة شرعا واجب کرد و بموجب
 حق داشتن با ایشان جواب گویند و چون آن معنی معاملت حضرت رب العالمین جل جلاله

که احوال بندگان بعید و علیم است از منع و کتمان بآب و چکان محترم و مجتنب باشند
 تا فواید و منافع آن در دنیا و عقبی قرین روزگار ایشان گردد و امر او حکام و قضاة
 و الکابر و مفسران و لایات مذکور و بعد از آنکه زکوات اموال خویش بنیلم ایشان کرده باشند
 و مستحقا زکوات دیگران نیز مدد مساعداً ایشان گردد و از اموال حقیقت حضرت الوصیه و جلال
 جلال و بیت جل شان و عظم سلطان دانند و هر دو سرای از جمله سعادت شوند ان شاء الله تعالی
فصل
در تقویض حکومت بیت المال دو نوع **نوع اول** منتهی است که انظام آن
 به توفیق حاجت اهل اسلام و موجب ثبات است و منتهی باشد ضبط بیت المال است و مستحقان آن
 بر وجهی که کتب فقهی بران مشتملست ماضی واجب در متروک قرار گیرد و دست ملاء امر
 و حماة بیفردین و ملت ارتزوان مبراک گردد و موجب کر جلیل ارباب شوکت و سبب عزیز
 اصحاب دین و دولت باشد و چون مولانا معظم ملک الایمنی الغزینی صلاح المذاهب و الزین
 دامت قضایا از علماء متورع و فقهاء مشرع بر بد امانت و دیانت و خدای نرعی و بی طبع
 پیشین و ممتاز است حکومت بیت المال ارب و توایع آن بد و تقویض کرده شد تا بوجه
 شریعت و باستفوا ب قضاة و ائمه آن ولایت که عالم و عامل و متقی و منشرح باشند بمعارف
 و جوب مستوفی گردانند و آنچه حق حکومت و السیع او را متر شود و تصرف نماید بدان سبب
 این مکتوب در قلم آمد تا امر او حکام و متصرفان و قضاة و نواب جنگیان و صدور و اعیان
 و سایر متوطنان ارب و توایع آن مولانا معظم صلاح المذاهب و الزین دامت قضایا را حکم بیت
 المال و سوزن و جومات آن فایده در وظایف و قیام احترام گوشتند و دیگری را با او
 شریک و منازع نشناسند چه آفرین و جوب بیت المال را بپیشین و پنهان ندارند و نیز باید که
 مستحقان مکررات را و م نگذارند و حقوق را در حال آن قرار دهند و چنانکه از امانت
 و دیانت و مودت از جنف و میل و آغزای شرعا واجب باشد احراز و اجتناب از دنا و
 انداختن شایب و با جور که **نوع دوم** **در تقویض حکومت بیت المال** **نوع دوم** **در تقویض حکومت بیت المال**
 و قضاة و نواب و متصرفان و جنگیان مراعه بدانند که ازین خارج مایه حکومت متصرف

وقت و بیت

بر وجهی حکم شریع

زمره شایع صلوات الله علیه
 باستیفای بیت المال بر وجه

بیت المال اینجا صاحب معظم خزاق خواجه تاج الدین که جوان مبارک کلبه شام و شغال
بوده تنویض رفت و آید و بیت المال را بموجب راستی استیفا نمود و مخطوط و مضبوط دارد
و اگر حق بحایت تعلبان دو دهم و کات مونی را خواست که پوشیده دارند باید قوی اندازد
بدان ملت شود و تمام و کمال استیفا نماید و از حکام و قضاة استیفا کند و معاون
کردند و اگر با اعلام اینجا صاحب معظم خزاق و دند باید و نوکران بندگی حضرت اعلی علیه
تعالی استیفا نمود و تحصیل سپاند و عشری بحق السی خود تصرف کند بدان سبب این کتب
بقلم آما ازین تاریخ ما صاحب معظم خزاق تاج الدین را حاکم و منصرف بیت المال اینجا بجا
در این بدین شغل طبل نعلی داشته رجوع با او کنند و در ایشان و تنویض و اجناد بلیغ بجا
سپاند و استیفا و وجه بیت المال به وجه که ثابت کرد و وظیفه قلد و استیفا او دانند
و دیگری را مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تصرف و نه بر آن مهم غلبه
قوی و مطلق باشد و چون وجه بیت المال تمام و کمال و اصل شغل باشد نوکران جلوه
جست محافظت او روانه گردانند و وجه اینجا را بدو و بیرونات دیوان به صرف سپاند

فصل در تنویض جزیه استیفاء جزیه اهل ذمت بران موجب که دیوان بزرگ مقرر است

مغایر آنست که در کتب فقهی بطورست که استیفاء جزیه هر سال یکبار کنند و از هر دینی
یکدینار بستانند تا بیشتر و کمتر از دیناری نشاید و امام را رسد که زیادت کرد و آن
جنان باشد حکم فرماید که دینار است که بخانه او رسد و در ضیافت کند یا کمتر از روز
اما باید که در ضیافت بهتر کرد و آن امام را ثامت پال هر یک از ایشان جز کسی
از پهلوانان در جزر و ضیافت کنند هم تعیین کند و همچنین از برای هر یکی از مهمانان
بقدر ظرف طعام از نان و نان خورشید بپزد و اند و جنس اطعمه نیز جهت هر یک از ضیاف
تعیین کند و منزل نیز مقرر گرداند و علف و آب مهمانان نیز تعیین کند تا معلوم شود
تا در دانه ترا به مقدار علفی باید و اما آنچه در دیوان بزرگ مقرر است بسیارست و آنچه
در زمان سلطان سعید ابو سعید انارانه بر نامه مقرر بوده برین جلست احکام دیوانی

تنویض
نوشته اند که در کتب
فقهی مستطرد
امام

برین موجب نوشته شد حکام و نواری متصرفان و بیگمان سلاطین و توابع آن بجا
اهل ذمت اینجا از بود و نصاری و اران و غیرهم بدانند که درین وقت حکومت
و متصرف جزیه اهل ذمت شیخ الاسلام صدر الدین حاکم است بر آنکه از مشایخ عالم شایع
تنویض رفت تا در رعایت و محافظت ایشان گویشد و مکرارند که از هیچ آفرین بریشان
نور و زیاده رود و معتقدان او متوجه جزیه ایشان پال پال برین موجب استیفا
نماید و معمول است دینار و از متوسطات دینار و از مقل الحال چار دینار و زیادت
با ایشان خطبه کنند و مزام و معارض نکرند و مکرارند که از دیوان بیرون این وجه
که منحل شده از ایشان مطالبی نمایند بدان سبب این حکم برین تعلیقات تا از ابتدا استیفا
و غیر متخلف شیخ الاسلام صدر الدین را متصرف جزیه اهل ذمت اینجا باشد ابواب مشارکت و طاعت
غیر من جمیع الوجوه پس و دشمنان و کاشان و معتقدان او را در قلد این او مکن و محرم قلد
و بهر رجوع کند مدد و معاون باشند جماعت اهل بیت ذمت سلاطین و نصاری از آن
متوجه خود بر موجب که ذکر رفت پال پال با معتقدان شیخ الاسلام جواب گویند و چیزی نگارند
و مکرر نکر دانند و اگر از کسی بریشان نفی رسد و بیرون شود و مطالبی نمایند رجوع ما
منصرف ابله کند ما و بنور رسیده بر وجه معدت و راستی بطل و سپاند متصرفان سلاطین هیچ
وجه برامون ایشان مکررند و مزام و معارض نشوند و نفی ندارند و حال

فصل در تنویض امامت چون امام رفیع الدین از غلاء روزگار و علاء شریعت شمار نسبت

قوی و امانت و دیانت مستثنی و ممتاز است و سخن صوت و آواز خوب مشهور است
و مواد اعتقاد تورع و فشرع و تقون و تدین او بکمال رسید امامت بموجب علم سیر کلان
تبریر بجانب جزیه او تنویض رفت تا در آن بهر متبر که با قامت فرایض خپه اقامت شغال
ناید و اهل اسلام را بزوایات کلام مجید و فرقان حمید عظم الله جلاله و از الق شیطان
و مدارک خذلان و خزان نزارع توحید و ایمان و اگر در بعضی اوقات او را مانعی از حضور
بمجمع جامع در اوقات صلوات باشد دیگری را تورع و تقوی و صلاح کسداد و مودف کاغذ قایم

در از برین مردمانند که دنیا را از قوت آید بجاوان و اصحاب صبح بودند و کوی باغ
در آن بیخ رفتند و دیگرانست و ما خود در مسجد و خدمت تو جیس نفس کرده ایم شگفت
نمی سبب معیشت نداریم گفت راضی نیستی که در دنیا برین وجه بعیش کنی و در آخرت
مرد مؤذنان باشی و مؤذنان نعمت هر مؤذنی باشند و در حدیث طول من طول در
مؤذنت بخدیصه بعد از آن در مسجد جامع بزرگ تبریز و تقویض فرمودیم مادر اوقات
صلوات خمس ملازم بوده اسماعیلان را با پستل کلمات آذان قریط و تشبیه کند
و این منقبت را که حکم حدیث در غایت اعتلاء مدارج و ارتقاء معارج است بهترین معاد است
و مناقب طاهره کما قال ابنی صلی الله علیه و سلم و لا سمع مدی صوت المؤمنین و لا انس لانی
الا شهد لیوم القیامة یعنی هیچ آفریده از جن و انس و هیچ چیزی آواز مؤذن نشود و الا
که در روز قیامت بخت او گواهی دهد و بدین سبب این حکم تقاد یافت مأمورینان و متفرقان
مسجد جامع بزرگ تبریز او را مؤذن از مسجد متبرک جایست و بفر و غیل بر می دارند و وظیفه که
بشرط و اقیامت مؤذن متور باشد و در وقته مثبت و بطلیم کشته ماه باده و سال به سال او چوب
کوبند و چیزی قاصر نکند فاعلمت مسلمانان که در هر دو مسجد جامع بزرگ و دیگر مواضع باشند
آواز مؤذن شنوند و توقیف بهر حاضر شوند و امر اجیب و ادای آن را بیک اجابت گویند و آنرا
جله فایز آن و در سنگار آن شنود آن شاء الله تعالی و الله اعلم بالصواب

۲۹۵

در احکام مختلفه و توضیحات

اول

در احسان و رعایت بیت زده فصل

اول

در فتح نامه مولانا که جمیع علماء کرام فرستیدند

چون فاضل علی الاطلاق از غرنه و آن قدر و آنقدر اخصوا چنین فیضی از حق ما از راستی
 داشت که از میان آن مملکت ایران زمین بخور و مانند قضاضا و محکوم احکام قدر نذر باشد و فاضل

جهت مراد و معاش از اولاد او هر وقت که شد از ابتدا این سال الی بابت شهر
 و الا حال سال از اصل الی و متوجبات تیریز یکم و ششصد و یازده در هر یک
 روز پنج و یازده رسیل او را از بنام او بوی و مقرر کرد و ایندیم و حکم رفت اصحاب دیوان
 در دفاتر و موامرات مثبت و سطر که اندر این سبب این حکم بر لیغ بالتون تخاضن یافت
 تا مشرفان و دیگران تیریز علی خلاف طبعان و متاین جلالتهم مبلغ مذکور را در باره او در ری
 مدام موبد و انعام بلا کلام عده هجده سال سال از اخض و جوات و اند متوجبات با او
 جواب گویند و قصه و اجناس پس در آن راه دهند و بعد از و بر اعتبار و اولاد او و اولاد
 و تناسل و ابطان بعد بطن و عقاب بعد الی ان رت افتد الارض و من علیا و موخیر الوارثین
 مقرر و پس شمرند و بر سال حکم بحد و نطلبند و بعضی جاری العاده قناعت نمایند و مواردین
 عارف را بر ارض تغیر و تبدیل و نواقض قن و غریب کدر و خفیه نکر فاند فن بدل بعد یکسو
 فانا الله علی الذین یدلون ان الله یحب علم و من سی فی ابطال و فلیه العتد و انکس احسن
 و ما ویم جنتم و یس المصیر **نوع دوم** **ادرا بر بقا** چون مولانا اعظم ملک الافضل
 نجیب الدین بعد از دام فضل و شرف و جلال و فضل وقت است و او را شاد و حال پستی و عمارت
 و وقت منال کزت میال او معلوم و بحق و واجب آمد و جی جهت سبب معاش او تغیر نمود
 که در و اجابت ضروری نموده یو ظایف عادات و عادات و دولتی و حضرت بشون
 که در بنا برین مقدار از ابتدا این سال مبلغ یکم و ششصد و یازده را بر سبیل ادرار
 بنام او بوی و مقرر کرد و اینده شد و مانده زحم و کسب و مود و شد که اصحاب دیوان آن
 مبلغ را بتوجه فلان و دیار فلان حاجت یافت با فلان تمام که در و در دفاتر دیوان بنام او بوی
 کنند بدان سبب این حکم بر لیغ بالتون تخاضن قن یافت تا مشرفان و دیگران تیریز علی خلاف
 طبعان و متاین حالاتم مبلغ مذکور را بر ارض یا مقرر مذکور و مستغرق مانده
 مستان مولانا اعظم شاد الیه و منذ این صند را در بان ادراری مدام موبد و متقاض
 و انعام بلا کلام عده مستغرق ششصد و بعد از انداد ایام جی او بر اولاد و اعتبار و ما
 یوالد و تناسل و ابطان بعد بطن و عقاب بعد اصل مقرر و پس شمرند و بر سال پسینا فافکام و مکتوبات

و الملک

استجداد بروات و پرواجات مطالبات و مواضات نمایند و متوج ان موضع را از مخرج
 موضوع و نام از اخض و فخر مستط و مرفح دانند و بمز و زی مقرر و معاش و پسلی خصوص
 ششصد و بیست و جی از و جی بر انجا برات نویسد و عالتی نکند و محفل نویسد و قلم و قلم
 کوتاه و کشیده دارند و اگر بسیج تدبیر او و معاندان او متوج و حصول آن و دیان تخاضات
 کرد و ملت به زاید از و مطالبی نمایند و اگر بسیج آفتی عادی با ارض نقصان پد بردار
 بیزاد بر آن رجوع نباشد آن عارف عنوانها و اوصاف و مناسبت و بهر ابوالنعمه و تبیل
 و نفس تحویل مقرر و مجتنب باشد فن بدل بعد از فانا الله علی الذین یدلون ان الله یحب علم
 علم و علی العتد و الملک و الناس اجعز و سب و کوفه و یان و هابا و زار عان فلان
 و دیار غال و متعاجیان فلان تمام باید که متوج و حصول آن را سال سال با معاندان او بوی
 گویند و جزی قاصر و شکر نکر فاند و بنه برات نشان او و فرزند آن او بیکو انک زر و کین
 غلبه بسیج آفریده نموند و علی مرور ایام و کور و الشهود و الاغولم ایشان را مالک و متصرفان
 و دیار حاکم و متصرفان تمام نیست دست ایشان در جمیع تصرفات نافذ و مطلق شناسند و ذکر یا
 در استیفاء منافع و فوائد آن ما ایشان شریک و منازع ندانند و تغیر و تبدیل آن را بهر جی
 محظوظ و ممنوع نرند و من سی بینه ابطال فو عتد و ما قوم و عتد انکس مذموم و ما ویه جسم
 و یس المصیر **نوع سوم** **ادرا بر جم** **بجاء** احوال منافع و ادرار عوارف حق
 شخصی که علم نام و سبب عمل صانع کرد و اینده باشد و شرایینا و قات را با کتاب طاعات
 و عبادات پیستری کشته و بارشاد و مردان و عادات مستفیدان طلبا لما عتد و من جن
 اثر ابلیشتغال نموده بر ذمت ممت بادشاهان داد کرد و شریار ان فضل بر و افضل
 متاجر و بضاعات و اجول مکتبات و غنیات است جز فی خاطر و نهی سبب معاش چنین
 کسی که با تر و اولاد قطع تمسک نموده باشد و ابراب خیا قات و انعام بر خاص و عام کشوده
 و دامن ممت را بلو شاطاع و نوصات نیالوده و موجب پسته است دولت و دافزون
 و سبب پستیمت ایام مایون ماکر و دان شت و عتد و چون مولانا اعظم شیخ شیخ الاسلام
 مقدی الانام ص السلف الصالحین جمال الله و الذین المرئونی و امت برکت جوده الشریفه

من القصد حادان و ربع و راس برده و دو مان در پس و فتوت و از دایت
 حال نهایت وقت بارش در بران و افادت بستیدان قیام نموده و در محل ارشاد
 و افادت در افان را قدحک را از مناسبات خلائق غزایت اتفاق کرده و انباه و آب
 منبته و نوره نچین روحان بر لطایف اتفاق و ایل حادث او اسلح پکنان طاعن
 مال که فائید و صیت فضایل و مناقب و بسامع مالی شارق و مغارب رسید و در روز یک
 و ترک و تار یک سر بر خط ارادت و اعتقاد او نموده و حضرت شریف را بر میان مواعظ و صلح
 و لیدیش مواد انتباه حاصل شود و روز و لای مجر و سعادت موکر معاین و مشاهدت
 و حکمت بر نچین و من جهت مداده معاش او و فرزند ان و برید ان و متعلقان او
 انو اجابت زاویه و صا در واد که آنجا پسند اجتمام نموده بنابرین مقدمه از ابتدا این پال
 در پال مبلغ شش هزار و ششصد و نیا روز و ربع که هر روز ده دینار باشد از مال متوجه
 فلان ولایت بر سبیل ادرار بنام او بوی و متور که دینده شد و یکجایان دیوان در دفا
 و موامرات ثبت کردند و متوجه بجزیه اهل ذمت فلان موضع که مبلغ آن نیز متوجه
 کرده مانصرف معتمدان او داده آمد و از جمیع ان ولایت بقطاع و رفوع و از حوض آموان موضوع کتفا
 شد مانو کران او و وجه ادرار مذکور را از اهل ذمت حاصل کرده بود و معارف مصالح او
 مستوفی گردانید و او بوزاخت خاطر بطاعت و عبادت و نفع طایق لشغال نموده بعد از
 فراغ لزج الس افادت و تذکیر و افتاء اسر لر عبث و تفسیر ریاض و ولت و جاتنا استظار
 اظهار محاکم از حضرت ذی الجلال و اجب حانچه بر آینه با جابت بودند ان شاء الله تعالی ان ب
 این حکم مبلغ مائون تخلف فلان یافت تا از ابتدا این پال حکام و متفرعان فلان شهر علی
 الطبقات و تباین الکالات متوجات جزیه اهل ذمت را از جمیع ولایت و بلکان اجتمام خود
 مروز و موضوع منبته بهیچ وجه از وجود بر انجا برات نویسد و موالتی نکند و محفل فرستد
 و قلم و قدم کوتاه و کشیده و از ده و بیست معتمدان مولانا شیخ الاسلام اعظم زبیرت برکت
 که از ده و قلی و اصلا بر امون نکردند و این عارف را در بان او ادرار می نمود و ستر و مقاصد
 و انفعایه با حکام مستزحمت بود و طول مدت او را و لا ذاجاد و احقاب انجا بل وادامت

معتمدان متعدد قیام
 نمود و در محفل حفظ
 و تذکیر

التموات و الا رض بسم غمزد و در پال بطلالبات مجر و ادات احکام و ستامات و اعانت
 مزاجم و معارض نکرد و بر تغییر و تبدیل ان بهیچ وجه لزوم و اقدام ننماید فن بذر بهیچ
 فانما الله علی الذین یذلولون ان اذمیع علیم و من یبصر فی ابصاره فلیکلف الله و الملک و الکتاب
 اجمعین و ما ویه جنم و یس العید جماعت اهل ذمت انجا به باید که متوجه خود پال ببال با صحت
 او بر موجی که از دیوان بزرگ بر مقول و متوسط و مثل الحال متور شل جواب گویند
 و چندی قاصر مکرر فائده و مولانا شیخ الاسلام اعظم بعد از انصاطول احوال و اولاد و احضار
 او را اما تقوا و تناسلوا حکم و متصرف خود را اندوخته برات و نشان ایشان
 یکم انک در بهیچ آفرین مذمذ و اگر داده باشند علم بنخواهند بود و ما حقت فائده

در معیشت و مقام معیشت و چو را گویند که بادشاه در حق کس از رانی فرماید و ما انکس
 در جوة باشد منتقل نکرد و بعد از او منتقل و با قضا شود و چون متوجه موضع متعاهد کرد حکم
 متعاهد نیز موقوف بر جوة انکس یا بنحو بعد از او منتقل کرد و در خلاف متعاهد را که آن ابدی باشد
 و این فصل شتم بر دو نوع است **نوع اول در معیشت** چون شیخ عزیز الدین
 بر دی و در منتقل است و از مدینه انوشیروانش زاویه خود بطاعت و عبادت حق تعالی باشد
 بر بران مشغول و از مواد دنیوی و جسک مدد معاش و بسیار انکاش او و مردان باشد
 متعذر از جلد و جومات ذکوات ارباب اموال که او آرد آن بر پان شرعا و اجبت و دیوان
 بیت المال گرفته طالع برین و جومات دیوانه است هر روز مبلغ پنج دینار در ربع خانک
 در پال بکینر و ششصد و نیا باشد در پال بود بچشت او و مردان تغییر رفت و کار و روز
 و ماه و پال ببال استیفا نموده در وجه مصالح انو اجابت و معارف ضروریات بمراف
 و پان و بطاعت و عبادت مشغول شده و عاکوئی و د و تخواصی فرایند بران بسیار حکم ریغ
 بالنون تخلاء مایون نهاد یافت تا از ابتدا این پال عمال کاشنکان بیت المال بر نریغ
 اخلاف طبقات مبلغ مذکور را در روز و ماه و ماه و پال ببال از هر وجه که بیت المال
 تعلق داشته و هر ما باشد ما مردان شیخ عزیز الدین جواب گویند و بهیچ عذر و علت موقوف
 دارند

و این عارف را در مان او معینی مدام و اداری با کلام قانع و مرسل حکم خود نطلبند
و بعضی جاری الحاده قناعت نمایند **نوع دوم** همیشه و متخاصم چون خود
حکم سابق را بر بخواب سپارند که چنانچه است او و مریدان تعیین رفت بهر لزخیزین
باید نوشت و بموجبات فلان دین یا فلان مزرعه که داخل دیوان بیت المال است متخاصم
و پیروی کشت و مانع از او داده اند ما او را با استقلال آورده و عمارت و زراعت
کرده مبلغ مذکور را پس سال از محصولات سردار نفعات آن استیفا برد ما باید
آن موضع را از دیوان بیت المال مقرر داشته قلم و قدم کوتاه کشیده و از نزاع حال
بر انجا برات نویسد و حوالی نکند و محل نویسد و اگر بسی و اجتهاد او و مریدان موضع
از و یاد مانده ان علت ما ایشان طلبند و وجبست او نطلبند و اگر نقصان پدر و دیوان
بیت المال رجوع کرده و جاقص را اوستد فاکند ما از موضع دیگر جواب گویند

فصل چهارم

در رسوم و جوی را گویند که از دیوان بکسی دهند در عوض خدمتی که مباشرتاً
باشد و آن وجب یا نه بود چون انکس ترک آن خدمت کند استیفاء آن رسوم را بسبق
نباشد و حکم رسوم را در نوع دیگر کنیم و برین موجب باید نوشت **نوع اول**
چون سواد این رسوم در دیوان است و در تهاجری دیوان بزرگ
مشغول بوده و امانت و دیانت و راست قول و درست قلمی او چنانکه را معلوم
و محقق بوده هر سال مبلغ دو هزار و دویست و سی و هشت ریال بنام او از اصل
مال عوی و مقرر کشت و در دفاتر ثبت افتاده بدان سبب این حکم یرینگ بالتون تقاضی
نفاذ یافت ما اصحاب دیوان بزرگ آن مبلغ را پس سال با او رسوم عوی و معنی نیست
بر مواضع رجوع برات نویسد چنانکه زحمت بر و رسد و اگر خواسته باشد بموجب
دیولیه متخاصم کند مطلقاً و مبدول داشته موضعی که خواهد بود پسند دارند بشرط انک
بخور دیوان مشغول باشند ان مواضع را تصرف نماید و اگر ترک گیرد مواضع را تصرف دیوان
و برین موجب تر مانسته تغییر و تبدیل نکند و مرسل حکم خود نطلبند **نوع دوم**

چون توأم المذین حیدر همواره مباشرت کار تا بزرگ بوده است و از عهد آن پادشاه
و جوه تقصیر نموده و اکنون راه نیابت وزارت در دیوان بزرگ موسوسست پسین
معاش بر طریق پیش گرفته که پسند یریه خالق و خلاق است و ابواب طبع بکلی سدود
کر دانیده و واجب شد و جوی بر سبیل رسوم جهت تعیین کردن ما مصالح معاش خود
صرف نموده و بوظایف مهات دیوان اهتمام نماید برین مقدمه از ابتدا این سال پس
مبلغ کذا دینار از مال و بموجبات دیولیه تیریز بود رسوم او عوی و مقرر کرده اند
و در دفاتر و مواضع ثبت افتاده بدان سبب این حکم یرینگ بالتون تقاضی نفاذ یافت
ما اصحاب دیوان بزرگ مبلغ مذکور را سال سال بر بموجبات تیریز اطلاق کنند و از عهد
بر و جوی حوالی نکند متصرفان تیریز در سپاسیدن آن و جوی و جاز و جوه توقف و تعلل نمایند
و بر امون اعذار و مولف نکر دهند و یک دفعه تسلیم معذرت او کنند و مافیه وصول بستانند
ما از ایشان محسوب افتد و رسد لطف

فصل پنجم

در تخفیف نوع اول تخفیف یکپالی درین وقت چون کوه ایات
در عایا فلان بدیوان آمدند و عرض داشتند که درین سال از جمیع شکر و انقطاع
مطالای قطع و لا غیر اکثر نفعات ایشان نقصان یافته است و ان مقدار غلات نمانده که
و ج معاش ایشان را کافی و اخراجات ضروری را و این باشد اگر از بموجبات دیوانی که
بمطالبات آن لایزال و مطالب شد و تخفیف غلبه از تخفیف زد و مانند سر هم جهت تخفیف
شود و اساس عمارت و زراعت مجدد بران نهند در دعا گویند و در تقاضای افزایش چون
عن ایشان تخفیف صدق بود و اختلال احوال را یا بکرات معلوم شده از جمله بموجبات که
ایشان را بدیوان باید داد مبلغ ده هزار و دویست و سی و هشت ریال و مقرر کشت که در دفتر و مقرر
ثبت کنند بدان سبب این حکم یرینگ بالتون تقاضی نمایند نفاذ یافت ما متصرفان اجماع
مذکور را از بموجبات پسند شد و تخفیف کاه بازه تخفیف عوی و معنی شناسند و بدین ملت
درین سال از ایشان مطالبی نمایند و غفلان را که جهت تحصیل لزوم و پستاده باشند بازخواست

و قطعاً و اصلاحاً و این نشانگر و توفیق سیب در ابطال خود عتدافه ما ثوم و عتدافه الناس و موم
نوع دوم در غنیف ابدی چون شیخ کمال الدین مردی در ویش و پستی صاحب
 خیال و از جمله حطام دنیوی مایه دارد که در داده معاش او از انجا است و متوجه
 و بر این آن هر سال مبلغ و دیت و بنارست حکام و مستقران و بخواران جهت مطالبت
 ان مبلغ او را از حق رسپاند و بدان و اسبط از طاعت و عبادت و توجیه میبودت حق
 تعلیم بازی و مانند التماس کرد که استغنیف ابدی آنرا در بان او جوی و از نو مادر دعا کوی
 و در و تقوا پس از این چون پس حق او ظاهر بود و جسم برین مطلوب و تفریر اوقات
 شهادت کرد و نه عتس او بمذول او کاشته مبلغ مذکور را که متوجه مانده اولست تخیف
 جوی کاشته شود و در فاقه و موامرات ثبت افتاده بدان سبب این حکم برین بالتون متفا
 ضمر نقاد یافت تا از ابتدا این سال ابی مابعد من الشهرة و الاحوال حکام و بخواران
 مبلغ مذکور را تخیف ابدی بنام او جوی و منور حاشیه از حشو اموال انجا موضوع و از قلم سبط
 و مرتفع شناسند و بعد الیوم از باغ او بیج و جاز و جوه چری نطلبند و این عارف را در
 او تخیف تمام و موبد و صینه ملاکلام غله حاشیه بعد از او اولاد و اغتاب او را مانو الوا
 و تاسلو انبأ بعد نسل و عتبا بعد عتبا الی اندر ثانی الارض و من علیها و مویخه الی این
 بعضی و موفی نژاد و هر سال حکم بخور و نطلبند و منفرد و مبدل را پس متوجیب است ابدی و عتسار و طین
فصل ششم

در غایب و پسلی نوع اول حکام و بیکیان و مستقران سلطانیه
 علی اختلاف طبعیاتهم بدانند که مردان مرحوم شهاب الدین قلندر زحمه الله علیه بعد از تقدیم دعا کوی دیت
 قاهره لا زالت شرقه زامره و عتدافه کاشته که مرز فلان و قف زاویه ایشانست و کافایت از متوجه
 و بر این معاف پسلم بوده و چری بیوانی و داده اند و احکام مذکر ان ماطی درین وقت
 برخلاف مبدل مطالبته کتد و جماعت و ایشان و قلندر ان از وقت خود بازی مانند التماس
 کرد که اگر کلمی مانعاً نهاد یا بدو برقر آن مرز مانعاً و پسلی اختصاص یافته در فاقه دیوانی
 و موامرات نخر بدیشت کرد و در دعا کوی و در تقوا پس از این چون عتس ایشان براده بود

و استحقاق ظاهر و لایح مبدول کاشته بدان سبب این حکم برین بالتون متفاضرتا دریافت
 و از ابتدا پسند فلان آن مرز را از مرز ارج دیولیه و اربابیه مرز و کرد اندیه بجلد
 و پسلی بر ایشان مقرر کرد و این شد و در عمارت و زراعت آورد و محصولات و از نقاعات را
 بود معاش خود مستغرق کرد و حاشیه حکام انجا باید که بعد الیوم قطعاً و اصلاً بر انجا برات نویسند
 و حوالی نکند و محصل نرسند و قلم و قدم کوتاه و کشیده و در نام از از و فاقه ولایت
 برون اندازند و این عارف را در بان عا و ران زاویه و جماعت قلندر ان و جوی ایشان
 معاف ابدی و پسلم سرمدی شناسند و بطلب او و در و قبل قرون و اصلاً متطلب قبول ندانند
 و بر امون آنجا نکرند و بیج و جاز و جوه مطالبته نمایند و هر سال حکم بخور و نطلبند و مبدل
 مستوجب است از دی و سخی غنیف آله عتدافه **نوع دوم** در بن وقت چون مرض
 کاشته که مولانا بیج بر زکوار قطب الوقت بطان الدین مدانی و امت بر کتد از عتدافه
 بر نیز کار دین دار فتوی کرد و ارست و شرف علم مانع را با عمل صالح جمع کرد اندیه و دم و قدم
 و قول قلم راجست معاصی انام در کار آورده و یک طینه خوی مراضی از دی بر نبرده و هر حکم
 حدان یک روزه او را که محصل آن بود سوره صادر و وارد و صلا و فقر استوفت مطالبت
 و منوجات و تکالیف و اوقات و کسب بر منوات مرز امیه کرد و در اوقات مرز ان بزرگ نکند
 و مشوشی دارد و بدین واسطه و طابین لرشاد و افادت فخری به افتد استماع این بیج
 بر خاطر موزاد و از بن تاریخ مارا مالک پس بابا و راسمات مسخات از مطالبت و منوجات
 و حقوق دیوانیه و اوقات و در و اد و عوارض و تکالیف و منوجات و نفعات و در جات
 و تقیسات و بیخ غمان و خانه غمان و کسب بر منوات معاف و پسلم کرد و اند بدان سبب این حکم نثار
 یافت با حکام حدان علی اختلاف طبعیاتهم اساسی آن مواضع و از و فاقه حدان برون اندازند
 و بیج خلیل خبر و میر و قطره و جاز و جوه اصلاً و ابد از ارج و منورض اکس و مرز ارکان و تمام
 و متعلقان او نکرند و از مرز ارکان مسخات و منوجات مطالبته بای و جکان نکند
 و مال و منوجات املاک او را از جمیع اموال موضوع و از و فقر مستط و مرفوع و اند و این منوجات
 در حق او بزرگ معاف تمام و پسلی با حکام شناسند و بعد از امتداد مدت او اولاد و اقبالی

ما قوله وادعوا لعلوا استغناء آن عارضه و صند مود و مؤثره و از ایشان و متعلقان
ایشان علی السبب مطالبی نمایند و بر تغییر و تبدیلی این پسندید و چه از وجه اقامت نمایند
مغیر این ملعون ادوی و منسوب لم یزلی بل نوع سوم درین وقت چون کسی
افراد که در مسجد امام در شمع عام افتاده است در و سپا و کوه ایا انجالی الزوام بر
رعایت صادر و وار د قیام می نمایند و جهت طریقی این سپازان از تو انگر و در ویش و غول
و ما یک سور ماری مرتب می دارند و هیچ وقت درین وظیفه اعمال نمی افتد رحمت جلی
شامل حال کافه عالمیست منتها اغای ایشان از مطالبات و متوجبات خود بران بسیار است
فنا و یافت ازین تاریخ از منصرفان نایست هر از و دلی اختلاف طبقات معلت است از
و حقوق دیوانه قطعا و اصلاح و متوضی نگردد و در و سپا و کوه ایا ان و رعایا و زارعان و
و متوطنان فریاد می کشند و در و اد و عوارض و افرجات و تکلیفات و تحسبات بسیار
و هیچ شلای مود و غیره و از ایشان توقعی ندارند و با ایشان بران عادت پسندیده است
حکام و متصرفان در چه وقت و زمان مزاحم و متعارض ایشان نگردد و ما فراغت خاطر و وظیفه
و پاکت و د و تو ابرای قیام نمایند و هر آینه عجب که در دان شاهانه تامل می کند این عاف

ملعون ابدی و مطرد و سرمدی باشند بمن و بمن
فصل هفتم
در ابطال قواعد ذمیه پس نوع اول امر او حکام و نواب و متصرفان و بندگان
و اکابر و صد و ستماس بر آنکه درین وقت چنانکه از کوه ایا ان آمدند و نمودند که چون
مال و متوجبات و حقوق دیوانه از اصل مال و رفع و حق التزیر و توقیر و جوید و سوز
و افرجات شهر و ولایت چنانکه در متن و موامره بران شملت جوابی که بینه حکام برون
ان وجو مات بر وقت و جوی بدل خود خارج مال محسوس کرده و کالت محلمان متعلق هوامان
لی راه از ایشان برخیزد و بکنجی پستاند و جهت تو که ان خود نیز که هیچ زمان بود
نموده بر وجهی بر دکانهایه و بسند و مرون جوید و افرجات و متوجبات و تکلیفات بطلبند
و جوی نیز بر در و امارا شکر که در متداول و راه داری و در و اماره با دخل داشته از مجموع

چاره پایان از اسب استر و شتر و در از کوش و کا و وجهی می کشند و از کوه پستان
که در شهر بر اند بر یکصد و کوه پستان یکصد و در هران از انواع حکرات و ظهورات
اقدام می نمایند و اهل شهر و ولایت بکل محلی می شنوند که فاذا اگر بکمال مزاحم و عواطف که
نزد اکثر حاکمان و ملوک در اطراف مرق و اید شد این نوع از جمله مستکرات نمود و است
بر تلافی آن مصروف و متصرفان بدان سبب این حکم فساد یافت و خواج فوام الدین را کوه
شد ما بتحصن آن قنایا اشتغال نموده و تحقیق بلنج کرده اگر برین موجب شد که کوه ایا ان نزد
کرده اند هر چه حکام و متصرفان و کما مستکبان ایشان بر ششاض و شلتاقی از رعایا پستان
باشند قنات را استر دادند و تسلیم رعایا کنند و مذر و در فرج و چه نزد و جوید و سوز
ما بعد البوم می آفریده از حکام و متصرفان و بندگان و غیره برین نوع می افتد اگر
در بعضی قضایا بر وجه داشت احتیاج افتد به توقیر برض پستاند که کم از وجه شربت و مود است
پس و یاساق که در کشته چسبیده قتل و طلب از خانه مجموع قواعد دیندار که موجب غل و غارت
و خپارت و منفعت خلق باشد در جمیع ممالک و اوزان و ولایت حیرت و حار تنگ کر کنیم
و احکام و کلفت قنات اطراف لرپال رفت اگر بوالیوم هیچ آفرین از حکام و غیره برون
مال و متوجبات و وجو مات که از دیوان بزرگترین دفعه از رعایا جزئی پستان باشد بعد از آنکه
در عوض یکدیگر دارد و دنیا را استر داد و در کناه و بازخواست بلنج آید ما خفیت مانند
تقریر کننده آن صند در لغت و خط ماری کما و طایفه و انبیاء علیهم السلام بل نوع دوم
حکام و متصرفان برند بدانند که درین وقت متولیان موقوفات آنجا آمدند و نمودند که
وقتی را بموجب شروط و اوقافان بمصارف مشروعه مستغرق می کردند و چیزی که از دیوان
بزرگ جهت توقیر میز شش جوابی که بینه و کینه بر وقت چنانکه از متعلقان بمطالبات و اوجیه و طلبات
لی راه ناوار در مزاحم ایشان به شوز و متشدد و تحقیر و تحقیر می کنند و کوه پستان و متصرفان
و مرغ و حایج از مواضع و قنیه بر و پستاند و هیچ آفرین منع ایشان می کنند و چون متولیان
مردم ضعیف طال از حد ان تکالیف برون نمی آیند و چیزی که مالی آنجا دین باب پستاند و برند
بوض پستاند و التماس ندارد که نمودند بران سبب این حکم فساد یافت و بملوان نمود و در کوه

را می

و انبوه و علما و اکابر و اعیان انجا درین باب نوشته برضی رسانیده التماس ترا کرد که چون ممکن است بر نرفد حال رعایا و ابوالسبی ولایت معروف است و بنحو ایست که ما را است شامل حال جهانیان تخصیص مالی این ولایت کرد و بدان سبب این حکم فناد یافت و مقرر شد که اصحاب دیوان بزرگ جهت تراک غلات انجا مبلغ میزند و دینار از جمله متوججات ایشان در باب روح دارند و بدان علت ما ایشان خطای کنند و مطالبتی نمایند و معروضات ایشان را مقرر و مسلم بن محمد مقرر در خط و لغت اداری بال **نوع دوم** درین وقت سادات و شیخ و صدور و اکابر و اعیان و معارف و کذا و ایان و رعایا بخوان آمدند و نمود که بواسطه ورود و خروج غلات ایشان تلف رسیده و اکثر ایشان عاجز و مضطرب حال شدند و بگویند و اگر بتدبیر احوال ایشان و هر چه کسری اجتنام رود و مکل معوض حاصل گردد و دیگر امکان مهارت و زراعت نباشد چون صدق عن ایشان معلوم بود و وکرات استماع رفته از جمله متوججات دیوانی مبلغ نجاه جز لر دینار جهت تدبیر آن غلامه وضع کرده شد و این سبب این حکم فناد یافت احکام و متصرفان انجا طلب مذکور از ایشان مطالبتی نمایند و این مبلغ را بنام ایشان موضوع مانند و بجهان نیز بر ایشان برات نویسند و به وجه بنکالین و افرجات و قنات مزاج متوضی نکند و نه محصلان که جهت مطالبات ان مبلغ انجا رفته اند و جهت هیچ آفریده نه دهند و مجموع بر و ات رایج باشند و بدان آید ما عوض را جایی دیگر نمین رود و کما و مع این معنی در خط و لغت باری نعل و کما یک و انبیا علیهم السلام اند و بواسطه این مبلغ مواخذ و محاسبات شد و معاقب کردند و ما حقیقت فاند **نوع سوم** حکام و متصرفان و بجهان میدان بداند که درین وقت رعایا غلات و به از اعمال انجا دیوان آمد و منتهی گشتند اراضی نزر و می ایشان که بر ممر رود خانه بوده بواسطه سیلاب رود و خراب شده قنات زراعت ایشان را آب برده و تلف رسانیده التماس بخش کرد که بدان سبب این حکم فناد یافت و مردم صادق القول را بر سر زمینهای ایشان دستند و تقص نمایند اگر عن ایشان بعضی متروک باشد درین سال مال ایشان را در باب وضع آورده بدان علت مطالبتی نمایند و برضی رسانند و اگر زراعت ایشان بتمام تلف شد باشد مال آن مقدار که بواسطه سیلاب خراب شده

از ایشان بستانند و رعایت واجب دانند و جهان سپارند که بنه مع بهار تجارت و زراعت مشغول توانند شد و ادا دشگر متوازر کرد و دنیا محکم است بیرون و محقق شد

فصل پنجم در رعایای نوع اول

درین وقت خمر و خمر و احتلال احوال رعایا بدان معلوم حکم است بر نرفد حال ایشان معروف و متصور گشت بدان سبب این حکم فناد یافت احکام و متصرفان بهر ابواب در محاسن ایشان کوشند و بجهت و رحمت مستظهر و مسوقی شناسند و در قضا رعایت موت لازم مانند و بار قوی برین بند از نذر و از جنف و میل غتر و بجنب باشند رعایا بدان بهر ابواب اسوده خاطر بوده بهی تفرقه و زرد بخود راه دهند و رعایان را اسپتالت داده و ما وطن الو فارد و بهار و زراعت مشغول گردانند و ما اصحاب دیوان مقرر شد که بعد ایوم در رعایت و محاسن ایشان اهتمام نمایند و تقصیر مال و وجه متوججات بر وجهی کنند که از عن بیرون خواهند آمد و بهیست فاند **نوع دوم** و فق و شیخ و صدور و ابواب و کذا و ایان و رعایا و مزارع ایشان بدانند که ممکن است تمثیل احوال ایشان معروف است و برین وجهی که از دیوان بزرگ جهت افرجات صادر و دار و میزند و از ایشان مطالبتی نخواهد رفت و وجهی که جهت مصالح و افرجات فاند شیخ بزرگ و ادبنا اعلی فرج از کما پس اندر و ده النور مقرر بوده بر قمر مقرر است و تقصیر و تبدیل رفته بدان سبب این حکم فناد یافت بهر ابواب بغایت و عاطفت مستظهر باشند و بزاغت خاطر بهار و زراعت اشتغال نمایند لر باب و کذا و ایان و رعایا و مزارعان متوججات خود به وجهی که در پیدال لر دیوان مقرر شد و حکم فاده ایم به وجه مصالح فاند و افرجات صادر و دار و پسند و انجا با افرجات مقرر لر از ادب و غیر ان مقرر گشته بر قمر مقرر فاند و بیرون آن بهیست آفرین یکدنگ در و بکمر بار نه دهند و اگر جمعی از متغلبان ایشان را بطلب زد و اید و عوارض مزاجم و معارضی که در نذر دیوان آیند و باز نمایند تا بر ابر و جمع تراک ربه **نوع سوم** درین وقت استماع اقل که رعایا بنگاه موضع بواسطه کثرت حالات و فوای که از تنوع قنات در ایشان راه یافته بجا وطن کرده

بهم موضع متوق شدن اند استظهار استیانت ایشان را این حکم نقاد یافت تا هر جا که رفت باشند
بدولت تمام بوطن مالوف آیند و هیچ تفرق و تردد و خود راه نهند که در رعایت محافظت ایشان
احمال نخواهد رفت چنانکه خدای کاروان بر یوان آیند و احوال بر و انگار خود را در نمایند و
استقامت زود و حکام ولایات ایشان را بحایت نگه دارند و بزودی تمام بوطن مالوف روانه گردانند

فصل دوازدهم
در استظهار کردن بایندن غایب بایندن نوع اول حکام و پادشاهان و شایخ و قضاة
و مشرفان و شایگان پهلایان بدانند که درین وقت فلان بقصور باطل تو می نمود و بپایان

احساب اراضی او ارض و تو می کنوده و بدان جانب آمده چون بکشف احوال او مشتغال نیست
چنانکه موجب اراضی تو می باشد و بداشت بدان سبب این حکم نقاد یافت با چون واقف
گردند اتفاق پیش او روند و او را بحایت و عافیت و شرف و رحمت استظهار نمایند که از آن
تو می و بر غرض تصور او گشتند و بدولت تمام بوطن مالوف آیند و احوال بر و انگار خود را در نمایند و
استقامت زود و حکام ولایات ایشان را بحایت نگه دارند و بزودی تمام بوطن مالوف روانه گردانند

نوع دوم در استظهار کردن بایندن غایب بایندن نوع دوم
حکام و پادشاهان و شایخ و قضاة و مشرفان و شایگان پهلایان بدانند که درین وقت فلان بقصور باطل تو می نمود و بپایان
احساب اراضی او ارض و تو می کنوده و بدان جانب آمده چون بکشف احوال او مشتغال نیست
چنانکه موجب اراضی تو می باشد و بداشت بدان سبب این حکم نقاد یافت با چون واقف
گردند اتفاق پیش او روند و او را بحایت و عافیت و شرف و رحمت استظهار نمایند که از آن
تو می و بر غرض تصور او گشتند و بدولت تمام بوطن مالوف آیند و احوال بر و انگار خود را در نمایند و
استقامت زود و حکام ولایات ایشان را بحایت نگه دارند و بزودی تمام بوطن مالوف روانه گردانند

او بوده بکف رسانیده است و تصرفات فاحش کرده و از غرضی که بر ویستولی شده بپناه باورده
و او را پیش از آنکه ناشناخت او در یک محو از اطاعت بداند سبب این حکم نقاد یافت با چون

واقف گردد او را بحایت و عافیت استظهار نمایند که از آن تو می و بر غرض تصور او گشتند و بدولت تمام بوطن مالوف آیند و احوال بر و انگار خود را در نمایند و
استقامت زود و حکام ولایات ایشان را بحایت نگه دارند و بزودی تمام بوطن مالوف روانه گردانند

فصل سیزدهم
در استظهار کردن بایندن غایب بایندن نوع اول حکام و پادشاهان و شایخ و قضاة
و مشرفان و شایگان پهلایان بدانند که درین وقت فلان بقصور باطل تو می نمود و بپایان

احساب اراضی او ارض و تو می کنوده و بدان جانب آمده چون بکشف احوال او مشتغال نیست
چنانکه موجب اراضی تو می باشد و بداشت بدان سبب این حکم نقاد یافت با چون واقف
گردند اتفاق پیش او روند و او را بحایت و عافیت و شرف و رحمت استظهار نمایند که از آن
تو می و بر غرض تصور او گشتند و بدولت تمام بوطن مالوف آیند و احوال بر و انگار خود را در نمایند و
استقامت زود و حکام ولایات ایشان را بحایت نگه دارند و بزودی تمام بوطن مالوف روانه گردانند

نوع دوم در استظهار کردن بایندن غایب بایندن نوع دوم
حکام و پادشاهان و شایخ و قضاة و مشرفان و شایگان پهلایان بدانند که درین وقت فلان بقصور باطل تو می نمود و بپایان
احساب اراضی او ارض و تو می کنوده و بدان جانب آمده چون بکشف احوال او مشتغال نیست
چنانکه موجب اراضی تو می باشد و بداشت بدان سبب این حکم نقاد یافت با چون واقف
گردند اتفاق پیش او روند و او را بحایت و عافیت و شرف و رحمت استظهار نمایند که از آن
تو می و بر غرض تصور او گشتند و بدولت تمام بوطن مالوف آیند و احوال بر و انگار خود را در نمایند و
استقامت زود و حکام ولایات ایشان را بحایت نگه دارند و بزودی تمام بوطن مالوف روانه گردانند

او بوده بکف رسانیده است و تصرفات فاحش کرده و از غرضی که بر ویستولی شده بپناه باورده
و او را پیش از آنکه ناشناخت او در یک محو از اطاعت بداند سبب این حکم نقاد یافت با چون

احتیاط علف خوراک کند لبان را آنجا بگردد

فصل چهاردهم

در امان دادن خاینان به نفع اول جان الدین احمد بدانکه درین وقت جهان نمودند که بواسطه تقصیر در عمارت خاصه کرده است و استقامت بجای نیاورد و اسواج کار درین موقوفه اکثر خوف و غلبه رعیت از ملازمت حضرت مناجات و شفاعت را بکمر تا او را بجای آورند و بر قریه ملازمت نماید صورت حال آنست که هیچ شیخ از راه ابرو مان چون عنود ایت و مکارم جلی غایت عمارت دنیا و مایه نادر نظر کلیمان و عاقلان به قدر و اوردن عمارت خانه و اید رسید بنیابت و عاطفت و رحمت مستطیر بود و هیچ وجه نرسد و بخود راه داده در بنیاد امن و پست است حضرت بود و به غیر بنیابت و عاطفت در باره او امری دیگر مقصور نخواهد بود و محبت خانه نفع دوم نافع الدین معلوم ماند که درین وقت جهان استیغاف افلاک که لرزه استغاثت املاک که در صدمه او بوده مبالغت تلف آورد و است و بدان واسطه غیبت کرده جمع کردن میان دو کتاظ و عقابیت تلف مال کناس و غیبت نمودن کناس دیگر بدان سبب این حکم تفکرات یافت این بود و بایمان اختصاص یافته بدش تمام متوجه اینجاب شود و بهیچ وجه تفرقه و تردد در راه نماند بواسطه تلف مال با او خطایع خواهد رفت اکثری امان نرسد و نفع سوم شمس الدین محمد بدانکه بدت استیغاثت و بهیچ اشتراک که خاصه تعلق دارد بدو و حالت فرموده ایم و او بعد از سنج حساب است و اذراغ معاملات مبالغت تصرف نموده است و در وقت که از آنجا آورده اند مفصل مسمی ذکر رفت و او از خوف مواظبت اراض نموده این معنی بی راست چون می ماند که حسابات املاک خاصه که با تمام اوست بیت و نیازی بجهت تصرف نموده در عمارت است و سنگی وزن ندارد و اراض بر آنجا بدان سبب این حکم تفکرات با چون واقف گردد بدش تمام متوجه شود و ماعیات و رحمت در حق خود زبادت رتوب و نصیب

فصل پانزدهم

در قریه شمس و لرزه شمس نیست که در بغداد و عراق عجم بناده اند و جای دیگر این درم نیست

و ان جنانست که موضع خراب را که از قبیل مواظط و مار است شد از دیوان بیلغ اندک برگیرد و معمور گرداند و بکشت ادبی تصرف نمایند و محرم را پس از سال با دیوان جواب می گویند و درین باب این حکم برین جملت نویسد امر او حکام و ثواب و اعمال و یکپسان بغداد و عمارت خاصه علی اختلاف طبقات و ثوابین در جاتیم بدانند که محکم است حمایتی در عمارت بتعام و بلاد که متعین تر فیه طوایف عبادت معروف و موقوفه میباشد و منافع ان بهوم خلایق که و درین حضرت تعلق اند عابدی که در و چون نمودند که در عمارت از اعمال خالص که در و آن متعین میشود و اولاد اص و وحل محل خوارش و د و م بشایط و جلد و سوم بطاهر مبارک با اولاد و چهارم ماراضی سلیمان و د و وحل از مدینه مدید و عهد بعید مار و اس و مارست و قطار دران موضع زراعتی و عمارتیه اتفاق بنماید و درین وقت امیر جمال الدین و خواجده علاء الدین با او حاجی احمد بر محل و ارسس ذکر در اردیوان مارات نور الشمس علاء و موبد بر گرفت و از دیوان مارات مکتوب بکلیل ادبی در ان باب با ایشان دادند و خانک کشف بر امیر جمال الدین مقرر باشد و بکنیم بر خواجده علاء الدین و برادر او حاجی احمد با ایشان از عمارت و زراعت آورد و حکم دولت من اجبار غایت فی النصر فمالکانه ای تصرف او او را داد و کرده محصول از ابر و وجه معاش خود و بعضی پسند بر ان سبب این حکم تفاد یافت حکام و متصرفان بغداد ان موضع را امدال و اهتمام خود و جمع ولایت موز و موضوع دانست و بهیچ وجه از و بهیچ بر آنجا برات نویسد و محصل فرستند و هوالتی کنند و قلم و قدم کوتاه کشیده دارند و برون و وجه ضرر خود را بر ایشان مستبدان متوجه کرد و از ایشان توبه ندارند و مطالبی نمایند و مزاحم و معارض شوند و چون برین جملت مقرر شد که زمین مذکور را حواله شمس بهیچند استخراج کنند و لرزه عمارت و زراعت رند باید که صد و رار باب و بنیاد حواله ارسس و خالص بهیچ وجه از و بهیچ از ایشان مطالبی نمایند و تفرقه ندارند از ان که ایشان با دلا بزال جاری کردی کند ما ایشان بر زراعت سنوی و حبس و هر ماهی و دیگر مشغول گردند و غلات ان موضع را که کسها حواله عمل کنند بهیچ آزیده نمکی و بر داری و حیات منقض نکرد و همچنین مقرر شد که جهت لرزه زمین شامی و حلال و بی عمارت و دکان صحن در ان موضع بنماید

باید که هیچ آفریده معارض نکند و در سکا این احوال و اعمال و در محاسن معاد
 و حال مدام و در هم تنگی و حاجت و سبب بر افراجات و ضیاع و دیوانی و غیر آن مزاج و معانی
 نکرد و تمنا جان بخواهد حاصل آن مواضع را علی خلاف الایجاب من القوا که و المزارع و معات
 هیچ وجه از وجه متعرض نشود چنان برین جهت متور و انچه تغییر و تبدیل نکند و آن موضع را
 یکی از املاک مالی از اموال و حق از حقوق و متصرفی از متصرفات دانند و دست ایشان را
 در هیچ وجه و وقت از قلم و وجه و غیر آن قوی و مطلق شناسند فن بدله بر ما مسموعا فاما الله
 علی الاین میزند آن اندک هیچ عیلم و من سنی بیه ابطال فلیله لغت الله و الملاک و الناس جمیع
 و ما ویم جنم وین المصیر **نوع یکم از قراری حکام و نواب متصرفان و شکیان**
 بغداد و جلد و اعمال فرایه بدانند که چون مواضع اسرار و ما ویر و کسبین از عمل انعام
 بمعا یسطا اینل از اعمال جلا از خدیه باز خواب و عاقل بوده و از عدا و ما را تکتش بگوید
 از انجا هیچ آفریننده رسید مولانا تمسک الدین التمسک کرد که اگر آن موضع را تکرار شمس
 برو متور در اندر او از احوال و رجال خود و حال عمارت ارد و بکون و ما مون کرد و اند
 و در پال مبلغ لما ز راج بر یوان با برات جواب کوی چون تمسک او متفر عمارت از رات
 و آباد این بود و از آن مواضع فایده بر یوان نمی رسید ملحق او را امید دل کشته اگر انکی
 مستحق و خیر کمالی ما بعد من الشهور التین ان موضع را مبلغ مذکور بر فر شمس بر و متور کشته
 شد و بتلیک ابی ماصرف او و او را اما اراد استغلا آورد و حاصل انرا در وجه معاش
 خود و فرزندان و متعلقان بصرف سپا زد و در و تخراسی از اید چه آید مستجاب کرد و
 ان شاء الله تعالی بدان بیان حکم تفاوت یافت تا از ابتدا ای تاریخ مذکور ان موضع را بر و شمس
 مبلغ مذکور بر و متور مانچه اگر سن و اجتهاد او حاصل زیادت کرد و در ان علت تا او خطایی
 نکند و مطالبی نمایند و قطعا و اصلا مزاج و معارض نشوند و مرا مون نکرد و ذی شلاق تنگی و
 و معاد به و حاجت و حال مدام و سبب قاه و فوجیات و تعسفات و جمیع مومات و کلیات
 دیوانه مهود و غیر مهود از انجا مطالبی نمایند و توفیق نرسپانند و چون سوابق خدمات و ظمن
 و این من الایس بود و مستبر بر جازاه حقوق او معروف و موقوف او را از مطالب مبلغ مذکور

محاف مانچه آن مبلغ بر سبیل ادرا بنام یوی و متور کرد و اندیم و بمتوجه موضع مذکور معاد
 و متور کرد و معوا و صواب و از زلیفیه باید که حکام و متصرفان و شکیان بغداد و جلد
 و اعمال فرایه بمعا یسطا اینل ان مبلغ را در حق او انعام مدام و بپسترو انعام بلا کلام
 محله پسترو مانچه در پال در ان باب حکم بود و طلبه و بعد از ویر او لاد و افتاد و در ما و انعام
 او نپا بعد نبل و عبا بعد عقیال ان برت الله الارض و من علیها و ما فیها و ما بین ین و متور و پسترو
 شمرند و از تغییر و تبدیل نقص و تحوین متور و مجتنب باشند فن بدله بر ما مسموعا فاما الله علی الاین
 میزند آن شمس عیلم و علی لغت الله و الملاک و الناس جمیع و ما ویم جنم وین المصیر **نوع دوم**
 در عمارت برات اسرار و حکام و متصرفان و شکیان و نواب و اعمال محلی و ولایت مالک
 و و پسترو عمو ما و از بجان و اران و موعان و عراق و عرب و جم خصوصاً بدانند که چون نمایند رتبه
 و توفیق یزدانچه ملک بر ان زمین در تحت تصرف و ملک ادم سکی تحت حمایت در و رفه
 بماد و عمارت بقلع و بلاد معروف کرد و اندیم و چون در احوال ملک مامل مبلغ و تدبیر و ایف
 رفت خوانی بیش از آبادی و مابرات زیادت از عمارات تدبر این منی که متفر تر فی خاطر
 خلایق و موجب رضا حضرت خالق است از جمله واجبات نمود و ما و طینه حد و متور قیام نموده باشیم
 و مزید نعمت بر حسب از دی و انظار کرد که ما قال الله تعالی لن شکرتم لازید نکم
 و بران روی نمود که امتا و معتقدان را بهر شهر و ولایت یافت و کرد و اینم با بخش املاک با برات
 دیوانه مشغول کردند و در تصرف هر کس تمسک موقوف به معتد علیه باشد بعد از ثبوت با برت و اد
 نموده ما جو رک کردند و اگر متصرف موضع ما را تمسک معتد علیه موجود باشد که از دیوانه توجیه واجب
 او میزند و او از از دیوانه داکشته لغری بر گرفته باشد و اضاف واجب خود تصرف نموده
 بجکی با برات نقص آن منی که دره چون ثبوت رسید ان موضع را نیز تصرف نماید ما متصرف سابق
 و یوان آمد و تمسکات قرض سپانین اگر واجب الایجاب باشد و اجبا و را بر مال و متوجهات
 غیر مذکور و متور کرد و اندیم آید ما بعد از ان برات تغییر و یوان پسینا نماید و در مواضع غل
 شازد و اگر مواضع با برات املاک ارا باشد و مالک منزه شل و واریه فانه که معور
 و زروح ماه

و بیت المال خلق گرفته و شرعاً بقوت رسیدگی بارات از تصرف هر کس که بغير استحقاق شریع
 مکتبه باشد انحراف نموده از انحراف و دیوان بارات کرد و اگر موضع بار را مالک شریع
 موجود باشد اما قدرت استیلاست عمارت و زراعت نداشته و خوان آنک را از آن
 سبکی بارات بسلطه که معومان قیمت عدل بغير کند مال دیوان بود و داخل املاک دیوان گشت
 باجهان باید که بلایع معان را بنی باشد چینه و غیبی نیند و لغو باقی من ذلک بعد از ان بلایع معان
 موضع را بر وجهی که ذکر رفت شمع و منحل در د فیزی منج نویسد و بدیوان فرستاده و بعد از آن
 حکم آن کرده شود بنابرین مقدمه تاج الذین بنوا حی فلان ولایت زیستاده شد و از باب
 جبر و جسی که بر مواضع بار و اوقاف باشد طلبیده و با نفاق ایشان بیلوکات و نواحی انجافه
 و عمارات و بارات را در نظر آورده و تخلف و تخلف کرده دیوان را با جود دیوان که در دوح
 بت مال خلق گرفته و شرعاً بقوت رسیده که بیت المال است از ان تصرف کند و از آنکه جی باید
 که در هر چه آورد و نویسد پس از آنکه از خود و کتابت و کار دانی و درایت او بر وجهی ظاهر
 و لایح کرد که موجب زیر قنوت و تمیث باشد بدان سبب این حکم نهاد یافت با حکام و متصرفان
 و بیگمان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و مشایخ را از نواحی و توابع و مصاف و سوا
 ولایات آن تاج الزین علی را سبکی دیوان بارات چایه در جمع قضایا که برین خلق مکتبه باشد
 رجوع با او کند و دیگری را کانیان کان بحال مشارکت و محافظت نمود و دست او در تصرف
 و تدبیر آن مهمات قوی و مطلق چایه تمامت بیگمان و از باب جبر و احوال لازم باشد و لوا
 رحل و جبر و غیر و قلیل امور بارات و اوقاف مطلع که فائده و جبری پنهان و پوشیده ندارد و علی
 نیز باید که طریقه امانت و دیانت مشغول مکتبه املاک مردم را سندی و قصه مطعون نکرد باشد
 و بارات را که مالک شریع باشد نزد حق ان ایشان را تکلیف کند و از جاده حق و طریق عدالت
 بیک بر روی عدول خود و تجاوز نماید و در نظر در نفس بارات بر آبادانی ملک است با جود ایوم
 منصف و وزیر و پستان و در ویشان برود و در کار گذاراند و غلط و غشی که موجب بر آستان
 واضطراب احوال خاص و حوام است بکلی از مصلحت وجود نمی که ان شایسته و چون بدین هم
 قیام نموده باشد مبلغ گذارند از مال دیوان بوجه حق السیخ خود تصرف نماید و از زیاده متصرف

و محبت با موجب مزید تقویت و تربیت کرد و و کتب با لامر العالی و ام نهاده
باب دوم

در تنهید و سیاست برمان و منع ایشان شخص نفیل

فصل اول

در عزل و تنهید دو نوع

نوع اول

از اذاحت متناظر و عدم و از اذاحت
 اسباب جور و ظلم و طغیان شرعاً و واجب لازمست و خلایق که و دیت عالق اند از غفلت
 و تعدی ظلم و مفسدان و غی و متغیران حیانت کردن فریضه و محکم و چون نمودند که جسی را
 از خود و او با سبب استصواب فلان به مدت اجتماع کرده بر عیالات فلان تکیه کنند و شایسته
 و مارا چ شغل می که در بدین واسطه رعایا ضعیف حال متعلق و مستاصل شدند و شهر روی
 نهاد و پساکنان حلا و وطن را پیوسته و بیشتر گذشتن این منع بغایت پشنگر نمود و بدان سبب این حکم
 نهاد یافت و امیر حاج را که مرد عادل و شجاع و لیرست ماهر مرد لشکری زیستاده و متفحص
 و محسن نموده ان جماعت بدست آورده اگر هیچ حکام برین حرکات ناپسندیده اقدام نموده
 باشد حکام را گرفته و بند کرده اینها فرستاده تا بدین ایشان کرده شود و در فو و با پس با که باشد
 ان حرکت ذمیمه شده باشد بعد از انست و ا و حقوق و تسلیم بیعتان بنشد و بیعتن و معاصرت
 موافق و مخاطب کرد اند و بر سران محلات بازار با چوب زنده و موجب استانده که اگر بوالهوس
 بر چنین حرکت بار اذیت خود و با با خوا و دیگری اقدام نمایند ما سار سار و آن موجب کارا با بانی
 شهر و جند که خدای معتر بپارنوا نشان بی اعلام بر نیابت اگر موجب موجب بوقت مخالفت
 انجماعت بتقدیم بر پشنتیج کس نکایت در میان نماند **نوع دوم** درین وقت
 چون لر باب و که خدایان و رعایا و زار عان از غفلت
 و تعدی حاکم و غنچه و متصرف شکایت کردند و نمودند که انجماعت با یکدیگر متفق شدند و جمع کن
 و انالی انجا میدهند و بخایات و مصادرات و مطالبات نی راه می کنند و غنچکان جسی انجا قار و او
 کنند را ملازم کرد اند و دست قوی می دارند و با بیعتی مردم و فساد و افسار و بیض می دهند
 و متصرفان متوجهی را که از دیوان بیرون می کشند و با و کلک و خد متی رشوت و حق انکوم

و حدشتی دیگر مزاج ان بجا رکان می شود چون در ضعیف قتل امکان تحمل نمی توان
کردن بدان بسیار حکم نفاذ یافت و اینک نیز را که در می نصف و کار دادن و بعدالت
نفس متعین است و پس دیشد تا بخش آن قضایا مشغول شد آن مذکور آن نیز که کشی راه
و ما واجبش باشد است و او نموده پستان رساند و غنچه و متصرفان را بعد از بازگشت
بلخ موزول کرد و اندو که از دکن بود مباشر قضایا یا غنچه و بولیه ابر که دند و اگر خوشی
واقع شدن باشد خریان را بر دیوان و پسند ما بعد از بخش قضا که ده آید بر وجه شریعت
و عدالت خلاف کند و بگوید از سر خود نترسد و نیرد

فصل دوم در حقوق مظلوم از ظالم **نوع اول** منع مزاحمت ظلم و تعدی
از بندگان خدای تعالی و سی در است و ادعوی مظلوم از ظالم موجب که جمیل و بیعیب
ابو جلیل افریست که ولایت امر و حاکم بیفهم و دین و ملک در بن و طینة انعام نمایند هر آنکه
رستاخیز جل جلاله مواخذ و در یوم الحساب شد ایراد طاعت که در بنابرین مقدمه چون غنچه
که هیچ نیز ترا که فلان خیل هر وقت مزاج و متوضر رعایا طبع و کسر و ان نواحی می شود و ایشان را
بصورت تشدید است و ضرب و بیعتات شد که داند و بری به راه و ما واجب است پستان
این می موجب استکار تمام است بدان سبب این حکم نفاذ یافت با حکام قزوین ترا که مذکور را
حاضر که داند و بفهمان قیصر رسید و قفس و تحقیق کرده چون قوی ایشان بشود پس از آن
رطبه مذکور پسته باشد است و او نموده تسلیم پستان کند و مقدمان ترا که را سبب از آن
بندهگان خدای تعالی که ایشان بوده باشد و هیچ اتباع خود برین حرکت ما پسندیده شده بحکم طاعت
کل بود طبع و جب قضا شرعاً یا ما علی العزب و الا فنی به توقف بیاسا پستان ما موجب از حاکم
و سبب لایق مقتدیان که در **نوع دوم** حکام و قضاة و متصرفان پطانیة داند
درین وقت که امیرالزین عطا نمود سیف الدین قلیچکین به جت شری و تمکید بر این است
می بیند و دعوی مبالغی نمود و اجناس و چهار پایان او بسته و بدین واسطه احوال تمام حال او
راه یافته این می بیند راست بدان بسیار حکم نفاذ یافت در دیوان بجهت شایع و لایق

ایشان را حاضر کرد و اندید و بفهمان قیصر رسید چون غن امیرالزین عطا بعد قزوین
باشد مجموع آن سیف الدین قلیچکین از قزوین و اجناس و مناطق و صامت او و سببه باشد
تمامت را است و او نموده برستی متورخارند و در هر هفته یک روز در دیوان مظالم بخش قضایا
روم اشتغال نمایند و حقوق الرطله و متدیان پستان که داند و مستحقان تسلیم کند و ثبت
حق و دفع ظلم و اعانت مظلوم واجب باشد خلاف کند و بگوید و نیرد

فصل سوم در حقوق مظلوم از ظالم **نوع اول** درین وقت استماع افتاد که چند نظام
تعدی در شب ثانی شایع آن است علی حدیثی رفت اند و او را گرفته و تمامت غنچه او را گرفته
و تمامت غنچه او را غارت کرده و متوضر عورات نیز شدن این می بیند نوبت با بندید و دی
رایست بدان بسیار حکم نفاذ یافت با حکام اسدآباد آن جماعت را حاضر کرد و اندید و قفس
آن قیصر مشغول شدن چون تعدی ایشان بشود رسید هر چه از خانه شیخ نایب مالزین علی سنده باشد
باز کرد و اندید تسلیم او کند و ان مندان را توکیه نادید بر وجه شریعت بیاسا بتقدیم پستان
نوع دوم درین وقت غنچه کشته بجهت قزوین از مقتدیان در نواحی ارمیه
جمع شد و هر چند روز در دیها و مزارع رعایا به روز و هر چه میوه اجنبی کند
و بظلم و عدوان و تعدی و نطاول از مردم ضعیف حال در ویش کدم و جو و سایر حیوانات و عوام
می پستانند و بموجب و شکیو خطاب می کنند این می بیند نوبت با بندید و دی
یافت و بها، الذین ایک را ما صدوار جلد مستحق و رتبت و کست و شد تا مجموع آن جماعت را
گرفته و بند کرده اینجا آورد و تا بعد از پس کشاف احوال است و ادعوی مظلومان و تسلیم پستان
هر یک را به او روانه که در غران باشد و موجب اعتبار پستان و مندان و مقتدیان که در پیش
آید هیچ آفریده در میان نیاید و الله اعلم بالصواب

فصل چهارم در غارت دشمنان **نوع اول** چون غنچه بنود که جن تخم عداوت
در کل دل کشنده اند و طینت طبع با حقه و مکرر شده و مخالف و معاد است را غنچه اهل طاعت
و نیرد

السادس به وقت که حال مابند و فرصت دست و پد موسی خیر و کثون خاطر را از قوت بخل
 پسند ما بود قدرت ایشان اتقا کردن هم از روی شری و هم از طریق عقل پسندیده نیست
 اما از روی شریعت است آنکه دفع حاصل بود و جیب اجبست از روی عقل و حسب صحت آنکه
 مدار است و احسان مینماید دفع ضروری که در وجه عاقبت دفع دشمن باری و چکان از دست
 نداشتن موا و مبر باشد و در التماسه جز لایحک احسان بنا برین مقدمه چون فلان طایفه از
 دست مدید مار غم کینه زرع کرده و قصد حلیه و عداوت نهانی را که اجتهاد بر میان بکشد
 دفع ایشان قیام نمودن امری واجب و قبضه عظیم بهایست بران سبب این حکم نهاد یافت و حال
 الدین نصرت را که از دماة وقت بکمال کنایت و ثجاعت و کار دلیله و ثنات پستی
 و ممتاز است با دو و هرگز در پیشگاه پستاده ماهر که برایشان نظر مباد و ماز از روی کار
 ایشان برار و در نتایج و فایده افکار و فایده افکار ایشان را در حق ایشان بندهیم پسند اول
 ما ایشان بنیت ایشان کند و هر چه از فتور و اجابش و قماش و چهار پایان و غیر آن مادی
 تمامت را عادت کند و بر خود و لشکریان موزع و عرصه کرد و اندام او لشکریان که در آن حدود
 و مالی باشند با اعلام او حاضر شدن بوظیفه ملازمت و مساعدت قیام نمایند و از تقصیر آخرت باشند
 تا بجزایل سیور غالات و کرایم تشریفات اقتصاد مابند **نوع دوم** چون معلوم
 شد که جمعی از مخالفان و اضداد در مکانی قراآغاج هر چند مختص بر لشکریان نیست
 و نه به عادت ایشان را شمر و متعدی شدن سینا الدین مترجمه با هرگز رسولر آمن پیش
 بر سرایشان پستاده میشد تا بشیون رفته و مجموع را گرفته و غارت کرده و بند نهاده بدین باب
 آرد و بران سبب این حکم نهاد یافت اما او لشکریان که در آن حدود و حوالیه نشینند مجار او
 حاضر شدن در حدود و معاونت افزایند و با اتفاق بر سپهر اضداد و مخالفان رفته هر کس را که قطع
 و اهلک خوانند که در بجای آزند و باری دست گیر کرده و محبت سینا الدین مترجمه و جانت لشکریانند
 و پسند ما مجازا به شیاب اعمال و فایده احوال خود رسیدیم آفریده در میان نیاید

در زمین پسند

فصل در دفع مضدان و اعیان دو نوع اول چون نمود که جمعی از مخالفان که

از معارک فساد و مقاتله عیب که منصوص ماروی مانترام نهاده اند و موافق معاش
 و سبب استنشاق ایشان ضیق شد جمع ساخته سر بزدی و حوای کبری بر آورده اند
 و بر بخار و قواقل به زند و صامت و مطلق عارت می کنند و اجب آمدند که ایشان قیام
 نمودن بران سبب این حکم نهاد یافت و بدر الدین حسن را که مدوی دلاور و بیاد و کارزار
 و از دلبران روزگار است لشکرمانه که در احتیاط اویس باشند بر سرایشان پستاده
 جمعیت ایشان را بزند و منورق که خانه و بهر جا که یکی از ایشان با جمعی مادی یا بهر نوع که تواند
 اما پلایه و البند و اما القلع و القلعه دفع و اجب باشند و هیچ حال که بر جمعی که مدعا و زوج
 پسند ما از ابرو و حلال و مباح خانه اتقا کنند و در مجازا این اعمال از حضرت رب العالمین جل
 جلاله توقع ثواب دارد و از جانب استورق سیور قماش و عاطفت که عمار او و حوایشان و کمال
 مدد و معاون او باشند **نوع دوم** درین وقت عرضه داشتند که جمعی از قطع
 و عراق در حدود درین دزد و حوای از روی کبری و دزدی و مسندی می شنوند و حال
 دوار در ارتود بدان راه منتقل شد و قواقل با جانب دزدان را از خانه روزه راه
 بیک مقصد آیند حاجی بن الدین ابو بکر را که در آن حوال بود و از احوال و اعیان آنجا و احوال
 با سید مرد در بیت پستاده شد و مدافع کلی کرده و مار از روی کار ایشان بر آرد
 بران سبب این حکم بر لایق نهاد یافت با جمیع حوایشان که در آن حدود و حوالیه باشند مجار او
 حاضر شدن و با او موافقت و شفق بوده و قهر و قطع و پستی ایشان واجب طند و از آن قطع و قهر
 متشنس نگذارند و حواء ایشان را نیز مراضد و معاقب کرد و اند خلاف کنند و بکلمه از سر خود در پست

فصل در اخراج متردان از دو نوع اول جمع که وجوایشان سبب مضرت خلایق
 باشد هر آینه بواسطه در میان و احوال و ملکات ایشان را که می کشند و مثل عوام عرب
 درین باب از کلمات ماضی نماید اثنی المصابیح الطبع الرذله فان طمسک یترق من طبایع احوال
 لا تدری و چون فلان طایفه از مدتی مدید باز در فلان موضع نزدیک اخلاط ساکن اند و لا يزال
 بنزد و سرکش و از آداب و متوجبات دیولیه و قبول احکام حکام متنع و اطاعت اولو الامر را که در مرتبه

و جهت متقدم بدان سبب این حکم تفویض یافت با حکام و متصرفان اخلاط چون واقف گردند
 با عاقبت فکر بان که در آن حدود و حوالی پیشین ایشان را از آن موضع ابعاد و افواج کنند
 و قطعاً نگذارند که تنفس از ایشان در آن ولایت باشد بخت چنانکه آن در دیگری سرباست
 نکند ازین میانه تجاوز نمایند **نوع دوم** امر او حکام و متصرفان را غرض و کاشفان
 ناحیت مشرود و بداند که درین وقت استیلا افتاد که جس لزمت بدان که در آن حدود
 بنشیند و خصوصاً مشغولند بدان سبب این حکم تفویض یافت با چون واقف گردند در هر موضع ایشان
 باشند سزا و مالش داده از علی و افواج واجب شناسند و نگذارند که در آن ناحیت ساکن گردند
 و جان پساوند که ظلم و تعدی و زور و زیاده ایشان از مالی و سپاکن ناحیت بکل دفع
 و منقطع گردند تا بهر تپه و دانه آن شاهانه فعل و چون بر لفظ دفع ظلم و تعدی اقسام این کتاب
 با تمام رسیده و جو و عدل انصاف که از لوازم این معنی است از ملکات حین و ششم غرض خدمت
 سلطنت پناه پلاست با شاه جهان بخش خداوند سلطان و اعلی فی الخاقین است و بیست و یک
 بسکرم اطوال اعمار و موصدا و وار احصار خواهد بود و ختم اقام بر و قاع و دولت با شاه سلطانی
 واجب حق جل جلاله و غم نوال حضرت سلطان سلاطین روی زمین در اشاعت مودت و اقامت
 نصرت و راحت قلوب و راحت عموم و کرب و استقام بر عایت عباد و فی فطرت و بلاد و سپایان
 ناخوش که پسند است آن مادی و ام نشو و انداد آن مایوم انحر و انشور باشد باقی دارد و خط و حجت
 و عون و حواست از روی در جمیع احوال عاریست و دانه باقی و آلا الاطین و مرقه الاکرمین
خاتمه **کتاب دوم** **کتاب فی تعبیر المراتب مثل برینجا**
 چند که مصنف را ناما ملالت و ذکر التزامات و بیان خواص این کتاب و مینت چون مود
 توفیق ربنا و موافق تائید آسمانین ضعیف را در تعین این کتاب معاوت و مینت که درین
 گفته که از ابتدا آشت بر و پس اشباح آفرین را از فضل و جود انوار عالم انکساف
 و برقع انصاف است از جمال جهان آرای نظای او نواند بود و لعل انکار آن عزرات ما ازین
 بر نوالی ایام و لیالی بیرون نواند آورد و نبود در مدت چهار ماه با وجود علایق و عوایق و شغلی
 و مشغول و معاناه و مکاید و متعاب نه شد اید و ضیق بحال مغزات احوال بفرخی و سعادت سواد و بیضا

بیکصد و شصت و شش
 و انواع

تمام رسید **شرح** این نویسی پر زکوه شد گفته پیرامه و کمتر و هر دو قسم که در مکاتبات
 و احکام است در ششصد نوع از انواع تراکیب تقریباً شتال یافت معلوم شد که تنفس از همه جنبه نمی پذیرد
 با استراحت قدری تمام **فصل ششم** در این جو نیکو در آن جنگی که جان کده ام تا تو جان پروری
 به فزایدت لیالی بواسطه نیکوایت آلام ایام مفارقت چگونه دست دهد شش و شش بر که خواهد که باطن
 بس شب در روز گرداند تا یک تنه بقیه بقدر آنکه بکشت المعالی و من طلب العلی من الله
 بنور من طلب اللابی و من رام العلی غیر کفر اضاع العز فی طلب المعالی **بیت**
 نیکم خوردن است نه آتی و من مند و و خلق اولی کتانه که ظاهر آن علم انشاست و باطن موعظه
 و ضلع و قیاسات و زوایا و حکایات مستند و روایات مستقیم و شیخ بایات کتاب مجید و قرآن عظیم
 بطار و مود که با حدیث سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و زمین بشواید اخبار و آثار و احکام و احکام
 و اشعار و لطایف حدیث و باری موز و و پس این شستان را شش طبعیت بر بزرگ کرده بود و کما
 خرد این کستان در حجاب ثواری و ثواری و سیاق و جریان از یک از او کتاب با و افرین پیوسته
 که طایبان این جریان خوا و خا طان ان فرخ غرر در مطالب نیکو مبالغه کرده اند در کتاب موعظه
 اسی که گفتند و این موعظه مناجات علمیه می توانست که در دست عبادت ممکن می شود و خداوند تعالی
 من این ایام و کوا غل غل ان بمر و کوا غل غل ان بمر و کوا غل غل ان بمر و کوا غل غل ان بمر
 و قراح و بخت نیکو از جایا بخت نیکو از جایا بخت نیکو از جایا بخت نیکو از جایا بخت نیکو از جایا
 از اجادت افکار او در وقت این انواع مایل به کتاب و کتب است جهت نفع لغات احتیاج نیست
 و از معنونات غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز
 و او این بود و دفتر نه عین را غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز و غمخیز
 زیبا برداخته اگر دیگری از استادان و مترجمان خواهد که برین اسلوب گفته سازد و برین موال
 منوچی بردارد هر آینه منشا و مورد آن این کتاب باشد و فضیلت بیست و این ضعیف را که مصنف این
 کتاب است و او را و الفضل استند و در قطع که درم فاضل سید صنفه و لا تاخذ و شاه غمخیز و غمخیز و غمخیز
 الغرر در مدح کتاب صحاح الذخیره می آید الله خیر اکتبه این بیت ازان جلست و منسب این کتاب
شرح فی قلم یبینه مغلدا و من یمن منه تامل و اکتب و درین خط این سه بیت خط کشت

بر در و شش و شش
 فصل و شش و شش
 و شش و شش

ان

بعد از این

غزالدین

و عتق امیر بالوی فاجیتها و قلیه من نار الایسی فی التفرم بوقت نوادی بالوی زنت
 حاشه او کار بطیب الترم قدمت فحشا لایتم علی الوری الا ان حسن الفضل للتقدم
الکون کوبیم شرط چند که متامل را از تنج آن جاز نیست موجب ذکر کرده و من اندانوفین
اول انگ صورتی چند در قسم اول این کتاب و بعضی در قسم دوم ذکر رفته هر یک است
 نوع و زیادت مقرر و مبین گشت بر حسب هر نوع که ترکیب بعضی موجز و بعضی متوسط و بعضی
 مطول اتفاق افتاد باید که متامل چون آن انواع مذکوره را در نظر آرد و بر دقایق آن وقوف نماید
 و باخلاق و سموت الفاظ مبطل که در وقت حاجت در غیر خطاب و القاب احوال که بعد از لزوم
 بر بطویل موجز و ایجاز مطول مد و مطالع این کتاب قادر تواند بود و آن نوع تصرفات پان
 تواند کرد بشرط آنکه ترکیب محل قاعد عن مهمل که در **سوم** انگ چون این کتاب شیخی
 صورتی چند است و فروع و لا وقوع ان علی التدریج است انواعی که سبب کتب یافته بود و در بعضی
 و در قیضه که متامل بعد کتب ترکیب آن باشد چنانکه القاب و ادعیه که درین کتاب پوشیده
 بعضی موافق واقع و بعضی مغایر باشد مثلا اگر در القاب یکی از اصحاب دیوان بزرگ گفتی که بر فضایل
 دلالت کند مقرر گشته و منش را در صورتی که خواهد نوشت مناسب نیفتد باید که در آن باب غنی نگردد
 آن نوع القاب است فسخ نویسنده که جامع فضایل قضا و اعمال دیوانی باشد و اگر فضیلت علی آ
 باشد القاب فضایل بر و ن اذاد و و نیز در القاب اصحاب دیوان گفتا کند **سوم** انگ در
 القاب عربی جای لغت فارسی اتفاق افتاده مادر القاب فارسی لغتی عربی باشد بزرگ منش
 چون سواد شامل غفلت کامل و امثال آن چه لزوم حالت اهل روزگار است اعاجیب نویسنده
 و از خطا و تشویش که از ادراک نیاید و شامل دانند حکم بران جز اصطلاح علم نیست
 و این کتاب بهر جهت **چهارم** انگ اگر بعضی مقدمات قریه چند که مناسب حالت
 و ارادت منش نباشد و بنابر معطلی نوشته شده باید که منش را از غیر کند و واجب الحرفی از طرف
 که حاند و واجب الحاق را الحاق کند **پنجم** انگ الثاني که در هر مرتبه از مراتب چهارگانه نوشته
 شده کتب آنرا بیکدیگر و ظیفه جمعیت که در آن مرتبه نزول کرده باشند مثلا آخ در مرتبه سلاطین
 مثل سلاطین بیکدیگر نویسنده و دیگری تواند نوشت و مجیز در سیرت باقی و احوالی که بعد از آن

در معانی محیطه

در ضرب دوم یا در مضمونات صنف دوم آن مراتب مذکور است اما لیکن مرتبه باقی دیگر که
 در مناسب مساوی و مناسب ایشان باشند بیکدیگر نویسنده **ششم** انگ اگر از زبان
 پادشاه یا پادشاهی دیگر یا از امیری یا امیری دیگر یا از وزیری یا وزیری مکتوب شوند
 و قیضه ستری باشند که در مکتوب خوانند نوشت آن قیضه را با رسولی مکتوب خواهد بود بشرط
 آنکه امیز و معتد باشد تزیین کند تا بکتاب اید رسیده و در مکتوب با شارت اعادت یا امر یا
 و زیر آن معذله نویسد که مشافه با او گفته شد بفرمان رسیده اصفا فرمودن حاکم **هفتم**
 انگ اگر در بعضی انواع ترکیبی اتفاق افتاده و مثل آن در نوعی دیگر آمده باشد اثرات انگ
 در هر صورت آن نوع خوان نوشت متامل از آن قبیل مکررات تصور نکند **هشتم**
 اگر در قسم احکام در بعضی از قیو بضات دقیقه چند که از وصیت بالمر حکم مهمل مانده باشد و در توفیق فیکدیگر
 دیگر مذکور بود و نظر بر اختصار و ترک تکرار بود و باشد منش بوقت کتب احکام آن دقیقه را از آن
 توفیق نقل کرد و فیکدیگر که نویسد الحاق کند **نهم** انگ اگر کاتب نسبت با مکتوب اید در مرتبه راجع
 و فایق باشد چون وزیر نسبت با اصحاب دیوان که ما و راه نیابت گشته باشد عبارت نسبت
 با مکتوب اید منزل باید کرده و بر صاحب عظم اکتفا نمود و اگر رجحان و توق در طرف مکتوب اید
 چون اصحاب دیوان ما و وزیر در آن صورت منزل و تواضع در طرف کاتب باید و محذورم اعظم
 باید نوشت یا محذورم جهانیان بر حسب اصطلاح هر وقت و زمان و اگر در میان کاتب و مکتوب اید
 تساوی و تعادل باشد هر کاتب از القاب و دعا بکتاب اید نویسد مکتوب اید که در جواب همان
 نویسد بی کم و بیش **دهم** انگ اگر وصیت کلی این ضیف از سر اشتاق تمام با جماعت فاضل
 و مستعد اید که این کتاب را مشر این مطالعات مشرف فرمایند آنست که هیچ حال ماکاز و اختصار
 این مشغول نشوند ما فایده یافتن این کتاب که معمولت فن انشاست بر متعلمان فوت شود
 اگر چه این ضیف بسیار در آنکه حد و بنیاه فصلی یادداشت و از فصول و افرع این کتاب
 جست مطالبان استیجاج کرده ما برداندگان این فن خواهند و باید که تکرار اما تحقیق بیست فایده
 خوض در سبب افکار و شروع در تنوع معاکر متامل فاضل را این کتاب بیکدیگر هرگز از مطالع
 مع غفر میسر نشود و چون نظر این ضیفه بنی ضیف تمهیل علم انشاست بر متعلمان مستعد و بلند اثر

منش

انواع متعدد از ترکیب ذکر کرده شک نیست که تنوع این مطلق مفید انواع فواید و مکمل ضاعت
بر تمام و متعلم باشد و این غرض از مختصر که در اینجا تنوع الفاظ و معانی و تشبیه ترکیب باشد محمول
نبود و در این مطلق شامل مختصر بسیار است و همچنین ملل معانی این مطلق نیست همچنین را در خود دیده اند پس
پسینه که در او عواید و ادب است **باز در** اگر متامل بر ترکیب مکرر و ترتیبی غیر مناسب
کتابت منش که آخر از آن ممکن نیست اطلاع یا بدانعام اصلاح از زانیه دارد نامناسب و مایه
کرد و در آنج این ضعیف در کتابت نوشته مناسب عادت اهل نیز روزگار بوده و علم تعلقات
قرون و اعصار حضرت رب العالمین است جل جلاله و عم فواله و ج یکی را از بنی نوع قدرت بران
ممکن نیست **و از در** و صیت دیگر آنست که اکابر یکی که این کتاب ملاحظه نظر مبارک
ایشان کرد و باید که نسخه این کتاب تا به هیچ مستند نرسد و از مستندان باز نگیرد و در سخن بعضی از حکما
آنست که از ادعای که علی غیر مستحقها اضافه و علی مستحقها قریه و طاعة و عیس غیر صلوات الله علیه
و سلامه فرموده است ان الله اعلم فان وضعها فی غیرها کانت جاهلا وان منعها اهلها کانت
ظالما لکن کما لطیف فیض الاله و آرجح تنوع و امام شافعی رضی الله عنه فرموده است من منع الجاهل
علما اضره و من منع المستحقین فقد ظلم و در اخبار او نوشته و ان عادل خفانه عده است
که او نامستعدان و خلعکان غیر اصل را از تعلیم و تعلم که بهتر بن صایست و سبب شروع در مهلت
دیواریه و اعمال سبب منع فرمودی و نحو است که کارخانه دولت و مباشرت او کس انکس
لی رونق کرد و در اجتناب طوائف که از اسلام خود بزرگی نباشد آرایش و اینجا تا به سلاطین برین
مناقب و مناقب و کمالات مجید و معالی و شرف بگونه نوزاد و این دو بیت که در معنی گفته اند ازین حال آید
و اخبار میکند نه در انوشروان من ملک مالکان ارض بالهون والسنل نهام ان یتواعن قلما
وان بقل بوالله لیر بالعل و بیشتر بن سلاطین و خلفا بزرگ را عادت چنین بوده است بر حرم الله
سبب **در** انک این ضعیف با سزا احوال ملوک سلاطین و امرا و وزرا و اشراف و اوسط و خواص و علوم
انام مشغول شد منصرف اندوخت و از من او بان اعطی که در ملک عبارت و کتابت آورده اگر مثال
چند نوع دیگر که آن کتابت بران مشغول باشد در خاطر چون بواسطه تامل نیز انواع او را مهارتی در علم انشا
و مذاق در فن ترکیب است داده باشد که ان انواع که او را روی نموده در فیک کتابت او در و در جزئیات

مستحقها

در ملک را وقت گذر جانک میان ترکیب این کتاب و تفرقات و ذریه توان کرد و منتهای این کتاب
خود بود و در این نیاید صاحب کتاب فطرت منقول است که او را گفت که کین صفت من الخط فاعط
الن خطه للوب و نیستها فاعطت لم فاعطت فامس من و نامس الامس یعنی این کتاب خط را بگوید و تعیین
کردی اینست هر خطی عرسله اگر فتم و فراموش کردم آن محفظات فرود رفت و باز بر آمد این خط که
ساخته ام آن نیست و از آن بیرون نیست منامل نیز این کتاب با به همین حال باشد **چهارم**
منته خواهد که یکی از افاضل مکتوب نویسد و رجوع بمطالب این کتاب کند تا که در حد آیات قرآن
و احادیث و امثال اشعار و منته که در اینجا نوشته شود با آن فاضل نویسد و محمول بر بی ادبی و سخنی
باشد یا **نیز در** اگر مترفع گوید که الفاظ که در القاب ادعا محکایات رد از بی و غیره نیز در این کتاب
واقع شدن بعضی که است جواب است که شکی یک مکتوب نویسد باید که در آن مکتوب از بکثر لفظ الفاظ
محرز باشد اما چون این کتاب شمل بر مستند نوع انشا را اگر در حلال ترکیب لفظ مکرر واقع شود
تغایر کند و محل اعضا و سبب **ششم** باید دانست که بیش از یک این کتاب یک نام
پس و عروپس زیبا تر خذ رتخار ان قباب احتجاب بیرون آورد و جس از اعظم دین و دولت
و اکابر ملک ملت بر شمس از سنج سواد با سکنایان رغبت فرمودند و منع بیشتر شکی جانک در ادب
خانه ذکر کرده شد و هر کس بخند کند که اکنون این ضعیف سواد استغال نمود و وجه فایده کتاب
بنده که حضرت سلطان اسلام حضرت لطف الله سلطان سواد با کفایات اضافات که سواد اصل اتفاق افتاد
صل و هر دو متوافق و مطابق شدند و اعتماد و کل بر لزست ممول و متوقع از مکارم اکابر
که اینجا سابق را که بیش از سنج سواد نقل فرموده اند آنست که سخنها ماسخ اصل که محل اعتنا است متقابل
فرماندها مناسب مایه که در ندان شاد الله تعالی **هفتم** انک اگر والی یا ذی بانه طبیعت و قریه مثال
لر کتاب بر اجاز محلول اطباء موجود و ابداع ترکیب سخن بود و انشا معانی به سبب سبب
نشانده و جو طبیعت خود و دقت بر و پستول گفته و در وقت احتیاج بر ترکیبی مناسب نیز ترکیب
نمواند نمود و حیث این ضعیف با آن عزیزان است که من بعد با مطالعه این کتاب بی تامل اقسام و در آن
و فصول و صور و انواع ان لسمان نماید و سخنان را با پستنخ و سبب است و سبب است
حاصل کند و او را انشیانیا الکار و در نصیح وقت و عمر نصیحه مطلب که حمت او نموده اند و او را حال

و کوا مل عواطف حضرت سلطنت تحت با نواع البیض و السواد و بخت او و فو نصیب لکل شار الی کر ف
 تاد بانه عمر و فاحال فارغ البال و کج فانه و زاویه خوش بطاعت و عبادت حضرت حق و کوا دعا
 دولت روز افزون باد شاه لسلام ابدت با ظهور الی یوم المظفر الموعود و نشر فاید و ایملی السلام
 فزان نمود ان شانه الله الوزیر انه و یل ذلك العادر علیه و رحم انه عبادا قال آیتانم الکتب بعون الله
 و حسن توفیق من یوم النکاح الی یوم من شهر جمادی الاخره ادری و حسبر و ما تا غزانه لمصنف
 و قاریه و کاتبه و لمن توفیق و یستغفره و کفاده المبلیز و المبلات و المونیز و المونیات الاحباء
 و الاموات آمین یا رب العالمین و الحمد لولیه و الصلوة علی نبی محمد و آله

در دعاء صاحب

کل بن اقبال او سر سبز باد ز بر حکش آب آتش خاک باد
 رایه نصرتش فلک برداشت باد و درش جرخ افرشته
 باد تا بید خدام راه او خاک بایش را بسا بد خواه او
 ذکر او ارایش هر ابلخ شکر او و در دلبان مرد و زن
 طالع او تا ابد سرور باد مجوختش عاقبت محمود باد

منه فی بندگی شاه المشرق الشمس المنشی

آغاز حکایتیم با نجام رسید جان از غم اندیشه بارام رسید
 این نامه که نام صاحبش باد
 المشرق که با تمام رسید

کتاب التبرکات منزهة

